

دنيا



۲

۱۳۵۸

نشریه سیاسی و تئوریک
کمیته مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار: دکتر نقی ارانی



گریستن تو دیواری از آهن بستانسد
دست بوجه گل ها که بر آهن بستانسد

عکس از مجتهد احسان زاده
دعوت‌نامه نویسنده روزنامه «مردم» ارگان مرکزی
حزب توده ایران و عضو هیئت‌مدیره نشر «دنیای تازه» کمیته
مرکزی حزب توده ایران

پرولترهای جهان متحد شوید!

دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی
حزب توده ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی

شماره دوم، سال اول، دوره چهارم
شهریور و مهر ۱۳۵۸



انتشارات حزب توده ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی
تأسیس ۱۳۱۳

زیر نظر شورای نویسندگان
نشریه ماهانه سیاسی و کنوریات کمیته مرکزی حزب کوده ایران
شماره دوم. سال اول، دوره چهارم
آدرس: تهران، خیابان شانزده آذر، شماره ۶۸

در این شماره می‌خوانید :

صفحه	
	سی‌وهشت سال مبارزهٔ پیگیر در راه
۵	استقلال ملی ، آزادی و حقوق زحمتکشان
۲۸	اکتبر کبیر ، سرآغاز تحقق آرمانهای والای انسانی
۳۵	هویائی هستی
۴۷	آیت‌الله طالقانی ، فقیه بزرگ و مجاهد نستوه
	رفیق علی‌امیرخیزی ، عضو کمیتهٔ مرکزی
۵۲	حزب تودهٔ ایران در گذشت
۵۴	سه شعر از سیاوش کسراهی
۵۶	درود به بیمرگان
۵۸	بازار جهانی نفت و نفت ایران
۸۱	ما و دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران
۱۰۳	بیاد استاد غلامحسین مصاحب
۱۰۵	شعلهٔ فروزانی که خاموش شد
۱۰۷	مسئلهٔ مسکن در ایران
۱۲۲	دربارهٔ برخی مسائل استهتیک و هنر
۱۴۳	بررسی جامعی از چگونگی بهداشت و درمان کشور
۱۵۹	خمیره
۱۶۶	آموزش مارکسیسم - لنینیسم
۱۷۹	کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در هاوانا
۱۸۵	سرگذشت غم‌انگیز سینمای ایران
۱۹۲	پرسشها و پاسخها
۱۹۵	هنر تحریف یا تحریف هنری
۱۹۹	نقد و معرفی کتاب
۲۰۵	رویدادهای ایران
۲۱۳	رویدادهای جهان

سی و هشت سال مبارزه پیگیر در راه استقلال ملی، آزادی و حقوق زحمتکشان

ن. مبانوری

سی و هشتمین سال زندگی پرتلاش و پورنج حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ایران، قدیمی‌ترین حزب سیاسی جامعه ما به پایان رسید. در تاریخ مبارزات خستگی‌ناپذیر و پیگیر حزب ما در این دوران انبوهی از خدمات بزرگه انکارناپذیر که مایه فخر همه مبارزان توده‌ای است در کنار ناکامیها، شکست‌ها و برخی اشتباهات ثبت گردیده است.

در تمام طول این دوران ۳۸ ساله، حزب ما همیشه و به شدیدترین وجه آماج حملات کین‌توزانه، جنایت‌بار و ددمنشانه دشمنان استقلال ملی و آزادی و پیشرفت اجتماعی میهن ما، یعنی امپریالیستها و ارتجاع سیاه طبقات حاکمه ایران قرار داشت. این فشار دائمی بوسیله گروههای رنگارنگ سیاسی وابسته به قشرهای بینایی که حزب توده ایران را رقیب نیرومند خود میدانند از یکسو و از طرف واژدگان و مرتدان از سوی دیگر مورد پشتیبانی قرار میگرفت.

ولی از آنجا که حزب ما با مردم زحمتکش ایران باخلاق‌های محروم ایران و در درجه اول با طبقه کارگر ایران پیوند ناگسستنی دارد، علیرغم همه جنایات رژیم چابرهملوی، علیرغم اختناق سیاه فاشیستی، علیرغم بازداشتها، شکنجه‌ها، اعداءها و علیرغم سیل اتهامات ناروا، لجن‌پراکنی‌ها از سوی مخالفان طبقاتی و مرتدان و واژدگان سیاسی، با برجا ماندن و باگامهای محکم و بدون تزلزل راه دشوار خود را دنبال کرد.

مبارزان توده‌ای با دادن تلفات سنگین، با نشان دادن قهرمانی و با روشن بینی سیاسی هرچم پراقتخار مبارزه طبقه کارگر و همه زحمتکشان، هرچم مجموعه جنبش

رهائی بخش ملی را هرگز به زمین نگذاشتند و دوران شکست و عقب‌نشینی و عوارض و بیماری‌های ناشی از آنرا بیابان رسانیده و بدوره تازه‌ای از اعتلای جنبش توده‌ای گام گذاشته‌اند.

رویدادی بسیار گویا و پر معنی بود که روز آغاز سی و نهمین سال زندگی حزب ما باینکه پیروزی بزرگ سیاسی برای حزب، یعنی برداشته شدن ممنوعیت انتشار روزنامه «مردم» و آغاز مجدد فعالیت علنی حزب که محصول سیاست درست حزب ما در یکی از بهترین دورانهای تاریخ میهن ماست، همزمان گردید.

ما باید بگوئیم که در آینده هم همین روش واقع بینانه و انقلابی را در برخورد با رویدادهای سیاسی بایست بگیری دنبال کنیم. تردیدی نمیتوان داشت که انقلاب کبیر میهن ما در ماههای آینده و شاید سالهای آینده دوران دشوار و بفرنجی از تکامل و گسترش خود را در پیش دارد و برای اینکه مبارزان توده‌ای بتوانند در هر لحظه ارزیابی درستی از رویدادها داشته باشند، ضروری است که پیوسته از تاریخ مبارزات حزب بیاموزند و با آموزشی که از این تاریخ میگیرند خود را برای مقابله با جریان‌های مشخص سیاسی آینده مجهز سازند.

حزب توده ایران از همان آغاز تاسیس خود وظائف بسیار سنگین و پر مسؤولیتی را بعهده گرفت. این وظائف عبارت بودند از:

کمک به بیدار کردن زحمتکشان و در درجه اول طبقه کارگر و آشنا ساختن آنها به حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌شان، ترویج سوسیالیسم علمی (مارکسیسم-لنینیسم)، مشکل ساختن پشاهتک طبقه کارگر و برقراری پیوندهای محکم بین این پشاهتک و تمامی طبقه، شرکت فعال در مبارزه سیاسی در چهار چوب امکانات و واقعیات جامعه آنروزی، در بدین ماسک دشمنان خلق یعنی امپریالیسم و ارتجاع سیاه طبقات حاکمه آنروزی جامعه ایران (نئودال‌ها و بورژوازی کپرادر)، هدایت گردانهای مبارز خلق برای رسیدن به حقوق سیاسی و اقتصادی خود.

حزب ما میتواند با سر بلندی ادعا کند که با وجود دشواریهای غیر قابل تصور توانست در انجام این وظائف سنگین که بعهده گرفته بود کامیابیهای چشمگیری بدست آورد، کامیابیهایی که بدون تردید صفحات درخشانی از تاریخ مبارزات خلق های میهن ما را بوجود آورده است.

دوران دشوار پی‌ریزی

حزب توده ایران هنگامی فعالیت خود را آغاز کرد که در داخل ایران رژیم سیاه پلیسی رشاخان تازه فروزیده بود، در حالیکه نظام اجتماعی - اقتصادی سابق و حاکمیت مالکان بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم بجای خود باقی‌مانده بود. در سراسر

جهان نیز بشریت از طرف جنایت‌بارترین گروه‌های غارتگر امپریالیستی مورد یکی از خطرناکترین حملات و تهدیدات قرار گرفته بود. ائتلاف مرگبار فاشیستی آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی و ژاپن که استمرار بردگی سیاه را در سراسر جهان هدف خود قرار داده بود، به سرعت در همه جبهه‌ها در حال پیشروی بود.

افکار زهر آگین و گمراه‌کننده نازیها که سالها به کمک دستیارانشان در هیئت حاکمه ایران (رضاخان و فرزندانش، متین‌دلت‌ها، زاهدیها و ارفع‌ها) ماهرانه تبلیغ میگردید و درهوشی از عوام فریبی و دروغ‌پردازی ضد کمونیستی بخورد مردم داده میشد، بخش مهمی از جامعه ایران را در تمام سطوح اجتماعی مسحوم ساخته بود.

در چنین شرایطی حزب جوان ما میبایست به‌عنوان هم‌سازمان حزبی را پی‌ریزی کرده و پیش‌آهنگ طبقه کارگر را با جهان‌بینی علمی آشنا و مجهز سازد، ماهیت فاشیسم و خطری را که از ناحیه آن متوجه استقلال و آزادی خلق‌های ما میشد بمانند، نیروهای ملی را برای مقابله با این خطر تجهیز کند و بالاخره نیروهای خاکی را برای بدست آوردن، گسترش و تحکیم آزادیهای دموکراتیک و حقوق حقه مطالباتی خود را هماهنگی کند و متشکل سازد.

در مبارزه برای رسیدن به این هدفها، مبارزان توده‌ای که در سالهای اول تعدادشان هنوز بسیار کم بود، نه تنها در مقابل هیئت حاکمه ارتجاعی، سازمانها و گروههای سیاسی متجاوز وابسته به آن و امپریالیستهای انگلیس و آمریکا قرار داشتند، بلکه بهمان شدت از طرف بخشی از نیروهای فعال ملی که باز هر تبلیغات فاشیستی مسحوم شده بودند، مورد افترا و توهین و حمله و تجاوز قرار می‌گرفتند. تنها مبارزه حزب ما برای چاپ و پخش حتی بسیار محدود روزنامه «مردم» که در آنروزها هر چه مقاومت و مبارزه علیه خطر فاشیسم را برافراشته بود، یکی از دشوارترین بخشهای مبارزه توده‌ای آنروز را تشکیل میداد. روزنامه فروشها که در خدمت گردانندگان روزنامه‌های ارتجاعی وابسته به هیئت حاکمه بودند، از ترس از دست دادن سرچشمه کوچک درآمد خود از فروش روزنامه خودداری می‌کردند، در لوجه‌ها و خیابانها، نه تنها او باش وابسته به ارتجاع، بلکه گروههایی از جوانان وطن پرست که باسم تبلیغات فاشیستی مسحوم شده بودند، کودکان پابرنه‌ای را که برای چندشاهی حاضر بخش روزنامه «مردم» میشدند، اعضاء حزب را که بخش روزنامه «مردم» را یکی از مهمترین وظایف خود میدانستند، مورد حمله و ضرب و جرح قرار میدادند و روزنامه‌ها را پاره می‌کردند. با اینکه مبارزان توده‌ای از میدان بدر نرفتند و راه دشوار خود را دنبال کردند. عده‌ای از همان روشنفکران و افسران جوانی که در آن روزها در دسته بندیهای گوناگون فاشیستی عضویت داشتند و در این هجوم‌ها شرکت می‌کردند، چندی بعد، آنگاه که حقانیت مبارزه حزب ما به آنان روشن شد به رده‌های حزب توده ایران پیوستند و هر چه بر افتخار آن را تا‌های چو به‌تور باران بدوش کشیدند و در امتزاز نگهداشتند.

مبارزه حزب ما برای شناساندن ماهیت فاشیسم ، مانند مبارزه اش برای ترویج سوسیالیسم علمی ، بیدار کردن و متشکل ساختن طبقه کارگر و دهقانان و سایر زحمتکشان برای گرفتن حقوقشان ، آشنا ساختن و تجهیز مردم برای گرفتن و گسترش و تحکیم آزادی های سیاسی ، شناساندن امپریالیسم غارتگر انگلیس و رقیب تازه نفس و خطرناکش آمریکا بخشی از مهمترین خدمات این حزب به مجموعه جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک و کارگری میهن ماست .

دوران اعتلاء جنبش

سنگیری درست سیاسی حزب توده ایران بزودی پیامدهای پرثمر خود را نشان داد. با پیروزی درخشان ارتش شوروی در استالینگراد در میدان سیاست جهان چرخشی تاریخی بسود نیرو های ضد فاشیست ، دموکرات و خلقی وجود آمد . در میهن ما هم زیر تاثیر این چرخش جهانی بر بخش مهمی از نیروهای غیر توده ای و در نتیجه مبارزه پیگیر حزب ما تحول عظیمی در زندگی سیاسی جامعه پدید آمد؛ جنبش توده ای زحمتکشان در شهر ها و روستاها ، در شمال و جنوب و شرق و غرب کشور با سرعت بی سابقه ای رو به اوج گذاشت ، با کمک و راهنمایی حزب ما سازمانهای صنفی کارگران ، دهقانان ، پیشه وران ، فرهنگیان و کارمندان ... بوجود آمدند و بخش عظیمی از زحمتکشان شهر و روستا را در صفوف خود متشکل ساختند . باین ترتیب توده های وسیع زحمتکشان با به میدان مبارزه برای حقوق سیاسی و اقتصادی و صنفی خود گذاشتند . تمام تلاشهای مزدورانه امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی و ارتجاع سیاه ایران به سرکردگی دربار پهلوی و عمال شناخته شده استعمار و گارد منحوس فراماسون ، همه تحریکها و تفرقه اندازیهای گروههای مزدور نتوانست از این پیشروی درخشان جنبش توده ای جلوگیری نماید . با این پیشروی خشم دشمنان خارجی و داخلی مردم ایران هر روز بیشتر برانگیخته میشد و تلاششان برای جلوگیری از آن افزایش مییافت. یکی از ویژگیهای سالهای آخر جنگ جهانی دوم در صحنه سیاسی منطقه ما تشدید بی سابقه فعالیت امپریالیسم تازه نفس آمریکا در این منطقه بود فقط پیش از جنگ امپریالیسم انگلستان قدرت مطلق خود را در امپراتوری پهناوری که مناطق عظیمی از جهان را در بر میگرفت ، مستقر ساخته بود . ولی جنگ دو تناسب نیرو ها را در درون دنیای امپریالیستی تغییر داد . امپریالیسم آمریکا با تکیه به قدرت صنعتی و مالی و نظامی خود که بویژه در دوران جنگ بطور شدیدی بر آن افزوده شد بود ، در پایان جنگ بعنوان بزرگترین قدرت امپریالیستی با به میدان گذاشت و بر پایه همین تغییر تناسب نیروها خواستار سهم عمده در جریان تجدید تقسیم ذخائر و منابع ثروت جهان زیر سلطه امپریالیسم گردید ؛ در جریان همین تغییر تناسب نیروها بود که منطقه خاور نزدیک و میانه و بویژه منطقه خلیج فارس و کشور ما ایران به ملت ذخائر عظیم نفتی و موقعیت سوق الجیشی منحصر بفردش در جهان توجه عمده امپریالیسم آمریکارا بخود جلب کرد و تلاش این

جهانخوار نیرومند و تازه نفس برای برقراری تسلط نو استعماری اش بر این منطقه و ایران روز بروز شدیدتر گردید .

حزب توده ایران بر پایه شناخت علمی خود از امپریالیسم از همان آغاز متوجه این خطر عظیم گردید و با زهم علی‌رغم همه دشواریهایی که بر سرایش راه بود تمام نیروی سیاسی خود را برای نشان دادن این خطر عظیم و آگاه کردن نیروهای ملی برای مقابله با آن بکار انداخت . در این نبرد هم حزب ما با دشواری‌های بزرگی روبرو شد ، اگر در شناخت امپریالیسم غارتگر انگلیس و مبارزه با بزرگترین پایگاه استعمارش در ایران ، یعنی شرکت نفت جنوب ، همه نیروهای ملی مشترک بودند و در یک جهت حرکت میکردند ، در زمینه شناخت امپریالیسم آمریکا و لزوم مبارزه با حمله استیلا چوینانه اش وضع اینطور نبود . در مورد امپریالیسم آمریکا تقریباً همان وضعی در میان نیروهای ملی حکمفرما بود که در دوران اول جنگ جهانی درباره شناخت فاشیسم آلمان هیتلری وجود داشت .

بخش مهمی از نیروهای ملی روشنفکر و تقریباً همه هواداران راه دکتر مصدق و خود او ، آمریکارا یک کشور امپریالیست و غارتگر میدانستند و برعکس عقیده داشتند که آمریکا حامی آزادی (۱) خلق‌های محروم از یوغ استعماری استعمار کهنه است . آنها امیدوار بودند که آمریکا در مبارزه با امپریالیسم انگلیس آن به مردم ایران و ملیون ایرانی یاری خواهد رسانید . این یک اشتباه بزرگ تاریخی بود که بسیاری از نیروهای میهن دوست له تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای استعمار زده مرتکب شدند و در نتیجه به دام امپریالیسم آمریکا افتادند و خنای محروم این کشورها ، مانند خلق ما بهای فوق‌العاده سنگینی در برابر این اشتباه پرداختند .

در این نبرد هم حزب توده ایران یکه و تنها به میدان آمد و نه تنها مورد شددترین حملات کین توژانه امپریالیسم آمریکا و دستیارانش ، بلکه در معرض سنگین‌ترین اتهامات ناروا از طرف بخشی از عناصر ملی که بعدها بطور دردناکی چوب این شناخت نادرست خود را خوردند ، قرار گرفت .

ولی جنبش توده‌ای ، با زهم مانند دوران آغاز فعالیت خود در مبارزه علیه فاشیسم هیتلری از این تنها ماندن در میدان نبرد علیه دشمن نیرومند و از دشواریهای ناشی از آن نهراسید و هر چه مبارزه علیه نفوذ و تسلط امپریالیسم آمریکارا بدوش گرفت و این هر چه را در سختترین و هولناکترین طوفانهای سی و چند سال اخیر همواره افراشته نگاهداشت . تاریخ یکبار دیگر تکرار شد . با آغاز این مبارزه نیروهای سیاسی وابسته به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی مرفه به مناسبت همین پیگیری ، حزب ما را هدف لجن-مالیهای خود قرار دادند ، در راه سازش زیانبار با امپریالیسم آمریکا گام گذاشتند و از این راه زمینه برقراری تسلط شوم و مرگبار چند دهساله امپریالیسم آمریکا را بر کشور ما آماده ساختند . این اتهامات مارا از راه درستی که در پیش گرفته بودیم روگردان نکرد و تاریخ یکبار دیگر درستی ارزیابی حزب ما را به ثبوت رسانید .

همین موضوعگیری موجب شد که امپریالیسم آمریکا و انگلستان با وجود تضادهای و رقابت‌های جدی میان خود، تمام نیروی خود را برای درهم شکستن جنبش توده‌ای که پگانه نیروی سیاسی متشکل و پیکیر و قاطع ایران بود که در مقابل آنها مقاومت می‌نمود، تجهیز نمودند.

با پیروزی جنبش خلقی و دموکراتیک در آذربایجان و کردستان و ایجاد پایگاه‌های قدرت خلقی در این دو استان مهم یکی از بفرنج‌ترین مراحل تاریخ معاصر ایران آغاز گردید. ازیک سو نیروی خلقی با این پیروزیها به اوج قدرت خود رسید و از سوی دیگر امپریالیست‌ها که یکی از مهمترین پایگاه‌های استیلای سیاسی و منابع غارتگری خود را در جهان در معرض تهدید می‌دیدند، تمام نیروی خود را برای درهم شکستن جنبش دموکراتیک و ملی ایران تجهیز نمودند.

ازیک سو برای اولین بار در تاریخ ایران جبهه متحدی از نیروهای ملی و دموکراتیک که هسته اصلی آن را حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان تشکیل میدادند، بوجود آمد و حزب ایران و حزب جنگل که بطور عمده از روشنفکران ملی و دموکرات مدافع منافع بورژوازی ملی تشکیل میشدند، به این ائتلاف پیوستند. سازمان‌های توده‌ای کارگران، دهقانان، زنان، جوانان و اتحادیه‌های صنفی آموزگاران و پیشه‌وران پشتیبانی همه جانبه خود را از این ائتلاف اعلام داشتند.

ولی از سوی دیگر همه نیروهای ارتجاعی مالکان بزرگ و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم، دربار پهلوی و سیاستمداران کهنه کار کارگزار امپریالیسم انگلیس و تازه بدوران رسیده‌های عامل آمریکا زیر رهبری شاه و سید ضیاء الدین جبهه متحدی برای درهم شکستن این اتحاد بزرگ خلقی و ملی تشکیل دادند و حمله عمومی خود را در سراسر ایران علیه نیروهای ملی و دموکراتیک آغاز نمودند.

با پایان جنگ و در پی آثاری که این جنگ ببار آورده بود، وضع تازه‌ای در تناسب نیروهای جهانی پیدا شد. از یک سو دنیای امپریالیستی زیر سلطه امپریالیسم تازه نفس آمریکا متشکل می‌شد. امپریالیسم آمریکا در جنگ تقریباً خسارات و تلفاتی نداشت و برعکس توانسته بود بخش عظیمی از ثروت‌های جهان سرمایه داری و جهان سوم را غارت کند و صنایع جنگی عظیم خود را بطور بیسابقه‌ای گسترش دهد و ارتش عظیمی را تجهیز نماید که تقریباً تمام دنیای غیر سوسیالیست را تحت اشغال و یاتحت نظارت خود در آورده بود و بمب اتمی را بطور انحصاری در اختیار داشت. از سوی دیگر کشور اتحاد شوروی قرار گرفته بود که بارسنگین جنگ علیه فاشیسم هیتلری را بدوش کشیده بود و با ۲۰ میلیون نفر کشته و بیش از ۲۰ میلیون زخمی جنگ را به پایان رسانده و تقریباً تمام مناطق پر جمعیتش در بخش اروپایی از لنینگراد گرفته تا دریای سیاه با خاک یکسان شده بود. اتحاد شوروی برای نوسازی خود و کمک به خلق‌هایی که در پی پیروزی ارتش شوروی بر اشغالگران هیتلری در کشورهای شرق اروپا آزاد شده بودند دشواریهای عظیمی در پیش داشت و

این وضع کفه ترازوی تناسب نیروهای جهانی را به سود امپریالیستها و به زیان جبهه ضد امپریالیستی به طور محسوس سنگین میکرد.

در چنین شرایطی حمله عمومی امپریالیسم و ارتجاع علیه نیروهای دموکراتیک ایران آغاز شد که بابت بهره گیری از امکانات مساعد به درجه شکستن مهترین پایگاههای مقاومت ملی و خلقی در آذربایجان و کردستان انجامید. با این نیروی، ارتجاع خونخوار ایران با ددمنشی و لجام گسیختگی دست به انتقام جویی زد و چندین هزار مبارز خلقی و توده ای را در آذربایجان و کردستان به خون کشید و دهها هزار نفر را از خانه و کاشانه خود بیرون کشید، به زندان افکند و به تیریدگاهها فرستاد.

در این نبرد نمونه های برجسته ای از قهرمانان خلق نمایان شدند که با وفاداری به آرمانهای ملی و دموکراتیک پرچم مبارزه را تا آخرین لحظه زندگی از دست ندادند. نام قهرمانانی مانند داداش تقی زاده، فریدون ابراهیمی، آزاد وطن، سرهنگ مرتضوی، قاضی محمد و سیف قاضی و دهها و دهها تهرمان دیگر به طور برجسته در تاریخ انقلاب ملی و دموکراتیک ایران ثبت گردیده است.

در دوران نسبتاً کوتاه اعتلای جنبش ملی و دموکراتیک ایران زحمتکشان ایران و در پیشاپیششان طبقه کارگر زیر رهبری سیاسی حزب توده ایران به دستاوردهای چشمگیری نائل آمدند. دشمن را شناختند، به حقوق حقه خود آشنا شدند، راه مبارزه برای گرفتن این حقوق را آموختند و در نبرد نابرابر با دشمن یعنی با هیئت حاکمه فنودال-کپرادور وابسته به امپریالیسم گامهای باارزشی به جلو برداشتند. هیئت حاکمه ایران زیر حمایت ارتشهای انگلیس و امریکا با حداکثر بهره گیری از ناآگاهی بخشی از زحمتکشان شهر و ده و با همکاری مؤثر «وعاظ السلاطین» یعنی روحانی نماهایی که به خدمت غارتگران کمر بسته بودند و مردم ناآگاه را علیه جنبش دموکراتیک تحریک و تهییج میکردند، با چنگ و دندان از مواضع خود دفاع میکرد.

تحت این شرایط بحرانی اولین بار در تاریخ ایران قانون کار که در چهارچوب معینی از حقوق کارگران دفاع مینمود به تصویب رسید، دولت مجبور شد تخفیف معینی را در بهره مالکانه به سود دهقانان به رسمیت بشناسد و در آذربایجان در دوره یکساله حاکمیت خلقی گامهای مهمی در زمینه اصلاحات اجتماعی برداشته شد.

طبیعی است که در این دو دوران مبارزه (دوران پی ریزی و دوران اعتلاء) در سیاست حزب ما درباره این یا آن مسئله اشتباهاتی وجود داشته است. این تصور که یک حزب جوان که اکثریت مسئولینش تازه در میدان مبارزه سیاسی گام گذاشته بودند از همان آغاز در یکی از برونج ترین میدانهای نبرد سیاسی با کهنه کارترین نیروهای ارتجاع داخلی و بین المللی روبرو شده بودند، بتواند بدون هیچگونه اشتباهی کار کند و به پیش رود، تصوری است ناشی از خامی و ناآگاهی از دشواریهای مبارزه سیاسی و باناشی از بدخواهی و خردگی گیری دشمنان. آنچه نشان دهنده ماهیت انقلابی و ملی حزب توده ایران است، اینست

که این حزب يك نبرد نابرابر و بزرگی را آغاز کرد و با پیگیری راهی را که به درستی در جهت تأمین استقلال ملی و آزادی و حقوق زحمتکشانش برگزیده بود، دنبال کرد؛ در این راه دشوار پراز سنگلاخ به زمین افتاد، صدمه دید و زخم برداشت، ولی باز با خواست، قد علم کرد و به راه خود ادامه داد و هرگز از مستگیری اصولی خود منحرف نگردید.

این آن چیزی است که در تاریخ انقلاب ایران ثبت خواهد گردید و نه خرده گیریهای روشنفکرانه دورگودنشینان، نه ابراد جوییهای پر خاشاکرانه جوانان کم تجربه تا چه رسد به لجن پراکنیها و اتهامات ناروای دشمنان سوگند خورده و «دوستان» ناآگاه نخواهد توانست، بر این حقایق سابه افکند.

دوران عقب نشینی

پادشاه شکسته شدن پایگاههای مهم جنبش ملی و دموکراتیک میهن مادر آذربایجان و کردستان و با حمله پادمانه ارتجاع به سازمانهای حزب توده ایران و سایر سازمانهای دموکراتیک توده ای در سراسر کشور و با خالی کردن میدان از سوی بخشی از نیروهای ملی غیر توده ای که در دوران اعتلا به جنبش پیوسته بودند، برای حزب ما دوران دشوار تازه ای، دوران عقب نشینی، دوران تجدید نیرو و دوران ادامه مبارزه در شرایط تنهایی، در شرایطی به مراتب نامساعدتر از گذشته آغاز گردید. در این دوران که از آذرماه ۱۳۲۵ تا بهمن ماه ۱۳۲۷ بطول کشید حزب ما از یکی از دشوارترین آزمایشهای تاریخ خود سر بلند بیرون آمد.

در این دوران حزب ما مجبور بود در دو جبهه بسیار دشوار، یکی برای تحکیم سازمانهای ضربه دیده خود و دیگری برای ادامه مبارزه سیاسی علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی به نبرد ادامه دهد. دشمنان استقلال و آزادی میهن ما که به درستی حزب توده ایران را مهمترین سنگر مقاومت نیروهای خاق می دانستند، تمام نیروی خود را برای درهم شکستن و تسخیر این سنگر به راه انداختند. از یک سو با اقدامات پلیس و رکن دوم و ژاندارمری و هاکنک دسته هائی از اوباشان و خود فروخته ها و گمراهان امکانات فعالیت سیاسی علنی حزب ما روز به روز محدودتر میشد، تا جاییکه حزب ما تقریباً تنها در تهران امکان فعالیت علنی داشت. از سوی دیگر امپریالیسم و ارتجاع تمام هم خود را بر آن داشتند که حزب ما را از درون تسخیر نمایند و به این منظور عناصر متزلزل، ترسو، سازشکار و آماده به تسلیم را برای متلاشی کردن سازمانهای حزب مورد پشتیبانی و استفاده قرار دادند. به موازات مبارزه برای حفظ موجودیت حزب در مقابل فشار دشمن و ادامه فعالیت در صحنه مبارزات سیاسی کشور، مبارزه در درون حزب برای نگهداری وحدت فکری و سازمانی با شدت گسترش یافت.

درست در شرایطی که نیروهای پابدار حزبی و هسته انقلابی رهبری با تمام نیرو

میکوشید حزب را از ضربات سنگین ارتجاع هار شده حفظ کند ، گروهی از عناصر تصادفی ، ترسو و بیاراد نیمه راه که در دوران اوج جنبش توده ای بخشی سادقانه و بخشی فرصت طلبانه و بامید شغل و نان و آب به حزب روی آورده بودند ، از حزب کناره گیری کردند . این افراد خطر بزرگی را برای حزب بوجود نمیآوردند (چنین پدیده ای همیشه پس از شکست گاه شدیدتر و گاه خفیف تر پیش میآید) ، خطر جدی برای موجودیت حزب فعالیت خرابکارانه و تفرقه اندازانه گروه دیگری بود که راه ارتداد و سازش با دشمنان خانی را برگزیده و با استفاده از روحیه شکست و عقب نشینی در داخل حزب و بویژه در میان بخشی از روشنفکران حزبی میکوشیدند رهبری حزب را در دست گرفته ، آنرا از راه انقلابی منحرف سازند و حزبی که برای ارتجاع و امپریالیسم قابل پذیرش باشد ، بجای حزب توده ایران بوجود آورند.

این تلاش خائنانه با شکست ننگینی روبرو شد ، چهره خرابکار و سازشکار این گروه که بوسیله مرتدانی مانند خلیل ملکی و انور خامه ای اداره میشد خیلی زود شناخته شد ، آنها پیش از آنکه حزب اخراجشان کند با جنجال از حزب انشعاب کردند. این اقدام خائنانه عملاً به حزب کمک کرد و وحدت و یکپارچگی حزب را تحکیم بخشید.

کنگره دوم حزب که در بهار ۱۳۲۷ تشکیل گردید به بهترین وجهی این موفقیت بزرگ حزب را نمایان ساخت .

این گروه که زیر شعار فریبنده «استقلال» میکوشید حزب را از راه درست انترناسیونالیستی یعنی دوستی با جنبش کارگری انقلابی جهانی منحرف سازد ، خیلی زود ماهیت تسلیم طلبانه و سازشکارانه خود را نسبت به امپریالیسم نشان داد. آنان در قبال مبارزات پیگیر حزب علیه استبداد رژیم پهلوی و شخص محمدرضا پهلوی ، علیه امپریالیسم انگلستان و شرکت نفت جنوب علناً از رژیم استغفار طلبیدند و گام بگام در سراشیب همکاری با دشمن سقوط کردند.

این واژدگی و تسایم طلبی آنقدر آشکار و سریع بود که عناصر گول خورده ای که با تبلیغات زهر آگین این گروه مسموم شده بودند ، بزودی به ماهیت آنان پی بردند و به صفوف حزب بازگشتند.

امپریالیسم و ارتجاع ایران که در راه عملی ساختن این نقشه خود با ناکامی روبرو شدند و نتوانستند حزب را از درون منفجر و تسخیر کنند ، نقشه حمله قطعی از خارج برای از پا درآوردن حزب را طرح کردند ، با این تصور که در صورت غیرقانونی اعلام کردن حزب ، امکان فعالیت آن از بین خواهد رفت و ارتجاع خواهد توانست بدون در دسر نقشه های خائنانه تسلیم کشور به امپریالیسم را عملی سازد.

پایان بخشیدن به فعالیت حزب توده ایران برای ارتجاع و امپریالیسم اهمیت بزرگی داشت. زیرا علیرغم موفقیت ارتجاع در سرکوب سنگرهای مهمی مانند آذربایجان و کردستان و محدود کردن آزادی در سراسر ایران ، مبارزه ضدامپریالیستی علیه سلطه

جبارانه امپریالیسم انگلیس و بویژه شرکت غارتگر نفت جنوب هرروز دامنه بیشتری پیدا میکرد. حزب توده ایران در پیشاپیش این مبارزه کام بر میداشت و با نفوذ و اعتباری که در طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا و بویژه در میان کارگران نفت جنوب داشت، خطر بزرگی را برای پیشرفت نقشه‌های شوم امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن تشکیل میداد.

طرح نقشه برای از پا در آوردن حزب توده ایران اولین مرحله نقشه عمومی امپریالیسم انگلیس و آمریکا برای برقراری سلطه مطلق خود بر مجموعه زندگی سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی ایران بود. ما مدتها پیش از حادثه ۱۵ بهمن از این نقشه ارتجاعی آگاه شدیم و آنرا افشا کردیم و ارتباط این نقشه را با نقشه خائنان شاه و دستیارانش برای تحکیم تسلط غارتگرانه امپریالیستها بر منابع نفتی ایران، با نقشه عملی ساختن زد و بندهای پشت پرده زمامداران ایران را با شرکت «نفت انگلیس» روشن ساختیم. درست بهمین دلیل بود که خشم محافل امپریالیستی و ارتجاع وابسته ایران نسبت به حزب توده هرروز شدیدتر میشد و بالاخره با بهره‌گیری از حادثه ۱۵ بهمن دانشگاه، حزب توده ایران از طرف دولت دست‌نشانده، غیرقانونی اعلام شد و نمایندگان مزدور فرمایشی مجلس با سکوت خود بر این اقدام غیرقانونی صحنه گذاشتند.

پرو این تصمیم ارتجاعی امکان فعالیت علنی و قانونی از حزب و همه سازمانهای دموکراتیک گرفته شد. بسیاری از فعالین و گروه مهمی از مسئولین و اعضاء هیئت اجراییه و کمیته مرکزی حزب بازداشت شدند و محاکمات فرمایشی برای آنها در دادرسی ارتش براف افتاد.

در این محاکمات مسئولین به بند افتاده با سربلندی از سیاست‌مندی و دموکراتیک و توده‌ای حزب دفاع کردند و دفاعیات آنان به ادعای نام افشاگرانه‌ای علیه هیئت حاکمه، علیه رژیم دست‌نشانده شاه خائن، علیه مزدوران امپریالیسم و خود امپریالیسم مبدل گردید.

ویژگی این دوران این بود که از یکسو ارتجاع حمله وسیعی را علیه آزادیهای دموکراتیک، علیه جبهه مبارزان راه استقلال ملی و کوتاه کردن سلطه غارتگری انگلستان آغاز کرده بود و از سوی دیگر علیرغم این حمله ارتجاعی جنبش‌رها، بیخشم ملی در مجموعه خود بسوی یک دوران اعتلا و گسترش بی‌سابقه‌ای پیش میرفت. از این رو، اقدام ارتجاعی رژیم نتوانست برای او نتیجه مطلوب را ببار آورد. حزب ما خیلی زود توانست خود را از زیر ضربات پلیس و ارتش خارج سازد و کار خود را با شرایط دوران جدید تطبیق دهد و فعالیت مخفی را با امکانات مبارزه علنی بیامیزد. حزب توده ایران با وجودیکه بخشی از مسئولین مرکزی در زندان و تبعید بسر میبردند و بخش دیگری اجباراً به مهاجرت رفته بودند بزودی یکی از مهمترین گردانهای مبارزه همه‌خلقی کشور علیه استیلای غارتگران امپریالیستی و رژیم وابسته به آنان بدل شد. بویژه در مبارزه برای برانداختن تسلط

امپریالیستهای انگلیسی بر نفت جنوب، در دورانی که همه نیروهای ملی هنوز به چنین امکانی عقیده نداشته و تنها از «استیفای حقوق ملت ایران» سخن میراندند، حزب ما لزوم مبارزه برای ریشه کن ساختن تسلط امپریالیسم را بر نفت جنوب ایران مطرح ساخت و آنرا بعنوان اولین و پایه‌ای‌ترین گام در راه تأمین استقلال ملی اعلام داشت.

یکی از بزرگترین خدمات تاریخی حزب ما در این دوران انشاء ماهیت امپریالیستی نقشه مزورانه امپریالیسم آمریکا بود.

امپریالیسم آمریکا با ماسک خدعه و تزویر بمیدان آمده بود. هدفش این بود که متناسب با سنگینی نیرویش در دنیای امپریالیستی سهمی بسزا از غارت منابع نفتی خاور-میانه و نزدیک بچنگ آورد. پیش‌بینی‌های استراتژیک اقتصادی و نظامی نشان میداد که آینده دنیای امپریالیستی هرروزه استکی بیشتری به‌تفت خاور میانه و به ایران مانند یک کشور کلیدی در این منطقه پیدا خواهد کرد. همین پیش‌بینی و نیز اهمیت ایران بعنوان یک پایگاه نظامی برای محاصره اتحاد شوروی توجه هر چه بیشتر آمریکا را برای برقراری تسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی خود بر ایران جلب میکرد. امپریالیسم آمریکا برای رسیدن باین هدف نقشه مزورانه‌ای را طرح کرده بود و میکوشید که با تظاهر به هواداری از خواست تاریخی مردم ایران برای کوتاه کردن تسلط غارتگرانه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم انگلیس رقیب را از میدان بدرکند و بعنوان ناچی و هوادار آزادی بدست «میلیون» ایران زنجیر اسارت و بردگی نو استعماری خویش را بدست و پای مردم ایران بپسکند.

حزب توده ایران با تحلیل علمی از ماهیت امپریالیسم و شناخت سیاسی درست از خطر امپریالیسم تازه نفس و نیرومند آمریکا بعنوان گرداننده اصلی دنیای امپریالیستی و بزرگترین و خطرناکترین دشمن خلفهای جهان، این نقشه مزورانه را خیلی زود شناخت و تمام نیروی خود را برای شناساندن این خطر بزرگ بکار انداخت.

حزب ما خوب میدید که عناصر شناخته شده وابسته به امپریالیسم در ترکیب اولیه پایه گذاران جبهه ملی شرکت دارند و در مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس «سنگ میهن پرستی» بسینه میزنند. این واقعیات و این واقعیت دیگر که دکتر مصدق و هوادارانش با اعتقاد کامل از «بی نظری» و «آزادیخواهی» دولت آمریکا که گویا از همه درندگی و سود جوئی های امپریالیستی مبرا بود، دفاع می‌کردند و مبارزه حزب ما را برای افشاء ماهیت خطرناک آمریکا با سیل اتهامات ناروا تخطئه میکردند. همه این عوامل همراه با کم تجربگی جنبش توده‌ای که بیش از هشت سال از عمرش نمیگذشت باعث شد که در مرکز حزب ما در مسئله شناخت و همکاری با سایر نیروهای ملی برای مدت کوتاهی نظریات و برخورد ها و روشهای چپ روانه مسلط شود، همان بیماری که در دوران کنونی بخشهای دیگری از نیروهای چپ بدان گرفتار شده و هنوز هم با اینهمه تجربه تلخ نتوانسته اند خود را از چنگال آن خلاص سازند.

در آندوره در نتیجه فشار رویدادها و برخورد درست اکثریت مسئولین حزبی، حزب ما خیلی زود توانست این اشتباه را تصحیح کند و جای شایسته خود را در میدان مبارزات تاریخی آن دوران ایران اشغال نماید.

باشد بافتن مبارزه میهن پرستان ایران برای کوتاه کردن تساط استعماری بر منابع نفت که گام به گام به مبارزه برای تأمین کامل استقلال سیاسی کشور مبدل گردید، محتوی مبارزات ملی روشن تر جنبه عام ضد امپریالیستی بخود میگرفت. امپریالیسم آمریکا که تا مدتی به نیروهای ملی چشمک میزد و آنها را به مبارزه علیه امپریالیسم انگلیسی تقویت میکرد، از پیشرفت و گسترش جنبش ضد امپریالیستی بوحشت افتاد. امپریالیستهای انگلیسی هم که تا مدتی خیال میکردند که با تکیه به هیئت حاکمه وابسته به خود میتوانند هم جنبش را سرکوب و هم رقیب را از میدان بدر کنند، از ترس گسترش بازهم بیشتر جنبش پارقیان آمریکایی از درسازش درآمدند.

باین ترتیب مبارزه مردم ایران وارد مرحله جدیدی گردید که در آن جبهه نیروهای راستین خلق در مقابل جبهه متحد امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی قرار گرفت. وابستگان به امپریالیسم (مانند بقایی، مکی، ارسلان خلعتبری، حائری زاده، عمیدی نوری و غیره) که ماسک ریا و تزویر به چهره زده بودند، از دکتر مصدق جدا شدند و به جبهه دشمن پیوستند و بخشی از یاران تیمه راه که بامید رسیدن به جبهه و مقام بدور دکتر مصدق گرد آمده بودند او را تنها گذاشتند. این یک واقعیت تاریخی است که پس از آنکه دکتر مصدق که پیگیرانه و صادقانه از منافع ملی ایران دفاع میکرد، با امپریالیسم آمریکا درگیر شد، روز بروز از هواداران سابق او کاسته میشد و وزن نیروهای توده‌ای که زیر رهبری حزب توده ایران بودند در پشتیبانی از دکتر مصدق و راه او سنگین تر میگردد.

در این دوران بود که واقعاً جبهه ملی از همه نیروهای راستین ضد استعمار در عمل بوجود آمد. رویداد تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۲ نمایش درخشان این واقعیت تاریخی بود. با اینکه دادگاههای دادگستری دولت دکتر مصدق با تمام صراحت رأی به برائت حزب توده ایران، رأی به غیر قانونی بودن جلوگیری از فعالیت علنی و آزاد حزب توده ایران صادر کرده بود، دکتر مصدق زیر فشار تبلیغاتی وابستگان به امپریالیسم و نفاق افکنانی مانند خلیل ملکی و هم‌پالکی‌های او از رفع محرومیت‌ها و محدودیت‌های حزب خود داری میکرد و افراد حزب ما همیشه آماج حملات دد منشا نه نیروهای ارتجاعی پلیس و ارتش که در تمام این دوران زیر فرماندهی سرسپردگان امپریالیسم یعنی شاه و دستیارانش قرار داشتند، بودند. صدها و صدها مبارز توده‌ای در این دوران در زندانهای تهران و بسیاری از زندانهای دیگر کشور بسر میبردند.

حمله و دسیسه امپریالیسم هر روز شدیدتر میشد. حزب ما که خطر را میدید و آسوده خیالی دکتر مصدق و بارانش را محسوس میکرد بارها و بارها چه بوسیله مطبوعات خود و چه مستقیماً

به آنان مراجعه کرد، بیدار باش داد، خطر را نشان داد و پیشنهاد های مشخص ارائه کرد و خواست که بحزب مامکان داده شود تا نیروهای خود را بطور مؤثری در پشتیبانی از دولت ملی بیدار آورد. ولی باکمال تأسف دکتر مصدق و یارانش از پشتیبانی حزب توده ایران بیشتر میترسیدند تا از خطر استیلاي خوئیبار امپریالیسم غدار آمریکا. دکتر مصدق و یارانش حتی تصور اینرا هم نمیکردند که روزی امپریالیسم بتواند و جرئت کند رهبر ملت ایران را به هشت میز محاکمه بکشاند و جانورانی مانند آزموده ها را به سرنوشت این بزرگ مرد تاریخ ایران حاکم سازد و دکتر فاطمی را بیمار و زخم خورده به چوبه تیرباران بسپارد.

چند ماه پیش، در آستانه بیست و پنجمین سالگرد کودتای انگین ۲۸ مرداد از طرف بسیاری از کسانی که در آن ماجرا شرکت مستقیم داشتند، برای اولین بار اطلاعات ذبیستی فاش گردید که این واقعت تاریخی را روشن میساخت و پرده دودی را که امپریالیسم و ارتجاع و یاران نیمه راه مصدق برای گمراهی مردم و برای توجیه نقش خود بوجود آورده بودند، بکنار میزد. معلوم گردید که حزب ما صرفنظر از برخی اشتباهات لحظه ای که بطور مسلم نمیتوانست مسیر حوادث را تغییر دهد، تاچه حد برای جلوگیری از فاجعه ای که بدست امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دارو دسته شاه خائن و ارتجاع سیاه وابسته به آنان تدارک دیده میشد، با جدیت و پیگیری عمل کرده است.

دوران حاکمیت ارتجاع سیاه

با کودتای ۲۸ مرداد دوران حاکمیت مطلق و خانمانسوز ارتجاع سیاه شاهنشاهی وابسته با امپریالیسم در ایران آغاز گردید. تنها سازمانی که توانست با وجود دادن تلفات بسیار سنگین، موجودیت خود را حفظ کند، همان حزب توده ایران بود. حزب ما با وجودیکه هزاران نفر از فعالینش در سراسر کشور و در هجوم، بازداشت، شکنجه و زندان ارتجاع سیاه سلطنتی قرار گرفتند، توانست هسته اصلی خود را از زیر این ضربات خارج سازد و فعالیت پنهانی خود را در شرایطی بمراتب دشوارتر دنبال نماید. ولی معلوم بود که شرایط هر روز دشوارتر میشود. امپریالیسم و ارتجاع که تجربه های زیادی اندوخته بودند، بر آن شدند که با استقرار یک رژیم پلیسی فاشیزم گرا، درنده خوی و غیر انسانی تجدید حیات را برای جنبش ملی و دموکراتیک خلقهای ایران برای «همیشه» غیر ممکن سازند.

هدف رژیم سیاه وابسته و حامیان امریکائی، انگلیسی و اسرائیلی اش در مبارزه علیه حزب توده ایران، ریشه کن ساختن آن از درون جامعه ایران بود و برای رسیدن باین هدف از سه شیوه بهره گیری میکرد.

اول شیوه تشدید فشار سبعانه. پس از ۲۸ مرداد و سالهای بعد از آن زندانها و تبعید

گاهها ، شکنجه گاهها ، میدانهای اعدام و چاههای فراموشی و باتلاقیهای دریاچه قم جای عادی نگهداری و شکنجه و مرگ و خواهاگاه مبارزان توده‌ای بود . نام قهرمانانی مانند کوچک شوشتری ، سالاخانیان ، زاناریان ، روزبه ، سیامک ، وکیلی ، مختاری ، محقق زاده ، مبشری و دهها و دهها قهرمان توده‌ای دیگر که در این دوران مبارزه با سر بلندی مرگ را بر زندگی نیک‌بار تسلیم و ارتداد ترجیح دادند و تا آخرین لحظه زندگی از آرمان های حزب خود دفاع نمودند ، زینت درخشانترین صفحات تاریخ انقلاب ایران است .

شیوه دوم ارتجاع بهره گیری از ضعف ، ارتداد ، تسلیم طلبی و درپوزگی سیاسی افراد ناپایدار حزب بود . ارتجاع سیاه میکوشید از این راه وجدان عناصر متزلزل و خود فروش را در مقابل آزادی ننگین و نان و آبی خریداری نماید و بوسیله آنها هرچم خون آلود مبارزان توده‌ای را که مبارزان پیگیر و قهرمانان حزب ما برافراشته نگه میداشتند لجن مال و لکه دار سازد .

بدون تردید باید اذعان کنیم که زبان تاریخی این ارتداد بسیار بود و رژیم سفاک ساواکی شاه توانست با کمک این وازدگان خود فروخته مجله «عبرت» را علیه جنبش توده‌ای برآورد ، کتابهایی مانند «کتاب سیاه» و «سیر کمونیسم در ایران» را تدوین کند و تمام توپخانه سنگین خود را برای ریشه کن ساختن سازمانی و سیاسی حزب توده ایران بکار اندازد .

رژیم ساواکی شاه در این تلاش برای درهم شکستن مهمترین سنگر مبارزان راه استقلال ملی و آزادی ، یعنی حزب توده ایران از همکاری بیدریغ همه وازدگان جنبش ملی برخوردار بود ، همان کسانی که روزی در شمار هواداران دکتر مصدق بودند و پس از کودتای خاناناه ۲۸ مرداد به ننگین ترین وجه هرچم مبارزه را بزمین انداخته و خود را آماده خدمت به امپریالیسم آمریکا اعلام کردند ، همان کسانی که دکترین آیزنهاور و وابستگی ایران به پیمان نظامی امپریالیستی سنتورا پذیرفتند تا شاید ورد عنایت آمریکا قرار گیرند . این گروه برای پوشاندن درپوزگی سیاسی و تسلیم طلبی خود با رژیم ساواکی هم آواز شده و میکوشید خود را پشت کوهی از اتهام و افترا و لجن پراکنی به حزب ماکه بکشد و تنها در مقابل شدیدترین فشار ارتجاع مبارزه میکرد پنهان سازد .

ولی از آنجا که حزب ما در میان توده مردم نفوذ داشت و ریشه موجودیت آن از درون تضادهای آشتی ناپذیر جامعه ایران نیرو میگرفت ، با وجود همه این دشمنی ها و فشارها از پا در نیامد . اگرچه شبکه ها و هسته اصلی حزب ، زخم خورده ، دست و پا شکسته و ناتوان گردیده بود ، ولی باتکیه به نیروی لاپزال پیوند با توده های زحمتکش ایران و بدان علت که عملش در سیر جبری تاریخ مبین ما بسوی استقلال و آزادی و پاره کردن بندهای بردگی بود ، به زندگی خود ادامه داد .

بعین جهت هم امپریالیسم و رژیم وابسته شاه به آخرین ضربه خود که تسخیر

حزب از درونش بود متوسل شدند. آنها با تجربه خود باین نتیجه رسیدند که نه فشار و نه اتهام و افترا نمیتواند حزب توده‌ای ما را ازها درآورد، پس باید کوشید تا آنرا از درون متلاشی کرد. با استفاده از ضعفهای درون سازمانی حزب، ساواک و اربابانش سیا و موساد توانستند، درست در همان زمانی که بر اثر رشد تضادهای درونی جامعه ایران فعالیت‌های سیاسی استقلال طلبانه و آزادیخواهانه وارد مرحله جدیدی از اوج خود میگردد، درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب، با روی آوردن نسل جدیدی از مبارزان انقلابی اولین گامهای رشد و گسترش مجدد خود را برمیداشت، عنصر خود فروخته و فاسدی مانند عباس شهرباری را به سازمان حزبی ما چابزنند و از این راه مهمترین شاخه سازمان حزبی ما را در ایران بچنگ خود درآورند و باین ترتیب، فعالیت انقلابی حزب را برای يك دوران نسبتاً طولانی از درون فاسد کرده و فلج سازند.

باید اذعان کنیم که این موفقیت دشمن کاری ترین ضربه را در تاریخ حزب بمادار ساخت. بویژه از آنجهت که این جریان با آغاز رشد يك روند جتایتکارانه در جبهه نیروهای کمونیستی و کارگری در جهان و بالنتیجه در جبهه جهانی نیروهای ضدامپریالیستی، یعنی آغاز رشد انحراف خانانۀ مائوئیستی همزمان بود.

باین ترتیب حزب ما وارد بحرانی ترین مراحل تاریخ خود گردید. این بحران نتیجه منطقی تأثیر سده رفته عوامل منفی و مخرب بود: ۱- ضعف ناشی از اختلاف نظرهای سیاسی و تشکیلاتی در رهبری حزب، ۲- تسلط ساواک بر سازمان حزبی در ایران و تأثیر منفی آن در تشدید ضعف سازمان مهاجرت، ۳- رشد جریان انحرافی در مجموعه جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و ضدامپریالیستی.

در دوران ده ساله این بحران که تقریباً به سالهای ۴۰ یعنی از ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ را دربر گرفت، حزب ما بزرگترین آزمایش تاریخی دوران نزدیک به چهل سال زندگی خود را از سر گذراند و نشان داد که آنقدر جان سخت و پایدار است که حتی چنین بحران بزرگی امکان آنرا ندارد که این فرزندان مبارزه تاریخی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران را از صحنه نبردهای تاریخی میهن ما بیرون براند.

در این دوران بحرانی تب و لرزهای شدهدی برهیکر زخم خورده حزب ما مستولی شد، فرار و خیانت و ازدگان و مرتدانی مانند کشاورز، فاسی و لروتن، انشعاب مائوئیستی، فعالیت خانانۀ گروه عباس شهرباری ضعف و ناپیگیری در حل مسائل مبهم و مهم سیاسی از طرف برخی در درون رهبری مرکزی حزب، همه و همه به شدت موجب ضعیف شدن حزب ما و تأثیرش در میدان مبارزه میگردد. بدون تردید تنها و تنها حزب توده ایران میتواند و توانست يك چنین بحرانی را از سر بگذراند. تنها پیوند ناگسستنی حزب ما با مردم میهن عزیزمان، با طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش، با مجموعه جنبش شکست ناپذیر ضدامپریالیستی و جنبش ظفر نمون کارگری و کمونیستی جهان، بحزب این نیرو را می بخشید که بتواند این طوفان را از سر بگذراند و دوباره قد علم کند و پرچم مبارزه در راه

استقلال و آزادی و حقوق زحمتکشان را در امتزاج در آورد و به پیش ببرد.

دوران نوین بازسازی و بهسازی

توطئه رژیم ساواکی شاه برای ازهدار آوردن حزب ما باشکست رو برود و حزب بر این توطئه چیره شده انحراف خائنانه مائوئیستی نیز نتوانست حزب ما را از راه درستی که از همان آغاز پدید آمدنش در جهت دفاع بیدریغ از منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان، در راه بدست آوردن استقلال واقعی میهنمان، در راه تأمین آزادی و برابری همه خلفهای ایران برگزیده بود، دور کند، چه رسد که منحرف سازد. حزب ما با سر بلندی به این خطر عظیم چیره شد و چهره زشت این «مدعیان» هر سروصدای «اصولیت» را عربان ساخت، چهره تاریخ ما بهت خائنانه این انحراف بزرگ را ثابت کرد و درستی و وضعگیری حزب ما را تأیید نمود.

دوران بازسازی و بهسازی حزب با پنجم سیزدهم کمیته مرکزی حزب آغاز شد و در پنجم چهاردهم قطعی گردید.

آغاز این همزمان بود از یکسو با بالاترین مرحله رشد هرج و مرج فکری و عملی در میان مبارزان راه استقلال ملی و آزادی و رفاه زحمتکشان. «مائوئیسم مسانند خورهای بر بخش مهمی از نیروهای بالفعل و بالقوه جبهه متحد خلق علیه امپریالیسم و رژیم شاه مستولی شده بود و این جریان از طرف امپریالیسم که خود در اشاعه افکار زهر آگین مائوئیسم در جهان و ایران و در ایجاد گروهک‌های مائوئیستی نقش بزرگی را ایفا میکرد و همچنین از طرف رژیم شاه با تمام نیرو پشتیبانی میشد. تصادفی نبود که روزنامه نیمه دولتی اطلاعات در ۵۲ شماره متوالی هر روز یک صفحه کامل خود را به مدح و ثنای مائوئیسم و دشمنی با جنبش اصیل کارگری و کمونیستی جهان اختصاص داده بود. تحت تأثیر مستقیم و غیر مستقیم مائوئیسم گرایشهای نادرست چریکی که مانند یک بیماری مسری بخش قابل توجهی از جوانان انقلابی و دچار خود کرده بود، بشا به ترمزی در جریان رشد طبیعی و جبری مبارزات توده‌ای اثر می‌گذاشت و کار ترویجی و تهییجی و سازماندهی حزب را دشوار میکرد.

حزب ما مجبور بود در صحنه مبارزه با انواع گرایشهای نادرست، ناسالم و زیانبخش درگیر شود و بی‌مایگی و بی‌بایگی این گرایشها را روشن سازد و مبارزان خلق را از این گرایشها بر حذر دارد و نشان دهد که بر انداختن دشمن در ایران نه از راه کودتاهای گمراه کننده ایجاد پایگاههای مسلح در روستا به منظور محاصره شهرها، نه از راه نبرد تن به تن از جان گذشتگان با مأمورین ساواک، بلکه تنها از راه تجهیز توده‌ها به مبارزه و گسترش این مبارزه، در صورت لزوم، تا نبرد مسلح در وسیعترین جبهه امکان پذیر است.

از سوی دیگر آغاز این دوران باشد بدترین دوران تسلط ساواک بر مجموعه زندگی اجتماعی و سیاسی کشور و آخرین مرحله اوج قدرت رژیم منفور پهلوی در ایران و منطقه

همزمان بود، بادورانی که در آن رژیم خائن پهلوی با بالارفتن بی سابقه درآمد نفت امکانات عظیمی بدست آورده و میکوشید بخشی از این امکانات را برای جلوگیری از رشد تضادهای درونی جامعه ایران بکاراندازد و از این راه پشتوانه‌ای برای عملی ساختن نقش خائنه‌اش بعنوان ژاندارم منطقه، برای سرکوب جنبش‌های آزادی بخش ورهائی بخش در تمام منطقه بسود همدستان امپریالیستی و صهیونیستی اش بوجود آورد. ولی در تاریخ نیرومندتر از قدرت طاغوتی، ساواکی - امپریالیستی است. بالینکه رژیم وابسته شاه و امپریالیستهای امریکائی و صهیونیستهای پشتیبانش در این دوره از بزرگترین امکانات برخوردار بودند، درجهان از پشتیبانی بیدریغ و آشکار خائنین پکن و در منطقه از خیانت آشکار ساداتها بهره میکرفتند. معذالك جبرناشی از تشدید ناگزیر تضادهای درون جامعه ایران از همان آغاز سالهای ۵۰ یعنی آغاز بالاترین مرحله قدرت شاه، تمام این رژیم سفاک جهانی را مورد تهدید قرارداد، علیرغم همه این دشواریها و شرایط منفی، حزب ما در راه بازسازی و بهسازی سازمان خود، در راه تحکیم پیوند خود با زحمتکشان باگامهای استوار که در آغاز آهسته و بعدها تندتر و تندتر میشده به پیش رفت.

در زمینه سازمانی، علیرغم مشارطات فرسای رژیم ساواکی، احیاء سازمانهای حزب با موفقیت انجام یافت، سازمان «نویده» پی گرفته و یگانه روزنامه منظم مخفی در ایران، در سخت ترین شرایط پلیسی، با بمیدان نهاد و نقش تاریخی مهمی را ایفا نمود.

در زمینه سیاسی، برنامه جدید حزب بعنوان یک سند تاریخی سیاسی و بعنوان تحلیل علمی از اوضاع ایران تدارک دیده شد و انتشار یافت و هدفها و راه و شیوه درست مبارزه برای برانداختن رژیم متفوز سلطنتی را بعنوان اولین گام برای آغاز دگرگونیهای بنیادی جامعه ایران بسوی استقلال و آزادی و پیشرفت اجتماعی، برای انجام انقلاب ملی و دموکراتیک در برابر همه مبارزان خلق قرارداد.

در گزارش سیاسی مصوب بلنوم هانزدهم (۱۳۵۴) حزب ما، با روشنی کامل ماهیت رژیم و وظائف حزب در راه سرنگون ساختن آن نشان داد شده. در بخش «وظائف حزب مادر راه سرنگون کردن رژیم استبدادی شاه بهشابه نخستین هدف همه نیروهای ملی و ترقی خواه ایران» این سند گفته شده است:

«بررسی اقدامات سیاسی و اقتصادی رژیم و شرایط وخیم زندگی توده های مردم تردیدی باقی نمیگذارد که دهکنتاتوری رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک شاه با نظام فاشیستی ترور و اختناق که بر مین ماسط ساخته است، با بازگذاوردن دست غارتگرانه امپریالیسم در تاراج ثروت های ملی ما و همدستائی با نقشه های تجاوزکارانه امپریالیستی، هم استقلال و حاکمیت ملی کشور ما را بخطر می اندازد و هم در برابر تکامل جامعه ما بزرگترین مانع است.

درواقع جامعه ما در زمان است که برای یک تکامل ملی و دموکراتیک نصیح یافته است، ولی امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع ایران بوسیله دهکنتاتوری خود کامه

محمد رضا شاه رژیمي را در کشور ما مستقر ساخته اند که بزور ترور سياسي و سلب همه آزادي‌های اجتماعي برابر اين خواست واقعي مردم ايران سدي بوجود آورده است . بنا بر اين از بين برداشتن اين مانع اساسي يابه ديگر سخن واژگون ساختن اين رژيم ارتجاعی جابر و متجاوز ضرورتاً شرط مقدم حرکت ما بسوی هدفهای ملي و دموکراتیک مردم ايران است . »

جريان تحولات سال‌های اخير بادقتی بي نظير درستی پيش بينی و راه‌گشائی سياسي حزب مارا تأييد کرد و نشان داد که تنها از راه اتحاد همه نیرو های ملي و توده‌های ميليونی زحمتکشان و روشنفکران آزاديخواه وسایر قشرهای ميهن دوست و ترقی خواه و با تکیه واطمینان به پشتيبانی همه نیروهای ضد امپرياليستی در جهان می‌توان بر رژیم وابسته جابر و خائن پهلوی چيره شد و آن را علیرغم پشتيبانی هم‌دستان امپرياليستی و صهيونيستی اش از پا در آورد . تاريخ درستی راه حزب را تأييد کرد که نه بدست قهرمانان جانباز و خود باخته ، بلکه با حرکت شجاعانه ميليونها مبارز شهر و روستا دشمن سرنگون خواهد شد .

تاريخ درستی بر خورد مارا به نقش ارتش که در اولين پيام ما در سال ۱۳۵۳ ، هنگام آغاز حمله تجاوزکارانه رژیم به مبارزان قهرمان ظفار انعکاس یافت ، تأييد کرد و نشان داد که تنها از راه بيرون کشيدن بخش عظيم مردمی و خالق ارتش از زیر نفوذ سر سپردگان و آدمکشان رژیم و جلب آن به پشتيبانی از مردم میتوان ضربه قطعی و نهائی را برای از پا در آوردن رژیم سلطنتی وارد آورد .

دوران تدارك مرحله پایانی نبرد

از سال ۱۳۵۵ ديگر بحران رژیم فاسد و هوسيده ولی جنایت‌پیشه و غارتگر دودمان پهلوی و همراه با آن متزلزل شدن پایه های نظام شاهنشاهی هر روز بیشتر نمایان ميشد و شدت ميگرفت . باتشدید اين بحران ، روش ددمنشانه رژیم برای سرکوب جنبش در حال گسترش از یکسو و غارتگری خاندان پهلوی و عدالتش از سوی ديگر و سرسپردگی رژیم به امپرياليسم و صهيونيسم هر روز شديدتر می‌گردید و اين خود به شدت بحران و يافزود . حزب توده ايران خیلی ب موقع بی‌بر د که دریای خروشان از نیروهای خلق ما به جنبش در می‌آید ، خلقی که ديگر کارد به استخوانش رسیده و به هیچ چیز جز بر انداختن بدون بازگشت اين رژیم اهریمنی راضی نیست و سرنگونی شاه و بر چیده شدن سلطنت و ریشه کن ساختن ساواک و همه دستگاه های جهنمی نیروهای آدمکشش را خواهان است . به بروی از اين شناخت که روز بروز دقیق‌تر و روشن‌تر ميشد ، حزب توده ايران با تحليل علمی از اوضاع ، امکان به‌روزی قطعی را پيش بينی کرد و همه نیروهای ملي

و مبین دوست و آزادیخواه را برای تشکیل جبهه‌ای برای تدارک آخرین بورش ، برای وارد ساختن آخرین ضربه به این غول وحشی استبداد و استعمار و غارتگری زمینداران بزرگ و سرمایه داران وابسته فراخواند و باپیکیری وبدون لحظه‌ای تزلزل در راه نزدیکی و همکاری نیروهائی که در يك جبهه مبارزه میکردند ، گام برداشت . در این دوران بطور مشخص دوره درمجموعه جنبش ضد امپریالیستی ودموکراتیک خلق شکل گرفت ، یکی راه سازشکارانه و تسلیم طلبانه و دیگری راه قاطع و بگیر و آشتی ناپذیر. هواداران راه اول که از لحاظ طبقاتی وابستگان به بورژوازی لیبرال و گروه های معینی از تشرهای مرفه بینابینی جامعه بودند از گسترش جنبش نیرومند خلق میترسیدند و با تمام نیروی خود میکوشیدند مبارزه مردم را درچار چوب گرفتن برخی امتیازات در زمینه آزادی های سیاسی محدود سازند ، بارژیم کنار بیایند و رژیم شاه را وادارکنند که آنها را هم به بازی بگیرد و قدرت را با آنان تقسیم نماید . این گروه مبارزه در راه آزادی را بطور مطلق از مبارزه برای تامین استقلال ملی یعنی پایان دادن به تسلط اسارت بار و غارتگرانه سیاسی ، نظامی ، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم و بویژه از مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا جدا میکردند و میخواستند با حمایت آمریکاشاه را وادار به کنار آمدن با خود نمایند. جبهه ملی و بسیاری از گروه های دیگر وابسته به بورژوازی لیبرال و تشرهای مرفه بینابینی جامعه چنین راهی را دنبال میکردند و مردم را از پیکیری در مبارزه قاطعانه و آشتی ناپذیر برای واژگون ساختن رژیم شاه برحذر میداشتند .

اینها عبارت بودند از هواداران قانون اساسی ، هواداران نگهداری « سلطنت مشروطه » باخود محمدرضا شاه و یا بدون او ، یعنی باپسرش. اینها سازشکارانی بودند که با تمام نیرو میکوشیدند تغییرات سیاسی و اجتماعی را در چهارچوب محدود کردن فعالیت ساواک و قدرت مطلقه شاه و حفظ وابستگی به امپریالیسم نگهدارند و برای محدود ساختن پیشرفت جنبش خلق در این چهار چوب حتی آماده بودند که همان روشهای جنایت بار رژیم شاه را برای سرکوب مردم انقلابی بکار بندند .

شاهور بختیار خائن که هنوز هم مورد پشتیبانی بیدریغ پاران حزبی اش و دوستانش میباشد ، تجسم این روش تسلیم طلبانه ، سازشکارانه و خائنانانه به جنبش انقلابی مردم ایران بود. هواداران راه دوم طیف پر دامنه و نیرومندی ، از پیروان مبارز اسلام انقلابی تا هواداران به سوسیالیسم علمی را در بر میگرفت . اینان همه بر آن بودند که راه آزادی مردم ایران ، راه و ارستگی از یوغ بندگی و بردگی استعمار از روی ویرانه های رژیم سلطنتی خاندان پهلوی و رژیم سلطنتی بطور کلی آغاز میشود و بدون پاره کردن همه زنجیر های تسلط امپریالیستی بر سیاست و اقتصاد و ارتش و فرهنگ ملی ما ، این راه به سرانجام نخواهد رسید .

امام خمینی ، شخصیت برجسته روحانی و سیاسی ایران از يك سمت و حزب توده ایران از سمت دیگر هرچم مبارزه در این راه را بدست داشتند .

حزب توده ایران در فراخوان تاریخی خود در ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ برنامه عملی جنبه پیگیر نبرد را که با سرنگون کردن رژیم سلطنتی و اعلام جمهوری آغاز میشد و هدفش اصلاحات عمیق و پیگیر در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی بود، تدوین کرد و پیشنهاد نمود. نگاهی به این برنامه و آنچه که تاکنون میتوان بعنوان دستاوردهای تاریخی انقلاب ایران ثبت کرد به بهترین وجهی درستی و دقت ارزیابی آنروز حزب مارا نشان میدهد.

درواقع جنبه ضد دیکتاتوری، جنبه نیروهای میهن‌دوست و ضد امپریالیست‌عملاً برپایه برنامه‌ای که تقریباً همان برنامه پیشنهادی حزب ما بود بوجود آمد و علیرغم خیانت آشکار بی‌پروا ترین و سرسپرده‌ترین سازشکاران به سرکردگی شاهپور بختیار، نایب رئیس جنبه ملی و حزب ایران، با پیگیری گروه‌های دیگر به رهبری قاطع و تزلزل ناپذیر امام خمینی در مبارزه‌ای نابرابر با نیروهای سیاه ارتجاع که بطور همه‌جانبه از طرف امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین‌المللی و سایر دستیاران نشان‌پشتیبانی میشد، پیروز گردید.

حزب توده ایران سر بلند است که در این حساسترین مرحله از تاریخ انقلاب ایران با روشن بینی و بدون تزلزل با درست‌ترین مستگیری در اولین صفوف جنبه نبرد دوش به دوش سایر نیروهای انقلابی پیگیر قرار گرفت و مسئولیت تاریخی خود را بدرستی انجام داد.

دوران نوین فعالیت آزاد و علنی حزب

درست پس از گذشت ۳۰ سال (بهمن ۱۳۲۷ - بهمن ۱۳۵۷) حزب ما در نتیجه پیروزی عظیم تاریخی انقلاب ضد امپریالیستی، دموکراتیک و خلقی مردم ایران امکان یافت دوباره فعالیت آزاد و علنی خود را از سر گیرد. ولی در آغاز این دوره شرایط برای فعالیت حزب ما بسیار دشوار بود. تبلیغات کین توزانه رژیم‌شاه، منافقین و تفرقه‌اندازان، سازشکاران و تسلیم‌طلبان، چپ‌گرایان و راست‌گرایان افراطی و انحصار طلب که همه و همه... از ناجوانمردانه‌ترین شیوه‌های اتهام و لجن‌پراکنی و دروغ‌پردازی بهره‌گیری میکردند، جو بسیار نامساعدی را برای فعالیت مجدد حزب ما بوجود آورده بود. با وجودیکه انقلاب عظیمی پیروز شده بود، هنوز دولت موقت انقلابی که متأسفانه بسیاری از افرادش کوچکترین شرکتی در جریان مبارزات انقلاب نداشتند و با اگر داشتند در همان جهت سازشکاران و تسلیم‌طلبان جای گرفته بودند، حتی حاضر نبود حقانیت حزب مارا برای فعالیت قانونی و علنی برسمیت بشناسد، حاضر نبود به مسئولین و افراد حزب ما که در مقابل خطر مرگ از کشور مهاجرت کرده بودند، اجازه بازگشت که حق مسلم هر ایرانی است، بدهد.

بعضی از گروه‌های مبارز و تقریباً همه گروه‌های مذاق‌الکن که ماسک هواداری

از انقلاب را به چهره زده و خود را در صفوف نیروهای خلق وارد ساخته بودند تمام تلاش و کوشش خود را برای جلوگیری و یا لاقط دشوار کردن فعالیت آزاد و علنی حزب مسا، برای بی اعتبار کردن حزب ما بکار بستند. حتی دو ماه پس از انقلاب، روزنامه‌های اطلاعات و کیهان از درج آگهی پرداخت شده‌ای درباره اعلام خبر انتشار روزنامه مردم خودداری کردند.

حزب ما در چنین شرایطی دوران نوین فعالیت علنی خود را آغاز کرد. ولی علیرغم همه این دشواریها حزب ما با اعتقاد به درستی راهی که در پیش گرفته در این راه ناهموار و سنگلاخ گام گذاشت و دوران هشت ماهه پس از انقلاب بهترین گواه درستی این راه و پایداری و پیگیری حزب، در طی این راه است.

حزب ما در پلنوم شانزدهم، گزارش هیئت اجراییه را که شامل تحلیل علمی از انقلاب ایران و راهی که مبارزان انقلابی چه توده‌ای و چه غیر توده‌ای برای تثبیت و تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب تاریخی بهمن ماه باید دنبال کنند، بود، مورد تأیید قرارداد و بافرا خوان تاریخی خود برای تشکیل جبهه متحد خلق از همه نیروهای راستین و فائز به انقلاب، زمینه روشن و بدون ابهامی را برای همکاری خلاق و تاریخ ساز نیروهای خلق پایه گذاری کرد. این برنامه پیشنهادی در عمل به برنامه مشترک اعلام نشده همه نیروهای راستین انقلابی درآمده است و تاکنون از طرف هیچ گروهی مورد ابراد جدی قرار نگرفته است.

تمام فعالیت دوران اخیر حزب ما بر پایه این برنامه قرار گرفت و زندگی درستی و کامیابی آن را تأیید کرد.

ما همیشه میدانستیم که راه حزب ما حتی در دوران بعد از پیروزی انقلاب راه هموار و بدون پیچ و خم نیست، ما میدانستیم که در این راه با انواع دشواریهای کوچک و بزرگ و محرومیت‌های کوتاه مدت و دراز مدت روبرو خواهیم شد. ولی حزب ما میدانده که تنها بر پایه حفظ اصولیت در موضعگیریهای سیاسی و پیگیری در راه درست همکاری با سایر نیروهای انقلاب ایران (حتی نیروهایی که امروز سنگ بفروری ما پرتاب میکنند و یا میکوشند زنجیر بدست و پای ما بیندازند) و افشاگری نقشه‌های شوم دشمنان انقلاب و دسیسه‌های سازشکاران و تسلیم طلبان و باطنی گام به گام این راه دشوار خواهد توانست بسوی هدف عالی و انسانی خود پیش رود.

راه ما راه تثبیت و تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب ایران در جهت تأمین هر چه بیشتر و فراگیرتر حقوق حقه توده‌های دهها میلیونی زحمتکش ایران است. این سمتگیری میطلبد که:

- برای ریشه کن کردن تسلط اسارت‌بار و غارتگرانه امپریالیستها و در پیشاپیش آنها امپریالیسم امریکا و صهیونیستها از مجموعه زندگی سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی، میهنمان!

- در راه پایان دادن به تسلط غارتگرانه زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم !

- در راه ریشه‌کن ساختن بقایای رژیم فاسد سرنگون شده !

- در راه تأمین آزادیهای دموکراتیک برای همه نیروهای خلاق ، نیروهای هوادار انقلاب ایران !

- در راه تأمین آزادی و برابری برای همه افراد مردم ایران ، اعم از زن و مرد و صرفنظر از وابستگی‌های فکری و عقیدتی و مذهبی !

- در راه تأمین برابری حقوق برای همه خلقهای ایران و بویژه ریشه‌کن ساختن محرومیت‌های دردناک ملی سایر خلقهای ایرانی غیر فارس (آذربایجانی و کرد و عرب و ترکمن) !

- در راه تأمین وحدت ملی ، تمامیت‌ارضی و مرکزیت دولتی بر پایه دوستی و برادری و برابری همه خلقها !

- در راه بازسازی و نوسازی هر چه سریعتر و پرشتاب‌تر وضع اقتصادی ایران و بهبود زندگی زحمتکشان !

- در راه تأمین هر چه سریعتر قانونیت انقلابی در زندگی اجتماعی کشور !

هر چه بگیرتر مبارزه کنیم .

درفاصله ۲۸ مرداد تا ۱۰ مهر که زندگی سیاسی کشور، دچار بحرانی جدی گردید حزب ما بازم از يك آزمایش دشوار تاریخی سر بلند بیرون آمد.

همانطور که ما پیش‌بینی میکردیم و در نامه سرگشاده خود چند هفته قبل از ۲۸ مرداد خاطر نشان ساختیم اوضاع داخلی ایران بر اثر دسیسه‌های عمال امپریالیسم و صهیونیسم و بازماندگان رژیم شاه رو بوخامت گذاشت. این تلاش دشمنان انقلاب همراه با تلاشهای محافل راست انحصار طلب هیئت حاکمه ایران که وجود هیچگونه نیروی دیگری را در کنار خود در جامعه ایران تحمل نمیکنند و همچنین اشتباهات و چپ‌گرایی‌های برخی از گردانهای نیروی خلق، وضع بسیار دشواری را در ایران بوجود آورد. جنگ برادر کشی در کردستان آغاز شد ، جنگی که امپریالیسم امریکا و اسرائیل و هندستان ایرانی‌شان مدتها بود در صدد برافروختنش بودند و با شادی از شعله گرفتنش استقبال کردند.

فعالیت خرابکارانه ضد انقلاب در کردستان با خواسته‌های بحق مردم کردستان برای پایان بخشیدن به محرومیت‌های طاقت‌فرسا در زمینه فرهنگ و اقتصاد و حقوق ملی به يك کاسه ریخته شد و مورد هجوم سرکوب‌کننده نیروهای مسلح و آماج اتهامات ناروا قرار گرفت .

زهرپوشش تلاش برای جلوگیری از فعالیت ضد انقلاب حمله گسترده‌ای علیه فعالیت بخش مهمی از نیروهای راستین انقلاب آغاز شد ، همان نیروهایی که از هیچ کوششی برای تثبیت و تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب فروگذار نکرده و همواره بطور سازنده برای

اتحاد همه نیروهای خاق در جهت رسیدن به هدف عمل میکردند. حزب ما با اتکاء به شناخت دقیق خود از واقعیت اوضاع ایران و باتکیه به تجارب گرانبهای گذشته‌اش دچار سراسیمگی نشد، از جا در نرفت و با اطمینان به تأثیر نیروهای سالم انقلاب و بویژه نقش تعیین کننده رهبری امام خمینی، ضمن ارائه دقیق‌ترین تحلیل حوادث و درست‌ترین راه برون رفت از بن‌بست کردستان و حل مشکلات پدید آمده، با همکاری در جهت عقیم گذاردن حمله ضد آزادی راست گرایان تلاش نمود و با روشن بینی و تلاش خود، به عقب رانده شدن نیروهای انحصار طلب کمک مؤثری نمود.

حزب ما با اطمینان با زهم بیشتر بدرستی راه خود، این بحران کوتاه مدت ولی خطرناک را از سر گذراند و اکنون با گام‌هایی استوارتر و با وزن و حیثیت سیاسی بطور محسوس بالاتر از پیش از بحران، به راه خود ادامه میدهد.

حزب توده ایران سی و نهمین سال زندگی پرتلاطم، پر جوش و خروش، پردرد و رنج و هراقتخار خود را علیرغم اتهامات همه بدخواهان و منافقان بانفروتنی انقلابی و در عین حال احساس غرور آغاز میکند، غرور در این زمینه که طی ۳۸ سال گذشته هیچ نیروئی نتوانسته است او را از راه درستی که در پیش گرفته روگردان و منحرف سازد، او را بزانو درآورد، و وادار به تسلیم و سازش نماید.

مبارزان توده‌ای، این راه را با همان فروتنی انقلابی، غرور و اطمینان بخود ادامه خواهند داد، و برغم همه دشواریهایی که در پیش است، و پرچم این مبارزه درخشان تاریخی را تا نیل به پیروزی نهائی همواره در اهتزاز نگاه خواهند داشت.

**برقرار باد اتحاد همه نیروهای
ضد امپریالیستی و دموکراتیک ایران
در جبهه متحد خلق!**

اکتبر کبیر، سر آغاز تحقیق آرمان‌های و الای انسان

ع ۳۴۰ بزر

طی قرون و اعصار منمادی، در حیطه سلطنت بلاشربک ظلمت بنیاد که سراسر جامعه انسانی را در بنحیه خونین خود می‌فشرد، هسته بزرگترین عقول و روس‌ترین طبوب بتری در جستجوی پاسخ به این سؤال بوده‌اند که آیا برگردن بنیادستم و ایجا دعالت و سعادت اجتماعی در جهان امربست ممکن و یا خواب و خیالی بیش‌نست؟ انسان سعواست بی‌ستمر زندگی کند، ولی از بنطن جامعه مننی بر مالکیت خصوصی و ستم طیفانی، بی‌توجه به حواست انسانها طبقه ستمگران سلا س بعد سل جروح میگرد، گویی این تجدید بولد تکلیت‌بار ستمگران را با پاسی بست. انسان سعواست از حفاست اجتماعی و فقر و فساد معنوی رهائی یاسد و در فضای بیگران عظمت روحی و استعدادهای خود یال و بر نکشاید. ولی در محیطی که سنای جامعه بر سلطه زر و زور مناسبات آقائی و بویگری، حاکمی و محکومی و ظالمی و مظلومی قرار داشت، این آرزو نیز چیزی همانند آرزوی دست یافتن به عتقا و سمرع بود. طی قرون و اعصار منمادی چه خردمندان بزرگی که بر یاده بهترین آرزوهای انسانی مکانت فلسفی و احتیاسی بنا نهادند، علای برابری و برادری و عدالت و یاکتی در دادنده چه شمرردانی که علمه ظلمت و جور و بسداد و گمراهی و در راه کنودن ابواب نور سعادت و آزادی قد علم کردند، ولی اندیشه نابناک آنان در محیط سلط ستم طیفانی بدست فراموشی سیرده ند و ما مسح گردید و طبقات غارنکر و افتار خونخوار اگر گاهی و جسد صراحی به عقب نشینی هائی نب در سدادند پس از اندک زمانی با نکه بر زر و زور و بزور بتدریج چون مورمانه‌ای آن دستاوردها را از درون سحوردهند و مواضع ستمگرانه بنشین خود را بس گرفته و ما ولعی حیوانی تره از نو بر کرده سردم محروم سوار می‌شدند.

رزم ناکامی بشر در نبرد هزاران ساله خود علمه جور و بسداد در آن بود که هنوز جامعه در حیات رشد پایبند نری را طی میگرد و آن طبقه و نیروی اجتماعی که از لحاظ سطح آگاهی، موقعیت اجتماعی و استعداد تشکل خود و تشکل جامعه، توانائی در هم شکستن نظام ستمگران و ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و آزادی را داشته باشد، با تعرض وجود نهاده بود. به طبقه بردگان و به بوده دهقانان دوران فئودالسم که دو طبقه مظلوم مافیل سرمایه داری بودند چنین استعداد و توانائی نداشتند. تنها طبقه کارگر بود که سطح آگاهی، موقعیت اجتماعی، استعداد تشکل و توانائی سازماندهی لازم برای رهبری بر دیگرگویی بنیادی جامعه را داشت و خود در این دیگرگویی عمیقاً دبفع بود. تنها این طبقه بود که می‌بواست همه خلق رحمکنش و محروم را در زبر برجم خود متحد سازد و بغش بزرگترین عامل انقلابی سرما بر تاریخ بشر را ایفا نماید و راه برفراری جامعه آزاد انسانهای آزاد را نکشاید.

خدمت بزرگ مارکس و انگلس در قتال جامعه بتری این بود که به بهای زحمات شگرف و تحقیق و تحقیق صنی بر امانت بست به حقایق تاریخ و با جمع بندی علمی‌ترین نتایجی که دانش و تجربه انقلابی بشری تا آن روز بدست

آورده بود و از طریق توسعه و بسط خلاق آنها با خمیره‌ای از عتق بنگران نسبت به انسان و سرنوشت او، یک نظریه و مکتب مکمل بی‌ریزی نمودند که روح آن با انسانی‌ترین و پیشرفته‌ترین اندیشه‌های هر دورانی خوباوندی عجبی دارد. مثلاً حکم مبنای مارکسیسم که استثمار انسان توسط انسان رسته؛ کلمه؛ بلایای اجتماعی است و لذا انسان جز سیره؛ دسترنج خود حق چیز دیگری را ندارد، با حکم بزرگ اسلامی "لینس للانسان الا ماسمی" و سا گفته؛ ناعبر بزرگ "نابوده رنج کسح مسرتی بود - مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد"، جقدر هماهنگ است! و حکم مارکسیستی در این باره که "زمن مال کسی است که روی آن کار میکند" با حکم اسلامی "البرع للزارع ولو کان غاصا" چه رسته؛ منطقی همگونی دارد! و صدها نمونه؛ دیگر.

ولی دعاوی مارکسیسم با وجود صحت علمی و صلاحیت منطقی خود هنوز یک تئوری بود که گرچه با اشاعه در میان طبقات و قشرهای جامعه به نیروی مادی مدلل میشد، لکن هنوز مرحله؛ اجرا در نیامده بود، با رشد سرمایه‌داری و گذار آن به عالی‌ترین و آخرین مرحله؛ خود که مرحله؛ امپریالیسم است، جامعه بشری کام در دوران انقلابهای پرولتری نهاد؛ سیستم سرمایه‌داری جهانی در ضعیف‌ترین حلقه‌اش که روسیه سرمایه‌داران و ملاکان بود با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر از هم گسست و ما این نیز بحران عمومی سرمایه‌داری - این دژ جور و تجاوز و جنگ و زورگوشی، آغاز گردید.

روسیه؛ نزاری، یعنی آن روسی‌ای که زیر سلطه؛ سرمایه‌داران و ملاکان فرار داشت، نمونه شدیدترین و بی-رحمانه‌ترین استثمارها بود و دولت نزاری دولتی استثمارگر بود که نقش زاندارم اروپا و آسیا و سرکوب کننده؛ خلقها را بازی میکرد. ولی از سوی دیگر روسیه سپین روشن‌ترین اندیشه‌های انقلابی دوران خود، سرزمین پوئسکن‌ها، پلخا نوفها و صدها مفکر بزرگ دیگر بود - خلق آزادی دوست روس و پرولتاریای قهرمان روسیه آن روح برعظمتی بود که در برابر سیستم سرمایه‌داران و ملاکان و نزار نماینده؛ آنها سر حم نکرد و در اعماق خود نیروی مترک و طوفان دوراسازی را پرورش داد و در وطن خسته؛ این طوفان لتین یا عرصه؛ وجود نیامد. این راد سرد بزرگ و نابغه؛ انقلابی در ارتباط عمیق با ویژگیهای دوران امپریالیسم، مارکسیسم را بسطح بالاتری ارتقا؛ داد. در مبارزه علیه انواع انحرافات راست و "چپ" و در بونه؛ یک سرد تاریخی، بلشویسم تکوین یافت که همانا لنینیسم است. حزب کمونیست شوروی برهبری لنین سانی ایدبولوزیک، سیاسی و سازمانی انقلاب اکتبر را بی‌ریزی کرد. این انقلاب را سازمان داد و رهبری نمود.

طی ۶۲ سالی که از انقلاب کبیر میگذرد اتحاد شوروی راه بر عظمت تاریخی پیموده است، راهی دشوار و پرافتخار که از حلقه؛ قهرمانه؛ کارگران و سربازان و ملوانان انقلابی بطروگراد به کاخ زمستانی آغاز گردیده و پس از گذشتن از میدانهای نبرد علیه ۱۴ دولت مداخله‌گر و جنگهای داخلی بر ضد مقاومت طبقات سرتگون گشته، از سخت‌ترین ممالهای مبارزه در راه احیای اقتصاد ویران و ایجاد اقتصاد و فرهنگ نوین سوسیالیستی، از میدانهای نبرد قهرمانانه علیه نهاجم فاشیسم هیتلری، و از سالهای حماسه آفرین بازسازی بعد از جنگ دوم جهانی به تکوین چنان کشوری رسید که هم در روند انقلاب و جنبش آزادبخش جهانی، هم در حفاظت صلح جهانی و هم در نواماری انقلابی جامعه؛ بشری بزرگترین نقش را بازی کرده و در رشد جامعه بشری و پیش برد انقلاب علمی و فنی به سود انسان نقش هر چه بزرگتر و برجسته‌تری را ایفا می‌نماید.

تجارب اتحاد شوروی خواه در ساختمان زیربنای جامعه سوسیالیستی و روبنای آن و خواه در سیر جامعه به سوی سوسیالیسم رشد یافته و ایجاد پایه‌های مادی و فنی کمونیسم دارای اهمیت عام جهانی است و آنانکه میکوشند این تجربه را بعنوان یک بدیده؛ محلی و صرفاً ملی معرفی نمایند و اهمیت جهانشمول آنرا مورد شک و تردید قرار دهند زحمت پیموده می‌کنند. جریان "مائوئیسم"، "اورو کمونیسم" و غیره که میکوشند قوانین عام رشد جامعه؛ بشری و سوبزه قوانین عام ساختمان سوسیالیسم را انکار و این قوانین را به گوره راههای انحرافات خرده بورژوازی و یا "بزرگهای ملی" بکشایند در حقیقت محتوی انقلابی و انترناسیونالیستی و طبقاتی مارکسیسم - لنینیسم را مخدوش

میکنند و به تشریح زحمات و رهایی آن از آسارت استثمار و استثمار زبان وارد می‌شوند.
انقلاب گستر سوسیالیستی اکثر حاکمیت سرمایه‌داران و ملاکان را بهر آن سرنگون کرد و قدرت دولتی را به طبقه کارگر و دهقانان داد. ولی این هنوز انقلاب در روبنای سیاسی جامعه بود و برای تکمیل آن و در واقع برای مصلحتی ساختن نیروی می‌بایست در زمینها نیز که مناسبات اقتصادی است، انقلاب اجرا گردد. و این شکل‌گیری و معرفی تریس وظیفه بود. نخستین گامی که حکومت شوروی در این راه برداشت این بود که طی فرمانی همه زمینهای کشور را ملی کرد و در اختیار دهقانان قرار داد. کارخانه‌ها و دیگر عمده‌ترین وسائل تولید، وسائل حمل و نقل و بانکها و مهم‌ترین رسته‌های توریع و مبادله و خدمات را ملی نمود. دستگاه دولتی را که از رژیم قبل به‌ارث مانده بود خرد کرد و شکست و بجای آن دستگاه دولتی جدیدی بنا نهاد. خلق ایجاد نمود. این تدابیر سرمایه‌داران و ملاکان را که در انقلاب اکثر حاکمیت سیاسی را از دست داده بودند از پایه‌های اقتصادی و اداری نیز محروم ساخت و در واقع آنها را به‌عنوان طبقات از میان برد.

حربان ساختمان جامعه سوسیالیستی یعنی از بین بردن مالکیت و شیوه تولید و روابط اجتماعی و فرهنگ سرمایه‌داری و نوآوری آنها بر بنای سوسیالیستی، بدینگر سخن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در اتحاد شوروی از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۳۶ بدرازا کشید. در این دوران کشور صنعتی شد، اقتصاد روستایی سوسیالیستی به صورت سیستم‌های کلخوزی و سوخوزی موجود آمد و انقلاب فرهنگی با محتوی سوسیالیستی و شکل ملی اجرا گردید و کلسه این دستاوردها در قانون اساسی مصوب سال ۱۹۳۶ سنجیل شد.

خدمات غیر قابل‌تصوری که تجاوز فاشیسم هیتلری به اتحاد شوروی زد (در حدود ۲۰ میلیون نفر کشته، دهها میلیون نفر غنیمت جنگ، ویران شدن ۱۷۱۰ شهر و شهرک از فیصل لنینگراد و مسک و انالسکراد و کیف، ویران شدن قریب ۷۰ هزار روسا، ۶ میلیون خانه سکونی، ۳۲ هزار واحد صنعتی، ۹۵ هزار کیلومتر راه آهن، ۴۰ هزار بیمارستان و مراکز درمانی، ۸۴ هزار مرکز آموزشی و پژوهشی، از بین رفتن بیش از ۲۰ میلیون راس اغنام و احشام و از هم پاشیدن مسوینها گامون خانواده‌گی بیست کنتارها و نهاحیات هیتلری و غیره...) حرکت اتحاد شوروی به سوی کمونیسم را به‌شکلات عظیمی مواجه ساخت. سیاست "جنگ سرد" که گاه به جنگ گرم موضعی منحصر شد، سابقه سلطه‌های سرسام‌آور که پس از جنگ جهانی دوم از جانب امپریالیسم بر بشر تحمیل گردید، نیز این مشکلات را دو چندان ساخت.

ولی مردم سارر و سپین دوست شوروی با یک قهرمانی در خور ستایش و در شرایط پشیمانی برادرانه خلقهای جهان، مرحله ترمیم خرابیهای جنگ و بازسازی اقتصاد خلق را پشت سر نهادند و بندریج وارد مرحله جدیدی شدند که مرحله سوسیالیسم رشد یافته نامیده میشود. در این مرحله نیروهای مولد و سرتاسر زیربنا و روبنای اجتماعی به سطح عالی‌تری از رشد و تکامل گام نهاده است. اگر سوسیالیسم در آغاز پیدایش خود بر روی پورانه‌های جامعه سرمایه‌داری ایجاد گشته و لذا آثار سرمایه‌داری در عرصه‌های مختلف جامعه سوسیالیستی تا مدتی نمودار بود، سوسیالیسم رشد یافته بر بنیاد مستحکم خود جامعه سوسیالیستی بوجود می‌آید و در آن پایه‌های مادی و فنیسی گذار مستقیم به جامعه کمونیستی پدیدار میگردد. در دوران سوسیالیسم رشد یافته قانونستدیهای سوسیالیسم دایمه گسترده‌تر و راه هموارتری برای تحقق خود می‌بایند. و سوسیالیسم برتریهای خود را نسبت به نظام سرمایه‌داری بطور روشن‌تر، محسوس‌تر و ملموس‌تر نشان میدهد.

در نتیجه نیروی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سپس گذار به دوران سوسیالیسم رشد یافته، جامعه کشور نوراها مشخصات فراوانی کسب نموده است که برخی از مهمترین آنها بقرار زیر است:

اولاً - جامعه نوراها جامعه ایست یکپارچه و همگون. در اتحاد شوروی طبقات استثمارگر و ستم اجتماعی ملی گردیده و تمام جامعه از زحماتشان تشکیل یافته است. در کشور کمترالمله اتحاد شوروی ستم ملی نیز طبعی گردیده و همه خلقهای آن کشور با هم برابر و برادریند. تضاد عمده میان کار جسمی و کار فکری، میان شهر و ده، میان صنعت و کشاورزی از میان برداشته شده است. در نتیجه این بهم نزدیک شدن و پیوند طبقاتی و ملی، جامعه‌ای یکپارچه

و همگون موجود آمده و یک همیود تاریخی با بعرضه وجود نهاده است که خلق شوروی نام دارد .
 ناسا - دولت شوروی بدولت هنگانی خلق مبدل گردیده است . دولت شوروی در ابتدای شکل خود دستگاه
 حیر و اعمال دیر برولناریا و همه، زحمتکنان علیه طبقات استثمارگر و ناسن دمکراسی برای بوده‌های زحمتکن . یعنی
 دیکتاتوری برولناریا علیه استثمارگران بود . ولی بس از اینکه در اتحاد شوروی طبقات استثمارگر ملغی شدند و لسا
 دیگر طبقاتی باقی نماند با دیکتاتوری برولناریا علیه آن اعمال نمود . دولت شوروی نیز با همان ماهیت سوسیالیستی
 بدولت هنگانی مردم شوروی (که دیگر فقط عبارت از طبقات کارگر و دهقان و روشنفکران شوروی است) مبدل
 گردید . البته این بدان معنی نیست که عدم ضرورت نوسل به دیکتاتوری برولناریا به معنای پایان یافتن رسالت
 تاریخی و نقش رهبری طبقه کارگر در اداره امور دولت و جامعه باشد .

نالتا - اقتصاد شوروی در دوران رشد هر چه شکوفان‌تری گام نهاده است که در ابعاد هر چه عمیق‌تری سطح
 رفاه جامعه را بی‌وقفه ارتقا میدهد . برای تصور این مطلب کافی است بگوئیم که اگر در سال ۱۹۱۳ تولید صنعتی
 روسیه براری از ۴٪ تولید صنعتی جهان کمتر بود اکنون تولید صنعتی شوروی از ۲۰٪ تولید صنعتی سراسر جهان تجاوز
 نموده است . اکنون درآمد واقعی کارگران شوروی بیش از ۱۰ برابر و درآمد واقعی دهقانان کلخسوری در حدود ۱۵
 برابر بیش از درآمد کارگران و دهقانان سالهای قبل از انقلاب است . در اتحاد شوروی بهر ده هزار نفر قریب ۳۵
 بزرگه می‌رسد و این ۱/۵ برابر آمریکا است . در اتحاد شوروی بی‌شماره‌های بکلی برافزاده و آموزش دوره کامل متوسطه
 اجباری شده است . در حدود ۸۰ درصد مردم زحمتکنی دارای تحصیلات متوسطه و عالی (تمام یا ناتمام) هستند .
 حالا در مدت هر دو سال ، بیش از مجموع واحدهای مسکونی موجود در روسیه بیش از انقلاب اکتبر . در شهرهای
 شوروی خانه ساخته میشود . حق کار ، حق تحصیل ، حق اسراحت ، حق بارتسنگی و ناسن دوران بیری و با از
 دست دادن قدرت کار و غیره از جمله حقوقهای است که جامعه سوسیالیستی بطور کامل از آن برخوردار است .

یکی از بزرگترین دستاوردهای انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر دولت شوروی حل مسئله ملی است . روسیه
 تزاری کنوری بود کنترالمله ، نظام استثمارگر و استبدادی تزاری حقوق ملتها را عصب و آنها را به اسیر برده خود
 مبدل نموده بود . حزب کمونیست برهبری لنین ثنوری و سیاست ملی عمیقاً علمی و انسانی را تدوین نمود که در
 دنیا بنام "حق تعیین سرنوشت ملتها" و با سیاست ملی لنینی شهرت یافته است . طبق این نظریه و سیاست ، در
 کشور کنترالمله هر ملتی در شکل دولت مستقل خود آزاد است . به ملل ساکن در روسیه سابق که اکنون در شرایط
 حاکمیت شوروی بسر می‌برند این حق و اختیار بنحو کامل داده شد . سیاست درست لنینی حزب کمونیست سه
 نتیجه مطلوب خود رسید . ملل روسیه سابق با تحصیل حق حاکمیت ملی و تشکیل جمهوریهایی مستقل و با خودمختار
 بصورت داوطلبانه و بر اساس برابری و همکاری برادرانه و رفیقانه در پایان سال ۱۹۲۲ دولت اتحاد جماهیر شوروی
 سوسیالیستی را بوجود آوردند . اینکه برخی از نویسندگان و با افراد دیگر اتحاد شوروی را روسیه شوروی می‌نامند
 مرتکب سهو می‌شوند و با عمداً مغلطه می‌کنند . زیرا کشور عظیم اتحاد شوروی اکنون مرکب از ۱۵ جمهوری شوروی
 سوسیالیستی است که جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه فقط یکی از آنهاست . در داخل اکثر جمهوریهها یک و با
 چند جمهوری و ایالت خودمختار و مناطق ملی و غیره نیز وجود دارد .

هر یک از جمهوریههای ۱۵ گانه شوروی دارای سرزمین و حق حاکمیت ، شورای عالی نمایندگان خلق ، فاسون
 اساسی ، شورای وزیران ، پرچم و سرود ملی ، دستگاه دولتی ، اقتصاد و برنامه ریزی ملی ، دستگاه آموزش و پرورش
 ملی ، سیستم آموزش عالی ملی ، زبان ملی (بمعنازه زبان رسمی دولتی و فرهنگی) ، فرهنگستان (آکادمی) ملی ،
 هنر ملی و غیره است . کلیه این جمهوریهها با حقوقی کاملاً مساوی در ترکیب اتحاد شوروی سه صورت یک ارگانسم
 واحد متحد گردیده‌اند . جمهوریهها و ایالتهای خودمختار نیز از حقوق وسیع اختیارات محلی و فرهنگی برخوردارند .
 یک چنین مناسبات ملی در اتحاد شوروی که برابری واقعی و وسیع‌ترین دمکراسی را بوجود آورده است الزاماً و طبعاً
 موجب بدایش اتحاد خلل ناپذیر خلقها گشته است .

نظام شوروی تنها به الغاء ستم ملی در زمینه زندگی سیاسی اکتفا نکرد، مهمتر و مشکل‌تر از آن الغاء ستم ملی در زمینه اقتصادی بود، بی‌بایست سیاستی در پیش گرفته شود که سرزمین‌های مستعمره سابق نزاری نتوانند در مدت کوتاهی عقب‌ماندگی خود را نسبت به روسیه از بین ببرند و همهٔ جمهوریهای شوروی سطح تقریباً همگونی از رشد اقتصادی و فرهنگی برسند. حکومت شوروی این وظیفه را که بیشتر به معجزه شایهت داشت انجام داد و اکنون ما با ۱۵ جمهوری شوروی سر و کار داریم که تقریباً در سطح رشد همانندی قرار دارند. بطوریکه کارآخستان که در دوران نزار مسکن کوچ نشینان بود اکنون از لحاظ رشد صنعت و کشاورزی و فرهنگ با ایالات مرکزی روسیه برابری میکند. در دوران حکومت شوروی تولید فراورده‌های صنعتی در آذربایجان شوروی بیش از یکصد و بیست بار افزایش یافته است و اکنون آذربایجان شوروی که یکروز مستعمره نزاری بود به ۶۵ کشور جهان ۳۵۰ نوع ماشین‌آلات صنعتی و انواع محصولات کشاورزی صادر میکند. دو سال قبل در جمهوری شوروی مِلداوی به هر ده هزار نفر از ساکنان ۱۲۴ دانشجو، در ترکمنستان ۱۳۱، در تاجیکستان ۱۴۹، در کارآخستان ۱۵۲، در بلوروسی ۱۵۴، در قمرقیشان ۱۶۱، در آذربایجان ۱۹۲ و در ارمنستان ۲۱۴ نفر دانشجو می‌رسد. برای مقایسه کافی است بیاد بیاوریم که این مقدار در فرانسه ۹۶، در انگلستان ۸۳، در ایتالیا ۷۰ و در جمهوری فدرال آلمان ۵۶ بود.

پاسخ سئوالی را که از جانب برخی خرده‌گیران بوزوئی گاه از روی بی‌خبری و گاه از روی تعمد مطرح می‌شود که چرا در اتحاد شوروی "جنش ملی" وجود ندارد، می‌توان از این واقعیت که برابری و عدالت، اتحاد می‌آفریند، بدست آورد.

یکی از بی‌آمدهای بزرگ انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز بحران سستم استعماری کشورهای امپریالیستی بود. این انقلاب دولت استعمارگر نزار را که دولت سرمایه‌داران و ملاکان روسیه بود، سرنگون ساخت و به جای آن نظام شوروی را مستقر نمود. نخستین ثمره این انقلاب برای خلق‌های مستعمرات سابق نزاری این بود که رنج‌بر استعمار را از دست و پای آنها پاره کرد. انقلاب اکسیر که برای بار اول در تاریخ بشر ریشه ستم طبقاتی و ستم ملی را برکنده بود سرتاسر جهان را زیر تأثیر عظیم خود قرار داد. تحت تأثیر انقلاب اکسیر در برخی از کشورها انقلاب‌های پرولتری بوقوع پیوست (آلمان و مجارستان) و در عده‌ای از کشورها جنبش‌های بخت‌ضد امپریالیستی اوج بسابق‌های گرفت (چین، هندوستان، اندونزی، هندوچین، ایران و ترکیه). ولی در آن دوران که امپریالیسم و استعمار حکمران جهان و فعال مابشا بود جنبش‌های کارگری و ضد استعماری اکثراً با نکتت مواجه گشت.

پیروزی بر فاشیسم تناسب فزاینده‌ای را بسود انقلاب و آزادی دگرگون ساخت. از طرفی انقلاب‌های سوسیالیستی در چند کشور اروپائی و آسیائی پیروز شد. سوسیالیسم از چارچوب یک کشور تنها خارج و به یک سستم جهانی بدل گردید و از سوی دیگر جنبش‌های رهائی بخش خلق‌ها با اتکاء بر سستم جهانی سوسیالیستی و جنبش کارگری جهانی پیروزی‌های عظیمی بدست آورد. سستم استعمار امپریالیسم در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین با موج خروشان ضد استعماری مواجه شد. اگر در آستانه جنگ جهانی دوم هنوز بیش از دو سوم بشریت در زیر یوغ استعمار زندگی میکرد، اکنون در سرتاسر جهان جز چند نقطه انگشت‌شمار ما چند ده میلیون سگنه‌انری از استعمار قدیم باقی نمانده است. در پیروزی خلق‌ها بر استعمار، نقش قاطع و درجه اول را خود این خلق‌ها با مبارزه و فداکاری ایفا نموده‌اند. ولی باید گفت که تغییر تناسب نیروها در صحنه جهانی که عمده‌ترین عامل آن پیروزی انقلاب اکسیر، تاسیس حکومت شوروی و پیدایش جامعه کشورهای سوسیالیستی بوده است، در پیروزی جنبش‌های رهائی بخش نقش بسیار مهمی داشته است. برای درک این مطلب کافی است لحظه‌ای تصور کنیم که اگر جامعه کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی وجود نداشت سرنوشت جنبش‌های رهائی بخش و ضد امپریالیستی در دهها کشور جهان از فیصل وبت نام، آنگولا، گره شمالی، انبوی، کوبا، الجزیره، فلسطین و غیره چگونه می‌بود.

اتحاد شوروی نه تنها در مبارزات سیاسی و نظامی علیه امپریالیسم و در راه کست اسفلال ملی بکشورهای تازه از بند رسته کمک کرده است، بلکه همچنین در نوسازی اقتصاد و فرهنگ همین کشورها نیز از هیچ همکاری و کمکی

دریغ نمی‌ورزد. در کشورهای نواستقلال آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین با کمک اقتصادی و فنی اتحاد شوروی صدها مؤسسه بزرگ صنعتی، آموزشی و عمره ایجاد گردیده است. اتحاد شوروی در تربیت کادرهای متخصص نیز به این کشورها کمک فراوانی برساند. در نتیجه این همکاریها و کمک‌کنندهای نواستقلال اقتصاد و فرهنگ مستقل ملی خود را بوجود می‌آورند و این دو رکن اصلی استقلال ملی و عدم وابستگی آنهاست.

یکی دیگر از نمرات عظیم انقلاب اکبر این بود که در نتیجه پیروزی این انقلاب دولتی بوجود آمده که در سراسر تاریخ بشر، نخستین دولت واقعاً طرفدار صلح و امنیت خلقهاست، و این حاصلت دولت شوروی ناشی از سرشت طبقاتی آنست. مردم زحمتکش خواهان جنگ و تجاوز نیستند و تجاوزگران و جنگ‌افروزان تنها استشارگرانند.

یکی از نخستین فرمان‌های دولت شوروی که یک روز بعد از پیروزی انقلاب اکبر به تصویب رسید، فرمان صلح بود. دولت شوروی طبق اصول حفظ صلح و امنیت و همزیستی سالم‌آزم میان دولت‌های دارای نظام‌های اجتماعی مختلف که اصول لئینی سیاست خارجی این کشور را تشکیل میدهد، در سرتاسر تاریخ ۶۴ ساله خود با قاطعیت بی‌مگریری از صلح جهانی دفاع نموده است. مبارزات دولت شوروی در دوران میان دو جنگ جهانی در راه امنیت همگانی خلق صلح همگانی، مبارزه متحد خلقها علیه فاشیسم و جنگ بخشی از این نمود تاریخی را تشکیل میدهد. ولی در آن دوران بعلمت تنها بودن کشور سوسیالیستی و قرار داشتن آن در محاصره سرمایه‌داری و برتری نیروی سیاسی و اقتصادی و جنگی سرمایه‌داری و عدم آمادگی خلقها برای دفاع از صلح، امپریالیستها نوانسند جنگ دوم جهانی را به بشریت تحمیل نمایند. پس از این جنگ که با مجاهدات عظیم و فداکاریهای تاریخی همه خلقها و نیروهای ضد فاشیست جهان و در پیشاپیش آن اتحاد شوروی با پیروزی نیروهای ضد فاشیستی و دمکراتیک جهان خاتمه یافت و جنبه عظیم سوسیالیسم جهانی بوجود آمد، تناسب نیروها طوری تغییر یافت که فروختن جنگ جدید جهانی را برای امپریالیسم بر مراتب مشکلتر ساخت. مبارزه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی با اتکال بر نیروی مادی و جنبش عظیم جهانی طرفداران صلح در دوران پس از جنگ به پیروزیهای عظیمی مائل آمده است. در هم شکستن "جنگ سرد" و آغاز نتایج‌دانی در مقیاس جهانی، مبارزه در راه خلق صلح عمومی، در راه منع سلاح هسته‌ای و دیگر سلاحهای کشتار جمعی، در راه محدود ساختن سلاحهای تهاجمی استراتژیک، در راه امنیت جمعی و همکاری در اروپا و انواع مبارزات که برخی از آنها به انعقاد فرارادها و پیمانهای مشخص رسیده است، آن گامهای مشخصی است که در زمینه دفاع از صلح جهانی برداشته شده که سوسیالیسم جهانی و بویژه اتحاد شوروی مبتکر آنها بوده و ضامن اجرای آنهاست.

پس از جنگ جهانی دوم اکنون قریب ۳۴ سال است که بشریت در شرایط صلح همگانی بسر می‌برد و گرچه در این دوران لحظاتی پیش آمده که یگانه امپریالیسم تجاوزگر، دنیا بر لب برنگاه جنگ هسته‌ای قرار گرفته، لیکن به سمت جهان سوسیالیسم و اتحاد شوروی و همه نیروهای صلح‌دوست جهان راه بر جنگ سد گردیده است. برنامه صلح مصوب کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی که در کنگره بیست و پنجم بسط بیشتری یافته با موفقیت مورد اجرا گذاشته میشود.

اهمیت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر برای ایران، موضوعی است که باید مورد بحث جداگانه و بسوط قرار گیرد. منشاء تأثیر عظیمی که انقلاب اکبر در سرنوشت مبین و مردم ما بازی کرد از آنجا که در نتیجه این انقلاب یکی از عداوت‌ترین دشمنان آزادی و استقلال ایران، یعنی نژادریسم سرنگون شد و بجای آن یک دولت دوست و همسایه صهربان و خیراندیش، دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان تاسیس گردید.

از روزی که انقلاب اکبر پیروز و دولت شوروی تاسیس گردیده تا با بروز محاملی و نیروهای وجود داشته‌ودارند که با گفتهها و نوشتههای خود کوشیده‌اند و میکوشند نگذارند آنچه ۶۴ سال پیش در کشور همسایه رخ داده و سراسر جهان مستمران و نژادگویان را بلرزه در آورده است. بر مردم ایران معلوم گردد. زمانی تبلیغات رضاشاهی "پلشویک"

را بنامه 'یک هیولا، یک آدم عاری از هر چه فضیلت و عرض انسانیت معرفی میکرد' و سپس تسلیفات بحد رضائاتی با آن خاست وجودش سی و چند سال تمام، "کمونیسم بین‌المللی" را زیر آتش قرار داد، چه دروغها که نگفت و چه افتراها سر هم بتدی نکرد. هر حزبی و هر شخصی که برای سرکونی سلطنت و قطع سلطه، امپریالیسم قیام نمود، بعنوان "عامل کمونیسم بین‌المللی"، "تجزیه طلب"، "هد اسلام" و غیره مورد تهاجم قرار داده شد و هزاران ایرانی با این اتهام به جوبه‌های اعدام بسته شد. ولی گذشت زمان و واقعینهای سر سخت زندگی اثبات کرد که همسایه بزرگ شمالی ما جز احترام به استقلال و تمامیت و ترقی و رفاه ایران و ایرانی نظر دیگری ندارد و جنبشهای انقلابی و مترقی و ملی ایران دارای اصالتی عمیقاً میهنی هستند و آنچه دست نشانده و لذا باطل و لذارفتنی بوده همان رژیم ضد مردمی سلطنت پهلوی بود.

در دوران انقلاب عظیم ایران نیز، بار دیگر شاهد همستگی برادرانه اتحاد شوروی نسبت به سرنوشته ایران بودیم. هشتاد رفیق برژنف به امپریالیسم و بویژه امپریالیسم تجاوزکار آمریکا که با جنگ و دندان از رژیم منقور شاه دفاع میکرد، پشتیبانی برارشی از انقلاب ایران بود. در دورانی که انقلاب ایران تحت رهبری اصام حسینی در قوس صعودی خود سرعتی هر چه پرشتاب‌تر میگرفت و همه گزگان جهان‌خوار امپریالیستی از وزیر خارجه انگلیس گرفته تا رئیس جمهوری آمریکا همگی به پشتیبانی آشکار از شاه و طرح نقشه برای سرکوب انقلاب ایران برخاسته بودند رهبر دولت شوروی اعلام نمود که حل سرنوشته انقلاب ایران فقط و فقط مربوط به خود مردم ایرانست و جز مردم ایران هیچکس حق مداخله در امور ایران را ندارد. این موضع‌گیری انقلابی و عادلانه اتحاد شوروی که آب سرد بر کله داغ امپریالیسم ریخت، موجب امتنان مردم حق شناس میهن ما گردید.

اکنون که انقلاب ایران بیروز و جمهوری اسلامی ایران تشکیل گردیده است، ساز هم اتحاد شوروی را چون همسایه‌ای مهربان و دوستی صادق و صمیمی در کنار مردم ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران می‌بیتیم. ما با علم باینکه ایران در همسایگی دیوار بدیوار مقتدرترین دولت سوسیالیستی صلح خواه قرار دارد که از سوئی به مقتضای سرشت طبقاتی خود علیه هر گونه مداخله و تجاوز و زورگویی در مناسبات بین‌المللی است و از سوی دیگر از امکانات شگرف برای همکاری اقتصادی و فنی و علمی و فرهنگی و بازرگانی و تربیت کادر و غیره برخوردار است، می‌توانیم در سیاست خارجی خود در راه نامن استقلال کشور و قرار گرفتن در سیر عدم تعهد و دفاع از صلح با جسارت و قوت قلب بشری حرکت کنیم و برای سامان دادن بوضع نابسامانی که از رژیم طاعت بارت مانده است از امکانات شگرف همسایه بزرگ خود حداکثر استفاده را بنمائیم. اتحاد شوروی، زندگی اقتصادی و اجتماعی این کشور پنهانور، تجربه جمهوریهای شوروی همسایه ما در ساختمان جامعه نوین، نمایشگاه عظیمی از حل درختان بی‌فرنج‌ترین مسائل دوران ماست. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند بطور خلاق و مطابق با ویژگیهای میهن ما و سنن مردم ایران، از این تجارب گرانبها استفاده نماید.

علیرغم تحریکات دانسته و با ندانسته ضد شوروی و کوششهایی که برای فرار دادن اسلام در مقابل سوسیالیسم بعمل می‌آید ما عمیقاً معتقد هستیم که جمهوری اسلامی ضد امپریالیستی، ضد صهیونیستی، دمکراتیک و صلخواه ایران دوش بدوش همسایه بزرگ و صلخواه و آزادی دوست خود می‌تواند به بزرگترین وزنه صلح و آرامش در خاور-سانه، به عمده‌ترین تکیه‌گاه جنبشهای رهائی بخش در این منطقه و بویژه جنبش خلق قهرمان فلسطین و دیگر خلفهای ربر ستم سدل گردد.

ما از آنجا که میهن خود ایران و خلق محروم و زحمتکش آنرا از جان خود عزیزتر میدانیم برای دوستان این خلق و این میهن نیز احترامی عمیق و بی‌ناشه قائل هستیم. با همین انگیزه، پاک و بی‌آلایش است که در روز ۶۲ - من سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکسیر به مردم اتحاد شوروی و حزب بزرگ لنین درود می‌فرستیم و آرزو مندیم که در سارزه در راه صلح و آسایش بشر و کمک به آزادی انسانها از بوغ اسارت و محرومیت همیشه سولق و کامیاب باشند.

هر نفس نو می شود دنیا، و ما
بی خبر از نو شدن اندر بقا.

جلال‌الدین بلخی^۱

پویایی هستی^۲

ا.ح. آریان‌پور

یکی از قانون‌هایی که انسان‌ها از دیرباز در ضمن مبارزه جمعی خود با طبیعت شناخته‌اند، قانون پویایی عمومی هستی است. انسان‌ها از دگرگونی‌هایی که همواره در پیرامون و نیز در اندرون خود یافته یا پدیدآورده‌اند، بدین قانون رسیده‌اند. پویایی یا مسامحتاً، حرکت یا جنبش، تغییر یا دگرگونی، سیوررت یا شدن با آن که پدیده‌ی می‌نماید، متضمن پیچیدگی‌های بسیار است. از این رواندیشه و رزان در جریان تاریخ تمدن انسانی، آن را به‌عنوان موضوع مسئله‌انگیز مهمی تلقی کرده‌اند: حرکت چیست؟ گونه‌های آن کدام‌اند؟ اصیل است یا اصالت از آن سکون است؟ آیا از خود چیز برمی‌آید یا از بیرون چیز بر آن عارض می‌شود؟ آیا به‌ذات یا عمق چیزها راه می‌یابد یا صرفاً روی دادی عارضی یا سطحی است؟ باهستی یا وجود یا ماده چه رابطه‌ای دارد؟ آیا چیزها واقعاً حرکت می‌کنند یا ما آن‌ها را متحرك می‌پنداریم؟...

در سده‌های پنجم و چهارم پیش از مسیح که حکیمان یونانی به اقتضای تکامل عمومی جامعه خود، توانستند برخلاف عارفان مشرق‌زمین کهن، استدلال نظری را به‌نیروی تجربه، باور گردانند و واقعیت‌ها را بی‌پرده بنگرند، موضوع حرکت سخت مورد تدقیق قرار گرفت.

در دوره نظام برده‌داری یونانی، تالس بر آن شد که هستی پویاست، ولی در پس دگرگونی‌های درنگ‌ناپذیر هستی، ذاتی ثابت وجود دارد، و آن آب است. آناکسی‌منس باور داشت که درورای چیزهای متغیر ذاتی اصیل هست، و آن هواست. آناکسی‌ماندروس ذات ثابت هستی پویا را نه آب یا هوا، بلکه چیزی بی‌تعین شمرد. هراکلی‌توس هستی

^۱ یادآوری «دنیا»: ما در مقاله حاضر اصطلاحات و رسم الخط اساسی را به‌شيوه‌ای که مؤلف محترم ارائه کرده نگاه داشته‌ایم. تعیین نوعی «وحدت رسم الخط» و «وحدت اصطلاحات» را زودرس می‌شماریم.

را سربه سر حرکت گرفت و اعلام داشت که هستی ذاتی ثابت ندارد، و اگر داشته باشد، همانا آتش یا احتراق است، و آتش یا احتراق، چیزی جز حرکت نیست. در برابر هر اک لی توس، هارمنی دس و زنون و ملی سوس احتجاج کردند که هستی ذاتی يك لخت یا بی پاره است و از این رو از حرکت به دور است. ام پدولکلس حرکت هستی را پذیرفت و معتقد شد که چهار عنصر اصیل - خاک و آب و هوا و آتش - به میانجی مهر و کین که جاوه‌های حرکت‌اند، با يك دیگر می‌آمیزند و چیزها را پدید می‌آورند. آن‌اک ساگوراس کون و فساد چیزها را زاده‌آمیختن و گسیختن جوهرهای بی‌شماری که به منزله تخم‌های چیزها هستند، پنداشت و آمیختن و گسیختن تخم‌ها را به يك ذات عقلی پویا که می‌تواند جنبش خود را به تخم‌ها منتقل کند، نسبت داد. لئوکی پوس و دموکری توس برای تبیین حرکت هستی، از ذره‌هایی تقسیم‌ناپذیر (atomos = جدایی‌ناپذیر) اعتقاد کردند و رسانیدند که ذره‌های متنوع در فضایی بی‌کران در جنبش‌اند و با آن که میان آن‌ها خلأ برقرار است، مجتمع و متمرکز می‌شوند و چیزها را می‌آفرینند. افلاطون به الهام دومنیع متضاد - هر اک لی توس و پارمنی دس - هستی را به دو بخش کرد: جهان اصیل مثال‌های ثابت (ذات‌ها)، بودهای ذهنی یا عقلی) و جهان ظاهری چیزهای متغیر (عرض‌ها، نمودهای عینی یا حسی). ارسطو در پی افلاطون، جهان عینی واقع را عرصه حرکت دید. اما برای تبیین حرکت جهان، وجود محرکی اولی را که از این جهان برکنار است، لازم یافت. از دیدگاه او، محرك اولی یا صدور حرکت، چیزها را از حالت قوه (توانش مندی) به حالت فعل (کش مندی) در می‌آورد، یعنی سبب می‌شود که هر چیز به پای‌گاهی که توانایی کسب آن را دارد، برسد.

در دوره نظام زمین‌داری اروپایی، حکیمان مسیحی اروپا همانند حکیمان یهودی و اسلامی مشرق زمین، کمابیش موافق دوگرایی (ثنویت) افلاطون و ارسطو اندیشیدند. تکرار کردند که ماده به خودی خود ساکن است و صیوروت آن که متضمن سیری است از مرحله قوه به مرحله فعل، از محرك اولی نشئه می‌گیرد.

در دوره نظام سرمایه‌داری اروپایی، بیش‌تر اندیشه‌ورزان حرکت را واقعیتی مسلم گرفتند و حتی کسانی مانند هابز در سراسر هستی چیزی جز ماده و حرکت ندیدند. ولی عموم آنان همانند ارسطو، حرکت را از ماده، مستقل شمردند. بسیاری از فیلسوفان مانند کنت و اس‌بن‌سر و دورینگ و بوگ دانوف (Bogdanov) بر اثر نیوتون و دکارت و اس‌بی‌نوزا و کانت، سکون را اصیل و حرکت را عارضی انگاشتند. در فلسفه هگل اصل هستی که «روح مطلق» بی‌زمان و بی‌حرکت است، جهان را به حرکت درمی‌آورد و همواره تحقق و تکامل بیش‌تر می‌بخشد. در جریان حرکت، مطابق نظام کشاکش (دیالکتیک) که بر اصل تناقض یا همستیزی چیزها و پدیده‌ها استوار است، آن‌چه هست به آن‌چه نیست، پیوندمی‌خورد، و از این پیوندمی‌بودن و نبودن - شدن دست می‌دهد. پس از هگل، گروهی از هگل‌گرایان مانند برادلی (Bradley) و مک‌تگرت (McTaggart) به اعتبار بی‌زمانی روح مطلق، حرکت

را ظاهری دانستند، و گروهی دیگر مانند کروچه و فیندلی (Findlay) به اقتضای جنبش انگیزی روح مطلق، حرکت را اصیل شمردند. مارکس و انگلس و لنین و پیروان فراوان راه آنان، با تکیه بر وجه مثبت فلسفه هگل، پویایی‌شناسی را استواری بخشیدند. نظام دیالکتیک را که به نظر هگل همانا نظام روح یا فکر بود، در همه حوزه‌های هستی شامل یافتند. در پرتو دیالکتیک، همانند هراکلی‌توس و حکیم ایرانی، صدرالدین شیرازی یقین کردند که حرکت در ذات ماده است. در سده بیستم برخی از علم‌ورزان و فلسفه‌ورزان به سنت دیرین پارمنی‌دس، در انکار حرکت کوشیدند. از این زمره‌اند جینز (Jeans) و گودل (Gödel) و وایل (Weyl) و اسمارت (Smart) و گرون‌باوم (Grünbaum) و کوآین (Quine) و ویلیامز (Williams).

از مطالعه سیر مفهوم حرکت چنین برمی‌آید که در این زمینه سه نظام فکری بنیادی وجود دارند: ۱) جنبش‌گرایی (هراکلی‌توس و صدرالدین وهگل و مارکس و انگلس و لنین و دیگران)؛ ۲) جنبش‌ستیزی (پارمنی‌دس و زنون و ملی‌سوس و جینز و اسمارت و کوآین و ویلیامز و دیگران)؛ ۳) نظام میانجی (لئوکی‌پوس و دموکری‌توس و ارسطو و ابی‌کوروس و نیوتون و دکارت و لامتری و هول‌باخ و دیگران).

نظام میانجی برای آشتی دادن جنبش و آرامش، به شیوه‌های گوناگون میانه‌داری کرده است. گاهی عنصرهای حرکتی و سکونی را با یکدیگر آمیخته است، و مثلاً اصل یا عاملی ثابت در برابر اصل حرکت نهاده است.

- «جهان مثالی» در فلسفه افلاطون و «محرک اولی» در فلسفه ارسطو و «واحد» در فلسفه پلوتی‌نوس، «نفس مطلق» در فلسفه فیثاغورس و «روح مطلق» در فلسفه هگل... گاهی گونه‌های فراوان حرکت را به یک یا چند حرکت ساده تحویل کرده است، چنانکه دموکری‌توس و ام‌پدوکلس و آناک ساگوراس همه حرکت‌ها را حرکت انتقالی یعنی جابه‌جا شدن چیزها انگاشته‌اند. بر همین شیوه گالیله و نیوتون و دکارت و لامتری و هول‌باخ و تی‌می‌ری‌یازوف (Timiryazov) همه حرکت‌ها را حرکت مکانیکی پنداشته‌اند. همچنین گاهی چون حرکت را نسبت به ماده، خارجی یا عارضی گرفته‌اند، به ناگزیر سکون را اصل و حرکت را فرع به‌شمار آورده‌اند (کنت، اس‌پن‌سر، دورینگ...). بر روی هم باید پذیرفت که نظام میانجی در جریان آشتی دادن جنبش و آرامش، به نظام جنبش‌گریزان نزدیک شده است.

از منظر جنبش‌گریزی، هر چه هست، هست، و هر چه نیست، نیست. هستی سراسر ملاء است و یک لخت و بی‌پاره و آرمیده. چون هستی همه قضا را پر کرده است، خلاء با عدم وجود ندارد. از این‌رو جایی خالی که عرصه جنبش شود، نیز وجود ندارد. هیچ چیز نمی‌تواند دگرگون شود، زیرا چیزی که دگرگون می‌شود، باید به صورت چیزی دیگر در آید، و هنگامی که چیزی به صورت چیزی دیگر در آید، باید گفت که چیز اولی از آغاز همان چیز دومی بوده است، و گرنه باید باور داشت که چیز اولی نیست شده و چیز دومی

از نیستی به هستی آمده است. این هم پذیرفتنی نیست، زیرا نیستی وجود ندارد. بنابراین کرم ابریشم چون کرم است، نمی‌تواند پروانه شود، و آن چه پروانه می‌شود، آن است که از آغاز پروانه بوده است. و نیز اگر بگوییم که چیزی چیز دیگر می‌شود، رسانیده‌ایم که آن چیز به هنگام شدن، نه چیز اول است و نه چیز دوم، و این را هم می‌دانیم که بین آن دو چیز، چیز ثالثی متصور نیست. پس نتیجه می‌گیریم که هیچ چیز، چیزی دیگر نمی‌شود. در این صورت کرم ابریشم نمی‌تواند پروانه شود، زیرا در حال شدن نه کرمی در میان خواهد بود و نه پروانه‌ای و نه چیزی میانجی. از این گذشته، با وجودی که ما می‌توانیم چیزها را وصف کنیم، توصیف چیزی که در حال شدن باشد، امکان ندارد. برای توصیف سیبی سبز که در حال سرخ شدن است، نه می‌توانیم آن را سرخ توصیف کنیم و نه می‌توانیم آن را سبز توصیف کنیم، زیرا اگر سرخ باشد، معلوم است که سرخ است، و سرخ نمی‌تواند در حال سرخ شدن باشد. و اگر سبز باشد، معلوم است که سبز است، و سبز نمی‌تواند در حال سرخ شدن باشد.

زنون با طرح چند «شگرفی» یا «قضیه شگرف» (paradox)، امتناع حرکت را رسانیده است. از میان این قضیه‌ها که در تاریخ علم و تاریخ فلسفه مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته‌اند، سه قضیه را با ساده‌ترین تفسیر، پیش می‌نویسیم:

۱. رونده نمی‌تواند يك مسافت معین را بپیماید.

دلیل: برای طی همه مسافت، مسلماً باید نیم آن را بپیماید، و برای طی آن نیمه، مسلماً باید نیم آن نیمه را بپیماید، و برای طی نیم آن نیمه، مسلماً باید نیم نیمه آن نیمه را بپیماید، و... چون هر نیمه به نوبه خود، به دو نیمه قابل تقسیم است، باید برای طی همه مسافت، از نقطه‌های بی‌نهایت بگذرد. این هم بدیهی است که هیچ موجودی نمی‌تواند در عمر متناهی خود از مسافتی شامل بی‌نهایت نقطه گذر کند.

۲. تیر نمی‌تواند از کمان به هدف برسد.

دلیل: تیر اگر از کمان به سوی هدف رود، باید در زمان متناهی یعنی زمانی که شامل لحظه‌ها یا واحدهای زمانی متناهی است، از مسیری که به بی‌نهایت نقطه یا موضع قابل تقسیم است، عبور کند یعنی در هر لحظه در يك موضع استقرار یابد. اما چون لحظه‌ها متناهی و موضع‌ها نامتناهی هستند، تیر هرگز از عهده پیمودن مسیر خود بر نخواهد آمد.

۳. آخیلی‌یوس (Achilleus)، دونده چالاک یونانی نمی‌تواند در مسابقه دو به سنگ‌پشت آهسته‌پو برسد، اگر سنگ‌پشت در آغاز اندکی جلوتر از او بایستد.

دلیل: از آغاز مسابقه آخیلی‌یوس و سنگ‌پشت هردو به راه می‌افتند و پیش می‌روند. آخیلی‌یوس قبل از آن که به سنگ‌پشت برسد، باید به نقطه‌ای که سنگ‌پشت در آغاز مسابقه در آن قرار داشته است، برسد. هنگامی که آخیلی‌یوس به آن نقطه می‌رسد، سنگ‌پشت مسافتی از آن نقطه دور شده و به نقطه جلوتری رسیده است. آخیلی‌یوس باید خود را به نقطه دوم برساند و می‌رساند. اما در این حین سنگ‌پشت از نقطه دوم گذشته و به نقطه جلوتری رسیده است. آخیلی‌یوس باید خود را به نقطه سوم برساند

و می‌رساند. ولی باز هم سنگ پشت پیش‌رفته است... با این شیوه آخی‌لی بوس هیچ‌گاه به سنگ پشت نخواهد رسید.

در عصر حاضر که نظام سرمایه‌داری راه انحطاط می‌سپارد، زنون گرایان فراوانی در اروپا و آمریکا پدید آمده و به راه‌های گوناگون به نفی حرکت پرداخته‌اند. از میان جنبش گریزان معاصر، گروهی نظریه نسبیت اینشتاین را دستاویز قرار داده‌اند. می‌دانیم که مطابق نظریه نسبیت، برای شناخت دقیق نمودها می‌باید نه تنها مکان بلکه زمان آن‌ها را هم منظور داشت. از این‌رو جهان از منظر نظریه نسبیت، بر سه بعد مکانی - طول و عرض و ارتفاع - و یک بعد زمانی قائم است و جا - گاه (Space - time) یا «جهان‌چهار بعدی» نام دارد. بنا بر ادعای جنبش‌ستیزان، نظریه نسبیت، زمان را (که نمودار تام‌حرکت هستی است) در مکان، (که نمودار سکون هستی است) مستهک کرده است. به قول کوآین، نظریه نسبیت «به ما امکانی جز این نمی‌دهد که زمان را مکان‌وار طرح کنیم.»^۲ بر اثر آن، زمان در شمار بعدهای مکانی در می‌آید، و چون مکان از ثبات نسبی برخوردار است و می‌توان از هر سو آن را پیمود، باید زمان را با آن چه در آن روی داده است و روی خواهد داد، وجودی ثابت و حاضر انگاشت و قبول کرد که انسان یا جان‌دارانی برتر از انسان می‌توانند در آن پیش و پس روند - از گذشته به آینده و از آینده به گذشته. این تصور را نه تنها داستان‌پردازی مانند ولز، بلکه دانشمندانی چون گودل به میان نهاده‌اند.

هستی، جا - گاهی یک زنجیره، یا پیوستار (Continuum) است با چهار بعد. در این پیوستار، زمان - زمانی که گذشته و اکنون و آینده‌اش از یک دیگر مشخص‌اند، توهم محض است. «جهان بی‌زمان وجودی چهار بعدی است که در آن هیچ حادثه‌ای روی نمی‌دهد و از این‌رو در حد پسند پارمنی‌دس است... جریان زمان، پنداری بیش نیست. شدن نیز.»^۳ هر چه هست، هست. اثری از «گذار»، از «بود»، از «خواهد بود» در میان نیست. در مورد جهانی این‌گونه باید گفت که «هست» و نباید گفت که «می‌شود»^۴ از این جاست که دانلد ویلیامز بر گفتاری که در این زمینه نوشته است، عنوانی پرمعنی نهاده است: «انسانه گذار»^۵

به اقتضای سلب پویایی از هستی، اس‌مارت خواستار دگرگونی شیوه اندیشیدن شده است: «باید درباره چیزها نه به شیوه ارسطویی، که متضمن وجود جوهرهایی تغییر پذیرند، بلکه به شیوه‌ای موافق جسم‌های چهاربعدی بیندیشیم.»^۶

نباید جنبش‌ستیزی را منحصر به یونان باستان و اروپا و آمریکای امروزی دانست. جامعه‌های متمدن دیگر هم مخصوصاً در دوره‌هایی که بر اثر انحطاط طبقه‌های حاکم خود، به آشفتگی گراییده‌اند، جنبش‌ستیزان بسیار به خود دیده‌اند. مثلاً در هند قدیم به حکیمانی برمی‌خوریم که زمان را نادیده می‌گیرند و چیزها را نقطه‌هایی می‌شمارند مستقر در لحظه‌ها و برکنار از گذشته و آینده. و نیز در چین باستان سولسطاییانی می‌بایم گویای پیام زنون: «چوبی به درازی یک پا بردارید و هر روز آن را به دو بخش کنید. در خواهید یافت که

این کار دو نیمه کردن هرگز پایان نخواهد پذیرفت، حتی در ده هزار نسل.^۷ در جریان بیست و سه قرن گذشته متفکران پاسخ‌های گوناگون به شگرفی‌های زنون داده‌اند - از ارسطو تا کان‌تور (Cantor) و دده‌کیند (Dedekind) و راسل، چنان‌که گذشت، زنون کوشیده است که با طرح قضیه‌های شگرف، به اثبات برساند که عبور از نقطه‌های نامتناهی در لحظه‌های متناهی محال است - رونده نمی‌تواند در زمان متناهی از نقطه‌های نامتناهی که از تقسیم مداوم مسافت راه‌پیمایی فراهم می‌آیند، بگذرد، تیر نمی‌تواند در زمان متناهی موضع‌های نامتناهی را که در مسیر میان کمان و هدف وجود دارند، اشغال کند، آخی‌لی‌پوس نمی‌تواند در زمان متناهی فاصله‌های نامتناهی را که به‌طور مداوم میان او و سنگ‌پشت به وجود می‌آیند، بپیماید.

لغزش‌ها و آسان‌گیری‌های چندی در استدلال زنون راه دارند. مثلاً زنون مفهوم بی‌نهایت را درست دریافته و مفهوم بی‌نهایت کوچک را با بی‌نهایت بزرگ اشتباه کرده و واقعیتی بالفعل شمرده است. همچنین مکان هندسی را به جای مکان واقعی به کار برده و مفهوم‌های زمانی را در قالب مفهوم‌های مکانی ریخته است.

در مورد مفهوم بی‌نهایت باید گفت: زنون به خطا مفهوم بی‌نهایت کوچک را با بی‌نهایت بزرگ یکی گرفته است. مامی‌توانیم از یک مسافت بی‌نهایت کوچک که زاده تقسیم مداوم است، عبور کنیم، ولی عبور از یک مسافت بی‌نهایت بزرگ محال است. به زبان ارسطو: «در مورد بی‌نهایت‌ها از لحاظ کمیت، تماس با چیزی در زمان متناهی ممکن نیست، اما در مورد بی‌نهایت‌هایی که از تقسیم پدید می‌آیند، چنین امری ممکن است.»^۸ بر همین منوال زنون مفهوم بی‌نهایت بالفعل را به جای مفهوم بی‌نهایت بالقوه به کار برده است، حال آن‌که هیچ‌امر بالفعل نمی‌تواند بی‌نهایت باشد و بی‌نهایت همیشه امری بالقوه است. «محال است که یک ذات که بالفعل وجود دارد، بی‌نهایت باشد، زیرا محتاج مقدار است.»^۹ توالی افزایشده عددها نمودار بی‌نهایت بالقوه است، ولی برای دست‌یابی بر بی‌نهایت بالفعل باید سراسر ردیف عددها را عملاً حاضر کرد، و چنین کاری نشدنی است.

در مورد آمیختن زمان با مکان و آمیختن مکان عینی با مکان هندسی باید گفت: زنون به خطا مکان عینی و بعدهای واقعی آن را همانند مکان هندسی و بعدهای انتزاعی انگاشته و مثلاً نقطه‌ها یا موضع‌های مکان عینی را مثل نقطه هندسی، بی‌بعد و بخش‌ناپذیر پنداشته است، حال آن‌که هیچ نقطه یا موضعی از مکان واقعی نیست که بی‌بعد و بخش‌ناپذیر باشد، و نیز زمان را به مکان قیاس کرده است. نزد او، زمان چون خطی هندسی، و لحظه چون نقطه هندسی است، و همچنان‌که نقطه هندسی جزئی از خط است ولی با خط فرق دارد، لحظه هم با آن‌که پاره‌ای از زمان است، با زمان فرق دارد. به این شیوه زمان را که ذاتاً امری پویا و کشش‌مند است، از لحظه‌ها یا واحدهایی ایستا و بدون مده یا کشش مرکب دانسته است، حال آن‌که لحظه نمودار تام زمان است و هر چه کوتاه باشد، باز از کشش زمانی بهره‌ور است.

اگر بپذیریم که در قضیه‌های شگرف زنون نقطه‌هایی که از تقسیم مداوم معبر راه‌پیمایی به دست می‌آیند یا موضع‌هایی که در مسیر تیر، از کمان تا هدف وجود دارند یا فاصله‌هایی که به طور مداوم میان آخی‌لی‌بوس و سنگ‌پشت به وجود می‌آیند، به بی‌نهایت کوچک و نه بی‌نهایت بزرگ منجر می‌شوند، مشکل از میانه برخواهد خاست. همچنین اگر بپذیریم که هر لحظه یا پاره‌زمان مانند کل خود، از قابلیت تمدد یا کشش بی‌کران برخوردار است و تا بی‌نهایت قابل تقسیم است، اصلاً مشکلی پیش نخواهد آمد، زیرا بر فرض که نقطه‌های معبر راه‌پیمایی و موضع‌های مسیر تیر و فاصله‌های میان آخی‌لی‌بوس و سنگ‌پشت بی‌نهایت باشند، مدت زمان راه‌پیمایی و مسیر تیر و مسابقه دو نیز چون تا بی‌نهایت قابل تقسیم‌اند، بی‌نهایت واحد زمانی را دربر می‌گیرند، و در آن صورت عبور از بی‌نهایت نقطه یا موضع یا فاصله در ظرف بی‌نهایت واحد زمانی میسر خواهد بود.

گفته شد که زنون گرایان معاصر بر اساس نظریه نسبیت، با نفی زمان، پویایی هستی را نفی کرده‌اند. بی‌تردید از سال ۱۹۰۸ که مین کوفسکی (Minkowski) از «جهان چهار بعدی» سخن گفت، مفهوم زمان که از عصر رونسانس به این سو آرام‌آرام به عنوان عاملی مهم در محاسبات علم مکانیک داخل شد، بر اثر نظریه نسبیت، در ردیف بعدهای مکانی قرار گرفت و حتی تابع یا دنباله مکان به شمار رفت. مطابق این نظریه، قضاوت شخص ناظر نسبت به روی دادهایی که همزمان به نظر می‌رسند، به وضع یا مبنای دآوری او بستگی دارد. از این رو ناظرانی که در موضع‌هایی یکسان نیستند، ویژگی‌های جا-گاهی جهان را به وجهی یکسان ادراک و تنظیم و طبقه‌بندی نمی‌کنند. بدین سبب فیزیک‌شناسی اینس‌تاین نمی‌تواند مانند فیزیک‌شناسی نیوتون روی دادهای گذشته را با قاطعیت از روی دادهای آینده مشخص گرداند، و چه بسا که آن چه به دیده ناظران یک موضع، گذشته می‌نماید، از لحاظ ناظران موضع دیگر، آینده است. این ویژگی برخی از پیش‌آهنگان نظریه نسبیت را بر آن داشته است که زمان را واقعییتی ذهنی شمارند و کمتر از مکان در خور اعتنا دانند. از همین جااست که در اصطلاح «جا-گاه» واژه «جا» بر واژه «گاه» مقدم است و اصطلاح «جا-گاه» (Chronotope) که در دهه ۱۹۳۰ وضع شد، هرگز بر کرسی قبول ننشست.

با این همه روشن است که بنیادگذاران نظریه نسبیت از تکیه بر مفهوم مکان، طرد یا نفی مفهوم زمان را نخواسته‌اند، بلکه به شیوه مردم متعارف که مکان یعنی وجه ایستای هستی را آسان‌تر و زودتر از زمان یعنی وجه پویای هستی در می‌بایند و معمولاً زمان را از روی ویژگی‌های مکانی مانند وضع خورشید در آسمان یا وضع سایه بر زمین یا وضع عقربه‌ها روی صفحه ساعت محاسبه می‌کنند، مکان را پیش از زمان مورد تأکید قرار داده‌اند.

اینس‌تاین که از دیدگاهی پویا نظریه نسبیت را نگریسته است، هارا از مکانی شدن یا هندسی شدن مفهوم زمان ناخرسندی نموده است. دالش مندانی مانند ادینگ‌تون

و بریج من (Bridgman) و فیلسوفانی چون برگسون و وایت هد و رای شن باخ (Reichenbach) به سلطه مکان بر زمان اعتراض کرده‌اند. لانژون (Langevin) و مهیرسون (Meyerson) اطلاق «بعد چهارم» را بر زمان روا نیافته‌اند و حتی وایل به جای «جهان چهار بعدی»، نام جدیدی که هویت زمان را از هویت مکان ممتاز می‌گرداند، پیش نهاده است: «جهان (۱+۳) بعدی»^{۱۰}. چابک بر آن شده است که اگر از دیدگاهی پویا نظریه نسبیت را بنگریم و تفسیر کنیم، اثری از زمان زدایی و جنبش ستیزی در آن نخواهیم دید. به دیده او، این نظریه ذاتی پویا دارد. «چنان که اینش تاین به هنگام مباحثه با مهیرسون تصدیق کرده است، آمیختگی مکان و زمان بر خلاف تصور نادرست همگان، بیش‌تر برای پویا گردانیدن مکان است تا برای مکانی گردانیدن زمان»^{۱۱}. در برابر جنبش ستیزان سرگردان، جنبش گرایان رامی‌بینیم که دور از بن‌بست‌های جنبش ستیزان در پهنه هستی پویا می‌پویند و همواره با شکستن سد‌های عینی و ذهنی، با شتابی فزاینده در راه تکامل اجتماعی پیش می‌تازند.

به گواهی تاریخ فلسفه، یکی از سدهای بزرگ ذهنی که انسان را سخت از دست اندیشیدن و درست زیستن باز داشته است، مفهوم تناقض است.

انسان‌های کهن برای آن که به آسانی بیندیشند و سخن گویند، مطابق ویژگی‌های صوری و نسبتاً ثابت چیزها، مفهوم‌های خود را به وجهی بی‌تناقض تنظیم و طبقه بندی می‌کردند و به کار می‌بردند. از این رو منع یا طرد تناقض را به عنوان یکی از قانون‌های بنیادی تفکر و مباحثه پذیرفتند و رفته رفته آن را که در حوزه صورت‌های چیزها و قضیه‌ها صادق بود، تعمیم دادند و بر محتوای چیزها نیز شامل گردانیدند. در جریان برخوردهای فزاینده انسان و طبیعت، برخی از پیچیدگی‌های هستی مخصوصاً پیچیدگی‌های تناقض آمیزی که در محتوای چیزها راه دارند، مورد توجه انسان‌ها قرار گرفتند. پس انسان‌ها نسبت به قانون عدم تناقض که حاکم بر همه چیزها و قضیه‌ها پنداشته می‌شد، حساس شدند. اندیشه مندان نوخواه پیش‌گام از آن چه خلاف قانون عدم تناقض یافتند، استقبال کردند و اندیشه مندان کهنه پرست دیرجنب آن چه را خلاف قانون منع تناقض یافتند، نادرست و بی‌هوده و پنداری شمردند و مانند ارسطو، بانگ برآوردند: «مجال است که یک چیز در زمان واحد هم یک ویژگی را عرضه بدارد و هم آن را عرضه ندارد»^{۱۲}. هنگامی که حکیمان باستان به تحلیل مفهوم حرکت همت گماردند، تناقض را با تمام رمزناکی شگفت آور آن در مقابل خود دیدند.

حرکت به حکم ذات خود، واقعیاتی تناقض آمیز است. در حرکت بیرونی، هر نمود متحرک در هر یک از لحظه‌های حرکت، هم در جایی مستقر است و هم از آن جا به جای دیگر انتقال می‌یابد. در حرکت درونی، هر نمود متحرک در هر لحظه از جریان حرکت خود، هم همان‌که هست، هست، و هم همان‌که هست، نیست. در این صورت باید پذیرفت که حرکت همان-بودن و همان-نبودن است.

هراکلی توس شادمانه ندا سرداد که هر حرکتی متضمن تناقض است و بنا بر این تناقض ذات حرکت است. پارمنی دس و زنون و ملی سوس مانند هراکلی توس پذیرفتند که هر حرکتی متضمن تناقض است. ولی بر خلاف او تناقض را قابل قبول ندانستند و لجوجانه برای انکار تناقض، وجود حرکت را انکار کردند. گفتند که حرکت موجود نیست، زیرا اگر حرکت موجود باشد، تناقض هم خواهد بود. چیزی که تغییر بپذیرد، باید از آن چه هست به آن چه نیست، بگراید. پس باید وجود با عدم جمع شود، و این تناقض است. تیری که به سوی هدف می رود، باید در عین حال هم در يك محل باشد و هم در آن محل نباشد: و این تناقض است.

پارمنی دس و زنون و ملی سوس با رد تناقض حرکت، گفتند: اگر حرکت برقرار باشد، تناقض برقرار خواهد بود. حرکت برقرار نیست. پس تناقض برقرار نیست. ارسطو با قبول حرکت بی تناقض، گفت: اگر حرکت برقرار باشد، تناقض برقرار نخواهد بود. حرکت برقرار است. پس تناقض برقرار نیست. عکس با قبول تناقض و حرکت، گفت: اگر حرکت برقرار باشد، تناقض برقرار خواهد بود. حرکت برقرار است. پس تناقض برقرار است.

جنبش مستلزم همبودی عامل‌های متناقض است و جنبش‌شناسی مستلزم تناقض اندیشی است. بسیاری از کسانی که خواسته‌اند حرکت را بدون مفهوم تناقض تبیین کنند، به بن بست رسیده‌اند. بحث‌هایی که در سال‌های اخیر در سمپوزیوم‌های بین‌المللی «انجمن مطالعه فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک» (وابسته به «مؤسسه فائو آمریکا») ایراد شده‌اند، شاهد‌های این مدعا هستند.

در یکی از این سمپوزیوم‌ها، جان سامرویل (John Somerville)، استاد دانشگاه نیویورک ضمن سخن‌رانی خود، به استناد انگلس، اثبات کرد که هر لحظه از زمان دارای کشش یا امتداد است و می‌تواند ظرف روی‌دادهای متناقض باشد، و از این رو پذیرفتنی است که جسم متحرك در هر لحظه هم در يك نقطه باشد و هم در آن نقطه نباشد. اروینگ کویی (Irving Copi)، استاد دانشگاه می‌شیگان و در پی او، کسانی دیگر، رای سامرویل و نیز انگلس را مورد انتقاد قرار دادند. کویی مدعی شد که لحظه، کشش زمانی ندارد و نمی‌تواند عرصه حادثه‌های متناقض باشد، و از این رو پذیرفتنی آن است که جسم متحرك در هر لحظه در يك نقطه باشد و در لحظه بعد در نقطه دیگر باشد. کویی نتیجه گرفت که برخلاف نظر سامرویل، حرکت تناقض‌آمیز نیست و در هر لحظه یا نقطه صورت نمی‌گیرد، بلکه امری بی‌تناقض است و فقط در فاصله‌ای زمانی یعنی پیوستاری از لحظه‌ها تحقق می‌پذیرد. «حرکت و سکون فقط می‌توانند در يك فاصله زمانی روی دهند. يك چیز اگر در هر لحظه از يك فاصله زمانی، وضعی معین داشته باشد، در سکون است و اگر در طی لحظه‌های متفاوت يك فاصله زمانی، وضع‌هایی متفاوت به خود بگیرد، در حرکت است.»^{۱۲} کویی برای اثبات ادعای خود، زمان را کل و لحظه را جزء آن شمرد و نتیجه‌گیری کرد که چون جزء از خاصیت‌های کل بی‌بهره است، لحظه فاقد کشش زمانی است. «این

استدلال که چون کل زمان امتداد دارد، هر جزء زمان هم امتداد دارد، مغالطه است، همچون استدلال لایب نیتس که چون صدای تلاطم يك موج قابل شنیدن است، صدای تلاطم هر قطره واحد نیز باید قابل شنیدن باشد. به اقتضای این مغالطه که «مغالطه انقسام» [یا مغالطه «تفصیل مرکب»] نام دارد، آن چه را که در مورد يك کل صدق می کند، به خطا شامل جزء های آن نیز می دانند. بر این بنیاد، شخص می تواند استدلال کند که چون خانواده مرکب از فردهاست، هر عضو خانواده هم باید مرکب از فردها باشد، یا چون صندلی مشتمل بر نشست گاه و تکیه گاه و پایه و میله و جز این هاست، هر جزء صندلی هم باید شامل نشست گاه و تکیه گاه و پایه و میله و جز این ها باشد.^{۱۴}

بی گمان نظر کوپبی بر صواب نیست. کوپبی به شیوه زنون، بعدها ی انتزاعی هندسی را جای گزین بعدها ی مکان واقعی کرده است. این سخن از اوست: «اگر بخواهیم که تحلیل ما از حرکت و زمان و مکان نتیجه بخش تر باشد، باید به يك پیوستار ریاضی شامل مجموعه ای منظم از نقطه ها و لحظه های فاقد امتداد اعتقاد کنیم.»^{۱۵}

از این گذشته حرکت یا زمان را به مکان و حتی به چیزهای محسوس مانده کرده و به این نتیجه رسید که نسبت لحظه به زمان در شمار نسبت جزء به کل است، و چون جزء واجد خاصیت های کل نیست، لحظه برخلاف زمان، کشش ندارد و هویت نیست، غافل از آن که لحظه گرچه جزئی از زمان است، نمودار تام زمان است و عین زمان است و گشش مند و کشش پذیر است.

از لحاظ انسان، وقوع حرکت مستلزم نقطه ها یا نشانه های مکانی پیاپی است در ارتباط با لحظه های یا واحدهای زمانی پیاپی. بنا بر این اگر لحظه را به شیوه زنون، همانند نقطه هندسی، بسیط و بی کشش و بخش ناپذیر بگیریم، مسلماً باید قبول کنیم که هیچ چیز نمی تواند در لحظه ای این گونه یعنی در يك ظرف جامد حرکت تا پذیر، متحرك باشد. باید قبول کنیم که برای ادراك تحرك يك چیز، باید آن را در يك فاصله زمانی که مشتمل بر لحظه های متوالی است، مورد توجه قرار دهیم. اما اگر لحظه را واقعیتی گسترده و کشش پذیر و بخش پذیر شماریم، وقوع حرکت در پهنه يك لحظه واحد میسر خواهد بود.

در گذشته همچنان که به جزء لایتجزی (اتوم) باور داشتند، لحظه را هم کوچک ترین جزء زمان و اصلی بسیط و ثابت و ساکن می شمردند. ولی اکنون در پرتو یافته های گوناگون علمی، می توان اعلام داشت که لحظه سراسر کشش و کشش مندی است، تا بی نهایت قابل تقسیم است و از این رو عنوان «کوچک ترین جزء زمان» نه بر لحظه و نه بر هیچ يك از پاره های لحظه قابل اطلاق نیست، همان گونه که واژه «اتوم» (به معنی «جدایی ناپذیر») نیز برای ذره تجزیه پذیر ماده نامی مناسب نیست - واژه «توم» (tom = جدایی پذیر) را به عنوان جانشین آن پیش نهاد می کنم.

بر اساس آنچه گفته شد، می توان چنین نتیجه گیری کرد:
هر چیز که به سبب رابطه های خود با چیزهای دیگر، از ویژگی های مکانی برخوردار

است و جزو مکان محسوب می‌شود، به هنگام حرکت، الزاماً از جایی به جایی می‌رود یا از وضعی به وضعی می‌گراید یا از حالتی به حالتی درمی‌آید... بنابراین حرکت متضمن بیش از یک جا، بیش از یک وضع، بیش از یک حالت است. برای ادراک هر گونه از حرکت، یک جا یا یک وضع یا یک حالت کافی نیست. باید کمینه دو نقطه - یک مبدأ و یک منتهی، یک آغاز و یک پایان - در میان باشند. به بیان دیگر، حرکت امری مستقر در یک نقطه نیست، امری است زاده از همبستگی نقطه‌های پیاپی.

حرکت یعنی آن چه در فاصله مبدأ و منتهی برای یک چیز یا در یک مکان روی می‌دهد، ما را با یکی دیگر از خاصیت‌های عام هستی - با زمان - دم‌ساز می‌کند. مکان از رابطه‌های درونی و بیرونی چیزها در حالت کمابیش ایستا، و زمان از رابطه‌های درونی و بیرونی چیزها در حالت کمابیش پویا پدید می‌آیند. ولی چیزها هم به نوبه خود در مکان و زمان استقرار دارند و حرکت می‌کنند. با این وصف نه حرکت از چیزها جدا بی‌دارد، نه چیزها از مکان، نه مکان از زمان و نه زمان از حرکت. در این صورت شناخت چیزها، شناخت چیزهاست در مکان و زمان؛ شناخت مکان، شناخت چیزهاست در مکان؛ شناخت زمان، شناخت چیزهاست در زمان؛ شناخت حرکت، شناخت چیزهاست در زمان.

هیچ چیز نیست که جنبنده و زمان‌مند و جای‌ور نباشد. جنبندگی و زمان‌مندی و جای‌وری با آن که در مورد چیزهای گوناگون به صورت‌های گوناگون تجلی می‌کنند، در هیچ موردی از ویژگی‌های ذاتی خود تهی یا برکنار نمی‌شوند. گردش یک ستاره با تکامل یک جامعه فرق فاحش دارد. ولی گردش ستاره و تکامل جامعه، هر دو حرکت‌اند و در ظرف زمان روی می‌دهند. یک اتم ناچیز به هیچ روی با یک کیهکشان برابری نمی‌کند. ولی هر دو شامل و مشمول رابطه‌های مکانی - طول و عرض و ارتفاع - هستند. هزاره، ساعت نیست و قرن، لحظه نیست. ولی هر چهار، زمان‌اند، فاصله زمانی‌اند و بی‌تفاوت، از ویژگی‌های کشش یا امتداد زمانی بهره‌ورند.

جریان زمان، چیزی مستقر و ساخته و پرداخته با به اصطلاح حکیمان اسلامی، «قارالوجود» یا «قارالذات» نیست. آن چه از جریان زمان مستقیماً در آزمایش‌های زندگانی ما می‌گنجد، لحظه یا پاره‌ای از لحظه است. پس لحظه یا پاره لحظه یگانه زمان متحقق است، ذات یا اصل زمان است و مانند آن، پویای محض است و به هر اندازه و هر گونه باشد، قابلیت آن دارد که در عرصه کشش‌مند خود، حرکت را تحقق بخشد. در حین حرکت، حالت‌ها یا وضع‌ها یا جاهای یک چیز متحرک در فاصله لحظه‌های متوالی، در پی یک دیگر در نمی‌آیند، بلکه در هر لحظه یا پاره لحظه با یک دیگر جمع می‌شوند. بنابراین حرکت در هر لحظه، واقعی است بفرنج و جامع نیروهای متناقض.

۱. جلال‌الدین بلخی: *مثنوی معنوی*، جلد اول، به اهتمام رینولد الین نیکلسون، لیدن، ۱۹۲۵، ص ۷۱.
2. W. Quine: *Word and object*, Cambridge, Mass., 1960, p. 172.
3. H. Reichenbach: *The Direction of Time*, Berkeley, Calif., 1956, p. 11.
4. H. Weyl: *Was ist Materie*, Berlin, 1924, S. 82.
5. D. Williams: «the Myth of passage» *The Journal of philosophy* vol. 48, July 19, 1951, pp. 457 - 72.
6. J. J. c. Smart: «Time» *La philosophie contemporainell: philosophie de Sciences*, par les soins de R. klileansky, firenze, 1968, p. 333.
7. S. Radhakrishnan (ed.): *History of philosophy Eastern and Western*, vol. 1, landon, 1952, p. 551.
8. Aristotle: *physics*, VI, 2, 233.
9. ileid.: *Metaphysics*, 10. 10. 1066 b 18-19.
10. H. Weyl: *Space- Time- Matter*, New York, 1950, P. 283.
11. M. Capek: «Change», *Encyclopedia of Philosophy*, Vol. 2, New York, 1972, P. 78.
12. Aristotle: *Op. Cit.*: 1005 19 ff.
13. J. Somerviie (ed.): *Dialogues on the Philosoph yof Marxism*, Westport, Conn., 1974, P. 73.

۱۴. همان.

۱۵. همان.

قانون اساسی ایران

باید بازتاب انقلاب ضد امپریالیستی

و دمکراتیک مردم ایران باشد



به مناسبت درگذشت

آیت الله طالقانی

فقیه بزرگ

و

مجاهد نستوه

فقه اسلامی پیوسته رو به تطور و تکامل بوده و باید باشد، چنانکه هیچ اصول تشریحی و فروع و احکام ناشی از آن را نمیتوان یافت که در زمانها و شرائط و سرزمینهای مختلف و در میان اقوام و مللی که از جهت فکر و اخلاق اختلافات وسیع داشته‌اند، چنان تطبیق شده یا اوضاع و احوال را با احکام و قوانین خود منطبق کرده باشد. . . . منشأ افزایش و پیدایش نظریات و اصول متجدده در قرون متوالی و اختلافات فقها در مسائل نوخاسته همین منابع سرشار است و همین شاهد است بر تطور بودن فقه اسلامی است. جمود و رکودی که در ظاهر فقه اسلامی دیده میشود و گاهی آن را ناقص و ناجور مینمایاند معلول جمود عمومی است که در قرون اخیر برای افکار همه مسلمانان و جامعه اسلامی پیش آمده، چنانکه منابع فقه اسلامی را مانده‌دیگر منابع عقلی و طبیعی را که گذارده و چه بسا موجب انحراف در تطبیق . . . گردیده‌اند. ، آیت الله طالقانی

آیت‌الله‌العظمی سید محمود طالقانی، دانشمند بزرگ، مجاهد لستوه، رئیس شورای انقلاب از میان ما رفت و جامعه ما را در غمی بزرگ فرو برد. تاریخ ایران چنین سوگواری عظیم و پردردی را بیاد ندارد. در تاریخ جهان نیز چنین سوگ بزرگ و عمیقی کم نظیر است.

عات این همه محبت مردم به آیت‌الله طالقانی چیست؟ پاسخ این پرسش را باید در عقاید و اندیشه‌های روشن طالقانی و در صداقت و بی‌گیری او در جهاد بخاطر معتقداتش جست‌وجو کرد. او تمام عمر در راه مردم، علیه هرگونه استبداد و استعمار رژیم‌ها و احمیت واقعی اتحاد نیروهای انقلابی را زیر رهبری امام خمینی درک کرد و با تمام قوا کوشید تا این نیروها را بهم نزدیک سازد، پلی میان آنها ببندد، حلقهٔ رابط و تحکیم کنندهٔ اتحاد نیروها باشد.

آیت‌الله طالقانی یکی از روشن‌بین‌ترین رهبران انقلاب کنونی ایران بود که معنای انقلاب را با عمق تمام درک کرده، حاضر نبود خود را با کلیات دل‌خوش کند. او می‌گفت: «همه می‌گوئیم انقلاب اسلامی. بپرسید هدف چیست؟ هنوز مشخص نشده است... برنامهٔ علی‌برنامه قبل از انقلاب مدینه بود. نه مثل ما مسلمان‌ها که اول انقلاب کردیم و حال می‌نشینیم که برنامه معین کنیم.»

خود آیت‌الله طالقانی از کسانی نیست که ندانند هدف انقلاب چیست. او برنامهٔ انقلاب اسلامی را از قبل برای خود روشن ساخته و سالها با بی‌گیری آنرا دنبال کرده بود. او خواستار استقرار جامعهٔ «عدل و قسط» بود. او می‌خواست که: «نظامات ناسد و فاصله‌ها فرو ریزد... ترکیب اجتماعی جدیدی به وجود آید، یعنی اجتماعی انقلابی، اجتماعی پیشرو...»

برای طالقانی همهٔ این مفاهیم معنای دقیق و روشن اجتماعی داشت. او دربارهٔ تاریخ تکامل جامعهٔ بشری می‌گفت:

«سررشتهٔ پول که به دست طبقه‌ای می‌آید، سررشته‌های سرمایهٔ انسانی و طبیعی و حکومت هم به دنبال آن به دست همین طبقه قرار می‌گیرد... وحدت و یگانگی اجتماعی مبدل به تفرقه و اختلاف و طبقات متضاد می‌گردد. طبقهٔ محروم و بی‌نوا در برابر طبقهٔ مالک و متصرف در اموال و نفوس، که حکومت را در دست دارند، صاف‌بندی می‌کنند.»

طالقانی این «صاف‌بندی» طبقاتی و قیام مردم محروم را تا باید می‌کرد و حتی قیام مانی و مزدک را می‌ستود. در نظر او همه قیام‌های طبقات محروم و ملل متم دهنه در هر نقطهٔ جهان و صرف نظر از این که زیر چه پرچمی باشد، اسلامی است:

«هر انقلاب علیه ظلم و استبداد و علیه استثمار، در هر جای دنیا که باشد، همیشه در نظر ما یک انقلاب اسلامی است.»

در این انقلاب اسلامی که به گفتهٔ طالقانی موافق برنامهٔ علی‌بن ابی طالب است:

«خود خواهانی که برگردۀ مردم سوارند باید به زیر کشیده شوند، مستکبرین خود خواه و سرمایه داران غارتگر باید دنبال کارشان بروند، گرچه طاحه وزیر باشند.» در ترکیب جدید اجتماعی، جایی برای این سرمایه‌داران غارتگر و ملاکین و مستکبرین نیست. آیت‌الله طالقانی از «قدرت‌کارگری» که «در دل دستگاه صنعتی نطفه می‌بندد و به یک قدرت فعال بدل می‌شود» سخن می‌گفت. در جامعه اسلامی مورد نظر آیت‌الله طالقانی قدرت باید در دست مردم باشد، مردمی که درشوراها متشکل می‌شوند: «مسئله شوراها یکی از اساسی‌ترین مسائل اسلامی است... بگذارید مردم مسئولیت پیدا کنند. این مردم هستند که کشته داده‌اند.»

جامعه مورد نظر آیت‌الله طالقانی جامعه‌ای است آزاد، که در آن جانی برای هیچ‌نوع استبداد و خفقان نیست. او با احساس درد به یاد می‌آورد که: «ادبان پس از انحراف از اصول دعوت داعیان به حق و دور شدن از سرچشمۀ تعالیم پیغمبران به حق، وسیله‌ای برای ستمگری و ظلم و حق‌کشی شده‌اند.» او هشدار می‌داد که حساب این تعالیم را از سوء استفاده‌کنندگان جدا کنیم و مراقب باشیم که امروز یک‌بار دیگر چنین نشود: «اگر برنامه‌علی در انقلاب اسلامی ما پیش نرود، باید به‌طور یقین بدانید که به جای اول بر خواهیم گشت.»

طالقانی می‌گفت:

«اسلام دین سعه صدر و بینش وسیع است. کتاب ما برای همه بشر است.» اما ناآگاهان کار را خراب می‌کنند. طالقانی در خطبه‌ای که روز هفدهم شهریور در بهشت زهرا خواند و باید گفت که وصیت‌نامه اوست، از «استبدادی که زیر پرده دین» عرضه می‌شود، نالید و آن را «خطرناک‌ترین تحمیلات» نامید و گفت: «هنوز مردم مستضعف ما باور نمی‌کنند که رسالت اسلام و انقلاب ما آزادی است. چون کم‌تر عمل دیده‌اند.»

آیت‌الله طالقانی در آنچه درباره سعه صدر اسلام می‌گفت نیز مانند همه موارد دیگر صادق و صمیمی بود و در زندگی بدان عمل می‌کرد. او خود آثار مارکسیستی را می‌خواند و می‌گفت:

«ما در نفی استثمار و استعمار و دفاع از آزادی با مارکسیست‌ها عقاید مشترکی داریم. آنچه قبول نداریم اصالت ماده است.» و در مواردی هم که عقاید مشترك نباشد، طالقانی بحث و تبادل نظر را ممکن و سودمند می‌شمرد و می‌گفت:

«من نظرهای انتقادی خود را (در باره اقتصاد مارکسیستی) عرضه می‌دارم و انتظار دارم که اگر اشتباه در فهم و نقد پیش‌آید هدایتم کنند.» و پس از ابراز نظر، اضافه می‌کرد:

«جواب روشن محققین جهان بینی مارکسیسم را انتظار داریم.»
چنین بود بزرگواری وسعه صدر دانشمندی که به عقاید خویش و صداقت بیانش
اعتماد داشت.

یکی از برجسته ترین خصوصیات آیت اله طالقانی، که محبت و احترام عمیق همه
مبارزین راستین انقلابی را برمی انگیزت، اعتقاد عمیق او به ضرورت اتحاد نیروهای
انقلابی بود. او نه درحرف، بلکه درعمل تمام نیروی شگرف خود را علیه تفرقه اندازان،
از هرطرف که باشند، چه چپ نماهای خرابکار و چه راست گرایان اقراطی، به کارمی برد
و با اشاره به وصیت علی بن ابی طالب می گفت:

«مردم نادان این قدر سر به سر هم نگذارید. تفتوش عقاید نکنید. کسی که به شما
و اسلام سلام می کند، نگوئید مسلمان نیست... کاری نکنید که آگاهانه و یا ناآگاهانه از
دین اسلام عزیز، اسلامی که همه را از شرکت در پلیدی نجات می دهد، برای ماخورد...
گیری کنند. گروهی که به نام دین به جوامع و اجتماعات حمله می کنند، آن هائی که کتاب ها
را آتش می زنند... یا مسلمان های ناآگاهند و یا آلت دست.»

طالقانی تأکید می کرد:

«اهداف احزاب و جمعیت ها چیست؟ چرا باید مقابل هم قرارگیریم. این مقابله ها
و موضع گیری ها، هرچند باحسن نیت باشد، پشت سرآن دست استعمار است... اسلامی که
ما می شناسیم اسلامی که از قرآن و سنت پیغمبر سرچشمه گرفته، هیچ گونه آزادی را محدود
نمی کند.»

اعضاء و رهبران حزب توده ایران، که سال ها در زندان های رژیم متفور بهلوی
با آیت اله طالقانی همزنجیر بوده اند، همواره به این خصوصیت پاک و انقلابی وی ارج
می گذاشتند. آنان از علاقه صمیمانه آیت اله طالقانی به اتحاد همه نیروهای انقلابی و
احتراز از تفرقه، که «شرك» است، خاطرات روشنی دارند.

آیت اله طالقانی فقط به داخل کشور نظر نداشت، او قبل از هرچیز، اهمیت نفوذ
فلاکت بار امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، را درک می کرد. تمام عمرپر بار
او مالمال از نبرد علیه امپریالیسم است. طالقانی به روشنی تمام درک و اعلام می کرد که:
«سرنوشت مردم ایران همان سرنوشت مردم کوبا، سرنوشت مردم فلسطین و سرنوشت
همه کشورهای اسلامی است... آنچه نگرانی ایجاد می کند مربوط به مقدمه های چرکینی
است که امپریالیسم به نام اسرائیل و صهیولیسم و آمریکای جنوبی در مناطق حساس
جهان، مستقر کرده است.»

طالقانی می خواست که جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی ضد امپریالیستی
داشته و حامی همه جنبش های رهائی بخش باشد. او صادقانه هوادار صلح بود و جنگ
را جز در مقام دفاع در برابر تجاوز امپریالیستی جایز نمی شمرد:

«مسلکت ما کشور علی است... تمام جنگ های علی دفاع بود. آنها این نیاید سره مشق

برای ما مسلمان‌ها باشد که به کسی تهاجم نکنیم.»
 با کمال تأسف و تأثر آیت‌الله طالقانی دیگر درمیان ما نیست. او دریکی از احساس-
 ترین روزها و لحظات انقلاب ایران با چشمی نگران ما را ترك گفت. ما این ضایعه بزرگ
 و جبران ناپذیر را به همه مردم ایران و به رهبرانقلاب، امام خمینی، و به بازماندگان
 فقید سعید صمیمانه تسلیت می‌گوئیم. در شب قدر، که آن قدر برایش عزیز بود، طالقانی
 از شدت هیجان و با احساس خطر نزدیک فریاد برآورد:
 «می‌خواستم گریه کنم، همان ملتی که آن یگانگی و وحدت و شوری را که داشت،
 بتدریج تبدیل به خصومت، جبهه‌گیری و عداوت می‌کند.»

اینکه که این بزرگ مرد صدیق و روشن بین انقلاب ایران را از دست داده‌ایم،
 بکوشیم تا یگانگی و وحدت را به صفوف خود برگردانیم و از جبهه‌گیری و عداوت
 بپرهیزیم. ما بارها تصریح کرده‌ایم که رکن اصلی مشی انقلابی حزب توده ایران،
 تحکیم صفوف نیروهای انقلابی در برابر خطر ضد انقلاب و تحریکات و توطئه‌های
 امپریالیسم، صهیونیسم و عمال آن‌هاست. ما بارها تصریح کرده‌ایم و باز هم تصریح
 می‌کنیم که پیشنهاد تشکیل جبهه متحد خاکی، که حزب مامطرح می‌کند، خصلت زودگذر
 تاکتیکی ندارد. میان نظریات ما و نظریات رهبرانی چون طالقانی وجوه مشترک فراوانی
 موجود است که امکان همکاری عملی و صادقانه را برای حفظ، تحکیم و گسترش انقلاب
 فراهم می‌کند.

ما از جانب خود با تمام قوا در این راه می‌کوشیم و يك بار دیگر دست اعتماد
 خود را به سوی تمام نیروهای صدیق انقلابی، به سوی تمام پیروان آیت‌الله طالقانی و
 به سوی کسانی که به رهبری قاطع امام خمینی در نبرد برضد امپریالیسم، به سرکردگی
 امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم و بازماندگان رژیم پهلوی و برای استقلال و آزادی
 و عدالت در میهن ما معتقدند، دراز می‌کنیم. بی‌ایند روی آنچه که میان ما مشترک است،
 تکیه کنیم و صفوف خود را در برابر توطئه‌های امپریالیسم و برای دفاع از انقلاب
 ایران متحد سازیم.

کمیته مرکزی حزب توده ایران، ۳۰ شهریورماه ۱۳۵۸



رفیق علی امیر خیزی
عضو کمیته مرکزی حزب توده
ایران و یکی از پیش کسوتان
جنبش کارگری ایران
درگذشت

با اندوه و تاسف فراوان اطلاع یافتیم که رفیق علی امیر خیزی، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، منتخب از دومین کنگره حزب، در سن ۸۶ سالگی، پس از سی سال مهاجرت، در شهر مسکو، زندگی را بدرود گفت.

رفیق علی امیر خیزی که نیرو و نشاط حیاتی خود را تا آخرین روزهای زندگی حفظ کرده بود، بویژه پس از پیروزی انقلاب بزرگ مردم ما بر سلسله شوم پهلوی، امید فراوان داشت که بدیدار میهن خود بار دیگر توفیق یابد. افسوس که مرگ او را در یافت و این آرزوی عادلانه و بحق او برآورده نشد.

رفیق علی امیر خیزی در سال ۱۲۷۲ شمسی، در شهر تبریز، در محله امیر خیز، متولد شد. جریان انقلاب مشروطیت ایران، که در آن برادر ارشدش شرکت فعال داشت، در دوران نوجوانی او (بین ۱۳ سالگی تا ۱۸ سالگی) گذشت و وی در کنار برادر، گرمای شعله‌های این انقلاب را از نزدیک احساس کرد و از آن خاطرات فراوان داشت. امیر خیزی در جنبش ملی شادروان شیخ محمد خیابانی و سپس جنبش گیلان شرکت

داشت و از همین تاریخ زندگی سیاسی و انقلابی آگاهانه اش آغاز میشود. وی با گردان انقلاب مانند ستارخان و حیدر عموغلی از نزدیک آشنا بود. پس از تأسیس حزب کمونیست ایران، رفیق امیرخیزی بدان پیوست و طی قریب شصت سال از عمر خویش را در صفوف حزب طبقه کارگر ایران گذراند.

در دوران رضاشاه، رفیق امیرخیزی به سبب فعالیت های سیاسی خود زندانی و تبعید شد. وی پس از سقوط رژیم استبدادی رضاشاه و بازگشت از تبعید، در صفوف حزب توده ایران شرکت جست و در تهران، آذربایجان و مازندران، با شور و هیجانی که خاص او بود، فعالیت داشت.

پس از اعلام غیرقانونی شدن حزب، رفیق امیرخیزی به مهاجرت رفت. در مهاجرت نیز، بعنوان عضو کمیته مرکزی، در فعالیتهای سیاسی مستمر شرکت داشت و با علاقه فراوان حوادث جنبش انقلابی را در ایران و جهان دنبال میکرد.

رفیق علی امیرخیزی وطن خود ایران را با هیجان دوست داشت، به ادبیات غنی کشور ما آشنا بود، خود شعر میسرود و برخی از اشعارش نیز در مطبوعات حزبی نشر یافته است. وی مبارزی شجاع و صریح و انسانی شوخ طبع، نیک نفس، خوش بین و با نشاط بود و جنبش و تلاش، علیرغم کبر سن و بیماری، هرگز او را ترك نگفت.

دوستان و همرزمان امیرخیزی، با درگذشت او، يك دوست و رفیق با تجربه و مهربان را از دست دادند و حزب یکی از پیش کسوتان اندک جنبش کارگری ایران را، که امثالشان اینک کم شمارند.

ما از صمیم قلب به بانو امیرخیزی، که پس از تحمل يك دوری سی ساله و علیرغم مساعد شدن شرایط، متأسفانه به دیدار پسرندگی خود موفق نشد و نیز فرزند و خویشان آن شادروان و همه رفقای حزبی و همه دوستان وی تسلیت میگوئیم.

نام علی امیرخیزی در دفتر جاویدان خدمتگزاران خلق و جنبش زحمتکشان ایران ثبت خواهد بود. زنده و روشن باد یاد او!

کمیته مرکزی حزب توده ایران

مهرماه ۱۳۵۸

سه شعر

سیاوش کسرالی

پیامبر و پیام

گر جوابی نیست
کوتهی از کیست؟!
از منست آیا که آنانرا فرستادم
پاکتر پیغامگوئی دلرباینده
با نوید کار سخت آغاز نیک انجام؟
یا که تقصیرست آنانرا که بر پیغامبر دل بسته و مفتون
برده اند از یاد پاسخگوئی پیغام؟!

شوق

بر کرده ام سد
از رخته ای در سینه سنگ
آری بهارم من در این تنگ،

تنها اگر باد
تنها اگر ابری و باران
تنها اگر خورشید بود این گل نمی رست
زین تنگنا راه رهاپیدن نمی جست.

ای سایه ابر
 ای دامن باد
 ای تیغ خورشید
 ای جام باران
 این گل نمی بود
 گلدانه راگر شوق گل گشتن نبودی در گریبان.

کاشی اصفهان

یکپاره آسمانرا با دامن چمن
 درهم سرشته اند.

در این خمیر شب زده آن طرفه ساحران
 آواز و نغمه را
 با نور رشته اند.

در قالب دریچه رویای کودکان
 يك خشت هشته اند
 آنگاه
 بذر گیاه جادو
 برخشت کشته اند.

کنبد نهاده اند
 گلدسته بسته اند
 ژولیده باغهای شگرف آفریده اند
 با رقص رنگها
 در شاخ و برگها
 چه شعرها بدود دعا برنوشته اند.

"را را در خلق گریه‌اشی همیشه زنده‌ای"
مرتضی کیسوان

درود بر بیمرگان



را از مرگ و بیماری در باخ با این بیوش نهفته است؛ تنها بخود اندیشد و سرخویش گرفتن یا در اندیشه خلق بودن و بسود پیروزی خلق رزمیدن؟

در درازنای اعصار فراوان بودند خوندگان که به عمت در پی آن بودند تا بگونه‌ای، ساری اکسیری را زناک، خوبستن را از جنگال مرگ و فرا موئی، از این فاجعه محتوم برای هر انسان، که گمراه از آن گزیری هست و نه گزیری، رها سازند. اما فراوان نیز بودند در ست اندیشانی که سعادت و بیماری را در خدمت خلق یافتند. پس خطر کردند و در این راه دور فرجام گام نهادند و چه ساقه سر بر سر این کار نهادند. مارگس می‌گوید: "آدمی در بیکر خود فانی ولی در عمل خود زنده است." طلبه داران این خلیل بیمرگان، در نازده تریس دوران تاریخ ایران، یعنی پس از کودتای خا شنانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گردان توده‌ای بودند که در هنگامه نبرد پر رنج و خونین خلقهای مبین ما با امپریالیسم و ارتجاع، پای افشردند، برجم افراختند و سر باختند.

وما اینک که ۲۵ سال از شهادت این گردان شهید گذشته، شهادت تاریخ می‌سسیم که بیمرگ شده‌اند، آنها در وجود حزبشان، حزب توده ایران زود ردل هر توده‌ای بود قلب هر انسان آگاه که خلق را از ضد خلق بازمی‌شناسد، زنده اند و ما تا و با شنیدن سرگذشت پرا بشارشان ساد این سخن حافظ می‌افتیم که:

بعد از وفات تربت ما در زمین محوی

در سینه‌های مردم عارف مزار ما ست
رفیق گمانوری، دستراول حزب توده ایران، در سخنانیکه در مراسم بیست و پنجمین سالگرد شهادت افسران توده‌ای بیان



کردا ز جمله چنین گفت :

"۲۵ سال پیش ، اولین دسته از یک گروه قهرمانان حزب ما ، یوسیله رژیم منفور محمدرفای خاشن ، به میدان اعدام فرستاده شدند . این قهرمانان ، نه اولسینونه آخرین قربانی های جنس رها شیخس ملت ما بودند . پیش از آنها ، ملت ما برای استقلال و آزادی هزاران کشته و قربانی داده بود . از قبل از انقلاب مشروطیت ، که در حقیقت آغاز انقلاب ایرانست ، تا امروز ، ملت ایران برای تامین استقلال ، برای نامین آزادی ، برای ایجا دستغیرات بنیادیدر وضع زندگی زمختگان ، همواره قربانی داده و مسلماً تا پیروزی نهائی قربانیهای بیشتری خواهد داد .

تاریخ انقلاب ایران ، تاریخ قهرمانانی خلقهای ایرانست . در این تاریخ ، قهرمانانی از ملک المتکلمین و صو اسرافیل گرفته تا سارخا نها ، باقرخا نها ، خیابانیها ، کلنل محمد تقیخا نها ، حیدر عموا غلیها ، فولادیها و ارانیها و نظایر آنها در دوران رضاخان ، در دوران بعد از رضاخان ، در آذربایجان ، داداش تقی زاده ها ، ابراهیمیها ، آزادوطنها ، مرنضویها و در کردستان قاضیها ، در دوران اول قشار ارتجاع ، پس از کودتای ۲۸ مرداد ، از کوچک شوشتریها و سالخانسانها ، زاکاریانها و قهرمانان سازمانی ما بنندسیامکها ، وکیلیها ، مشیریها ، محقق زاده ها ، روزبهها ، حکمت جوها و نظایر آنها گرفته تا جوانانی مثل رفائیها ، تمزاییها ، سیگوندها ، کتیراشیها ، جزئیها ، سیاهه این قهرمانان را بر کرده اند .

ما به همه آنها درود میفرستیم و مطمئن هستیم که مبارزان توده ای ، با همان عشقی که آنها به راه طبعه کارگرداشتند ، به راهی که استقلال و آزادی و پیشرفت اجتماعی را تا ما میخواستند کرد ، با همان اعتقادی که آنها داشتند ، پرچم آنها را تا آخرین لحظه زندگی خود برافراشته نگاه خواهند داشت .

مبارزان توده ای ما ، که شما قسمتی از آنها هستید که در اینجا گرد هم جمع شده اید ، برای یادبودشان این پرچم را در اهتزاز نگاه خواهید داشت و تا پیروزی قطعی و نهائی به پیش خواهند رفت ."

یادشان گرامی می باد .

بازار جهانی نفت و نفت ایران

حمید صفری

در ماههای اخیر خبر گزاریهای جهان اخبار گوناگونی درباره توطئه امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس منتشر ساخته اند که جلب توجه می کند:

– دولت ایالات متحده آمریکا نیروی ضربتی یکصد و ده هزار نفری ویژه ای آماده کرده که می تواند به فاصله بیست و چهار ساعت در نقاط مورد نظر وارد عملیات نظامی بشود. این امر به مثابه مقدمه توطئه در خلیج فارس به منظور هموار کردن راه تجاوز آینده آمریکا تلقی می شود.

– وزارت امور خارجه آمریکا به نفتکشها و دیگر کشتیها هشدار داد، که احتمالاً تروریستها در نزدیکی خلیج فارس برای ریودن یا انهدام نفتکشها کشتیها کوشش خواهند کرد. – واحدهای دریائی آمریکا در اقیانوس هند و آبهای مجاور خلیج فارس در حالت آماده باش برمی برند.

– رزمناوهای آمریکا در منطقه دریای عمان آماده مقابله با هر گونه حمله ای شده اند. – بهارولد براون وزیر دفاع آمریکا در مصاحبه با مجله «یواس نیوز اند رپورت» اظهار داشت کشورش همچنان آماده است برای حفظ منافع خویش از زور استفاده کند. وی افزود که آمریکا می تواند نیروهای خود را به سرعت در همه جای دنیا و از جمله در خلیج فارس مستقر کند و با این عمل بر تحرك نیروهای خود بیش از این نیز بیافزاید.

– پایگاه نظامی ایالات متحده آمریکا در جزیره دی یگو – گاسارسیا در اقیانوس هند به سلاحهای هسته ای مجهز میشود. هدف آمریکا آنستکه چنانچه مناقشه از سوی کشورهای منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس در معرض خطر جدی قرار گیرد، بتواند بلافاصله از طریق مداخله و اکنش نشان دهد.

– واشنگتن با دولت نژاد پرست جمهوری آفریقای جنوبی درباره تبدیل پایگاه نظامی سایمونستاون به پایگاه جدید ناتو، وارد مذاکرات جدی شده است.

این اخبار که سیاست خارجی تجاوزکار ایالات متحده آمریکا را در مورد کشورهای منطقه خلیج فارس آشکار میسازد، با موضوع مورد بحث ما ارتباط مستقیم دارد. این سیاست که در جهان به «دیپلماسی کشتی توبدار» مشهور است تازگی ندارد. تاریخ کشورهای صاحبان منابع نفت انباشته از توطئهها، کودتاها و جنایاتی است که با استفاده از این دیپلماسی

بموقع اجراء گذارده شده است.

تاریخ دوران هفتاد سال اخیر که ازاكتشاف و بهره‌داری نفت می‌گذرد، باخون‌دهها هزاران در کشورهای نفتخیز نوشته شده است. در این مورد ایران ما بهترین و آموخته‌ترین نمونه است. در این جاما فصد بازگویی تبهکاریهای نفتخواران جهانی را نداریم. این مطلبی است جداگانه که در حوصله این مقال نمی‌گنجد.

پیروزی انقلاب خلقهای میهن‌دوستانه ما، نقش عظیم نفت در اقتصاد ازمه باشد ایران کنونی، اهمیت فوق‌العاده نفت در نوسازی کشور و بویژه مسئله حیاتی تأمین استقلال و حق حاکمیت ملی و از آن جمله حل معضل ورود مستقل ایران به بازار جهانی نفت و نیز چگونگی استفاده از این ماده گرانبها و کمیاب در ارتباط با رشد واقعی صنعتی، همگی، پژوهش جوانب گوناگون مسئله نفت را ضروری سازد.

نفت بزرگترین ثروت ملی ما است. نفت را میتوان به آسانی به وسیله‌ای برای اسارت و بردگی تبدیل کرد. ایران در دوران رژیم فاشیستی محمدرضای مخلوغ نمونه بارز این نحوه استفاده از نفت بود. صاحب يك چنین ثروت طبیعی عظیم، امروز با چنان مشکلات اقتصادی و مالی و فرهنگی کم نظیری روبروست که راه خروج از آن بسیار دشوار است، و حال آنکه اگر ثروت نفت ما بطرز صحیح در خدمت توده‌های مردم قرار گیرد، با آسانی میتواند موجبات شکوفائی سریع کشور را فراهم آورد. در هر دو مورد شناخت ماهیت غارتگر انحصارهای چندملیتی و دول‌امپریالیستی حامی آنان در سرانجام حال و آینده هر کشور نفتخیز اهمیت اساسی دارد. فقط در ای صورت میتوان با اتخاذ روش سیاست معقول و منطقی، استراتژی نواستعمار را خنثی کرد و به استقلال اقتصادی و سیاسی واقعی دست یافت. تحلیل چگونگی وضع بازار جهانی نفت، مقام انحصارهای نفتی در بازار نفت، نقش نفت در تأمین مصرف انرژی در آینده و سرانجام نفت ایران و آینده آن به تحقق این شناخت کمک میکند.

بازار جهانی نفت - در سال ۱۹۷۷ افزایش تقاضای نفت در بازار جهانی نسبت به سال قبل از آن به ۳/۹ درصد و کل تقاضا برای نفت به ۶۰/۵ میلیون بشکه در روز رسید. در همان سال تولید نفت خام در جهان فقط ۲/۵ درصد نسبت به سال قبل افزایش نشان داد و به ۵۹/۸ میلیون بشکه در روز رسید. بدینسان بازار جهانی نفت با کمبود روبرو شد و بحران انرژی به مرحله تازه‌ای گام نهاد.

بحران انرژی که اکنون یکی از متداول‌ترین اصطلاحات جهان غرب شده است ریشه‌های عمیق دارد و زائیده سیاست استعماری و سپس نواستعماری امپریالیسم است. این بحران در واقع، بحران تقسیم‌کار بین‌المللی سرمایه‌داری و بحران مناسبات نابرابر و جا برانه اقتصادی نواستعماری است که مظاهر آن در سالهای دهه هفتاد میلادی با تشدید مبارزه خلقها در راه برانداختن تسلط امپریالیسم از منابع نفت خام و دستیابی به استقلال اقتصادی آشکار شد. تحکیم قدرت اقتصادی و نظامی سیستم جهانی سوسیالیستی و تأثیر روزافزون آن در روند اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جهان که تغییر تناسب نیروها را به سود صلح و پیشرفت

اجتماعی و آزادی موجب گردید، از یکسو امکانات امپریالیسم را برای حل معضلات گوناگون ناشی از بحران عمومی سرمایه‌داری، از طریق توسل به اهرمهای سیاسی، اقتصادی و نظامی محدود ساخت و از سوی دیگر پیکار علیه انحصارهای چند ملیتی را گسترش داد.

عامل مؤثر دیگر در این زمینه، تشدید وابستگی کشورهای صنعتی رشد یافته جهان سرمایه‌داری به واردات نفت خام است. انحصارهای نفتی بزرگ پایه کار خود را بر استفاده وسیع از نفت خام ارزان قیمت قرار داده بودند و این یکی از عوامل عمده پیشرفت سریع تولید سرمایه‌داری دوران پس از جنگ جهانی دوم بود که سهم نفت، خام را در کل مصرف انرژی کشورهای غربی به میزان عظیمی افزایش داد.

در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۰ میانگین افزایش مصرف سالیانه نفت خام در کشورهای سرمایه‌داری از ۳/۵ درصد تجاوز نمی‌کرد و حال آنکه در سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۰ آهنگ رشد مصرف به ۵/۵ درصد رسید. غارت بی‌پندوبار منابع نفت کشورهای نفت‌خیز، تغییرات فاحشی را در موازنه مصرف انرژی موجب شد و بالنتیجه از اواسط دهه شصت، نفت خام در کل مصرف انرژی، جای اول را گرفت.

کل مصرف انرژی جهان سرمایه‌داری (در محاسبه با زغال سنگ) از ۱۹۹۲ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۶۶۰۹ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ رسید، یعنی ۳/۳ برابر شد. سهم سوخت جامد در ترکیب کل مصرف انرژی از ۵۶ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۲۱ درصد در سال ۱۹۷۶ کاهش یافت، در حالی که سهم سوخت مایع در همین سالها از ۳۱ درصد به ۵۲ درصد افزایش پذیرفت.

در سالهای مورد بررسی ما، افزایش مصرف نفت بطور عمده از افزایش مصرف آن در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری، بویژه ژاپن و اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا ناشی می‌شود. سیاستی که انحصارهای نفتی بزرگ برای جانشین ساختن نفت ارزان قیمت به جای انواع دیگر انرژی به کار بردند، ضربات سنگینی به صنایع زغال سنگ وارد آورد. طی سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۴ در کشورهای عمده استخراج زغال سنگ در اروپای غربی سرمایه‌گذاری و استخراج زغال سنگ به سرعت کاهش یافت. در سال ۱۹۷۲ سهم نفت خام وارداتی در کل مصرف انرژی در اروپای غربی به ۵۹ درصد و در ژاپن به ۷۲/۶ درصد رسید. و اما در ایالات متحده آمریکا که یکی از بزرگترین تولیدکنندگان نفت جهان سرمایه‌داری است، واردات نفت خام ۱۳/۵ درصد کل مصرف انرژی را در بر گرفت.

رشد سریع آهنگ مصرف نفت خام در کشورهای سرمایه‌داری غرب، افزایش سرمایه‌گذاری انحصارهای نفتی را در اکتشاف، تولید، پالایش و حمل و نقل ایجاب می‌کرد. ذخائر کشف شده نفت از ۳/۹ میلیارد تن در سال ۱۹۳۸ به ۶۸/۱ میلیارد تن در آغاز سال ۱۹۷۷ رسید، یعنی ۱۷ برابر شد.

ناگفته نماند که بخش عمده ذخائر نفت به کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری ذخائر کشف شده نفت در کشورهای رشد یافته و نیز در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری

در سال ۱۹۷۸ حدود ۴۱۳/۶ میلیارد بشکه بود که از آن ۳۵۴/۳ میلیارد بشکه و یا بیش از ۸۵/۵ درصد به کشورهای «جهان سوم» و بقیه به ایالات متحده آمریکا، کانادا، انگلستان، نروژ و غیره تعلق داشت.^۳

در «جهان سوم» نیز سهم کشورهای خاورمیانه و نزدیک از ذخائر کشف شده نفت بسیار زیاد است. میزان ذخائر کشف شده نفت این منطقه در دوران بعد از جنگ جهانی دوم در قیاس با دوران قبل از جنگ، ۷۰٪ برابری شد. در سال ۱۹۷۸ ذخائر محرز نفت در منطقه خاورمیانه و نزدیک به ۲۵۲ میلیارد بشکه بالغ شد که ۶۰ درصد ذخائر محرز کل جهان (به استثنای کشورهای سوسیالیستی) است.

همگام با کشف منابع عظیم نفت، میزان تولید هم قوس صعودی پیمود و از ۲۰۴ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۱۷۱۸ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ رسید، که $\frac{۴}{۵}$ آن نفتی بود که در کشورهای «جهان سوم» تولید میشد. اما تولید نفت در خاورمیانه و نزدیک از ۸۹ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۱۱۰۲ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت. جدول زیر نشانگر نقش کشورهای رشد یافته و رشد یافته سرمایه‌داری در بازار نفت جهانی است.

واردات و صادرات جهانی (به استثنای کشورهای سوسیالیستی) نفت و فرآورده‌های

نفتی در سال ۱۹۷۷
(ارقام به میلیون تن)^۴

صادرات		واردات	
نفت خام	فرآورده‌های نفتی	نفت خام	فرآورده‌های نفتی
۲۶۵/۴	۱۴۵۸/۶	۲۶۵/۴	۱۴۵۸/۶
۱۱/۶	۲/۲	۱۰۸/۵	۳۲۳/۷
۱۴/۵	۱۳/۳	۲/۴	۳۳/۶
۱۰۳/۶	۵۸/۷	۸/۹	۱۱۰/۴
۱۷/۳	۶/۴	۵۴/۲	۶۰۳/۰
۶/۵	۲۸۹/۵	۱۱/۹	۲۱/۴
۴۸/۳	۹۷۶/۱	۴/۷	۲/۶
۱۶/۱	۷۵/۸	۲۴/۲	۸۵/۵
۰/۳	-	۲۸/۹	۲۴۱/۷
۲/۸	-	۵/۴	۱۱/۰

بزرگترین مصرف کنندگان نفت خام در سال مورد بررسی عبارت بودند از ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپای غربی و ژاپن که سهم آنها در کل واردات نفت خام به بیش

از ۸۰ درصد (۱۱۶۸/۴ میلیون تن) رسید. کشورهای نامبرده حدود ۸۶ درصد نفت صادراتی از افریقا و خاورمیانه و نزدیک را بخود اختصاص دادند.

در میان کشورهای رشد یافته صنعتی جهان عرب ایالات متحده آمریکا بزرگترین تولید کننده و در عین حال بزرگترین مصرف کننده نفت است. در سال ۱۹۷۷ در این کشور ۴۵۰ میلیون تن نفت خام تولید شد. در همان سال نفت منبع عمده انرژی مصرفی ایالات متحده آمریکا بود و سهم آن در کل مصرف انرژی به ۴۹ درصد می‌رسد. در حال حاضر سهم این کشور در مجموع بازرگانی سوخت مایع جهان حدود ۲۵ درصد است و این امر ایالات متحده آمریکا را به بزرگترین خریدار نفت خام و گاز مایع کرده است. طبق محاسباتی که انجام گرفته، واردات سوخت آمریکا طی سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۳ حدود ۳۸ درصد افزایش یافته است. علت این افزایش سریع مصرف در شرایطی که تقاضای آن بطور نسبی ثابت مانده آنستکه طی این مدت تولید نفت خام آمریکا ۵۰ میلیون تن و تولید گاز آن ۷۵ میلیارد متر مکعب کاهش یافته است. در این مدت در ترکیب جغرافیایی صادرکنندگان سوخت مایع به ایالات متحده آمریکا نیز تغییر محسوسی بوجود آمده باین ترتیب که سهم کانادا به یک سوم کاهش یافت و سهم کشورهای اوپک دو برابر شد. در سال ۱۹۷۷ سهم اوپک در واردات سوخت مایع آمریکا ۸۰ درصد بود. پیش‌بینی شده است که در آینده وابستگی ایالات متحده آمریکا به نفت و گاز وارداتی بیش از پیش تشدید یابد. این روند در کشورهای اروپای غربی (به استثنای انگلستان و نروژ) و همچنین ژاپن که فاقد منابع نفت هستند نیز ادامه خواهد یافت.

بخش ناموزون منابع نفت و تولید آن در جهان همراه با رشد فزاینده تقاضای سوخت مایع در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری نقش، بازار خارجی نفت را بالا می‌برد و بالتیجه مواضع دول صادرکننده نفت اعضاء اوپک را در بازرگانی خارجی تقویت میکند.

تولید و صادرات نفت خام کشورهای عضو اوپک

در سال ۱۹۷۷

(ارقام به میلیون تن)

صادرات	تولید	
۱۴۵۵	۱۵۶۰	کل
۴۴۰	۴۸۰	عربستان سعودی
۲۶۰	۲۸۵	ایران
۱۰۵	۱۱۵	عراق
۱۰۰	۱۰۵	لیبی
۱۰۰	۱۰۵	نیجریه
۱۰۰	۱۰۰	کویت
۹۵	۱۰۰	امارات متحده عربی

۱۰۰	۱۱۰	ونزوئلا
۵۵	۵۵	الجزیره
۲۰	۸۵	اندونزی
۲۰	۲۰	قطر
۱۰	۱۰	گابن
۱۰	۱۰	اکوادور

این بیکره‌ها چگونگی وضع کشورهای عضو اوپک را که یک محصول، یعنی فقط نفت خام تولید می‌کنند نشان می‌دهد. در سال ۱۹۷۷ صد درصد نفت کویت، قطر، گابن و اکوادور، ۹۵ درصد نفت نيجریه و امارات متحده عربی، ۹۱ درصد نفت عراق و ایران، ۹۰ درصد نفت عربستان سعودی و ونزوئلا و بالاخره ۸۰ درصد نفت تولید شده در اندونزی بشکل خام به بازار جهانی صادر شده و این امر نشانگر چگونگی عملکرد نواستعمار را در کشورهای عضو اوپک نشان می‌دهد.

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که در سال ۱۹۷۷ تقاضا برای نفت خام در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) به ۳۹/۶ میلیون بشکه در روز رسید و از آنجمله در اروپای غربی ۱۳/۶۴ و در آمریکا به ۱۸/۲ میلیون بشکه در روز بالغ شد. در همان سال سهم اروپای غربی و آمریکا در کل تولید نفت جهان سرمایه‌داری ۱۱/۳ میلیون بشکه و سهم کشورهای عضو اوپک ۳۱/۲ میلیون بشکه در روز بود.

میانگین آهنگ رشد تقاضا برای فرآورده‌های نفتی در فاصله سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۲ در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری ۸ درصد بود و حال آنکه در کشورهای رشد یافته این رقم به ۴۳ درصد رسید.^۶

با آنکه آهنگ رشد مصرف فرآورده‌های نفتی در کشورهای در حال رشد سریعتر است، کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری با مصرف ۷۸/۳ درصد کل فرآورده‌های نفتی همچنان مصرف کنندگان عمده باقی مانده‌اند. این نکته مسلم است که در آینده میزان مصرف فرآورده‌های نفتی در «جهان سوم» با سرعت بیشتری افزایش خواهد یافت. مثلاً، طبق پیش‌بینی‌هایی که انجام گرفته، در سال ۲۰۰۰ سهم کشورهای «جهان سوم» به ۲۰ تا ۲۵ درصد کل مصرف فرآورده‌های نفتی خواهد رسید و این امر تأثیر زیادی در بازار جهانی نفت خواهد داشت.

در حال حاضر کشورهای عضو اوپک حدود ۹۰ درصد صادرات نفت خام را در دست دارند. بموجب برآورد کارشناسان در سال ۱۹۸۵ تقاضای روزانه برای نفت خام تولید شده در کشورهای عضو اوپک بین ۴۲ میلیون بشکه در روز (۲/۱ میلیارد تن در سال) تا ۵۴ میلیون بشکه (۲/۷ میلیارد تن در سال) خواهد رسید. واضح است که کشورهای عضو اوپک با در دست داشتن چنین اهرم نیرومندی نه تنها میتوانند در بازار جهانی نفت نقش مؤثر داشته باشند،

بلکه در عین حال می‌تواند در شیوه استفاده از این ماده گرانها نیز تغییر بنیادی پدید آورند. بهر حال از هم اکنون می‌توان گفت که در آینده نزدیک تقاضا در بازار جهانی نفت خام بعلاوه کاهش نسبی خود کفائی کشورهای رشد یافته صنعتی به سوخت مایع، بیشتر از عرضه آن خواهد شد و لذا قیمت نفت خام نمی‌تواند در سطح کنونی آن باقی بماند. (البته عوامل دیگری نظیر تورم و افزایش بهای کالاهای صنعتی نیز موجب افزایش بهای نفت خام خواهد شد) و اما افزایش قیمت نفت بنوبه خود، طرح‌های مربوط به بهره‌برداری از منابع انرژی بزهزینه را که تاکنون بعلاوه رقابت نفت ارزان قیمت، اقتصادی نبوده است، بتدریج مقرون بصره خواهد کرد.

پایگاه عمده نو استعمار - انحصارها برای خفه کردن کسانی که به پیروی از سیاست آنها تن در ندهند، علاوه بر وسائل مالی، شیوه‌های سیاسی و حتی تروریستی نیز بکار می‌برند. تاریخ معاصر همه کشورهای نفتخیز آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین که مشحون از چنایات پیشمار امپریالیسم نفتخوار است، صحت این نظر را بارها به ثبوت رسانده است. امپریالیسم نفتخوار، با وجود ضرباتی که تاکنون بدان وارد آمده، هنوز هم یکی از بزرگترین دشمنان خلقهای کشورهای نفتخیز و عمده‌ترین پایگاه نو استعمار است. عرصه تولید و توزیع انرژی یکی از عرصه‌های است که روند انحصاری در آن عمیقاً ریشه دوانده است. کنسرن‌های نفت نیرومندترین گروههای انحصاری جهان سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند و در میان آنها انحصارهای چند ملیتی نقش عمده را به عهده دارند. این انحصارها شاخه خاصی از امپریالیسم جهانخوار و دارای قدرت مالی و اقتصادی افسانه‌ای هستند.

عملکرد انحصارهای چند ملیتی نفت در سال ۱۹۷۷

ارزش حقیقی	(به میلیون دلار)			
	سود ناخالص	سود خالص	سرمایه‌گذاری	
۲۰۵۳۸	۲۴۲۳	۶۴۰۴	۳۵۹۸	اکسون
۸۳۳۲	۷۵۲	۲۱۸۸	۲۰۶۸	گالف اوپل
۹۰۴۳	۱۰۰۵	۲۷۵۹	۱۲۸۵	موویل اوپل
۶۱۹۹	۱۰۱۶	۲۶۱۳	۸۹۹	استاندارد اوپل (کالیفرنیا)
۹۸۹۷	۹۳۱	۲۵۲۸	۱۲۴۸	تک کو اوپل
	(به میلیون لیره انگلیسی)			
۳۲۹۸	۳۰۴	۹۱۲	۷۲۱	بریتیش پترلیوم
۸۱۴۱	۱۳۴۰	۳۲۹۷	۲۲۲۲	روبال داچ - شل

همه این کمپانیها در ردیف آن انحصارهای غول‌آسانی هستند که دامنه فعالیت آنها حتی از مرزهای یک قاره نیز فراتر می‌رود و تقریباً سراسر جهان سرمایه‌داری را در بر

میگیرد. برای بدست آوردن تصور روشن از گستره عظیم عملکرد این کمپانیها، کافیست یادآور شویم که در سال ۱۹۷۲، یعنی در اوج فعالیت آنها، اراضی تحت امتیاز این کمپانیها در سراسر جهان سرمایه‌داری به بیش از ۴۵۰ میلیون هکتار بالغ بود. در همانسال هفت کمپانی نامبرده ۸۰/۵ درصد کل تولید نفت خام کشورهای عضو اوپک را تحت کنترل خود داشتند.

در سال ۱۹۷۷ انحصارهای هفتگانه عضو کارتل بین‌المللی نفت که به هفت خواهران معروفند، حدود ۸۰ درصد بازرگانی جهانی نفت را تحت نظارت مستقیم خود داشتند. (در این سال برخی از انحصارها، خرید نفت خام را از کشورهای اوپک کاهش دادند و بدینسان میزان خرید آنها از ۷۸ درصد به ۶۸ درصد رسید).

در سال ۱۹۷۸ کل فروش هفت کمپانی عضو کارتل بین‌المللی نفت به ۲۴۳ میلیارد دلار بالغ شد. در این سال سهم هر یک از آنها چنین بود.^۲

نام کمپانی	میزان فروش به میلیارد دلار
اکسون	۶۰/۳۳
رایال داچ - شل	۴۴/۰۵
موبیل اوپل	۳۴/۷۳
تک کو اوپل	۲۸/۶۰
بریتیش پترلیوم	۲۷/۳۹
استاندارد اوپل آف کالیفرنیا	۲۳/۲۳
گالف اوپل	۱۸/۰۶

از هفت انحصار چند ملیتی فوق، پنج کمپانی امریکائی نفوذ گسترده‌ای در جهان سرمایه‌داری دارند. در سال ۱۹۷۷ ارزش سرمایه اصلی آنها ۵۴ میلیارد دلار بود که معرف قدرت عظیم مالی آنهاست. در همانسال پنج کمپانی امریکائی با ۹ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری، بیش از ۶ میلیارد دلار سود خالص بدست آوردند. مجموع فروش این پنج کمپانی در سال ۱۹۷۸ به ۱۶۵ میلیارد دلار رسید که ۷۷ درصد کل فروش هفت خواهران را شامل بود.

بزرگترین انحصار نفت جهان سرمایه‌داری، اکسون است که سود ناخالصی در سال ۱۹۷۷ به ۶/۴ میلیارد دلار میرسد. در همانسال اکسون بزرگترین سرمایه‌گذار در رشته انرژی بود. طبق برنامه درازمدتی که در دست اجراست، کل سرمایه‌گذاری اکسون در سالهای ۱۹۸۱ - ۱۹۷۸، به ۲۴ میلیارد دلار خواهد رسید و ۱۷ میلیارد دلار از این سرمایه‌گذاری در ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپای غربی انجام خواهد گرفت. هر سه عملکرد این انحصارها فقط به نفع محدودندیشود. مجله «وال ستریت جورنال»

در ۲۵ ماه مه ۱۹۷۷ نوشت که انحصارهای نفتی در سالهای شصت رخنه به منابع ذغال سنگ و منابع انرژی زای غیر فسیلی از قبیل انرژی خورشیدی، انرژی هسته‌ای و انرژی ژئوترمال را آغاز کردند و در حال حاضر ۲۰ درصد استخراج ذغال سنگ و ۳۳/۳ درصد استخراج اورانیوم را تحت کنترل دارند. شرکت «گالف‌اویل» ذخائر عظیم اورانیوم را در آمریکا تحت نظارت گرفته است. شعب انحصارهایی چون اکسون، شل و موبیل در زمینه ایجاد تکنولوژی پیشرفته برای بهره‌برداری از انرژی خورشیدی مبالغ هنگفتی سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

در سال ۱۹۷۷ کتابخانه کنگره ایالات متحده آمریکا ضمن تحقیق درباره چگونگی چارچوب نظارت انحصارهای چند ملیتی بر مواد انرژی‌زا، به این نتیجه رسید که ۴۷ درصد ذخایر محرز اوران و ۴۸ درصد ظرفیت کارخانه‌های تولید اورانیوم و بخش قابل ملاحظه‌ای از ذخایر زغال سنگ تحت کنترل این انحصارهاست. در گزارش تأکید می‌شود که این ارقام فقط کنترل مستقیم انحصارهای بزرگ بر منابع اولیه مواد انرژی‌زا را در بر می‌گیرد؛ مشابه این نظر در قطعنامه دومین کنگره سالیانه اتحادیه واحد کارگران برق و رادیوی ایالات متحده آمریکا نیز که در سپتامبر ۱۹۷۷ بر گزار شده، منعکس است. در این قطعنامه تصریح گردید که بحران انرژی ایالات متحده آمریکا به نفع کمپانیهای بزرگ است، زیرا این کمپانی‌ها از طریق بالا بردن قیمت نفت خام و قرآورده‌های نفتی سودزبانی به چنگ می‌آورند. شرکت کنندگان در کنگره اعلام داشتند که انحصارهای بزرگ آمریکائی نه تنها انحصار تولید و تصفیه نفت، بلکه در عین حال نظارت بر ۶۰-۵۰ درصد ذخایر زغال سنگ و نصف ذخائر اورانیوم را نیز در دست دارند. علاوه بر این همه گاز تولید شده در ایالات متحده آمریکا هم در انحصار این کمپانیهاست. در قطعنامه کنگره سپس تأیید میشد که انحصارهای چند ملیتی باتصاحب منابع انرژی، بحرانی مصنوعی بوجود می‌آورند و آنرا تشدید میکنند. هدف از ایجاد بحران، بالا بردن قیمت‌ها و دستیابی بسود انحصاری هر چه بیشتر است.^{۱۰}

کسب سود عرضه نسبت به تقاضا که انحصارهای چند ملیتی بطرق گوناگون سعی در ایجاد آن دارند، یکی از اهرمهایی است که کمپانی‌ها از آن به سود خود استفاده میکنند. مثلاً، پس از بالا رفتن قیمت نفت خام در سال ۱۹۷۲ که منطقیاً میبایست تأثیری در سود کمپانی‌ها در جهت کاهش آن بگذارد، مشاهده افزایش سریع سود آن‌ها بودیم. در این سال سود خالص کمپانی اکسون دو برابر سود حاصل در سال ۱۹۷۱ بود. در سال ۱۹۷۳ که مصادف با تحریم صدور نفت از جانب اعراب بود، سود همه کمپانیهای بزرگ و کوچک نفتی بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد نسبت بسال قبل افزایش نشان داد. کل سود خالص ۲۱ کمپانی نفتی در آمریکا در سال ۱۹۷۳ بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار گردید (در مقابل ۵/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲).^{۱۱}

در ماه مه ۱۹۷۹ هانزده کمپانی بزرگ نفتی تراژنامه عمل کرد خود را منتشر

ساختمند. طبق این آمار سود زمستانی آنها افزایش هرشتایی داشته است. هفت خواهران یاد شده عضو کارتل بین الملل نفت که بیش از رقبای کوچکتر خود در صنایع نفت (اکتشاف، تولید، حمل و نقل، پالایش، بازاریابی) سرمایه گذاری میکنند، سهم بیشتری از سود را به چنگ آورده اند. باید خاطر نشان ساخت که فعالیت گسترده انحصارهای نامبرده در خارج، در افزایش سود خالص تأثیر زیادی داشته است.

در سه ماهه اول سال ۱۹۷۹ سود «استاندارد اوپل آف کالیفرنیا» در مقایسه با سه ماهه اول سال قبل بیش از ۴۳ درصد، سود «گالف اوپل» ۶۱ درصد و «تک کو اوپل» ۸۱ درصد افزایش داشت. از کمپانیهای «مستقل» سود «ساراتن اوپل» ۱۰۸ درصد، «آمراداهس» ۲۷۹ درصد، «استاندارد اوپل اف اوهايو» ۳۰۳ درصد و بالاخره «کانتی-نیتل اوپل» ۳۴۳ درصد افزایش داشته است. سود «اکسون» ۹۵۵ میلیون دلار افزایش یافت (چنین افزایش سرسام آور سود سرمایه، در تاریخ عمل کرد این کمپانی بی سابقه بود).^{۱۱} این روند در سه ماهه دوم سال ۱۹۷۹ نیز ادامه داشت. کمپانی «موبیل اوپل» در سه ماهه دوم این سال ۳۸ درصد بیش از سه ماهه مشابه سال ۱۹۷۸ سود برده است. در همین مدت سود «استاندارد اوپل» ۳۱ درصد و «آتلانتیک ریجفیلد» ۲۳ درصد افزایش نشان میدهد. بالاترین افزایش سود باز هم از آن «اکسون» است که ارزش سهام آن را از ۹۰ سنت به یک دلار رسانده است. مقام دوم در این رشته به کمپانی «شل» تعلق دارد که سودش ۵۵ درصد بیشتر بوده است.^{۱۲}

بیکره های فوق بیانگر رابطه مستقیم سود انحصارهای نفتی با افزایش قیمت نفت است. از آنجائیکه کمبود عرضه نسبت به تقاضا یکی از عوامل مؤثر در افزایش سود انحصاری است، کمپانیهای نفتی بزرگ با تمام قوا میکوشند و در آینده نیز خواهند کوشید تا این عدم توازن را بطرق گوناگون حفظ کنند.

پائول ساملسون در مجله «نیوزویک» در پی کاوی علل بحران نفت سال ۱۹۷۹ مینویسد که کمپانیهای نفتی بزرگ هم اکنون امتیاز نامه هائی را در گاو صندوقهای خود نگاهداری میکنند، که یک کادپلاک میتواند ۱۰۰ میل روی آنها راه پیمائی کند. به گفته او، این کمپانیها سال پیش تصمیم گرفتند میزان سود حاصله از فروش نفت و گاز را افزایش دهند و امسال به نمایندگان کنگره امریکا که جیره خوار آنها هستند سفارش کردند تا درباره کمبود سوخت جار و جنجال راه اندازند و کشورهای وابسته به آنها در منطقه خلیج فارس نیز همین روش را اتخاذ کردند.^{۱۳}

چسترنج عضو عالیرتبه کانون کمپانیهای «مستقل» سود انحصاری کمپانیهای نفتی را چنین توصیف میکند: «صنعت نفت در جهان یکی از صنایع معدودی است که شما در آن میتوانید شب تهنیدست به بستر بروید و صبح بروتند برخیزید».^{۱۴} بهره برداری محارنگرانه از منابع کشورهای صادر کننده نفت و چپاول بی بند و بار مصرف کنندگان دو منبع عمده کسب سود انحصاری در صنایع نفت است. برای روشن شدن

موضوع به ذکر دو مثال مشخص از گذشته و حال میپردازیم: طبق آمار اوپک عوامل تشکیل دهنده قیمت نهائی هر بشکه فرآورده نفتی برای مصرف کننده اروپای غربی در دسامبر سال ۱۹۷۵ بقرار زیر بوده است: هزینه تولید ۰/۴۴ دلار (۱/۲۲ درصد)، هزینه حمل و نقل ۱/۲۵ دلار (۳/۷۷ درصد)، هزینه پالایش ۰/۵۱ دلار (۱/۵۴ درصد)، هزینه های مختلف بازاریابی ۲/۳۱ دلار (۶/۹۶ درصد)، سود خالص شرکتهای نفتی ۳/۸۵ دلار (۱۱/۶ درصد)، مالیات کشورهای مصرف کننده ۱۴/۸۵ دلار (۴۴/۷۲ درصد)، درآمد کشورهای صادرکننده نفت ۹/۹۶ دلار (۳۰/۰۳ درصد). بدین ترتیب از ۳۳/۱۷ دلاری که مصرف کننده نهائی در قبال هر بشکه فرآورده نفتی میپردازد، فقط ۳۰ درصد آن عاید کشورهای تولید و صادرکننده نفت میشود، در حالیکه سهم دول کشور-

های مصرف کننده و شرکتهای نفتی به بیش از ۵۶ درصد قیمت میرسد. نقش نفت در تأمین مصرف انرژی در آینده - در سال ۱۹۷۷ در سال در هر ساعت حدود ۲/۵ میلیون بشکه نفت خام در جهان تولید میشود که هم بعنوان سوخت و هم به مثابه ماده خام مورد نیاز حیاتی پتروشیمی مصرف میرسد. در سال ۲۰۰۰ مصرف انرژی در جهان به ۳ تا ۴ برابر مصرف آن در سال ۱۹۷۷ خواهد رسید. این مقدار انرژی از چه منابعی تأمین خواهد شد و نقش نفت در تأمین آن چگونه خواهد بود؟

در حال حاضر نفت از حوزه های نفتی زمینی و دریائی استخراج میشود. در حوزه های نفتی زیر زمینی منابع نفت در حال کاهش است. تا سال ۱۹۷۶ از منابع زمینی جهان سرمایه داری حدود ۳۴ میلیارد تن نفت استخراج شده بود. حال آنکه نفت استخراج شده از منابع دریائی (عمدتاً آبهای ساحلی) از ۶/۴ میلیارد تن تجاوز نکرده است. طبق گزارش کارشناسان سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۷۳ انتشار یافت، مجموع ذخائر نفت و گاز در اعماق اقیانوسها به ۳۰۰ میلیارد تن (در محاسبه با نفت) میرسد، که ۶۵ درصد این منابع در اعماق ۲۰۰ متری قرار دارد. حدود ۸۶ درصد این منابع (۲۴۸ میلیارد تن) در محدوده ۲۰۰ میلی (۳۷۰ کیلو متری) کرانه های اقیانوسها قرار دارد. بدینگر سخن، هم اکنون امکان دستیابی به ذخائر ۲۲۰ - ۲۰۰ میلیارد تنی نفت و گاز اقیانوسها وجود دارد.*

بعقیده کارشناسان حد اکثر ذخائر بالقوه نفت قابل استفاده در جهان چه در حوزه های نفتی زمینی و چه دریائی از ۳۰۰ میلیارد تن تجاوز نمی کند (برخیها عقیده دارند که ذخائر بالقوه نفت در جهان به ۴۰۰ میلیارد تن میرسد) که در صورت نگاهداری تولید در سطح سال ۱۹۷۷ تقریباً برای ۱۰۰ سال کافی خواهند بود. ولی وجود ذخائر بالقوه هیچ وجه بمعنی استفاده آنی از آنها در حال حاضر و یا در آینده بسیار نزدیک نیست.

* اکنون عملیات اکتشافی در عمق ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر انجام میشود و تکنولوژی پیشرفته برای استخراج نفت از عمق ۵۰۰ متر زیر آبها موجود است ولی عموماً نفت از اعماق ۱۵۰ - ۱۰۰ متری استخراج میشود

بهره برداری از ذخائر بالقوه نفت مستلزم حل برخی مسائل بفرنج فنی (در زمینه استخراج نفت از اعماق اقیانوسها ، از مناطق سردشمالی و افزایش بهره دهی چاههای نفت درخشکی) ومالی است. بهرحال مسئله افزایش میزان ذخائر محرز نفت تا سال ۲۰۰۰ میلادی با آهنگ رشد مصرف و قیمت نفت خام (که باید تولید ذخائر نفت بر هزینه را سود آور سازد) ارتباط مستقیم خواهند داشت . بنظر میرسد که تا سال ۱۹۹۰ میانگین افزایش سالانه تقاضا در بازار نفت جهان از ۳/۳ درصد تجاوز نخواهد کرد . حتی اگر تقاضا با چنین آهنگی رشد یابد ، مصرف نفت در سال ۱۹۹۰ به دو برابر مقدار مصرف آن در سال ۱۹۷۷ خواهد رسید . این بدان معنی است که تا سال ۱۹۹۰ پیشی گرفتن آهنگ رشد مصرف بر آهنگ رشد ذخائر کشف شده ، بازار نفت را با کمبود روبرو خواهد ساخت. بدینجهت هم اکنون مسئله پیدا کردن مواد جانشین نفت بعنوان سوخت بشدت مطرح است. در دهمین کنفرانس جهانی انرژی که در اواخر سپتامبر سال ۱۹۷۷ در اسلامبول تشکیل یافت ، این موضوع بار دیگر بررسی شد . در این کنفرانس تاکید شد که حجم مصرف نفت برای سوخت در سالهای آینده باید تقلیل یابد و بجای آن از ذغال سنگ استفاده شود که ذخائر کشف شده اش در سال ۲۰۲۰ حدود ۴ تا ۶ برابر مقدار کنونی خواهد بود .

در میان انواع دیگر انرژی جانشین نفت از نیروی برق نام برده میشود که سهم آن در کل مصرف انرژی جهانی از ۲۵ درصد در سال ۱۹۷۷ به ۴۰ درصد در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت . چنین افزایشی وقتی امکان پذیر خواهد بود ، که تولید انرژی هسته ای در سال ۲۰۰۰ تا ۴۵ درصد و در سال ۲۰۲۰ تا ۵۷ درصد کل تولید نیروی برق افزایش یابد .

برخی از کارشناسان استفاده از امواج دریا را برای تولید برق مطرح ساخته اند طبق محاسبه ای نیروی بالقوه موج به ارتفاع یک متر حدود ۲۵ کیلووات است ، که در صورت ایجاد تکنولوژی لازم برای استفاده از آن میتواند جانشین نفت مورد استفاده در تولید انرژی گردد .

واضح است که استفاده از گاز بهشابه ماده ای انرژی زا در آینده بیش از پیش گسترش خواهد یافت و حدس زده میشود که تولید آن از ۱/۱۳ میلیارد تن (در محاسبه بانفت) در سال ۱۹۷۷ به ۳/۳ میلیارد تن در سال ۲۰۰۰ برسد .

تکنولوژیهای پیشرفته ، امکان استفاده از منابع انرژی زای غیر لسیلی مانند انرژی خورشیدی و انواع انرژی هسته ای را نیز فراهم خواهد آورد .

ایجاد باطریهای خورشیدی برای تولید برق کمک بزرگی به تأمین انرژی مورد نیاز بشر خواهد کرد . در صورت پژوهش های پیگیر امکان آن مهروود که تا پایان سده

حاضر حدود ۵ درصد کل مصرف انرژی جهان سرمایه داری از نیروی خورشیدی تأمین گردد. یادآور می‌شویم که علاوه بر تبدیل انرژی خورشید به برق، در گرم و سرد کردن ساختمان‌های مسکونی و همچنین گرم کردن آب نیز مستقیماً از انرژی خورشیدی استفاده بعمل خواهد آمد.

هم اکنون پژوهش درباره انواع جدید انرژی در آزمایشگاهها با سرعت ادامه دارد. بهره‌ای از دانشمندان در صدند از شاخه‌های نیشکر نوعی الکل اتیلان بدست آورند که آن را میتوان بمشابه ماده‌ی انرژی را مورد استفاده قرار داد. الکل اتیلان تصفیه شده را میتوان با بنزین بمیزان ۱۵ تا ۲۵ درصد مخلوط کرد و از مایع جدید به عنوان سوخت استفاده نمود.

شنهای نفتی که به مقدار زیادی در نقاط مختلف جهان وجود دارد (مثلاً ذخائر شنهای نفتی آمریکا دو تا سه برابر ذخائر نفت عربستان سعودی است) و بعلت گرانی هزینه تولید هنوز بهره برداری وسیع از آن برای سوخت اقتصادی نیست، میتواند در آینده نقش مؤثری در تأمین مصرف انرژی ایفاء کند. پژوهشهایی که تاکنون در زمینه ذغال سنگ بعمل آمده نشانگر آنستکه کارخانه‌های جدید تولید گاز با کالری زیاد از ذغال سنگ بزودی شروع بکار خواهند کرد. کارخانه‌های موجود بطور عمده گاز با کالری اندک تولید میکنند. با ایجاد تکنولوژی پیشرفته امکان تولید بیشترین از ذغال سنگ هم فراهم خواهد آمد.

مواد بیولوژیک و همچنین انرژی ژئوترمال (آبهای گرم که در اعماق زمین به مقدار قابل توجهی وجود دارد) از جمله منابع انرژی بشمار میروند که در آینده مورد بهره برداری همه جانبه قرار خواهند گرفت.

مجموعه این اطلاعات ما را به این نتیجه میرساند، که بحران انرژی به معنی کمبود انرژی مورد نیاز بشر وجود ندارد. بحرانی که امروزه درباره آن سخن می‌رود بطور عمده، حاصل پایان دوران استفاده وسیع از نفت ارزان قیمت است و نه کمبود انرژی.

نفت ایران و آینده آن - کشور مایکی از بزرگترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان کل نفت خام جهان است. تولید نفت خام در ایران تاریخی دراز دارد و تولید آن از ۰/۲ میلیون بشکه در سال ۱۹۱۱ به ۲۰۶۷ میلیون بشکه در سال ۱۹۷۷ رسید و بدیگر سخن طی ۶۸ سال تقریباً ۱۰۳۳۵ برابر شده است. از همان آغاز تولید، ایران به صادر کننده نفت خام تبدیل گردید و میزان نفت خام صادراتی آن که در سال ۱۹۱۲ حدود ۰/۳ میلیون بشکه بود، در سال ۱۹۷۷ ۱۷۸۲۴ میلیون بشکه رسید.

در سال ۱۹۷۷ از ۳۲ میدان نفتی زیر بهره برداری میشد: مسجد سلیمان، رامین، نفت سفید، هنتکل، پرسپاس، کوهال، مارون، آغاچاری، بازنان، کرنج، پارس، خارک، اهواز (دولایه مختلف)، رگ سفید، رامشیر، گچساران، بی‌بی حکیمه، بینک منصور، لب سفید، چلینگر، دهلران، نفتشاه، دارپوش، کوروش، فریدون، اردشیر،

بهرگانسر، هندبجان، نوروژ، ساسان، رستم ورخش .
 تاپيروزی انقلاب، منابع عظیم نفت کشور تحت کنترل مستقیم بزرگترین انحصارهای
 چند ملیتی نفتی جهان سرمایه‌داری قرار داشت . تا کودتای ۲۸ مرداد کمپانیهای نفتی
 دولتی - خصوصی بریتانیای کبیر به تنهایی به غارت ثروت طبیعی و بهره‌کشی از زحماتشان
 ایران مشغول بودند ، ولی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، بیش از ۴۱ کمپانی بزرگ و
 کوچک از ۹ کشور رشد یافته صنعتی غرب بر منابع و ذخائر نفت ایران مسلط شدند .
 مساحت کل مناطقی که بموجب قراردادهای گوناگون در اختیار این انحصارها گذارده شده
 بود به بیش از ۴۱۰ هزار کیلومتر مربع میرسید ، و این نمونه بارز تسلط نواستعمار جمعی
 بر حساسترین شریان حیاتی کشور، یعنی صنایع نفت بود .
 پیکره‌های زیر دامنه سیطره انحصارهای خارجی را بر منابع نفت ایران در آن ایام
 نشان میدهد^{۱۵} .

سهم کمپانیهای گوناگون در تولید نفت خام ایران
 (مقدار به میلیون بشکه)

۱۳۵۶	۱۳۵۱	
۱۸۱۶	۱۷۸۱	کنرسیوم بین‌المللی نفت
۶	۶	تولید مستقیم شرکت ملی نفت ایران
۲۱۷	۱۷۸	شرکتهای مختلف نفتی
		از آنجمله :
۱۱۶	۵۱	ایپاک
۱۵	۳۲	سیریب
۶۹	۶۵	لاپکو
۱۷	۳۰	اینوکو
۲۰۳۹	۱۹۶۵	جمع

در سال ۱۳۵۶ سهم کنرسیوم نفت در تولید نفت خام ۸۹/۱ درصد، سهم شرکتهای
 مختلط نفتی ۱۰/۶ درصد بود . بدیگر سخن ۹۹/۷ درصد تولید نفت خام تحت کنترل
 انحصارهای خارجی قرار داشت ، درحالیکه سهم شرکت ملی نفت ایران در تولید مستقیم
 از ۳/۰ درصد تجاوز نمیکرد .

انحصارهای تولیدکننده نفت خام، در عین حال بزرگترین خریداران آن نیز بودند .
 در سال ۱۹۷۷ دربانتهای ایران از محل صدور نفت و گاز به ۲۰۹۲۶ میلیون دلار رسید .
 ارزش صادرات نفت ایران در این سال فقط ۱۹۱ میلیون دلار و با اندکی بیش از ۹/۰
 درصد کل فروش نفت بود . بیش از ۹۵ درصد درآمد ایران از نفت از طریق فروش بد-

کنسرسیوم بین‌المللی نفت و دیگر کمیانیهای نفتی فعال در کشور بدست آمده است.^{۱۶} این ارقام که حاکی از ژرفای وابستگی اقتصاد کشور به بازار جهان سرمایه‌داری است، وجود بازرگانی نابرابر و نامتعادل (سالیان دراز نفت خام ارزان قیمت ۹۷ درصد کل صادرات ایران را شامل بود) بین ایران از سوئی و کشورهای انحصارهای سرمایه‌داری از سوی دیگر را نیز نشان می‌دهد. پوشیده نیست که چنین وابستگی، اقتصاد ایران را در مقابل نوسانات بازار جهان سرمایه‌داری بیش از پیش حساس می‌سازد و در نتیجه هرگونه تزلزلی در این بازار (ادامه بحران اقتصادی، تنزل مستمر ارزش دلار نسبت به دیگر ارزها و افزایش سریع قیمت کالاهای صنعتی) تأثیر مخرب در مجموعه‌ی اقتصاد خواهد داشت که عواقب فلاتبار آنرا ما امروز، پس از انقلاب هم، مشاهده می‌کنیم.

باید توجه داشت که فروش نفت خام به انحصارهای نفتی، صرف‌نظر از آنچه گفته شد، خسارات مالی زیادی هم به ایران وارد ساخته است. مثلاً، بموجب قرارداد ۲۰ مارس ۱۹۷۳ منعقد بین ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت، انحصارهای نفتی عضو کنسرسیوم، نه تنها یگانه بازاریاب و صادرکننده نفت ایران بودند، بلکه در مقابل، این «خدمت» را شرکت ملی نفت ایران متعهد شده بود که میزان نفت مورد نیاز کنسرسیوم بین‌المللی نفت را با ۲۲ سنت تخفیف در هر شیکه در اختیار آن بگذارد. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران ۷۲۶۶ میلیون بشکه نفت خام به کنسرسیوم بین‌المللی نفت تحویل داد و بدین‌طریق اگر نفت با ۲۲ سنت تخفیف در هر بشکه فروخته شده باشد، طی این مدت مبلغی در حدود ۱ میلیارد دلار تنها از این محل به زیان خزانه دولت ایران به گاو صندوقهای انحصارهای چند ملیتی انتقال یافته است.

تبدیل ایران به یکی از بزرگترین صادر کنندگان نفت خام هدف عمده سیاست استعماری و سپس نو استعماری امپریالیسم در ۶۷ سال اخیر بود.* مقام ایران به مثابه یک کشور وابسته به امپریالیسم، در تقسیم‌کار بین‌المللی سرمایه‌داری ایجاب می‌کرد که کشور ما به صادرکننده یک کالای بخصوص، یعنی سوخت مایع از طریق افزایش سریع تولید نفت خام تبدیل گردد. بهین دلیل وابستگی ایران به نفت و بالنتیجه به بازار جهانی نفت و انحصارهای نفتی حاکم بر آن، شدت یافت. جدول زیر خصیلت اقتصاد وابسته و تک محصولی ایران را تا اندازه‌ای روشن می‌سازد.

* بزرگترین مصرف‌کنندگان نفت خام ایران در سال ۱۹۷۷ به ترتیب عادت بودند از کشورهای اروپای غربی (۳۳/۳ درصد)، آمریکای شمالی (۲۰/۵ درصد) و ژاپن (۱۶/۴ درصد).

سه‌م رشته‌های عمده اقتصاد ملی در تولید ناخالص داخلی
(به قیمت جاری) ۱۷

۱۹۷۷	۱۹۷۲	
۳۱/۸	۲۰/۸	گروه نفت
۹/۳	۱۶/۹	گروه کشاورزی
۱۲/۳	۱۴/۴	صنعت و معدن
۰/۷	۱/۵	آب و برق

در سال ۱۹۷۷ در حالیکه سهم نفت به ۳۱/۸ درصد افزایش یافت، سهم صنعت و معدن در تولید ناخالص داخلی از ۱۴/۴ درصد به ۱۲/۳ درصد و سهم گروه کشاورزی که نقش حیاتی در اقتصاد کشور دارد (حدود ۶۰ درصد ساکنین کشور در روستاها زندگی میکنند) از ۱۶/۹ به ۹/۳ درصد منزل کرد. در سال ۱۹۷۷ فروش نفت گاز از حیث ارزش به ۸۲/۲ درصد کل صادرات کشور بالغ بود. سهم نفت در درآمدهای دولت ۷۳/۳ درصد و سهم دریافتی ارزی حاصل از صادرات نفت در دریافتی های حساب جاری موازنه ارزی کشور ۷۹/۰۸ درصد بود. ۱۸ خاطر نشان میکنیم که این وضع هنوز هم ادامه دارد. در سال ۱۹۷۹ سهم درآمد نفت و گاز در کل درآمد ایران ۷۵ درصد بود.

اتکاء اقتصاد ملی به نفت بیانگر وابستگی اقتصاد کشور است. و اما افزایش حجم فروش نفت خام به معنی بهره‌کشی وحشیانه از منابع ناپایدار زیرزمینی نیز هست و این امر در آخرین تحلیل به صدور جبران ناپذیر بخش قابل ملاحظه‌ای از ثروت ملی کشور منجر میگردد. تردیدی نیست که ایران می‌توانست در صورت تقلیل فروش نفت خام و افزایش تولید فرآورده های نفتی و دیگر مشتقات نفت و گاز و صدور آنها مانع این امر گردد، مقایسه پیکره های مربوط به تولید نفت خام و فرآورده های نفتی، گوبای آنستکه رژیم منحوس سرنگون شده پهلوی در این عرصه نیز مجری بی‌اراده استراتژی نو استعماری امپریالیسم در کشور ما بود.

از ۲۸۵ میلیون تن نفت تولید شده در سال ۱۹۷۷ حدود ۲۶۰ میلیون تن آن به شکل خام صادر گردید. ۱۹ در همان سال در مقابل ۱۷۵۸ میلیون بشکه نفت خام صادراتی فقط ۲۸۶/۲ میلیون بشکه نفت به منظور تهیه فرآورده های نفتی جهت مصرف داخلی به پالایشگاهها و دستگاههای تقطیر کشور تحویل گردید. ۲۰ جالب است که در بهره‌ای وارد تولید برخی از انواع فرآورده های نفتی باسختگویی حتی نقاضای داخلی نیست و کشور ما که خود تولیدکننده و صادرکننده بزرگ نفت خام است، مجبور به وارد کردن انواع فرآورده های نفتی است.

این روند ناهنجار در شرایطی جریان داشت که رژیم سابق در ایجاد پالایشگاههای هندوستان، افریقای جنوبی، کره جنوبی، سنگال و شیره مبالغ هنگفتی سرمایه گذاری

کرده بود. طبق اظهار آقای حسن نژده، رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، رژیم سابق ۱۳ شرکت مختلف در خارج از کشور بوجود آورده است. فقط در احداث خط لوله نفت در اسرائیل بدستور شاه مخلوع مبلغ ۳۹۰ میلیون دلار سرمایه گذاری شده و هم اکنون دولت ایران بابت تحویل نفت خام و دیگر سرمایه گذاریها مبلغ ۷۸۰ میلیون دلار و یا حدود ۵/۵ میلیارد تومان از اسرائیل طلبکار است.^{۲۱}

سیطره انحصارهای نفتی خارجی بر تولید نفت خام و صدور آن گویای آنست که سطح تولید و میزان عرضه نفت ایران در بازار جهانی وابسته به کمانیهای نفتی بود. گذشته از این صنایع نفت و گاز ایران از لحاظ تکنولوژی و ماشین آلات مورد نیاز نیز وابسته به انحصارهای چند ملیتی است. تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که با رسوخ سرمایه های انحصاری خارجی در رشته های نوین یاد مشتق از نفت و گاز، این وابستگی شدیدتر و عمیقتر هم میشود. صنایع پتروشیمی از نمونه آنست.

صنایع پتروشیمی یکی از مهمترین رشته های صنعتی است که سرمایه های انحصاری ایالات متحده آمریکا و ژاپن بدان رسوخ کرده است. در اوایل خرداد ۱۳۴۴ دولت وقت ایران ماده ای را به تصویب رساند که امکان نفوذ انحصارهای خارجی را در این رشته که اهمیت حیاتی برای اقتصاد کشور دارد، فراهم آورد، در تبصره يك این قانون گفته میشود که شرکتهای خارجی می توانند بمنظور تولید و صدور و فروش محصولات پتروشیمی با شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران سازمان مشترک و بادستگاههای مختلط تشکیل دهند. در تبصره دوم همان ماده تأکید می شود که سازمان های مشترک و یا دستگاههای مختلطی که به موجب این قانون تشکیل میشود از کلیه حقوق و معافیتها و تسهیلاتی که برای مؤسسات تولیدی داخلی طبق قوانین موضوعه موجود است، استفاده خواهند نمود.

هم اکنون ۲۶ درصد سهام مجتمع پتروشیمی آبادان، ۵۰ درصد سهام کارخانه پتروشیمی بندر خمینی و ۵۰ درصد واحد پتروشیمی خارک متعلق به انحصارهای آمریکائی است. علاوه بر این ۵۰ درصد سهام واحد پتروشیمی ایران - ژاپن که در دست ساختمان است به انحصار های ژاپنی تعلق دارد.

سرپرست شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران در تماسی با خبرگزاری هارس میگوید که سرمایه گذاری در واحد پتروشیمی ایران - ژاپن تاکنون به ۷ میلیارد دلار رسیده است و تا پایان طرح های در دست اقدام و توسعه واحد های دیگر شاید تا ۱۵ میلیارد دلار الزامش باشد.^{۲۲}

صنایع پتروشیمی ایران تاکنون برای طرف ایرانی سودآور نبوده است، انحصارهای خارجی صاحبان سهام در این رشته که سودرشاری از فروش تکنولوژی و ماشین آلات و خدمات در مراحل اولیه اجرای طرح میبرند. چنان هزینه های سنگینی را به کشور ما تحمیل میکنند که پس از خاتمه طرح، مؤسسه احداث شده مالیات دراز فقط

ضرر میدهد. در اوایل تیرماه سال جاری سرپرست شرکت ملی صنایع پتروشیمی گفت: «خارجی هائیکه درهريك از كارخانه های پتروشیمی ایران سهم هستند و ضرر میکنند، حاضر بفروش سهم خود شده اند، ولی در كارخانه هائی مانند خارك كه منفعت دارد این دست و آن دست می کنند...» ۲۳

هم او در مورد واحد پتروشیمی ایران - ژاپن اظهار داشت كه برابر برآوردی «طرح پتروشیمی ایران - ژاپن در ۵ تا ۶ سال اول بهره برداری ضرر میکند و مانپاهداز بازگشت سرمایه صحبت کنیم و ... ناچار باید از مراحل برزخ بگذریم» ۲۴

«گذشتن از برزخ بهر قیمتی» با وضع کنونی، به معنای تن در دادن به تداوم وابستگی از جهان غرب است. این استدلال كه حتی در آمریکا و ژاپن اینگونه صنایع در مراحل اولیه زیان میدهند، نادیده گرفتن خصات نو استعماری انحصار های آزمند فروشنده ماشین آلات، تكنولوژی و خدمات است. بدنبود اگر آقای سرپرست شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران و اتمیات موحش مربوط به هزینه سرسام آور احداث واحد پتروشیمی ایران - ژاپن را به آگاهی عمومی مردم ایران میرسانید. بموجب برآورد اولیه، هزینه طرح پتروشیمی ایران - ژاپن يك میلیارد دلار تعیین شده بود. ولی بعد، طرف ژاپنی هزینه طرح را افزایش داد و بالاخره قرارداد مهرماه ۱۳۵۵ منعقد بین ایران و انحصار - های ژاپنی هزینه را در ۱/۸ میلیارد دلار تثبیت كرد و اینك معلوم میشود كه كل هزینه مرحله نخست طرح تا آغاز بهره برداری به حدود ۷ میلیارد دلار (۳۵ میلیارد تومان) افزایش یافته است!!

طرحی كه هزینه آن از يك میلیارد به هفت میلیارد دلار افزایش یافته و تازه در آینده به ۱۵ میلیارد دلار هم خواهد رسید، البته نمیتواند برای طرف ایرانی سودآور باشد و اما آنچه مربوط به طرف ژاپنی است، او از همان آغاز سود هنگفتی به چنگ میآورد و این روند تا پایان مراحل بعدی اجرای طرح نیز ادامه خواهد داشت. لذا این طرح پس از گذشت سالیان دراز نیز نمیتواند به هدف های اساسی خود برسد. ناموفق بودن طرح پتروشیمی ایران ژاپن را در هزینه سنگین تحمیلی از جانب انحصارهای ژاپنی عرضه کننده تكنولوژی و خدمات باید جستجو كرد. زیان دهی این مؤسسات قاعدتاً سودآور كه نمایانگر عدم سلامت اقتصادی است ضرورت تجدید نظر بیدرتك در قرارداد را ایجاب می كند.

تا زمانیكه ما در مناسبات خویش با انحصارهای جهان غرب تجدید نظر بنیادی بعمل نیآورده ایم، صنایع نفت و گاز و مشتقات آنها كه اكان وابسته به امپریالیسم باقی خواهند ماند. در پایان دهه هشتاد سال ۱۹۷۸ دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صنایع نفت و گاز را تحت کنترل خود گرفت. از آن زمان تا كنون تنها اطلاعاتی كه در معرض افكار عمومی گذارده شده، میزان تولید به مقدار ۴ میلیون بشكه در روز است كه از آن نیز گویا روزانه ۳/۵ بشكه صادر میشود. علاوه بر این روز ۲۲ خرداد سال جاری خبری در مطبوعات انتشار یافت دایر بر اینکه هیئتی برای مذاكره با مقامات و مسئولین كنسرسيوم

بین‌المللی نفت به لندن عزیزت کرده است^{۲۶}. در این خبر گفته میشود که هدف عبارتست از حل اختلافات بین مقامات نفتی ایران و انحصارهای چند ملیتی عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت برای بدست گرفتن کامل تولید و صدور نفت توسط شرکت ملی نفت ایران. طرفین شرکت‌کننده در مذاکرات لندن میبایست وضع سرمایه‌گذاریهای دوطرف را در صنایع نفت مشخص میساختند و وضع این سرمایه‌گذاریها را با مقدار نفتی که در پایان دسامبر ۱۹۷۸ موجود بود روشن میکردند و بدینسان به سلطه نفتخواران جهانی در ایران پایان میدادند. این تنها اطلاعاتی است که پس از پیروزی انقلاب از جانب مقامات رسمی در دسترس مردم فرار داده شده است. سر نوشت مذاکرات لندن به کجا کشیده و تا کی ادامه خواهد یافت؟ پاسخ باین سؤال هنوز معلوم نیست. با در نظر گرفتن نقش حیاتی نفت در اقتصاد ملی، جای آن داشت که دست‌اندرکاران شرکت ملی نفت ایران اطلاعات جامعتری درباره حال و آینده صنایع نفت و همچنین درباره مناسبات با گروههای نفتی فعال در شرکتهای عریضه مقاطعه‌کاری و مشارکت در صنایع نفت و چگونگی سیاست کوتاه مدت و دراز مدت شرکت ملی نفت ایران در دسترس مردم قرار میدادند.

درآمد نفت بخشی از ارزش جدید بوجود آمده در کشور است. این درآمد به مردم ایران تعلق دارد. ولی سالیان دراز سهم قابل توجهی از آن بطریق گوناگون توسط انحصارهای نفتی چند ملیتی، فقط بدان دلیل که آنها واسطه عمده بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت خام در سراسر جهان سرمایه‌داری بودند، غارت میشد. انحصارهای نامبرده اکنون نیز میکوشند تا این نقش غارتگرانه را ایفاء کنند.

مردم ایران تجربه تلخی از تسلط انحصارها بر صنایع نفت کشور دارند. میدانیم که رشد سریع صنعتی در کشورهای سرمایه‌داری غرب در سه دهه اخیر و نیاز روزافزون آنها به سوخت ارزان قیمت، انگیزه اساسی توسعه سریع صنایع تولید نفت خام در ایران بود. تصادفی نیست که انحصارهای حاکم بر منابع نفت ایران سالیان دراز هم از توسعه سریع پالایشگاه برای تصفیه هر چه بیشتر نفت خام در داخل کشور معانعت میکردند و هم از احداث و گسترش صنایع مشتق از نفت و گاز جلوگیری بعمل میآوردند. بهمین علت نیز خصلت و ساختار رشد صنعتی ایران و حجم تولید و تنوع کالاها درست تابع مصرف و تولید صنایع رشد یافته دول سرمایه‌داری بزرگ بود. ضرورت مبرم آگاهی از برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت شرکت ملی نفت ایران و دولت موافقت نیز از این واقعیت انکارناپذیر ناشی میشود.

ذخائر کشف شده و احتمالی نفت ایران حدود ۵ میلیارد بشکه است. در صورتیکه تولید نفت در سطوح فعلی روزانه ۴ میلیون بشکه باقی بماند تا ۳۵-۴۰ سال دیگر ذخایر موجود پایان خواهد یافت. ذخائر محرز گاز ایران در سال ۱۹۷۷ حدود ۱۴۱۵۰ میلیارد مترمکعب برآورد شده، که ۲۹ درصد کل ذخائر کشف شده جهان سرمایه‌داری و حدود ۶۰ درصد ذخائر گاز خاورمیانه و نزدیک است^{۲۷}.

آنچه هم اکنون در برابر شرکت ملی نفت ایران قرار دارد، مسئله بسیار مهم دستیابی مستقل به بازار نفت (بی واسطه‌ی انحصارهای چند مایستی) است. باید خاطر نشان ساخت که بحران انرژی و تشدید آن، تغییرات محسوس به نفع کشورهای تولید کننده در بازار جهانی نفت به وجود آورده است. تضعیف موضع انحصارهای بزرگ عضو کارتل بین‌المللی نفت در تولید و توزیع باعث تقویت نسبی مواضع کمپانیهای مستقل و دولتی و همچنین نقش مؤثر کشورهای سوسیالیستی از جمله عواملی است که برای پایان دادن به سیادت نفتخواران امپریالیست شرایط مساعد فراهم آورده است. کشور ما با استفاده معقول از این عوامل میتواند مستقلاً در بازار جهانی نفت وارد عمل شده و درآمد بیشتری با صدور کمتر نفت خام بدست آورد.

ناگفته پیداست که فروش نفت خام فقط میتواند برنامه کوتاه مدت شرکت ملی نفت ایران باشد. این برنامه همچنین باید اولاً، شامل بازیابی مجدد چاههای نفتی گردد که به علت بهره‌کشی وحشیانه و غیرفنی بازدهی آنها تقلیل یافته و ترک شده‌اند؛ ثانیاً، ازدیاد بهره‌دهی از مخازن موجود را تأمین کند. علاوه بر این در زمینه اتخاذ تدابیر عامل کوتاه مدت مسائل دیگری هم باید در نظر گرفته شود که اهم آنها بعقیده ما عبارتند از: تعیین میزان تولید نفت خام بر مبنای نیازهای مبرم اقتصاد ملی، ادامه عملیات اکتشاف نفت و گاز، بکار بردن روش مطلوب بهره‌برداری از مخازن موجود با در نظر گرفتن مصالح کشور، کوشش در راه تقلیل هدر رفتگی و اتلاف انرژی، استفاده از امکانات موجود برای تولید قطعات پدکی، کاتالیست‌ها و مواد شیمیایی در داخل کشور، بکار گرفتن مؤسسات فنی آموزشی برای تربیت واقعی کادر فنی در کلیه سطوح، پایان دادن به وابستگی فروش نفت به دلار و غیره.

سالیان دراز است که بخش عظیمی از گاز تولید شده همراه نفت سوزانده و بهدر میرود. در سال ۱۹۷۷ حدود ۵۲/۳ میلیارد متر مکعب گاز همراه نفت تولید شده که از آن ۲۶/۴ میلیارد متر مکعب و یا ۴۴/۳ درصدش سوزانده شده است. طی شش سال، از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ کل تولید گاز همراه نفت بالغ بر ۳۰۸/۷ میلیارد متر مکعب بود که ۱۵۹/۴ میلیارد متر مکعب و یا بیش از ۵۱ درصدش به هدر رفته است.^{۲۸} اگر در نظر بگیریم که از آغاز بهره‌برداری از معادن نفت این جریان پیوسته ادامه داشته است، میزان خسارات عظیمی که از این طریق به اقتصاد کشور ما وارد آمده بیشتر روشن میشود.

با احداث لوله سرتاسری گاز برای نخستین بار امکان صدور بخشی از گاز بیکه همراه نفت و بهنگام استخراج نفت ناگزیر آزاد میشود، فراهم آمد و از همه مهمتر اینکه نخستین گام در راه استفاده از این گاز در داخل کشور برداشته شد. در سال ۱۳۵۶ با صدور ۹/۳ میلیارد متر مکعب گاز، حجم گاز صادر شده، از آغاز قرارداد (مهر ۱۳۴۹) به ۶۳ میلیارد متر مکعب رسید. در همان سال درآمد حاصله از صادرات بر اثر افزایش بهای گاز برابر ۱۶/۵ میلیارد ریال بود که در قیاس با درآمد سال ۱۳۵۵ (۱۳/۱ میلیارد ریال) افزایشی

معادل ۲۵/۷ درصد برخوردار بوده است.^{۲۹}

ولی نه میزان اندک صدور گاز و نه استفاده محدود از آن در داخل کشور مانع آن نیست که بخش زیادی از گازیکه ناگزیر همراه نفت بدست میآید بهدر رود. مسئولین شرکت ملی گاز ایران، پیش از هر چیز، باید برنامه عملی در این زمینه ارائه دهند. بهترین شیوه کاربرد استفاده از آن برای تأمین انرژی کشور است. ولی گاز را میتوان بعنوان ماده خام صنایع شیمیایی و پتروشیمی نیز به کار برد. تزریق دوباره گاز به مخازن زیرزمینی نفتی یکی دیگر از طرق استفاده معقول از گاز است. متأسفانه ماهنوز برنامه مدون و دقیق استفاده از گاز را تنظیم نکرده ایم و مانند گذشته به سوزاندن و بهدر دادن آن در میادین نفتی ادامه میدهیم.

بموجب برآورد شرکت ملی گاز ایران، در صورت تولید روزانه نفت در سطح ۳/۵ میلیون بشکه، تولید و استفاده از گاز طبیعی به همراه نفت بقرار زیر خواهد بود (ارقام به میلیارد متر مکعب در سال):

۳۵	میزان تولید گاز همراه نفت
۴	میزان مصرف شرکت سابق خاص خدمات نفت
	آماده برای تحویل به شرکت ملی نفت ایران
۲۴	برای مصرف داخلی و صادرات
۷	باقیمانده که سوزانده خواهد شد

این برنامه بر اساس تولید ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز تنظیم شده است و حال آنکه تولید روزانه نفت در حال حاضر از ۴ میلیون بشکه بیشتر است. طبیعی است که یک چنین برنامه غیر واقعی باعث میشود که میزان گاز سوزانده شده فقط روی کاغذ کاهش یابد. برنامه ریزی در هر عرصه ای باید علمی و دقیق باشد، در غیر این صورت تدابیر اقتصادی غیر قابل اجرا خواهد ماند.

محدودیت کارهای ژئوفیزیکی و لرزه نگاری و بالکمال محدود شدن عملیات حفاری چاههای اکتشافی مانع آن بوده است که ما تا امروز بتوانیم ذخائر نفت و گاز موجود در سراسر کشور را ارزیابی کنیم. مثلاً از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷ جمعاً ۱۰۳ حلقه چاه به عمق ۲۵۲۱۸۲ متر برای دستیابی به نفت و گاز حفر شده است. ۲۰ بدیگر سخن میانگین عملیات حفاری سالیانه در سراسر کشور از چهار حلقه چاه جمعاً به عمق ۹۳۸۰ متر تجاوز نکرده است.

وظیفه شرکتهای ملی نفت و گاز ایران اینست که از هم اکنون برنامه دراز مدتی برای عملیات اکتشافی در سراسر کشور و در تمام فلات قاره، برای کاهش مستمر فروش نفت خام و افزایش تولید و فروش فرآورده های نفتی و پتروشیمی و غیره تنظیم کنند و هر چه زودتر آنرا به مورد اجرا گذارند. نفت و گاز ماده های انرژی را هستند، ولی

از آنها دهها هزار محصول مورد نیاز بشر بدست میاید .

صنایع پتروشیمی یکی از رشته های عمده صنایع سنگین را تشکیل میدهند و در گذار به سطح عالی رشد صنعتی و اقتصادی نقش قاطع دارند . نفت خام و گاز طبیعی میتوانند پایه رشد صنایع برای تولید انواع لاستیک والیاف مصنوعی ، مصالح ساختمانی انواع رنگها ، داروهای گوناگون و صدها نوع دیگر محصولات باشند که مورد احتیاج بازار داخلی و خارجی است . صنایع پتروشیمی اهمیت ویژه ای برای نوسازی و بازسازی کشاورزی و رشکست ایران دارد که تولید کود شیمیائی ، مواد سمی برای مبارزه با آفات نباتی و غیره فقط برخی از آنهاست . مسئله کمبود مواد غذایی در سطح جهانی ، بویژه پروتئین و امکان تهیه آن از هیدروکربورها و مشتقات آنها اهمیت نفت و گاز را بعنوان مواد خام برجسته تر میسازد .

برنامه دراز مدت برای صنایع نفت و گاز ایران باید طوری تنظیم گردد که در آینده کشور بتواند در کلیه عرصه ها ، از اکتشاف و استخراج ، تا تولید فرآورده ها و حمل و نقل و عرضه آنها به بازار جهانی مستقلاً عمل کند .

دسترسی به این هدنها ضرورت طراحی و ساخت بخش مهمی از ماشین آلات مورد نیاز صنایع نفت و گاز و مجتمع های پتروشیمی را در دستور روز قرار میدهد و این امر نیز مستلزم ایجاد تکنولوژی ملی ، تربیت کادربهای فنی و ایجاد مؤسسات پژوهشی میسر است .

هدف گرداندگان رژیم سرنگون شده وابسته ساختن هرچه بیشتر صنایع ایران به تکنولوژی غرب بود . یاد آور میشویم که « شرکت تکنولوژی پیشرفته ایران » (با مشارکت مؤسسه سراسمیت بولکو آلمان غربی) و « شرکت مهندسی و ساختمانی ایران » (با مشارکت کمپانی چند ملیتی آمریکائی بکتل) که شرکت ملی نفت ایران در هر دو ی آنها از سهامداران عمده بشمار میرفت ، عملاً ایران را به بازار فروش تکنولوژی غرب مبدل کردند و از ایجاد تکنولوژی ملی در داخل کشور با تمام قوا جاوگیری بعمل آوردند . مسئله توسعه ظرفیتهای فنی و علمی در ایران هیچگاه برای انحصارهای چند ملیتی فروشندگان تکنولوژی مطرح نبوده و نمیتواند مطرح باشد .

دستیابی به تکنولوژی ملی بدون گسترش دانش و بینش فنی کارکنان هم آهنگ با پیشرفت تکنولوژی و تغییرات و تحولات علمی و فنی امکان پذیر نیست . بهمین جهت مسئله حیاتی افزایش تعداد پژوهشگران و تقسیم آنها میان رشته های تخصصی و فراهم آوردن امکانات تجهیزاتی و فنی برای این رشته ها از وظایف عمده برنامه ریزان است . بحران بنیادی وریشه دار سیاست نواستعماری امپریالیسم هدراه با سایر عوامل برای تشدید مبارزه ضد امپریالیستی وریشه کن ساختن نفوذ امپریالیسم در ایران و تأمین استقلال واقعی میهن ما مساعدترین شرایط و بهترین امکانات را فراهم آورده است . بردولت جمهوری اسلامی ایران است که از این امکانات برای نهل به استقلال اقتصادی حد

اکثر استفاده را بعمل آورد. صنایع نفت و گاز عمده ترین عرصه‌ایست که میتواند در این امر نقش بنیادی ایفاء کند.

۱. «B. P. Statistical Rewu of World Oil Industry 1977».
۲. «Energy in the 1980», P. 14
۳. «Time», May 7, 1979. P. 45
۴. «B. P. Statistical Rewu of World Oil Industry 1977».
۵. «Petroleum Economist», July, 1978
۶. Ibid
۷. «Time», May, 1979
۸. «Caol Age», Nqember, 1977
۹. خبرگزاری «آسوشیتدپرس» ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۷
۱۰. «The Guardian, London, Apr. 2, 1974»
۱۱. «Time», May 7, 1979, P. 44
۱۲. «اطلاعات»، ۶ مرداد ۱۳۵۸
۱۳. «Newsweek», July 2, 1979, P. 46
۱۴. «Time», May 7, 1979, P. 46
۱۵. گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران، صفحات ۱۸۲، ۱۸۳
۱۶. همانجا، صفحه ۲۳۶
۱۷. همانجا، صفحه ۳۶
۱۸. همانجا، صفحه ۱۶۱
۱۹. «Petroleum Economist», July, 1978
۲۰. گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران، صفحه ۳۸
۲۱. «بامداد»، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸
۲۲. «بامداد»، ۶ شهریور ۱۳۵۸
۲۳. «بامداد»، ۴ تیر ۱۳۵۸
۲۴. همانجا
۲۵. «Business week», Nov. 17, 1975
۲۶. «بامداد»، ۲۲ خرداد ۱۳۵۸
۲۷. «Petroleum Economist», cep. 1978
۲۸. گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران، صفحه ۱۹
۲۹. گزارش سالانه شرکت ملی گاز ایران، سال ۱۳۵۶، صفحه ۸
۳۰. گزارش تحولات صنعت نفت ایران، صفحه ۲۴

ماو دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران

حیدر مهربان

اخیراً "سه کتاب با عنوان "سلسله بحث‌های راه کارگر" منتشر شده که مسأله‌ارز و ایدئولوژیک با انحرافات جنبش کارگری را بنیاد و هدف کار خود اعلام کرده است . نویسندگان این آثار هنوز به عبان نام و نشانی از خود پدیدست نداده‌اند ، اما با انتقاد و هجوم به مئی چریکی ، نظرات ماثوئستی و حزب توده ایران ، ظاهراً "راه جدیدی را به جنبش و نیروهای هوادار ما رکسیم- لنینسیم ایران توصیه می‌کنند- و به همین انگیزه راه و مئی‌انابه "خط چهارم" معروف شده است .

درنگاه نخست ، جای پای‌های نیرومند و جوانی که برخی از ورطه‌ها و سنگلاخ‌های ماثوئسیم و کوره راه‌های بیخ در بیخ مئی چریکی را شکر کرده‌اند ، در لابلای هر سه کتاب "سلسله بحث‌های راه کارگر" به چشم می‌خورد ، اما این تجربه بویا که به نوبه خود از اعتبار نسبی و منزلت نو پدیدبخشی برخوردار است ، هنوز به معنای پشت سر گذاشتن آن ورطه‌ها و بیخ و خم‌ها و خلاصی از آثار و عوارض فرساینده آن نیست .

آنچه به این کوشش و کوشش اهمیت می‌دهد اینست که بویندگان "خط چهارم" که راه درازی آمده‌اند ، نمیتوانند در نقطه ای که اکنون به آن رسیده‌اند ، متوقف بمانند . منطق این راه ، اگر مصمیمیت و اصولیت علمی پشتوانه آن باشد ، ادامه و تعالی آنست .

همزمان با انتشار آثار شوریک "خط چهارم" بحث‌های کم و بیش مشابهی که در درون سازمان چریک‌های فدائی خلق جریان داشت و با شک و نفی بخش اعظم میانسی شوریک بنیانگذاران اولیه سازمان مشخص میشد ، به سطح جنبش گشایده شد و در "پاسخ نامه" فدائیان به جزوه انتقادی" درباره شرایط عینی انقلاب" اثر اشرف دهقانی و محمدحرمی بیروز" معاصره با رفیق اشرف دهقانی" تبلور یافت . اگرچه بین نظرگاه‌های "خط چهارم" مشخص میشود و نظرات سازمان چریک‌های فدائی خلق ، اختلافات بسیاری وجود دارد ، اما وجوه مشترک این دو نظرگاه برجسته‌های اختلاف آن‌هاست و تعادلی نیست که وحدت نظری بیشتر در زمینه‌های اصلی و اختلاف دیدگاه اغلب در عرصه‌های فرعی‌تر

است. و با رتصا دفی نیست که مشتعل شدن این مباحثه، با بیج بجه بخت و جدل و تردیدها تازه در میان برخی عناصر و محافل سیاسی دیگر که عنوان "ماثوئیت های شرمگین" بهترین توصیف آنهاست، همراه است.

این روی آوری نسبتاً "وسع و بیرحیب و خوش به بخت و مبارزه ایدئولوژیک و تجدید نظر در اصول بعضی ارتشوری ها و ناکشیک هاشی که سالها بر بخش فعالی ز جنبش چپ ایران جیره بود، از یکسو از بحران عمیقی که این مشی ها در برخورد با واقعیات زندگی گرفتار آن شده اند خبر میدهد و از دیگر سو گواهی ضرورت سررم و وصول به آن چنان شوروی و ناکشیکسی را تصریح میکند که راهگشا و نیروبخش مبارزه گردانهای متعهد به مارکسیسم - لنینیسم باشد و با اثبات صحت و قدرت خود در عمل، قادر باشد بر پیرا کنندگی ها و دور باطل کشمکش ها و خصومت های غیر اصولی غلبه کند و وحدت را در عرصه تفرقه سامان دهد.

گفتیم که هم سازمان چریکهای فدائی خلق، هم جریان منتصب به خط چهارم و هم ناحدی اجزائی از ماثوئیت سرخورده ایران - علی رغم لحن عناد آمیز و چهره عبوسی که بخود گرفته اند - در مسیر این ضرورت، گامهای مثبتی برداشته اند، این کار که با انتقاد از مشی مسلحانه چریکی بعنوان تنهاراه مبارزه انقلابی، نفی شوروی پشاهنگ جدا از توده، طرد ترز انحرافی "سوسال امیرالیسم"، پذیرش لفظی این اصل اساسی مارکسیستی که مطلق کردن یک شکل از مبارزه و تحمیل آن به جنبش، هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد، و نظایر اینها آغاز شده، میدان وسیعی را در بر گرفته است. اما این میدان هنوز به تمامی قلمرو واقعی مارکسیسم - لنینیسم گسترش نیافته است:

آنها پیش از آنکه ذهن خود را از رسوبات ماثوئیت و مشی چریکی کاملاً خلاص کرده باشند، به انتقاد و تحلیل از این نگرشها و مشیها پرداخته اند و از مقطعی که ماثوئیت و مشی چریکی، بمثابة دو جریان متفاوت خرد شده بورژواشی بهم میرسند، حرکت خود را آغاز کرده اند. اینست که انتقاد آنها از شوروی چریکی و ماثوئیت از درون همان شورویها و آغشته به همان قوابط انجام میگیرد، و اگر چه جایجا این پوسته را می شکافد و نقیبی به مارکسیسم میزند، اما هنوز با مارکسیسم واقعی فاصله جدی دارد.

آنها ترز "سوسال امیرالیسم" وارد میکنند و نظریه روبریونیت شدن شوروی را بجای آن میگذارند، از مطلق گرایی در مارکسیسم ایران سبزاری میکنند و روی استفاده از همه شیوه های مبارزه در مراحل مختلف روند انقلاب اصرار میورزند، اما در نهایت برای لحظه انقلاب، هر تکلی از مبارزه را از جنگ مسلحانه بیجا دملامت میگیرند، انترناسیونالیسم را که مقدم ترین و عمده ترین خطت جنبش پرولتاریا در مقیاس جهانی است، در لفظ می پذیرند و در معنی چنان تفسیر ترنگ و با ریگی از آن بدست میدهند که تنها

■ ماثوئیت های شرمگین به کسانیک اطلاق میشود که با ورشکستگی و رسواشی ایدئولوژی و سیاست ماثوئیت، ظاهراً "از آن فاصله گرفته اند، اما در عرصه اقدام، در همان مواضع باقی مانده اند، اغلب این کساره گیری یک ناکشیک سیاسی و لفظی برای محافظت از اصول استراتژیک ماثوئیت و ترسیم برج و باروهای ویران شده آنست.

لیاسی را که ناسیونال-کمونیست‌ها دوخته‌اند، به تن او می‌رود، یعنی آن را با دست
پیش می‌کنند و یا پس می‌زنند، با نقش عوامل داخلی را در یک کشور چنان مطلق می‌کنند
که نقش عامل خارجی، شرایط و مضمون دورانی که انقلاب در آن رخ می‌دهد، عملاً "به مفر
میرسد... و هنگامی که این مسائل در رابطه با تئوری و براتیک حزب توده ایران مطرح
می‌شود، وفا عدنا" با بدچرت‌ها و پرتوهای روشنگری را برانگیزد. واقعتاً اختلاف‌ها در
برده غلیظی از دود و غبار و هیاهوی بسیار، اما بی‌نتیجه پوشیده می‌ماند. در این حال منطق
وامانت و منافقت که برآزنده هر بحث سازنده و موثر است، جای خود را به برداشت‌های
شتابزده و عصبی، ذکر نقل قول‌های دست و پا شکسته و نیمه‌کاره از آثار و اسناد حزب توده ایران
و آنگاه ناخشن و پرخاش به آن، و حیرت‌انگیزتر از این، به تحریف و دست‌کاری نظرات حزب
و با تحویل دادن استنباط‌ها و شی‌از این نظرات که دست‌کم از تحریف ندارد، می‌کشد، عداوت و
بدبینی بدینسان پشت حقیقت را با خاک می‌مالد و آن‌کس که با زنده واقعی بن‌سویه حساب
غیرستفاده است، بیش از همه مردمی هستند که برترین تعهد ما در برابر آنها، صداقت ما است.
دامن زدن به انواع توهم و تملیح علیه حزب توده ایران که یک سطر دلیل و کوچکترین
مدرکی همراه ندارد، و نمیتوانده‌اشته باشد. نظراً اینکه "حزب توده ایران با ملاحات شاه را
تابیده می‌کرد" (۱) و با "به نظر حزب توده ایران انقلاب استثنائاً" قهرآمیز است" (۲) و با
"حزب توده ادعا می‌کند که چون کلاسیک‌ها از امکان گذار مسالمت‌آمیز سخن گفته‌اند، پس
اعمال حیرت‌آور و قهرآمیز اما رکیستی نیست" (۳) و با "آیا غرض حزب توده این نیست که... از
هژمونی پرولتاریا، از انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا چشم‌پوشی کنیم؟" (۴) و
با "آن‌ها (حزب توده) که به سبب بازی سیاسی بیش از تسلیح و تجهیز مبارزه انقلابی پرولتاریا
بها می‌دهد... و بیش از هر چیز به فکر بندوبست با بورژوازی و خرده‌بورژوازی هستند" (۵).
آری، توهمات و برداشتهای کج و معوجی ما نندا اینها و دهها نظیر دیگر که شالوده‌ای بر لوث
کردن واقعیت مبارزه، واقعیت سیاست و واقعیت خواسته‌های حزب توده ایران بنا شده،
بهمان نسبت که از طرف دشمنان قسم خورده خلق‌های میهن‌پرست است، از سوی دوستان خلق
یا کسانی که خود را دوستان خلق مینامند، غیر طبیعی و شگفتی آور مینماید. این شگفتی از سوی
ما مادر بخ سسار همراه است، چرا که عکس‌العکس یک چنین لجاج و عناد داخلی را حقیقت و
سرهان، به خود این پیوندگان و کوشندگان که عرق در عواطف و احساسات از پیش ساخته‌اند،
بر می‌گردد و آنها را بجای نزدیک شدن به آرمانی که تمامی این احساسات و عواطف شریف را با
آن شعله ورمی‌سازند، بیشتر دور می‌کند.

بیش از آنکه به جزئیات و بررسی ریشه‌های این طغیان ضدتوده‌ای بپردازیم، بحث
با این دوستان را از مسائل تئوریک که منشاء بسیاری از گمراهی‌ها و سوء تفاهم‌هاست، آغاز
می‌کنیم. با این تاکیدی که هم‌فداان و هم‌نویسندگان "سلسله بحث‌های راه‌کارگر" از بحث
ایدئولوژیک برای وحین کردن علف‌های هرز و انحرافات حشیش در مرحله کنونی، بعنوان یک
وظیفه مرم با دکرده و خود این وظیفه را شروع کرده‌اند.

(۱) در برامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب. از سلسله بحث‌های راه‌کارگر، ص ۸۵

(۲) همان منبع، ص ۵۲

(۳) همان منبع، ص ۴۸

(۴) همان منبع، ص ۴۵

(۵) پاسخ به معاصره رفیق اشرف دهقانی. سازمان جریک‌های فدائیان خلق، ص ۳۰

مطلق گرایی در مسئله راه انقلاب

"مطلق گرایی" با هر شکل و شیوه‌ای که از دروازه‌ها رد شود، جهان بینی علمی از دردی بگری خارج می‌شود. این تجربه‌ای است که چشمش انقلابی و کارگری جهان تحت آن را با گسختن و پوست خود در آرای آلام و ضایعات می‌تازد، مارها و سایر آزمون‌ها را آزموده است. سختی از جنبش انقلابی همین مانده که چریک‌های فدائی خلق سخت‌ترین نمایندگان آن هستند، ایستادگی و اطمینان به اشیاء رسیده را با تجربه شخصی خود دیگری را به محک زد و برای آن بهایشی پرداخت که حیران آن هنوز طاقت فرسا است. فدائیان حرکت خود را از این مطلق آغاز کردند؛

"بقای مارمانهای انقلابی در شرایط اختناق سیاه، تنها از راه نظامی کردن آنها میسر است... اگر با زمان انقلابی ظاهر نشود، سرانجام در مرحله‌ای از رشد خود توسط پلیس نابود خواهد شد."

در این عصاره مطلق گرایی: مطلق کردن قدرت و سلطه پلیس، مطلق کردن ناتوانی و ضعف مردم و سازمانهای انقلابی آنها، مطلق کردن شکل و شیوه نظامی مبارزه انقلابی... تمامی آموزش‌ها، زنده، شاداب و انعطاف پذیر ما را کسبیم - لنینیسم با درفته است. به این مطلق سازی، نظام دیگری مانند مطلق کردن نقش پیشاهنگ در تحول انقلابی (نوعی مطلق کردن شرایط ذهنی)، مطلق کردن "عمل گرایی" تا حذف کامل نقش تئوری انقلابی پس نقش سازمان سیاسی طبقه را می‌توان اضافه کرد.

امروز چریک‌های فدائی خلق و دوستان آنها در "خط چهارم" وانمود می‌کنند که ایستادگی ما و مطلق‌ها را که بقول خودشان ربطی به مارکسیسم ندارد، درهم شکسته‌اند. و در این دعوی نیز تا حدی و به نوعی محق‌اند، اما این تا کسب لازمست که محق بودن آنها فقط تا حدی و به نوع خاصی است. واقعیت محق بودن این مبارزان را نظرات جدید آنها تصدیق می‌کنند:

"ما اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را بقول لنین از پیش خود" کشف نمی‌کنیم" بلکه آنرا محصول تطبیق تئوری انقلابی با این با آن وضعیت و بررسی کامل عینی آن می‌شماریم." (۶) و یا:

"سازمان (چریک‌های فدائی خلق) می‌کوشد در هر منطقه خاص و با توجه به هر موقعیت مشخص، یعنی با ارزیابی مبارزه طبقاتی بطور عینی در حال گسترش بوده‌ها، شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل آنها بسازد، آنرا جمع بندی کند و در عمل یکساز کند." (۷) و جای دیگر:

"مبارزه سیاسی از دیدگاه مارکسیست - لنینیست‌ها، همیشه مبارزه‌ای بوده‌ای است، مبارزه عده‌ای بحای توده‌ها نیست. بنابراین با بستن دریا بیم چرادر یک وضعیت تاریخی مبارزه فلان شکل را بخود می‌گیرد و در وضعیت دیگر شکل دیگری را... توده‌ها همیشه در یک شرایط طبقاتی معنی دارند." (۸)

(۶) و (۷) پاسخ به مباحثه رفیق اشرف دهقانی. صفحات ۲۰ و ۲۳

(۸) ملاحظاتی در باره پیشاهنگ. از سلسله بحث‌های راه کارگر، ص ۱۹

اعراض از مطلق ها و تکسین دگم ها ، حتی اگر نیم سعدونا بیگیر باشد ، سهرجال کامی است به جلو ، آثار جدید و دشمن و دوستان آنها در خط " خط چهارم " نشان میدهد که آنها این گام را برداشته‌اند ، اما اگر این بشرویی در لفظ خاتمه یا بدو خود را کامل نکند ، به کجا خواهد رسید ؟ آنها به گنه این آموزش دیالکتیکی سیالتهات اند که اگر شکل مبارزه را از بیستی نمیتوان تعیین کرد ، بخاطر آنست که در سهر بشرویی انقلاب " نوده‌ای از مسائل نویسن بدید خواهد آمد ... و شرایط تغییر خواهد کرد و شدید و مکرر تغییر خواهد کرد ، " (۹) و شکل مبارزه تاگزیر تابع این تغییر و تحول غیر قابل پیش بینی خواهد بود ، از اینروست گنه لنین در تشریح آموزش مارکس میگوید :

" مارکس دست خود و فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال ، شیوه‌ها و اسلوب تحول انقلابی نمی‌ست ، " (۱۰)

دوستان ما که خود این کلمات را تکرار میکنند ، از آن به این نسخه غیر منتظره میرسد :

" ما همیشه و در هر شرایطی بنا به مصالح طبقه کارگر یا مراحت اعلام کرده و میکنیم گنه طبقه کارگر به هیچ وجه از طریق پارلمان تارسم به پیروزی نمیرسد . ما آشکارا اعلام میکنیم که صرفا " از طریق تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی ... است که سازشکاری نیروهای غیر پرولتری درهم شکسته شده و امپریالیسم با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق اساسا " اخراج میگردد . " (۱۱)

مشکل بتوان منارا بر جهان بینی علمی گذاشت و ما چنین بیفیدی از کنار آن گذشت . وقتی لنین تشریح میکند که : " مارکسیسم به تحولت هیچ شکلی (توجه داشته باشید : هیچ تکلی) از مبارزه وارد نمیکنند ، رد قاطع هر شکل دیگر مبارزه سیاسی جز " تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی " ، آنهم " برای همیشه و در هر شرایطی " درست نقطه مقابل این پیام لنینی نیست ؟ اگرنا ممکن است که پیشگوشی کرد " در فلان یا بجمان وضعیت آتی کدام طرق و وسایل بدید خواهد آمد که برای ما عملی یا مفید خواهند بود " (۱۲) علنش اینست گنه " تغییرات مستقل را اراده ما ، شکلی از عمل را در دستور روز قرار خواهد داد . " (۱۳)

اگر منظور از " طریق پارلمان تارسم " تکیه یکجانبه و مطلق به راه پارلمانی بمثابه یگانه راه رسیدن به حکومت باشد ، که این راه لااقل از سوی حزب توده ایران هرگز مطرح نشده بود ، و اگر منظور راه پارلمانی بمثابه یکی از راهها ، آنهم در شرایط مشخص تاریخی و همراه با بهره گیری از راهها و اشکال و شیوهها و وسایل دیگر باشد ، چنین راهی امکان پذیر بوده و نفی مطلق آن نادرست خواهد بود .

تغییرات عسندرا نمیتوان با توپ و ششربه اطاعت از خواست ذهنی خود و ادانت و پیشا - پیش آیه ما در کرد که شکل تحول آینده حتما " و قطعا " و در هر شرایطی نه تنها با پارلمان تارستی نیست ، بلکه " تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی است . "

(۹) لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۳۱ - ص ۳۰۴

(۱۰) همان منبع ، ص ۳۰۴

(۱۱) پاسخ ... ص ۲۵

(۱۲) و (۱۳) لنین ، کلیات ، جلد ۳۱ ، ص ۹۵

آیا این یک پیشگویی تمام عیار نیست؟

قالب سازی که شاخ و دم نمیخواهد، همبسته یک شکل و اسلوب را مسلط فرض کنیم و سده آینده ای که هنوز فرا نرسیده، به مضمونی که هنوز تکوین نیافته، به شرایطی که هنوز مقتضات آنرا نمی‌شناسیم دیگته‌کنیم، از خود یک مطلق گرای دوآتشه ساخته‌ایم. و یک چنین مطلق گرایی نتواند مدعی باشد که "ما شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل نموده‌ها می‌آوریم و جمع بندی می‌کنیم و در عمل بکار می‌بندیم"، "اشکال مبارزه سازمانی و مبارزاتی... محصول تطبیق تئوری انقلابی با این با آن وضعیت و بررسی کامل" عمیقی است، "این با آن وضعیت".

خوب به معنی این عبارت توجه کنید، "این با آن وضعیت" بیان تنوعی است که در ادوار قابل حدس و گمان نیست، "این وضعیت" یک شکل و اسلوب مبارزه را ایجاب میکند و آن وضعیت "شکل و اسلوب دیگری را، اما دوستان قدایی هم در "این وضعیت" وهم در "آن وضعیت" صرف نظر از اختلاف و تفاوت فاحشی که ممکنست بین آنها باشد، یک نسخه ابدی صادر میکنند: "تلفیقی از مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی".

و این نسخه را بعنوان "بررسی کامل" عینی "شرایطی که به آینده تعلق دارد و هنوز عینیت نیافته است، معرفی میکنند، فدائیان ظاهرا "نسخه‌ای را که حاوی دستورالعمل "تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی" است (بجای آمادگی و تدارک انتقال از یک شکل مبارزه به شکل مناسب جدید) از روی انقلاب اخیر ایران رویبسی کرده‌اند، حتی اگر با این تصویرگری از انقلاب ایران موافق باشیم، با این الگو برداری مکانیکی که دست و پا ل آینده را با ریسمان دیروز می‌بندد چگونه میتوان موافق بود؟ بیاد بیاوریم که مارکس درباره انقلاب‌های اجتماعی پرولتری گفت که این انقلابها "چکامه خود را فقط از متن آینده میتوانند برداشت کنند، نه از گذشته"، (۱۴) و تکرارنا پذیری یک حادثه تاریخی را در این طنز فلسوفانه ریخت که:

"هگل در جایش مینویسد که تمام حوادث و خصیصه‌های بزرگ تاریخ جهان، به اصطلاح دوبار ظهور میکنند، ولی و فراموش کردیم با فرایدکه ما را اول بصورت تراژدی و بار دوم بصورت کمدی سخره". (۱۵)

چا دارد که حرف آخر درباره حملات یاد شده فدائیان را از آژان دوستان "خط چهارم" آنها بدهیم: "تعریفی همیشگی از یک شکل مبارزه و تعمیم آن برای همه جا و هر زمانی، چیزی جز دگما تیسیم... نخواهد بود".

اما خط چهارمی‌ها خود به خود دیگری مبتلا به این دگما تیسیم‌اند. آنها میگویند: باید این آمادگی را داشت که با هر تغییری در اوضاع، شکل مبارزه را تغییر داد، و این سخن سخن لنین است، خسی‌لمتی است.

اما این دوستان بلافاصله این نظر درست را به سوی دست انداز میرا بندند و صد آنرا به آن وصله میکنند:

"غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال ناکتیکتی است و شکل استراتژیک... تنها آراء حیراست،" (۱۶) و این "حیر" راهم مبارزه مسلحانه معنی میکنند، چرا که آنرا

(۱۴) مارکس، هجدهم برومر لئوئیسیا پارت، از انتشارات حزب توده ایران، ص ۲۵

(۱۵) همان منبع، ص ۲۲

(۱۶) در پیرامون تئوری انقلاب - ص ۶۰

در برابر راه‌های مسالمت‌آمیز می‌گذارند:

" حزب توده که از نظر قول (لنین) سوء استفاده می‌کند تا راه را برای " مسالمت " باز کند، غافل است که غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است و اشکال استراتژیک همان‌گونه که از ما نیفتست نقل کردیم " تنها از راه حیراست " (۱۷).
خط چپا رمی‌ها در این مطلق گراشی تغییر شکل داده شده تا آنجا پیش می‌روند که حتی توجه ... بلکه، فقط " توجه به راه‌های غیر مسلحانه گذار را خیانت به پرولتاریا " (۱۸) قلمداد می‌کنند. نویسندگان " سلسله بحث‌های راه کارگر " حتی اگر به تجربه غشی‌شلیسی که از راه غیر مسلحانه به پیروزی رسید و ۳ سال به رشد مسالمت‌آمیز خود ادامه داد، توجه نداشته باشند، حتی اگر نخواهند با این حکم که " گذار مسالمت‌آمیز یک استثنا است " است " جانما به این رزیالی‌لنینی‌را که " این امکان نادر در عین حال بسیار گرانبها " توصیف می‌کرد و برای آن کیفیت فوق العاده قائل بود، خدشه دار کنند، حتی اگر نخواهند بقول لنین یک بررسی مطلقاً " تاریخی از ساله اشکال مبارزه کنند " و بر نالوده ایمن

(۱۷) همان منبع، ص ۶۰

(۱۸) در برابر رزیوتیسم و تزوسیا ل امیریا لیم - از سلسله بحث‌های راه کارگر، ص ۱۸
* لئونید سرژنف در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در رتد این نظرات که تجربه انقلاب مسالمت‌آمیز شلیسی را تجربه ای شکست خورده و انمود می‌کنند، گفت:
" فاجعه شیلی حکم کمونیست‌ها را در باره وجود راه‌های گوناگون انقلاب و از آن جمله، در صورت فراهم بودن شرایط لازم، راه مسالمت‌آمیز انقلاب را به هیچ وجه باطل نکرد. ولی جداً گوشزد ساخت که انقلاب با بد برای دفاع از خود آماده باشد. این فاجعه به انقلابیون می‌آموزد که در قبال قاشیم امروزی و در قبال دسایس ارتجاع خارجی، پیوسته هوشیار باشند و همبستگی بین المللی با تمام کسانی را که به راه آزادی و شرقی‌گام می‌نهند، تقویت کنند."

و در جمع‌بندی این تجربه " یوریس پونوما ریف " عضو پروری سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، تاکید می‌کند:
" حوادث شیلی که نخستین تجربه دراز مدت پیشرفت " مسالمت‌آمیز " انقلاب بود، برای ما رکسیست - لنینیست‌ها از نظر تکمیل استراتژی و تاکتیک انقلابی، پدیده بسیار ارزنده‌ای است ... بیش از هر چیز این شکست نباید روی جنبه‌های مثبت تجربه محاهدات جان‌نابازانه انقلابیون شیلی - یعنی کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها پرده بکشد. این واقعیت در برابر انظار تمام جهان با نه ثبوت رسید که حبه واحده نیروهای چپ می‌توانند رهبری احزاب پرولتری و الهام گرفتن از اندیشه‌های مارکسیستی - لنینیستی، با انکاه بر فائسون اساسی موجود، به حکومت برسند ... اگر مثلاً روسیه سال ۱۹۱۷ را در نظر بگیریم می‌بینیم که انقلاب در آن فقط طی چند ماه بطور مسالمت‌آمیز جریان داشت و حال آنکه شیلی در این زمینه تجربه سه ساله پیشروی مسالمت‌آمیز انقلاب را به ما عرضه داشت، سیر این تحولات درست هنگامی قهرا " متوقف گردید که امواج جدید پیشتیمایی شده‌ها از انقلاب بر می‌خاست و چشم - انداز مرحله بعدی گسترش انقلاب نمودار می‌گردید ... از اینجا نتیجه‌ای بدست می‌آید که صحت قانونی را که بارها در تاریخ انقلابها تائید شده است، بار دیگر ثابت می‌کند و آن اینست که بقیه در صفحه بعد

بررسی تاریخی دریا بند آنچه که دره خواندی سال پیش - که هنوز حتی اولین کشور سوسیالیستی ایجاد نشده و سلطه ارتجاع و سرما به داری امپریالیستی - لامنازع بود - بقول لنین " حتی اگر شانس یک درصد داشت به تجربه کردنش مبارزه" اینک که سیستم جهانی سوسیالیستی و متحدانش به عامل اصلی تحول تاریخ بدل شده اند و ارتجاع کهن و محترم رجبهای عمیق و درمان ناپذیر برده شده و فرورختن نظام بوک شده سرما به راه سرعت ما عقبه و توفان، در این سو و آن سوی جهان می بینیم، دیگر علم برغم تصور نویسندگان " خط چهارم" یک امکان محض نیست - و کسی که نخواهد از این واقعیت چشم پوشی کند، تئوری علمی را که راهگشای عمل است، به دستاله روی صرف از عمل محکوم کرده است.

ایشراهم بیاد داشته باشیم که " تحول سلامت آمیز" برخلاف عقیده نویسندگان " سلسله بحثهای راه کارگر" در تاریخ گذشته و معاصر چندان هم بی‌زمینه و بی‌سابقه نیست. علاوه بر نمونه جدید نیلی، این تجربه در انقلاب سلامت آمیز ۱۹۱۹ مجارستان و ساکیفیتی دیگر در بعضی کشورهای دیگر نیز مشاهده شده است.

اما فدایشان و دوستان " خط چهارم" به این تجربه های عملی اعتنا نمی‌دارند. آنها سلامت را بعنوان شکلی از اشکال تحول انقلابی، در تاریخ بی‌پشتوانه و در تئوری " یک استثنا فرضی" و یک " امکان مجرد" میدانند. این دوستان اگر مایل نباشند به استنتاج

بقیه با ورقه صفحه قبل.

هر بار که منافع طبقاتی بورژوازی یا خطر واقعی روبرو می‌شود، بورژوازی تمام منابع مالی سر تا رخی و رحله روابط را با سرما به بین‌المللی‌سازی نداد و برای عقیم گذاشتن جریان انقلاب بهر اقدامی دست می‌زند و به شیوه‌های تروریستی "کاملاً" افراطی و دیکناتسور نشان برای سرکوب انقلاب متوسل می‌شود. بنا بر این حوادث شیلی را ردیگر نشان می‌دهد که فقط دستاوردهای انقلاب و آمادگی برای تغییر سریع اشکال مبارزه، یعنی تعویض اشکال سلامت آمیز با سرما سلامت آمیز و نیز با سخگوشی به قهر و انقلابی بورژوازی، به نیروی قهر انقلابی، چه اهمیت عظیمی دارد. برای تضمین پیشرفت سلامت آمیز انقلاب کافی نیست که تناسب نیروهای اجتماعی بطریقی باشد که بورژوازی حرات افروختن آتش جنگ داخلی را نداشته باشد، بلکه آمادگی دائمی پیشا هنگام انقلاب و شونده‌ها (السته نه آمادگی در حرف، بلکه آمادگی آنها در عمل) نیز برای بکار بردن قاطع ترین وسایل و شیوه‌های مبارزه در صورت افتضای اوضاع و احوال، برای چنین ضمانتی ضروری است... هنگامی هم که انقلاب راه رشد سلامت آمیز می‌بوید، بیرون کشیدن مهمترین اهمیت قدرتی حاکمه یعنی ارتش از جنگ نمایندگان رژیم کهنه و ایجاد دستگاه دولتی نوین، اهمیت قاطع دارد. ارتش مستقل از دولت و ارتش مستقل از سیاست وجود ندارد و نخواهد داشت." (وضع جهان و حریانه انقلابی. ص ۹۸)

■ احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات مجارستان در ۲۱ مارس ۱۹۱۹ - در اوج بحران همه جانبه ای که جامعه و دولت را فرا گرفته بود، با هم بوجدت رسیدند و به چنان نیروی نفوذی تبدیل شدند که توانستند حاکمیت سیاسی را تصفه کنند. دولت اشتراکی پذیرفتا و نیروی متدحرا نوشا هم سازمان سیاسی طبقه کارگر حاکمیت خود را بطور سلامت آمیز به بیرون تاربا واگذار کرد.

جمهوری سوسیالیستی مجارستان که از وضع انقلابی جهانی که شعله اکسیراً ترا افروخته بود، تا نیز بسیار گرفته بود، تا هنگامیکه ارتش های آنتانت که محور آن ارتشهای انگلیس و

بقیه در صفحه بعد

مارکس که وصول به حاکمیت سیاسی کارگران را با "وسائل مسالمت آمیز" در برخی کشورها مقدور می‌شود، توجه کنند. در پاسخ این تاکیدلینین چه دارند بگویند. آنجا که دربارہ سازمان انقلابی بزرگی که مراکز کارگری را دربرگرفته و به یک قدرت عظیم سیاسی تبدیل شده است، هر توهمی را برای مطلق کردن شکل نهائی نبردمی‌شکند:

"... و اما بیهوشی دربارہ آنکه این سازمان برای ایراد ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسیله‌ای بکار خواهد برد، و آیا مثلاً تمام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب سیاسی گسترده و باشیوه دیگر حمله را، آری این بیهوشی و اتخاذ تصمیم دربارہ این مسالمت، در حال حاضر جز آتش برستی بوج جیزدیگری نخواهد بود. این بدان معناست که فرما "ژنرال‌ها سپاه گردنیاورده، آراسیح نکرده و به جنگ علیه دشمن گسیل نداشتند، شورای جنگ تشکیل دهند، وقتی سپاه پرولتاریا را عزم راسخ و زیر رهبری سازمان ستواروسپال دموکراتیک به مبارزه در راه‌های اقتصادی و سیاسی خویش برخیزد، در آن زمان این سپاه خودشیوه‌ها و وسائل عمل را به ژنرال‌ها نشان خواهد داد."

یکبار دیگر این خان خالی مارکسیسم را که در عملات فوق چکیده است، مرور کنیم. این همان ذات نیرومندی است که با به پای عصر شد می‌کند و شناور می‌شود و عطش خود را به آموختن از زندگی و غنای واقعیت، شعله ور می‌کند. در اینجا لنین قیام را که ضربه قطعی و نهائی بر پرولتاریا (و به یک شکل مقدما تی‌حملة) به نظم کپیته است، همستگ" اعتصاب گسترده" قرار میدهد، یعنی اعتصاب گسترده را که یک شیوه غیر مسلحانه و یک شکل "مسالمت آمیز" مبارزه است، برای شرایط مناسب خود حاضر همان اعتبار تعیین کننده‌ای می‌تواند که قبلاً تمام پرولتاریای مسلح در شرایطی دیگر به آن نتیجه خواهد رسید. آنها که شرایط ایران را چنان عام می‌کنند که هر شکل دیگری را جز مبارزه مسلحانه برای فرود آمدن ضربه آخر، محافظه کارانه و سازشکارانه می‌خوانند، باید توجه داشته باشند که لنین این تحویز انقلابی

بقیه با ورقی صفحه قبیل.

فراشه بود، متفقا "آنها مورد سفاکترین یورش قرار دادند، سر قرار بود. محاصره اقتصادی و نظامی شوروی و جنگ داخلی شدیدی که در این کشور چریا نداشت، مانع باربری شدن به جمهوری جوان سوسیالیستی محارستان شد، (برای اطلاع بیشتر به مقاله رفیق دزیریمش - عضو شوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب سوسیالیست کارگران محارستان که در شماره ۸۳ نشریه "مسائل بین الملل" چاپ شده، مراجعه کنید.)

• مارکس در می‌توانست که به سال ۱۸۷۲ - پس از کنگره آنتونا سیونال اول - در شهر آستردام (هلند) تشکیل شده بود، طی یک سخنرانی تاریخی گفت: "کارگران باید در طول زمان حاکمیت سیاسی را در دست خود بگیرند... ولی ما هرگز ادعا نکرده‌ایم که باید در همه جا با وسائل واحدی به این هدف رسید. ما میدانیم که باید به آنها، اخلاقیات و سنن کشورهای مختلف را بحساب آورد. ما آنرا نمی‌کنیم که کشورها شی وجود دارند اما نند آمریکا و انگلستان - و اگر منبها ده‌ای شما را هم بهتر می‌شناسیم، شاید هلند را هم به آنها اشاره می‌کردم - که در آنها کارگران نمیتوانند با وسائل مسالمت آمیز به هدفهای خود برسند."

مارکس در مقدمه کا پیتال و نیز پس از شکست کمونیست‌ها در کنگره آنتونا سیونال اول در لندن نیز امکان تحول انقلابی به شکل مسالمت آمیز را مطرح کرده است.

را برای استفاده از شیوه‌های غیر مسلحانه، در شرایط کشوری محتمل مبشمارد که استبداد مخوف تزاری چون تبع برهنه‌شمسیر، همه‌جاسق شومی دارد.

لنین به سیره پیش‌گموتان سترگ خویش " دست خود و فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال و شیوه‌ها و اسلوب تحول انقلابی نمی‌بیند" (۱۹) چرا که معتقد است " اتخاذ تصمیم در این باره منوط به چگونگی وضع جنبش کارگری، گسترش دامنه آن، شیوه‌های که جنبش برای مبارزه طرح ریخته، خصایص سازمان انقلابی رهبر جنبش، چگونگی سیاست خارجی و داخلی و به یک سخن، منوط به هزارها شرط است که پیشگویی درباره آنها هم محال است، هم بی‌شمار" (۲۰)

لنین کلید کشف شکل و شیوه و اسپین سردیرولتا ریا، یعنی آن ضربه سهمگین نهادهای که متضمن پیروزی استراتژیک طبقه کارگر و حزب سیاسی اوست، به زمانی واگذار میکند که لحظه اقدام، هم از لحاظ ذهنی و هم از لحاظ عینی، فرارسیده و بیخنده‌نده باشد. شنا بردگی و صدور حکم و دستور بیشتر در این مورد، در قاموس او پیشگویی و تخیلی است که تعبیر آن محال است.

حجرات صریح لنین با وضوح نشان میدهد که اشکال مسالمت آمیز فقط بمنابا به اشکال تاکتیکی مقدماش، مورد نظر نیست، برعکس سنگینی منطق دیالکتیکی لنین متوجه شکل و تاکتیک نهایی نبرد انقلابی پرولتاریا برای حل مرحله استراتژیک انقلاب است، و جز این تیر نمی‌تواند باشد. علت ساده است:

شما که تکرار می‌کنید می‌توان و با بداین ظرفیت و انعطاف را داشت تا متناسب با تغییر وضع، اسلوب و شکل مناسب مبارزه را یافت و همه شیوه‌های موشور و راهگشا را بکار گرفت، شما که ادعان دارید لاقول درباره شیوه‌های تاکتیکی مبارزه ارقبل نمی‌توان دستور العمل نوشت. هیچ از خود پرسیده‌اید چرا این اشکال و تاکتیک‌ها را ابتدا پیش نمی‌توان معلوم ساخت؟

در سطور بالاتر توضیح دادیم که این عوامل و شرایط عینی مستقل از ما است که در تعیین شکل مبارزه اثر اساسی می‌گذارد، از طرف دیگر رشد و تکامل بر روی خط مستقیم صورت نمی‌پذیرد، نالجه‌های آن در هر مرحله کاملاً " و دقیقاً " قابل پیشگویی ما شد. اگر شکل مقدماشی مبارزه انقلابی بنا به این دلایل قبل از موعد قابل ترسیم نیست، شکل نهایی که از درون امواج و گردبادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیرون می‌آید و نیرو و اراده و آرزوی وسیع ترین قشرها و طبقات که در وضع انقلابی به جنبش در می‌آیند، با آن می‌آمیزد و بر بفرنجی آن می‌افزاید، به مراتب دشوارتر و حتی محال است. وقتی بک تغییر و چرخش عادی اشکالی را در دستور روز قرار دهیم که ترسیم آن ارقبل میسر نبود، شکل حاد مبارزه انقلابی که قرار می‌بند مجموعه متنوع و گنبدی از عوامل و نیروهای مختلف عینی و ذهنی در اوج بحران و طغیان آنست، چگونه مقدور است؟ و درست به همین جهت است که لنین " تاریخ بطور عموم و به ویژه از آن توصیف می‌کند که بهترین جزایب، اما هنرترین بیضا هنگ و بیشتر و ترین طبقات می‌آید بیضا!؟"

(۱۹) لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۲۴، ص ۳۰۴

(۲۰) لنین - وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه، از انتشارات حزب نوده ایران، ص ۱۶

(۲۱) لنین، مجموعه آثار - جلد ۳۱ - ص ۷۵

لنبن انقلاب را در لحظات هجان و کشت ویزه کلیه ملکات انسانی، نتیجه آگاهی، اراده، شور و تصوردهیها میلیون انسان میدانند که بوسیله شدیدترین مبارزه طبقاتی به حتمش درآمده است. در حالیکه "بهترین پیشاهنگان بیان کننده ضمیر، اراده، شور و آمال دهها هزار نفر هستند" (۲۲) و بهمین دلیل قالی که از پیش قابل ساختن و پیرداختن است، نمیتواند همه آن تنوع و کثرت مختلف الجبهت توده های میلیونی را که در بستر ضرورت های عینی دم به دم متحول بحرکت درآمده اند، در بر بگیرد. *

پس از این توضیح احتمالی، به کلام دوستان "خط چهارم" که تنها یک بعد استرا کا دیدیم، برگردیم. این کلام تقسیر دیگری هم دارد. دوستان خط چهارم میگویند:

"غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است" و بعد با دریافت خاصی که از ساله "فهر" ارائه میدهند و مظاهرا فقط در مبارزه مسلحانه میجویند، به این نتیجه میرسند که شکل استراتژیک تحول انقلابی، تنها از راه مبارزه مسلحانه است.

کلید تناقضی که در این جمله وجود دارد، در درکی است که از مفهوم "تاکتیک" و "استراتژی" شده است. اگر بپذیریم که استراتژی "تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی، تدوین نقشه های ضروری استفاده از ذخایر مستقیم و غیر مستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب و تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گردپرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروهاست"، اگر بپذیریم که "استراتژی یک حزب در سراسر یک مرحله تعیین و کامل از بیکارها میبخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساسا "و عملا" بلا تغییر میماند" در آن صورت نمیتوانیم یک شکل مبارزه را بطور ثابت و تغییرناپذیر بنا بپذیریم تا به شکل استراتژیک تعیین و تحمیل کنیم.

و اگر بپذیریم که تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاتابع و وظائف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است، اگر بپذیریم که "تاکتیک دوران کوتاه هر ادردرون یک مرحله استراتژیک در بر میگیرد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه است، اگر

(۲۲) لنبن. مجموعه آثار - جلد ۳۱ - ص ۷۵

* تنوع اشکال تحول کیفی، متحصربه جا معانی انسانی نیست. در عرصه پدیده های طبیعت نیز انتقال از ما هیت کهنه به نو که از طریق جهش (یا انقلاب) صورت میگیرد، همواره محکوم به تبعیست از یک شکل ثابت نیست. در علوم طبیعی شکل جهش (موتاسیون) به دوما ملبستگی دارد.

۱- خلعت پدیده تکاملیابنده.

۲- شرایط تکامل پدیده.

و این هر دوما مل در تعیین شکل نهایی تحول، پیوندی تفکیکناپذیر با هم دارند. فیالمثل در شیمی به هنگام تخریب هسته مواد را دیواکتیو، هسته بعضی از عناصر شیمیایی، به هسته عناصر سنگتر بدل میشود. در این تحول انرژی اتمی بصورت انرژی حرارتی در میآید. تبدیل انرژی اتمی بسته به شرایط عمل، ممکن است شکلی تفجاری بگیرد (نظیر بمب اتمی) و یا شکل تدریجی (نظیر راکتور اتمی). تکامل جامعه، با کیفیتی متفاوت از قوانین عام طبیعت پیروی میکند. طبیعت کل است و جامعه انسانی جزئی از این کل. و روند نهایی جز "تابع کل است".

بپذیریم که " تاکتیک دوران کوتاه‌هی را در درون یک مرحله استراتژیک دربرمیگیرد، به اشکال مشخصی مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این‌ها آن نبرد، پیشروی در این‌ها آن زمینه است، اگر بپذیریم که تاکتیک با تغییر اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است^{۲۲}، در آن صورت بخودی خود پذیرفته‌ام که آخرین و نهایی‌ترین مرحله و شکل نبرد نیز یک مرحله و شکل تاکتیکی است. شکل استراتژیک مبارزه از مجموعه اشکال تاکتیکی آن بوجود می‌آید. مضمون و هدف استراتژیک ثابت است، اشکال و اصول به این هدف و سازوکاری این مضمون، در مراحل تاکتیکی مختلف پیدا می‌شود و تکامل می‌یابد و جای خود را به اشکال مناسب جدید که تابع چرخشها و تغییرات عینی است میدهد، همین جهت است که نه ما رگس وانگلس و نه لنین، هرگز هیچ شکلی را مطلق نکرده‌اند.

شکل گذار به سوسیالیسم یا بقول دوستان خط چهارم شکل استراتژیک مبارزه، هرگز از اصول مارکسیسم-لنینیسم تبعیده است. " مطلق کردن شکل گذار را اصول اساسی آموزش کلاسیک‌های مارتیناقص است. آنچه در تئوری انقلاب اصل است و حکم عام دارد، ماهیت انقلاب و ناگزیری آنست."

بدینسان اگر مضمون و هدف را با شکل عوضی نگیریم، اگر مرز بین تاکتیک و استراتژی را در هم نریزیم، شکل عمگویا به استراتژیک که دوستان فدائی به نوعی و دوستان خط چهارم به نوع دیگر از هم اکنون آنرا تعمیم کرده‌اند، به وجود آورده می‌توانند وجود داشته باشد.

مفهوم «قهر» از دیدگاه مارکسیسم

دوستان خلق سالها بر آن بودند که " مبارزه مسلحانه هم بمثابة تاکتیک و هم استراتژی"، تطبیق خلق مارکسیسم-لنینیسم با شرایط ویژه ایران است. آنروز آنها "ویژگی" را - که در واقع ویژگی نبود - به جای "عام" نشان دادند و "عمده" را زیر پای "غیر عمده" فریاد کردند، تا تئوری خود را که معجونی از تفکرات و تخیلات شبه علمی رژیس دیره^{۲۳} و "ماربگلا" بود و از روی چرکنویس ماژوشیسم تنظیم شده بود، بعنوان اصل ترین تئوری انقلابی به کرسی بنشانند. "امروز" آنها از این "دیروز" که عصیانگری با س‌آمی ز خرده بورژوازی تسخیرشاکرده بود، بریده‌اند و آن "ناشکیبایی ساده‌انگار که خویش را برهان شوریک جلوه میداد" (۲۲) تا حد چشمگیری رنگ باخته است. اما آن دیروز به تعامی به دور افکنده نشده است. آنها و خط چهارمی‌ها و عناصری از ماژوشیست‌های شرمگین، مبارزه مسلحانه را بمثابة تاکتیک منحصر به فردها کرده‌اند و در عوض به آن موقعیت استراتژیک داده‌اند. ریشه این سو، تفاهم رافا عدنا با بدیا در درک و موضع طبقاتی آنها یافت و با برای آن منشاء معرفتی جست و یاب کرد، اگر تنشها منشاء معرفتی این برداشت کج را در این مورد موثر بدانیم، ظاهراً "در ردیابی آن به استنباط غلط این دوستان از مفهوم "قهر" در ادبیات مارکستی می‌رسیم.

(۲۲) انگلس، برنامه کمونارهای بلانکیست

نویسندگان خط چهارم در اشعار قطعیت شکل استراتژیک مبارزه مسلحانه، مبارها به این عمارت مارکس و انگلس در ما نیست استناد میکنند که تحقق انقلاب "تنها از راه حیراست" و بسا لنین این حجت را تمام میکنند که "ایده قهرآميز انقلاب - و دقیقاً همین ایده - پایه تمام دکترین مارکس و انگلس را تشکیل میدهد." (۲۴)

فدائیان نیز با این نقل قول از کاپیتال مارکس که "قهر ما می‌تواند هر جامعه کهنی است که آستان نوست" (۲۵) و به نقل قولهای مشابهی از لنین و رهبران انقلاب و ستیام، تمسک می‌جویند. فدائیان آنگاه "قهر" را به عنوان شکل بنیادین مبارزدهای سیاسی (مسلحانه) تفسیر میکنند (صفحات ۱۷ و ۱۸ و ۲۴ تا ۲۶ ص ۱۰۰). و بعد شکل مسالمت‌آمیز مبارزه را در برابر اشکال قهرآمیز قرار میدهند.

"اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه توده‌ها... به اشکال قهرآمیز بدل میشود." (ص ۱۷ تا ۱۸ ص ۱۰۰)

نقطه‌گره‌ی به این ترتیب آشکار میشود. قهر با شکل مسلحانه مبارزه یکی گرفته میشود و بدینسان ورطه‌ای پدید می‌آید که مطلق‌گراشی را نام‌محتوم است. از آنجا که به اعتقاد درست این دوستان "ایده قهرآمیز انقلاب عمده‌ترین ستون ما رکنسم انقلابی است" و باز به اعتقاد ناصحیح آنها "قهر" مساوی است با مبارزه مسلحانه، پس در نقطه مقابل مبارزه مسالمت‌آمیز و گذار مسالمت‌آمیز قرار دارد. و شما می‌توانید طرفداراً روحی مطرح‌کنندگان "امکان مسالمت، ضد انقلابی، فرم نیست، سازشکار و بقول خط چهارمی‌ها "خاستن به طبقه‌کارگرند." از این معرکه‌ها به این قضایات میرسد که اتحاد شوروی و بی‌یونیست و حزب توده ایران، منادی "آشتی و صلح طبقاتی" است.

نویسندگان خط چهارم می‌گویند:

"حزب توده با استناد به مارکس، انگلس و لنین ادعا میکنند که تز گذار مسالمت‌آمیز درست است و انقلاب نمیتواند به یک مهمانی‌شعار آف آمیز دوستانه تبدیل شود و از قهر و زور در آن خبری نباشد." (۲۶) و در جای دیگر با برخاستن سرریش‌آمیزی به حزب توده ایران اندرز میدهد: "انقلاب یک چیز است. مسالمت چیز دیگر و این دو را نمیتوان با هم آشتی داد و انقلاب مسالمت‌آمیز، یعنی آشتی‌پذیر از نظر حزب توده (که به مارکس و انگلس و لنین استناد میکنند) جعل است." (۲۷)

اگر ایده قهرآمیز بودن انقلاب، همان مسلحانه بودن جبری انقلاب و مبارزه مسلحانه معنی میداد، هم دوستان فداشی، هم اندرزگویان خط چهارم و حتی همه آن دارو دسته‌های "ماشو" زده‌ای که در صفوف دهها فرقه‌ودگان کاسدسیاسی به بازار گرمی پرداخته‌اند، در انتقادات تخطئه‌آمیز خود ذبح بودند و در آن صورت اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست یعنی در حدود ۸ حزب کمونیست جهان - که اجزای چون ویتنام، لائوس، کوبا و دهها نظیر آنها از این جرگه‌اند - و نیز حزب توده ایران، همه و همه، هم سازشکار بودند و هم ناگزیر حراج‌کننده منافع پرولتاریا در بازار مکاره بورژوازی...

اگر راه‌های مسالمت‌آمیز، عامل قهرآفتی‌کنند و در مقابل آن قرار نگیرد، در آن صورت

(۲۴) لنین. دولت و انقلاب. کلیات آثار، جلد ۲۵ به نقل از "پیرامون‌تشریح انقلاب..."

(۲۵) مارکس، کاپیتال

(۲۶) در پیرامون تشریح انقلاب... ص ۲۸

(۲۷) همان منبع، ص ۲۸

سی شک حزب توده ایران مبلغ آشتی طبقاتی است، اما تحریر و عمل خلاف جنین فرضی را که مبتنی بر "اگر" است ثابت نمیکند.

برخی از همان احزاب کمونیستی که در کنفرانسهای جهانی احزاب برادر در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ تنوع اشکال گذار را تأیید کردند و با جمع بندی تحریر بر بار و خلق جنبش جهانی کارگری - درگستره روزگار ما که آفریننده امکان نازهای برای رشد و ترقی است - اعلام داشتند که "گذار به سوسیالیسم ممکن است به شرایط، سلامت آمیز یا مسلحانه باشد" در عمل بزرگترین حماسه های نبرد انقلابی خلق ها را رهبری کرده بودند و در سالیان بعد در گردبادهای اسطوره ای و بتنام و کاسوج و لائوس و نیگاراگوئه، صحنه گردانی کردند. چگونه ممکن است به "آشتی طبقاتی" و "صلح بین استعمارکننده و استعمارشونده" رای داد و در عین حال در خفا نثرین سرمشق نبرد طبقاتی و آزادی بخش را بوجود آورد؟ همان احزابی که بای سندن تاریخ کنفرانس جهانی احزاب برادر را امضاء کردند و فضای حیاتی و توان آفرینشگر و رزمجوی مارکسیسم انقلابی را گسترش دادند، در همان سندن تصریح کردند که گذار انقلابی چه بصورت مسلحانه و چه سلامت آمیز "بهر صورت با استقرار دیکتاتور پرولتاریا و تکمیل ماشین دولتی بورژوازی و غلبه بر ایورتونیم ملایم است".

می بیند که هم در این تعریف و هم در مجموعه پراکنده احزاب انقلابی در میدان تاریخ سالهای اخیر، مفهوم "سلامت" در برابر قهرآمیز قرار گرفته و برعکس سلامت در فرهنگ طبقاتی آن با جوهری از "قهر" سرشار است.

اشکال سلامت آمیز مبارزه در تقسیم بندی مارکسیستی، بعنوان مکمل در کنار اشکال مسلحانه قرار دارد. بدینسان اشکال مختلف سلامت آمیز و مسلحانه - چه بطور جداگانه و چه در ترکیب با هم - هر دو بسته به شرایط، در خدمت و از گونی نظم کهنه و پیتیردا مرپیروزی انقلاب و برقراری حاکمیت سیاسی و دیکتاتور بالنده ترین طبقه اجتماعی اند؛ و بنا به این خلقت، هم "مجموعه اشکال سلامت آمیز" و هم "مجموعه اشکال مسلحانه" قهر آمیزند. * انقلابی که قهرآمیز نباشد، وجود ندارد، این معنی را کمی بیشتر بگویم: در جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر "قهر" حضور دائم در مناسبات بین دو طبقه اصلی است. طبقه ای که استعمار میکند، طبقه ای که برای ادامه استعمار خود به ماشین نظامی و بوروکراتیک دولتی نیاز دارد، از طریق "قهر" و "احبار" با طبقه استعمارشونده رابطه برقرار میکند. هیچ طبقه ای ندلخواه حاضر به تاراج شدن و هیچ طبقه مسلطی به دلخواه حاضر

* تقسیم بندی اشکال مبارزه به دوشق سلامت آمیز و مسلحانه کامل نیست. چرا که هر یک از این دوشق، اشکال متنوعی را در بر میگیرند. مثلاً "مبارزه سلامت آمیز شامل مبارزه اجتماعی گسترده و فلج کننده، مبارزه پارلمانی و غیره میشود. همچنین مبارزه مسلحانه میتواند اشکال مختلف قیامهای مسلحانه، جنگهای پارتیزانی، جنگهای منظم نظامی، نبرد های موضعی، نبردهای همه گیر و غیره و با ترکیبی از آنها ظاهر شود.

توضیح هبنت رداکسیون: در آثار مارکسیستی، از جمله در آثار کلاسیک ها از راه ها، اشکال، شیوه ها، وسایل و... مبارزه، انقلاب و تحول سخن میرود. این تنوع اصطلاحات گاه میتواند موجب برخی اشتباهات و سوء تفاهات گردد. اکنون، بخصوص در اسناد کنفرانسهای احزاب کمونیستی و کارگری، در مورد تقسیم بندی مبارزات به سلامت آمیز و قهرآمیز، اصطلاح "راه" بقیه در صفحه بعد

به صرف نظر کردن از سلطه اقتصادی و سیاسی که لازمه تاراجگری است، نیست. بنا بر اساس تغییر ماهوی در مسابقات این دو طبقه اجتماعی که تضاد منافع آنها ریشه‌ای و آشتی‌ناپذیر است - به روشی که تحقق یابد - نمیتوانند از عنصر قهرمبری باشد. تضاد منافع نیست که وقتی از شکل مسالمت آمیز تحول انقلابی سخن می‌آید، سلافا مله تا کمده میشود که برای چنین تحولی وجود وضع انقلابی در جامعه ضروری است، گذار به شکل مسالمت آمیز تنها وقتی میتواند موفقیت آمیز باشد که هیات حاکمه قدرت واقعی برای مقاومت در اختیار نداشته باشد و توسط مردم آنچنان فعال بوده و بی‌محنه سیاسی کشیده شده باشد که نیروی کاملاً متفوق بوجود آورد.

می‌بینید که تهر چگونه در تار و پود مسالمت وجود دارد، مسالمتی که معنی گزشتن پرولتاریا در برابر بورژوازی نیست، بلکه برعکس، "کوتاه آمدن" ناگزیر طبقه حاکمه ارتجاعی در برابر نیروهای انقلابی است.

وقتی می‌گوئیم در جوامع منقسم به طبقات آشتی‌ناپذیر دولت - هر قدر هم خود را در لباس دموکرات مآبی ببیند - اعمال کننده دیکتاتور است، در شان این دیکتاتور طبقه‌ای، تجلی تهر را توصیف کرده‌ایم. دیکتاتور بی‌خاطر دیکتاتور اعمال نمیشود، هدف، ادامه و بقای سلطه سیاسی و اقتصادی است. با این برداشت، قهر "وسیله" است، "هدف" حاکمیت طبقه‌ای است. هیچ هدفی بی‌وسیله بدست نمی‌آید، بنا بر این تأسی به قهر اجتناب‌ناپذیر است. در هر شرایطی به نوع و شکل خاصی از "وسیله" نیاز است. قهر شما به یک وسیله ضروری و حتی، اشکال متنوعی بخود می‌گیرد.

مارکس می‌گوید: "طبقه کارگر با بدروزی حاکمیت سیاسی را بدست گیرد... ولی ما هرگز بر آن نیستیم که برای رسیدن به این هدف، طرق و وسایل نیز با دیکتان باشد." هنگامیکه ما رکن تهر را "ما ما" می‌نامیم که پس از "نو" را می‌زبانند معرفی می‌کنند، نقش قهر را شما به وسیله‌ای که پدید آمدن "نو" (هدف) به آن احتیاج دارد، تعیین می‌کنند. قهر برای شکستن مقاومت کهنه ضرورت است و فقط همین، این مقاومت اگر با "مسالمت" هم تکیه شود، این "شکستن" خود شکلی از قهر است.

فدائیان و دیگر دوستان آنها در مبارزات سیاسی و "مسالمت آمیز"، نشان می‌دهند که نمی‌بایند، چرا که این نوع مبارزات با دودباروت و اخگر گلوله‌ها همراه نیست. بنا بر این قریباً همیشه: که راه و تنها راه "تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی است" و این کلمه سیاسی هم گویا روی دست آنها مانده، و گرنه شه دلشان به آن رخصا نیستند. مبارزه سیاسی و اشکال مسالمت آمیز مبارزه در نزد آنها فقط یک عامل کمکی، یک امکان فرعی، و اصولاً یک لحظه ثانوی است که بدک نیست از آنها بی‌بایدی شود. زیرا به حال این کمترین حاصلی است که ۸ سال جنگ بر تلفات چربکی - هم بعنوان تاکتیک و هم استراتژی - میتواند بسیار آورد.

مارکس سالها اعمال قهر را برای درهم شکستن ما شین دولتی طبقه استخارگرو برقراری دیکتاتور پرولتاریا بعنوان قانون اساسی همه انقلابیان می‌کند و حزب کارگران و پیشام با تکیه بر این آموزش، اعمال قهر را یک "قانون جهانشموس" می‌داند.

دیناله باورقی صفحه قبل
مبارزه بکار می‌رود (راه قهر آمیز و راه مسالمت آمیز)، که البته هر یک از این راه‌ها، همان
طور که مولف اشاره کرده، دارای اشکال گوناگون است.

میشمارد (۲۸). این قانون اساسی همه انقلابها و این قانون جهانشمول آنها که فدائیان و دوستان آنها در صفوف و گروههای دیگر قهر را همان مبارزه مسلحانه و نظامی معنی میکنند، دچار نیست و آنگاه زوال میشود، اگر اعمال قهر "قانون اساسی" و "قانون جهانشمول" انقلاب است، پس استثنا ناپذیر است. و اگر قهر به گمان فدائیان و همسخنان آنها همان مبارزه نظامی و مسلحانه است، در آن صورت این نظر ما رکن و لنین که استفاده از وسایل سلامت آمیز را برای گذار ممکن شمرده اند، اشتباه از آب درمیآید. و اگر نخواهد اشتباه باشد، قانون اساسی و جهانشمول قهر را نقض میکند. منطقی این است که از خود سؤال کنیم: آیا ناسفغای چون مارکس که خود واضح تشریح قهر است، چگونه میتواند چنین ضدونقیض سخن بگوید. و جواب قابل قبول اینست که این تعارض تئوریک نه در آموزش مارکس که در درک و برداشت کسانی است که قهر را صوری عمل مسلحانه قرار داده اند.

دوستانی که در موضع "خط چهارم" هستند، برای "اشیاء" نظر خود حتمی آوردن سینات ها و ثابتهای هم اماست لازم را رعایت نمیکنند. در آثار خود سایرها از "له دوان" دبیرکل حزب کارگران و بیستام برای اشیاء نظرات خود تا حد مثال میآورند. اما آنجا که در سخنان این رهبر و تئورسین برجسته انقلاب و بیستام به مقایسه میبرم بخورند که با درک آنها ارسال "قهر" ناسازگار است، چشمهای خود را میبندند و با خیال راحت میگذرند. بپینید "له دوان" چه دقیق مفهوم "قهر" را در ادبیات مارکسیستی توضیح داده و آنرا در تمامی اشکال مبارزه انقلابی و از جمله مبارزات سلامت آمیز تا بیاد کرده است:

"انقلاب همانا قیام توده های ستم دیده و استعمار شونده است و بنا بر این ما باید دیدگاه انقلابی توده ای داشته باشیم تا قهر انقلابی را که متضمن دوشیرو- نیروی سیاسی- و دو شکل مبارزه- مبارزه سیاسی و مسلحانه است- بفهمیم و در نتیجه موضع تهاجمی انقلاب را وقتی اوضاع برای انقلاب آماده است درک کنیم. برعکس اگر قهر انقلابی صرفاً از نقطه نظر مبارزه مسلحانه مورد توجه قرار گیرد و در نتیجه فقط نیروی نظامی و طرف برای ارزیابی توازن نیروها بین انقلاب و ضد انقلاب در محاسبه منظور شود، اشتباه اجتناب ناپذیر خواهد بود" (۲۹).

در ذهن چریک- حتی چریکی که در لفظ به تنوع اشکال مبارزه اعتراف میکند (چرا که واقعیات زنده و غیر قابل انکار انقلاب اخیر ایران کارآیی اشکال متنوع مبارزه را بطرز عامه فهمی به نمایش گذاشت و به ویژه مبارزه گسترده اعتصابی که ستون فقرات دیکتاتور را شکست و مبارزه نظامی در خرد کننده ترین حجم و قدرت آن، راهگشایی و کوبندگی غیر قابل قیاس خود را به اشیاء رساند) تنوع اشکال مبارزه رسمیت دارد، اما بطور مشروط، بصورت تاکتیک مقدماتی و بنا بر این هر شکل غیر مسلحانه و یا "تلفیق مبارزه سیاسی با مبارزه نظامی" زیرغلبه کامل و نهائی مبارزه نظامی قابل طرح و فهم است. البته وقتی قهر فقط مسأوی با تفنگ باشد (آنطور که "ماشو" ند میداد؛ قدرت سیاسی از لوله تفنگ شلیک میشود) هر سخنی جز این سازشکاری و اپورتونیزم ناب است. و چریک آن قدس انقلابی است که لبانش به این کلمات کفرآمیز هرگز ناپدا کرده شود.

(۲۸) موبه بلنوم نهم کمیته مرکزی حزب کارگران و بیستام، ۱۹۶۳

(۲۹) له دوان، مقاله "پیش در زیر پرده امتحان آمیز انقلاب" ها نوی، اداره انتشارات زبان

های خارجی، ۱۹۶۷- به نقل از نشریه "اندیشه"، شماره دوم، اردیبهشت ماه ۱۳۵۸

نویسندگان خط چهارم با احتراز از این کفر است که میخواهند ثابت کنند " انقلاب یک چیز است ، مسالمت چیز دیگر ، " و مدعی اند حزب توده ایران مبارزه مسالمت آمیز را پیش می‌کشند آشتی پذیر را توجیه کنند و استنادات او هم در این زمینه به ما رگس وانگلس و لنین ، جعل است . ما به این دوستان که آنهمه به لنینیسم خود را متعهد میکنند ، توصیه میکنیم تا این نقطه نظر را همتا لنین را یکبار دیگر مرور کنند :

" پیشگویی درباره اینکه پرولتاریا برای ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسله‌ای بکار خواهد برد و آیا مثلاً " قیام را ترحیح خواهد داد یا اعتصاب عمومی گسترده ، یا شیوه دیگر حمله را ، آری این پیشگویی در حال حاضر جز آشتین بررسی چیز دیگری نخواهد بود ، " از این پیام میتوان آموخت :

۱- ضربت قطعی ضرورتاً شکل مسلحانه (که قیام شاخه‌ای از آنست) نخواهد داشت .
 ۲- اعتصاب عمومی گسترده (یعنی این شیوه مسالمت آمیز) و شیوه‌های مسالمت آمیز احتمالی دیگر هم میتواند بجای خود ضربه قطعی و نهایی را فرود آورد . در حمله لنین از اعتصاب مشابه " شیوه حمله " یاد شده است .

۳- هم قیام که شکلی از مبارزه مسلحانه است و هم اعتصاب عمومی گسترده که شکلی از مبارزه مسالمت آمیز است ، از آنجا که امکان بیدار آوردن " نو " را از " کهنه " دارند و کهنه را در هم می‌کنند ، قهر آمیزند . و این برهان لنینی کمترین محالی برای هیچ‌سقطه تشوریگ و بحث وجدل تردید آمیزی را قی نمی‌گذارد ، مگر آنکه این بحث وجدل به نحوی آغاز شود که خود لنین زیر علامت سؤال قرار گیرد !

اصرار بر تنوع راههای گذار و اشکال مبارزه ، طرح کردن امکانات گسترش یا بنسده شیوه‌های مسالمت آمیز بر دسیاسی و طبقاً نی در عرصه‌های که بقول " سوریش پونوما ریث " در وضع انقلابی " بسر میبرد ، هرگز بخاطر این نیست تا وسایل و راههای مسلحانه بطور عام به‌سایه رانده شود و اعتبار و اهمیت آن از طولو علمی بیفتد ، این اصرار صرف نظر از زمینه‌های مساعد و بی‌سابقه‌ای که در پرتو نیرومندی و نقش روز افزون پرولتاریای جهانی و دیگر نیروهای انقلابی ، به نفع انواع مشی‌های مسالمت آمیز بوجود آمده است ، نوعی تلاش برای گریز از مطلق گرایی ، قالب سازی ذهنی و انجماد تشوریگ است . گواه این نظر ، کردار حزب توده ایران است .

در انقلاب اخیر ، زمانی که لحظه حساس تاریخی برای قیام مسلح فرار رسید ، حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی بود که جنبش و وهیری آن را به یورش مسلحانه دعوت کرد و خود بطور فعال در آن شرکت جست . تعداد شهدای حزب توده ایران در سنگرهای خونین و مرگبار انقلاب ، مذاقت این حزب را در عمل نشان داد . و این نشانۀ فداکاری و ایثار جوخه‌های فعال حزب توده ایران بود که بدون نظا هرو هیاهوی تبلیغاتی ، در حد استطاعت و با خون و جان خود مذاقت انقلابی خویش را در میدان عمل به اثبات رساندند . گرچه جای پای خونین طولانی ترین صف شهدای میهن ما که از رانی تا روزیه و از میدان‌های تیرباران تا انقلاب بهمن ماه امتداد دارد و از اعماق شکنجه‌گاهها و زندانها و مهلکه‌ها میگذرد ، خود گویا ترین شهادت است . اما حتی اگر نخواهیم به این دلایل روشن ترا روزا اشاره کنیم ، کبیت که نداند " راه مسالمت آمیز " و " گذار مسالمت آمیز " و " همزیستی مسالمت آمیز " و غیره ، غیال باقی و اختراع حزب توده ایران نیست تا به گمان بعضی خود را از مسئولیت شبردهای سهمگین

احتمالی و آراها نند. این حامل تکامل طبیعی و منطقی تئوری و پراکتیک علمی مارکسیسم در صحنه تاریخ است. احزاب کارگری و کمونیستی جهان که این جمع بست تئوریک را بسط داده‌اند، خود در مرکز تحولات بنیادی و برق آسای جهان معاصر قرار دارند. دیدیم که این تئوری برخلاف ادعاهای چپ‌نماهای دواشته چینی، نه تنها مانع راه و زنجیرهای انقلاب جهانی و تحول بنیادی در همه اشکال آن نشد، بلکه برعکس، روند خروشان تحول و انقلاب را در سراسر گیتی به نحوی که تاریخ بیاد ندارد، شتاب و تنوع و شدت و عمق بخشید. حقانیت با بطلان، صحت با سقم این تئوری را، نه در بحث‌های مجرد، بل در واقعیت جهان امروز، در میدان کارزار پرولتاریای جهان علیه امپریالیسم و هرنوع ارتجاع، در آوارده‌گاه‌های ملل اسیر و نهضت‌های آزادی‌بخش، در پهنای رقابت و مسابقه فشرده، حیاتی و دوار انگیز اقتصادی و سیاسی و تئوریک و ایدئولوژیک و اضعین این تئوری با دشمنان بشریت باسد جستجو کرد. حزب توده ایران جز " و پاره‌ای از این ارتش جهانی است. اگر این سیاه‌جهانی راه را می‌گشاید، انقلاب و تکامل را به شمر میرساند، پس، حق با اوست. و اگر در میدان تاریخ حق با اوست، حق با حزب توده ایران هم هست.

بر خلاف آنچه که نویسندگان "خط چهارم" از نظرات حزب توده ایران نفهمیده‌اند - و یا خواسته‌اند نفهمند - حزب توده ایران هیچ جا و در هیچ زمانی با طرح "شروع راه‌های انقلاب" به این نتیجه معکوس نرسیده است که "هر راهی جز راه سلامت آمیز انقلاب استثناء است". این یک تحریف آشکار و ادعای بی‌مسئولیت است که تنها از گمانی برمی‌آید که از عنوان کردن حقیقت همان‌طور که هست بیم دارند و ناگزیر بر چهره حقیقت را بمیل خود جراحی و دست‌کاری میکنند.

نویسندگان خط چهارم با بیگان کشیدن این دعوی که "بنظر حزب توده ایران انقلاب اگر استثنائاً قهراً می‌رساند، تنها به شکل قمام و بحران در سطح ملی و فقط با تظاهرات قسام شهری ممکنست" (۳۰)، سو، تعبیر و استنباط کاملاً "واژگونه خود را از نظر حزب در باره انقلاب، با جعل و اتهام آمیخته‌اند. این دوستان با کشف من در آورده‌ی که بنام حزب توده ایران به ثبت داده‌اند، به تفسیر نا‌روای دیگری راه یافته‌اند که گویا "حزب توده میخواهد با چشم بندی، تئوری بورژوازی و خیانتکارانه آنتی‌طبقات را بحای تئوری انقلاب جایزند." (۳۱) "اگر حزب توده ادعا دارد که قهر جزواول تئوری انقلاب نیست، مارکسیستی نیست، باید بدجرا این همه دست و پا می‌زند تا یک استثناء فرضی و بطور مجرد "ممکن" را (گذار سلامت آمیز) که هرگز در تاریخ جز در مورد شیلی که عاقبت آن را هم دیدیم، رخ نداده است، به سطح یک قانون ارتقاء دهد؟" (۳۲)

اینها مشتاقان زخرو آراها ما نی است که جا به جا با مزه پراکنش‌های دشنام گونه و دهن‌کمی‌های غم‌آلودی جا نشی می‌خورد. و چنان از واقعیت تئوری و پراکتیک حزب دور است که قاعدتاً "نباید آنقدر جدی تلقی شود که ضرورت پاسخگویی و یا توضیح در پیرامون آن احساس شود. اما نکات و جزئیات و رو به رفته‌های مشتاقی که در مجموعه نظرات و برداشتهای این دوستان

(۳۰) در پیرامون تئوری انقلاب، ص ۵۴

(۳۱) همان منبع، ص ۴۷

(۳۲) همان منبع، ص ۴۹

دوران انصاف وجود دارد و سه گمان ما ظلیعه نزدیک با زهم بیشتر به جها نیستی ما رکبیم -
لنتنیم است ، تشریح و تحلیل اجمالی نظرات آنها را که در بسته بندی های یکم و بیش نظیر
از طرف بعضی گروههای دیگر هم عرضه میشود ، ضرور مینماید .

ما توضیحی که درباره " قهر " دادیم ، فاعدا " باید یک بُعد از اساس تعمیر غلط این
دوستان از ساله راه سلامت آمیز و تنوع اشکال گذار تا حدی روشن شده باشد . بیش از آنکه
به ابعاد دیگر این مسأله بپردازیم ، نخست لازمست نظرات حزب توده ایران را در زمینه مورد
بحث ، نه با کبی برداری از روی آثاری که با الحین برای کنی به اشتقاد از ما برداخته ، بلکه از
روی اسناد رسمی و آثار معتبر خود حزب تکرار کنیم .

در معتبرترین سند حزبی یعنی برنامۀ حزب توده ایران که تا لوده و قطب نمای شمایی

فعالیت های حزب است در تشریح راه انقلاب ایران گفته شده است :

" انقلاب اجتماعی به اقتضای اوضاع و احوال میتواند از راههای مسلحانه و غیر مسلحانه
انجام گیرد و به صورت اشکال گوناگون درآید . چگونگی شکل عمل انقلابی برای تعرض قطعی
بر دشمن ، زائیده تمایل و اراده پیشاهنگ جنبش نیست ، بلکه با شرایط مشخص اجتماعی و
سیاسی و از آن جمله به روش طبقات حاکمه در برابر جنبش انقلابی مردم بستگی دارد . لذا
نمیتوان این شکل را تنها برپا به تمايلات ذهنی یکبار و برای همیشه و برای تمام دوران
مشخص انقلابی از پیش معین ساخت . حزب توده ایران از هیچیک از اشکال مبارزه انقلابی
رو بگردان نیست و بر آنست که هر شکلی از عمل انقلابی که میتواند در شرایط مشخص
پشتیبانی توده ها قرار گیرد ، به ضد انقلاب فرست جدی و ادرسا در دوره پیروزی خلق را باز
کند ، باید مکاررود . و نیز بر آنست که مبارزات وسیع توده ای ، اعم از سیاسی ، اقتصادی ،
ابدثولوژیک ، برای افشای نیروهای ضد انقلابی و بمنظور اتحاد نیروها و بسیج وسیع مردم ،
وظیفه دائمی پیشاهنگان انقلابی است . " (۳۳) ، این حملات صریح و بیست کننده تر
از آنست که توضیح و تفسیر صافی را بطلد . این بنیادی ترین سند حزبی با جمله های بیجسی
نظیر اینکه " هر راهی جز راه سلامت آمیز انقلاب استثناء است " و یا اینکه " حزب توده
ادعا دارد که قهر جزا و اصول شوری انقلاب ما رکبستی نیست " و یا " حزب توده از انقلاب اگر
استثنااً قهر آمیز باشد ، تنها شکل قیام را میفهمد " از بسخ وین در تقاداست .

این دوستان حتی به خود زحمت نداده اند تا برای دآوری و ارزیابی قدیمی ترین و با تجربه
ترین سازمان سیاسی کنونی ایران که نام و عملش با سلولها و باخته های تاریخ معا صرمین ما
آمیخته است بطور گذرا هم شده نگاهیم به اسناد اساسی و برنامۀ پایهای آن بیندارند . آنها
اگر میخواهند در بسیاری از آثار حزب مفاهم و علامات روشنگری نظیر حملات زبر را به کسرات
میتوانستند بیابند :

" حزب ما به هیچ وجه اعمال قهر انقلابی و شیوه مسلحانه مبارزه توده ای را بعنوان یکی
از اشکال مبارزه سیاسی که میتواند در مرحله معینی از گسترش جنبش به شیوه عمده و تعمیر کننده
مدل شود ، نفی نمی کند . و هرگونه ادعا که گویا حزب توده ایران معتقد است که تنها با شیوه
های سلامت آمیز میتوان به هدفهای انقلاب ملی و دموکراتیک ایران رسید ، آنها می بیش
نیست که با ناشی از سی طلاعی مدعیان و با مغرض ورزی آنها ناست . " (۳۴) و یا تا کیدات روشنی

(۳۳) برنامۀ حزب توده ایران . ص ۲۷

(۳۴) ن . کیا نوری ، ما زهم گفت و گوئی با چریکهای فدائی خلق ، ص ۷

مانند این: "باید بطور روشن بیان کنیم که اگر ما با یک رشته اقدامات چریکهای شهری به این علت که آنرا بی‌فایده تشخیص می‌دهیم موافقت نداریم، این به آن معنا نیست که ما با استفاده از سلاح یا از برخی دیگر شیوه‌های اعمال قهر انقلابی، در مواردی که حفظ سازمان‌های مخفی، دفاع در مقابل هجوم ما موران ما واک و پبلس، فرار از زندانها و غیره را احباب کند. مخالفت داریم." (۳۵). اگر منظور کشف حقیقت و افشای بی‌حقیقتی باشد، از کجای این عبارات و کلمات درک میشود که گویا "حزب توده ایران میخواهد با چشم بندی، تشویری بورژوازی آنتی‌طیقات را بحای ثنوری انقلاب جابزند"؟ واقعا "چه کسی میخواهد چشم بندی کند؟ از کجای این آثار و اسناد درک میشود که حزب توده ایران بقول شما "زور می‌زند تا استثنا" را (راه مسالمت آمیز) به قاعده (جنگ مسلحانه) بدل کند؟ (۳۶) آیا صرف دیدن و به رسمیت شناختن یک امکان که البته شما به آن نظر خوشی ندارید - به معنی ندیده گرفتن و با کوچک و بزرگ کردن امکانات دیگر است؟

دوستان خط چهارم میخواهند هر طور شده ثابت کنند که "حزب توده ایران با زبانش کشیدن راههای تنوع گذار، هدفی جز دور انداختن تشویری مبارزه مسلحانه ندارد و بنا بر این بحث بر سر تنوع اشکال مبارزه نیست، منظور خلع سلاح پرولتاریا در برابر دشمن ناندان مسلح است" (دربیرامون تشویری انقلاب، صفحات ۴۴ تا ۵۳) اگر یک چنین نظر را با معیوس دربار حزب توده ایران تنها مولود استنساخ غلط و سیرا از اصول عقیدتی حزب ما بود، میشد آنرا بعنوان یک سوء تفاهم بپذیرفت، اما وقتی برای موجه جلوه دادن این برداشت ناروا که هیچ ما خدوشه ما خدی ندارد، کار به آنجا میگردد که دست و پای جملات ما را می‌شکنند، ارتباط منطقی آنها را با مضمون بحثی که مطرح است بهم میزنند، تا راه را برای نفسیرو توجیهی مخالف آنچه مورد نظر ما بوده است باز کنند، سوء تفاهم دیگر کلام رسائی نیست، رسا که هیچ، حتی نباح است. مثلا آنها به این جمله از کتاب "ما شویشم و سازتاب آن در ایران ایران" استناد میکنند که:

"شکم راه گذار به دو نوع عمده و مسالمت آمیز، در یک برداشت کلی درست است، اما کامل نیست، و بنابراین از این جملات نا تمام به این نتیجه می‌رسند: می‌بینید؟ حزب سازشکار توده‌ها مکان مجردا انقلاب مسالمت آمیز را تساطح دوا مکان عمده ارتقاء داده، در حالیکه انقلاب مسالمت آمیز استثناست و استثنا هرگز عمده نمیتواند باشد.

ظاهرا "مح ابوروشیست‌ها سرزنشگاه گرفته شده است، اما حقیقت بکلی چیز دیگری است. تمام کتاب ۱۷۵ صفحه‌ای "ما شویشم... که در حدود ۵ سال پیش از انقلاب ایران نوشته شده، کوششی است برای رد این توهم که: "هیچ شکلی برای انقلاب، پیش از آنکه زمینه عینی و ذهنی آن تکوین یابد، عمده نیست."

حتی بدون توجه به این تاکید مکرر که برای گریز از هر نوع قالب سازی ذهنی سنگ پایه کتاب "ما شویشم... فرار گرفته است، ادامه جملاتی که دوستان انتقاد کنند آنرا نا تمام رها کرده‌اند، خود، مساله را حل میکند. در ادامه جمله مورد انتقاد در کتاب "ما شویشم... توضیح داده شده است که امکان مسالمت آمیز و مسلحانه از آن جهت عمده ذکر شده اند که هر یک از آنها اشکال متنوعی را در بر میگیرند. اینجا عمده بودن تشابه معنی

(۳۵) همان کتاب، مقاله درباره شیوه‌های مبارزه، ص ۴۷

(۳۶) دربیرامون تشویری انقلاب، ص ۵۳

شامل بودن، چندشاخه بودن است. مراد از یکا رسیدن عمده، بیان یک کلیت است که از اجزای مختلف تشکیل میشود، و نه اینکه در آن امکان کم یا زیادی نبوده است. حملات کامل خود کتاب، نیازی به توضیح و تعبیر ندارد:

"سرخلاق اندیشه‌لین در چنددهه پس از نوریه نشان میدهد که اگرچه تقسیم گذار به دو نوع عمده سلامت آمیز و غیر سلامت آمیز، در یک برداشت کلی درست است ولی گام نخست، چراکه هر یک از این دو نوع عمده به انواع و اشکال ویژه دیگر تقسیم میشوند و تاریخچنان اشکال جدید و جدیدتری به وجود می‌آورد که جز اندیشه‌های پیوسته و خلاق قادر به فهم و درک آنها نخواهند بود." (۳۷)

می‌بینید که بحث اصولاً بر سر تنوع اشکال و گونه‌گون بودن و کلی بودن عنوان سلامت آمیز و غیر سلامت آمیز است، نه بر رنگ کردن راه سلامت آمیز و یا کم رنگ کردن راه غیر سلامت آمیز، و این معنی باز توضیح داده میشود:

"حتی محدود کردن شکل انقلاب در مقوله سلامت آمیز و غیر سلامت آمیز و انتخاب یکی از این دو نیز تا درست است، چراکه هر یک از این دو مقوله سلامت آمیز و غیر سلامت آمیز، انواع مختلف دارد و هیچکس نمیتواند بدانند که اگر شکل انقلاب بفرض مسلحانه باشد، کدام اشکال مسلحانه در شرایط تاریخی مشخص که نفس تحول را مقدور ساخته، پذیرفتنی باشد."

"تاریخ حزب ما نشان میدهد که ما همواره برای استفاده از همه اشکال مبارزه آمادگی میدیده‌ایم، کارشمر بخشی در درون ارتش و بنیان گذاری سازمان افسران توده‌ای که (در تمام دوران پیش از کودتای ۲۸ سرداد) یکی از بزرگترین سازمانهای از نوع خود در مقیاس جهانی بود، نمونه‌ای از چنین آمادگی است." (۳۸)

روشن است که گناهی کسیره‌ای صورت نگرفته و استثناً، قاعده را از میدان بدر نکشیده است تا خود جای آنرا اشغال کند. اصولاً از نظر ما هیچ شکلی از مبارزه انقلابی پیشاپیش "قاعده" نیست. قاعده تنها خود انقلاب است، قاعده مبارزه طبقاتی است، قاعده رزمیدن در راه جبرگی نویر که نه و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک دولتی منسوخ و با به گذاری دیکتاتوری پرولتاریاست. قاعده این اسلوب پولادین و توانای لنین است که ضمن بررسی اشکال مختلف انقلاب اجتماعی، با اشاره به کاشوتسکی گفت:

"بحرانهای آینده اشکال نوینی از مبارزه را بدنبال خواهد آورد که در شرایط کنونی نمیتوان آنها را پیش بینی کرد... هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است."

لنین با اشاره به "هگل" تأکید می‌کرد که "غنا ی پدیده بیش از قانون است." و کدام مارکسیست واقعی است که چراغ درست داشته باشد و نخواهد "قانون" را از غنای "پدیده" که مدام در تنوع گسترش یافته‌ای است، شادابی و چالاکگی بخشد و یا به پای گسترش امکانات ناشناخته‌ای که با پیدایش اوضاع و شرایط جدید، جوانه می‌زنند و می‌شکوفند، پیش برود؟ محبت از شکستن و خورد کردن قوانین اساسی و با تجدیدنظر کردن در اصول، به بهانه تطبیق این

(۳۷) ما شوئیسم و بازتاب آن در ایران، ج. ۱، ص. ۱۱۶ و ۱۱۷

(۳۸) همان کتاب، ص. ۱۱۷

قوانین و اصول با شرایط نونیمت . درست برعکس . صحت بر سر نبر و مند کردن اصول و قوانین با برگردن آنها از جوهر زندگی و واقعیت و تعمیم آنهاست . محبت از نغی نشوری انقلاب مسلحانه نیست . صحت از چشم گشودن بروی امکانات دیگری است که متناسب با تغییر اوضاع با احتمال کمتر یا بیشتر در برابر مسازان ظاهر میشود و نمیتوان و نباید به آنها کم بها داد . آن مارکسیستی که نخواهد خلاقیت مارکسیسم را در چارچوب امکانات دوره لنین نگهدارد و از روی حسن نیت ولی نا آگاهی ، هر گام پیشروی از این چارچوب را حرام بداند ، دوست مارکسیسم نیست ، دزخیم آنست . مادر آینده به این مساله که تنفس مارکسیسم درست در آنجا میزند ، با شرح و تفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت .



قرارداد دو جانبه نظامی ایران و آمریکا باید بی درنگ لغو شود



بیاد استاد غلامحسین مصاحب

سپیده دم ۲۱ مهرماه ۱۳۵۸ هجری شمسی، ایران یکی از بزرگترین ریاضیدانان خود را از دست داد. و به اعتناری یکی از بزرگترین دانشمندان ایران درگذشت.

دکتر مصاحب در سال ۱۳۸۹ هجری شمسی در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در رشته ریاضی در تهران و سپس در فرانسه و انگلستان به پایان رسانید. در سال ۱۳۲۷ شمسی به اخذ درجه دکترا از دانشگاه کمبریج نایل شد و به عضویت انجمن ریاضی لندن و انجمن فلسفی کمبریج مفتخر شد.

دکتر مصاحب در سال ۱۳۰۶ شمسی وارد خدمت وزارت فرهنگ شد، و پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق استعفا کرد، این تنها سمت دولتی بود که او پذیرفت. دکتر مصاحب در سال ۱۳۴۵ موسسه ریاضیات را در دانشگاه تربیت معلم تاسیس کرد و تا آخر پانزده روزهای حیات به تدریس در این موسسه اشتغال داشت، وی بی ادعا و فروتن بود، پسول و مقام چه در داخل کشور و چه در خارج از ایران نتوانست او را منحرف سازد و هرگز علم را به بیع و شرا نکذاشت با اینکه سهولت می توانست چنین کاری بکند.

در سال ۱۳۳۹ شمسی انجمن آثار ملی انتشار کتاب وی را در زمینه اثری ناشناخته از خیام در ریاضیات منتشر کرد. انتشار این کتاب در سالهایی انجام گرفت که خلفان آریا مهری بر ایران سایه افکنده بود، و او در موضع علمی، شجاعانه نام دکترتقی را نیز در راه مناسبی در مقدمه کتاب خود آورده است.

در سال ۱۳۴۵، جلد اول دانشنامه المعارف فارسی منتشر شد، که یکی از بزرگترین آثار زبان فارسی قرن ماست. مصاحب دروازه "احمدآباد"، نام دکتر مصدق را نیز با شجاعت فید کرده.

داشده المعارف فارسی انعکاسی است از استعداد علمی و دقت و پشتکار شگرف دکتر ماسح ،
 و او با کارشانه روزی و مستمر در داشره المعارف اثری ماندگار به جای گذاشت .
 از وی به غیر از دو کتاب مزبور ، مدخل منطق صورت (سال ۱۳۳۴) ، مجله ریاضیات عالی
 و مقدماتی (۱۳۱۰-۱۳۰۹) ، حبر و مقاله خیام (۱۳۱۷) و آثار دیگری به زبانهای فارسی و
 انگلیسی برجای مانده است .
 فقدان دکتر ماسح در طوفان حوادث کنونی ایران ، سهولت جبران نخواهد شد .
 درگذشت این دانشمند را به خاتمه اش صمیمانه تسلیت می گوئیم .

پندنامه

بر گذشته و شکسته و ریخته ، افسوس مخور .
 به صبر ، بلندی جوی .
 شن را مراد مده که بسیار خواهد .
 سیا موزوبیا موزان .
 مکن تا نگنند .
 آنچه نرود ، مران .
 بر بیرحم ، رحمت مکن .
 در بدی ، باری مده .
 از پیشه خود تنگ مدار .
 به رضای خلق زندگی خوش گردان .
 توشه از تجربیت ساز .
 خدمت هیچ ناسزا مکن .
 به هیچ بدی ، همدستان مباش .
 بر هیچ آفریده ، افسوس مکن .
 به زیادت نیگان زنده و مرده برو .
 از زمانه عبرت گیر .
 امید ، بهتر از گنج دان .
 در آن کوش که به مرگ ، زنده شوی .

ابومنصور ماثریدی سمرقندی
 (متوفی به سال ۳۳۳ هجری)



شعله فروزانی که خاموش شد

دراواخرشهریورماه گذشته، یک آگهی کوتاه و چندسطری مندرج درروزنامه های عصر تهران خبرازدرگذشت یکی ازرجال سرشناس فرهنگی ایران بمدادیکه درطول یک قرن، چون اسطوره ای پای برحانمونه ای ازبویائی، خلاصیت، پرکاری درموسیقی ایران ظهورکرد و حضورخودرا بمثابه یک هنرمنداصل به شیوت رساند.

نودوچهارسال از عمربربارعلینقی وزیریسیری شد و بعدازیک بیماری سخت درگذشت. بی شک مرگ هرانسانی، آدمی را به تفکرونا مل وامیدارد، خاصه مردانیکه درجامعه خود منشاء تاثیربودند، آنانکه آغازگرراه بودند.

تاریخ تحول موسیقی ایران دریکصدسال اخیر، با آنهمه نام آوران بزرگ نظرمیرزا عبدالله، میرزا آقا حسینقلی، درویش خان، عارف وشیدا بیش ازهرکس دیگری حق دارد به وجودعلینقی وزیریسیری مناهی باشد.

علینقی وزیریسیری دریکی ازحساسترین وعمده ترین لحظه های تلاقیطبقاتی در تاریخ تحول اجتماعی ایران، باصلاح ضرریای به عرصه نهاد، درهمین برهه از زمان است که او تصمیم به تاسیس مدرسه عالی موسیقی و تعلیم هنرجویان با استعداد به سبک کنسرواتورها ی اروپائی و تشکیل کنسرت و ارائه آثار خلاق و پرشکوه برداخت. موسیقی ایران، به مدد او از محافل در بسته " فضای آزاد" راه پیدا کرد. او همیشه این جمله بتهوون را با خود و شاگردانش تکرار میکرد که " حقیقت را از هر چیز دیگری برتر شمارید." و با " اگر هنرمندان نتوانند در کنار انسانیت زیست کنند همان بهتر که بمیرد."

یکی از خصوصیات وزیریسیری توجه او به سلامت جسم و روح بود. وی معتقد بود که موسیقیدان باید هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی از سلامت کامل برخوردار باشد و از هر نوع آلودگی مطلقاً دور باشد و خود او نیز چنین بود. در همین ماه وزیریسیری اولین هنرمندی بود که میدانست

هرمندیش اردبگراں احتیاج به سلامت و نیروی جسمانی در دوا این نیرو را با سدا ز راه ایجاد تعادل در زندگی و تنظیم برنا مه صحیح برای کار و بخصوص از راه ورزش و تقویت نیروی اراده بدست آورد. وزیر این را از تندرستی را خود نگار بست و به شاگردانش نیز آموخت. شیوه کار و زبیری و نوآوریهاش: وزیر در سال ۱۳۰۲ از اروپا به ایران بازگشت و مدرسه عالی موسیقی را تأسیس کرد. (ابوالحسن صابکی از اولین شاگردانش بود که قدم به این مکتب نهاد.

- وزیر سخت و بیگیر کار میکرد و گاه برای ساختن قطعه ای با قدرت و تکنیک مطلوب تا سه روز خود را در اطاقی محبوس میکرد.

- در پرورش شاگردان سخت گیری و سختی گذشت بود.

- موسیقی تخیلی و بیگانه گذشته را متحول کرده و به ارکستر اسبون شکل تازه داد.

- دو علامت بناهای سری و گرن برای نمایان شدن نیم برده و ربع برده که از خصوصیات موسیقی ایران است، ابداع کرد.

- ردیف موسیقی ایران را ساخت - خط بین المللی موسیقی - برای چند سال تدوین کرد. آثار علمی و زبیری:

۱- برخی از آثار علمی و زبیری عبارتند از: ۱- سرود "ای وطن" که در ما به دستش ساخته و پرداخته شده و با صدای روح نگیز و ارکستر مدرسه عالی موسیقی در صفحه ضبط شده است.

۲- دوازدهم برای جسم مهارت در پنجه گذاری روی برده های تار و دیگرگون ساختن تکنیک این ساز بوجود آورد، که خود در صفحه ای اجرا و ضبط کرد. بناهای "بندیا ز" و " دختر زولیده".

۳- قطعه " نیمه شب " آهنگی است از استاد وزیر بر روی یکی از غزلیهای حافظ که مطلع آن چنین است: " زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست - پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست "

۴- قطعه " خریدار تو " آهنگی است بر روی غزلی از سعدی با مطلع:

" من نمایی که باشم که خریدار تو باشم - حیف با ندکه تو با رمن و من با رتو باشم "

۵- قطعه " شکایت نی " آهنگی است بر روی دیباچه مشنوی معنوی جلال الدین محمد بلخی با مطلع " بشنوا زنی چون حکایت میکند - از خدا شبها شکایت میکند "

با دش گرامی باد

مسئله مسکن در ایران

ب. کیا

برنامه حزب توده ایران مصوب آذرماه ۱۳۵۳ درفصل مسکن ونوسازی «احداث وتأمین بهداشتی وراحت و ارزان برای زحمتکشان شهر و ده باکمک دولت و نیز باکمک مؤسساتی که این زحمتکشان در آنها بکار مشغولند» را تأکید و لزوم تعدیل اجاره بهای مسکن را تصریح نموده است .

این مقاله تحلیلی است ازوضع مسکن ومقدمه ایست برای برنامه ریزی مسکن براساس پیشنهاد اصولی حزب درباره لزوم بکار بستن اصول برنامه ریزی در بخشها و رشته های مختلف .

* * * *

مقدمه

داشتن مسکن سالم ومناسب بعدازخوراک وهوشاك ضروری ترین نیاز هر فرد انسانی است . بنابراین دريك جامعه مترقی ودموکراتیک باید امکانات و وجباتی فراهم شود که هر خانواده به میزان کافی اتاق مسکونی سالم ومناسب در اختیار داشته باشد .

در دهه های گذشته فروپاشی نظام سنتی فئودالی در ایران واستقرار نظام سرمایه داری درکشور بهمراه سیاست های نادرست و مخرب رژیم گذشته در زمینه کشاورزی و ارضی سبب هجوم روستائیان به شهرها و مهاجرت ساکنان شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ وبالاخره ایجاد شهرهای بزرگ گردیده است .

جابجائی جمعیت بهمراه دگرگونی نظام اقتصادی و تغییرات روابط اجتماعی و خانوادگی سبب تشدید نیاز به مسکن شد تا آنجا که در کنار هر يك از شهرهای بزرگ هزاران خانواده مهاجر در زائحه ها وحصیرها زندگی کرده وبسیاری ازخانواده های مرفه تر

ناچارند که بیش از نصف درآمد خود را صرف هزینه مسکن نمایند. رژیم گذشته که نمیتوانست مشکلات و کمبود مسکن را انکار کند، ناچار سیاست‌ها و برنامه‌های متعددی را جهت تعدیل مهاجرت و یا تأمین مسکن تهیه و ارائه نمود که همه این برنامه‌ها بعثت اینکه بدون در نظر گرفتن تضادهای بنیادی اقتصاد حاکم تهیه شده بود از همان ابتدا محکوم به شکست بود. خصوصاً که مهاجرت به شهرها و آشفتگی وضع مسکن برای طبقات حاکم منشاء سود و فایده بود، چه بدین ترتیب از یکطرف، ارتش ذخیره کار در شهرها متراکم میشد و صاحبان صنایع مونتاز همواره میتوانستند از این افراد در جستجوی کار استفاده کنند و از طرف دیگر سرمایه‌داران وابسته و مقامات درباری و دولتی سود زیادی از معاملات زمین و ساختمان بدست آورند. طبیعی است که این گروه‌های سودجو مانع بشمر رسیدن هر برنامه و سیاست صحیح میشدند.

در ماه‌های بعد از انقلاب مسئله مسکن و لزوم تهیه خانه برای طبقات کم درآمد مورد توجه قرار گرفت تا آنجا که امام خمینی، رهبر انقلاب یکی از اولین فرمان‌های خود را به موضوع تأمین مسکن مستضعفین اختصاص داده و با افتتاح حساب جاری جهت تمرکز کمک‌های افراد و ایجاد بنیاد مسکن سعی در شروع حل این مسئله نمود. در همین مدت دولت تدابیر و تصمیمات متعددی را ارائه نمود که مهم‌ترین آن در قانون تملک اراضی موات منعکس گردیده است.

یک بررسی اجمالی در اقدامات انجام شده در ماه‌های اخیر روشن میکند که همه تصمیمات و اقدامات انجام شده فاقد یک سیاست و برنامه جامع و هماهنگ میباشد. در حالیکه مسئله تأمین مسکن آن چنان حجم و ابعاد وسیع در رابطه با سایر بخش‌ها و رشته‌های اقتصادی و اجتماعی دارد که حل آن جز با مطالعه کامل وضع و کمبود کنونی مسکن و برآورد احتیاجات و تجزیه و تحلیل امکانات و مشکلات در چارچوب یک برنامه جامع و هماهنگ امکان ندارد. این مقاله تلخیصی است از یک برنامه تأمین مسکن و کوششی است برای نشان دادن روش‌ها و تکنیک‌های صحیح و مؤثر برای حل این مسئله اقتصادی و اجتماعی.

۱- وضع کنونی و کمبود مسکن

درباره وضع کنونی مسکن جامع‌ترین منبع آماری موجود مربوط به گزارش نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ میباشد. هر چند از نظر تعاریف، جامعیت آماری، روش سرشماری و نتیجه‌گیری از آن، این سرشماری دارای نقائص جدی است ولی بعثت فقدان هر گونه منبع آماری دیگر ناچار باید مطالعه و بررسی بر اساس این سرشماری انجام گیرد.

طبق آمار سرشماری عمومی در سال ۱۳۵۵ جمعیت کشور ۳۳/۵۹۱/۸۷۵ نفر متشکل در حدود ۶/۷ میلیون خانوار بوده است که از این تعداد ۴۶/۸ درصد در شهرها و

۵۳/۲ درصد در روستاها زندگی میکردند*

طبق همین سرشماری برای ۶/۷ میلیون خانوار در سراسر کشور بالغ بر ۵/۳ میلیون واحد مسکونی وجود داشته است، در تفکیک شهر و روستا مشاهده میشود که ۳/۲۵ میلیون خانوار شهری ۲/۳۸ میلیون واحد مسکونی و ۳/۴۶ میلیون خانوار روستائی، ۲/۹۵ میلیون واحد مسکونی در اختیار داشته‌اند. بدین ترتیب در ۱/۳۶ خانوار شهری و هر ۱/۱۷ خانوار روستائی يك واحد مسکونی در اختیار داشته‌اند.

این ارقام نباید موجب این اشتباه شود که گویا وضع مسکن در روستاها مناسب‌تر از شهرهاست، چه همین آمار نشان میدهد که بیشتر از دو سوم خانه‌های روستائی بیشتر از ده سال عمر داشته و بیشتر از ۸۰ درصد ساختمانها با مصالح نامناسب و غیر مطمئن مانند حصیر، چادر، خشت و گل ساخته شده است در حالیکه در شهرها خانه‌های بیشتر از ده سال عمر - ۵۵/۷ درصد و ساختمانهای با مصالح نامرغوب - ۲۷/۳ درصد جمع واحدها را تشکیل میداده است. بعلاوه، هر واحد مسکونی شهری بطور متوسط دارای ۳/۴۸ اتاق است، در حالیکه خانه‌های روستائی بطور متوسط شامل ۲/۷۲ اتاق می‌شود. بعبارت دیگر در حالیکه در شهرها بطور متوسط هر ۱/۹ نفر يك اتاق در اختیار دارند، در روستاها هر ۲/۲۳ نفر در يك اتاق زندگی میکنند.

از نظر محاسبه کمبود معمولاً کارشناسان به اتکاء اصل يك واحد مسکونی برای هر خانوار، تعداد واحدهای مسکونی را از تعداد خانوار کسر کرده و مابه‌التفاوت را کمبود محسوب میکنند. ولی در يك بررسی دقیق‌تر باید واحدهای مسکونی ساخته شده با مصالح نامرغوب و پایین‌تر از استاندارد قابل قبول را از جمع واحدهای مسکونی موجود کسر کنیم.

بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که کمبود مسکن در مناطق شهری حدود ۱/۳ میلیون و در مناطق روستائی حدود دو میلیون واحد مسکونی برآورد می‌گردد. بعبارت دیگر بیش از ۴۷ درصد خانواده‌های شهری و ۸۳ درصد خانواده‌های روستائی از نظر مسکن دچار کمبود بوده و ناچار به سکونت مشترك با اقوام خود در يك واحد و یا اسکان در ساختمانهای نامناسب و غیر مستحکم می‌باشند.

۲- برآورد احتیاجات

گفته شد که کمبود مسکن در سطح کشور بالغ بر ۳/۳ میلیون واحد مسکونی

*- از نظر تفکیک شهر و روستا، سرشماری عمومی صرفاً تعداد جمعیت را ملاک داشته و لذا تمام مناطقی را که در موقع سرشماری بیشتر از پنجاه هزار نفر جمعیت داشته‌اند، شهر محسوب کرده است و به همین جهت تعداد مناطق شهری از ۲۲۹ منطقه در سرشماری ۱۳۳۵ به ۳۶۵ شهر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافته است.

برآورد میگردد. بدیهی است که جبران این کمبود در مدت کوتاه ممکن نبوده و ناچار باید با اجرای يك برنامه درازمدت ۱۰ یا ۲۰ ساله براین کمبود غلبه شود. مسلم است که ظرف مدت اجرای برنامه علاوه بر کمبود کنونی بر اثر افزایش طبیعی جمعیت، مهاجرت، تخریب و تجدید بنای ساختمانها احتیاجات جدیدی مطرح میگردد که باید این احتیاجات نیز محاسبه شده و در برنامه تأمین مسکن منظور گردد.

برای برآورد احتیاجات آتی مسکن کارشناسان بین المللی روشها و تکنیکهای متعددی را ارائه و اجرا نموده اند.

در ایران با استفاده از هر يك از این روشها و جمع بندی و نتیجه گیری از آنها احتیاجات مسکن در ده سال آینده محاسبه شده است که حاصل این محاسبات به شرح زیر است:

برآورد احتیاجات مسکن در ده سال آینده (هزار واحد مسکونی)

مناطق شهری	مناطق روستایی	کل کشور	
۱۱۰۰	۱۱۶۰	۲۲۶۰	افزایش طبیعی خانوار
۹۰۰	- ۹۰۰	-	مهاجرت
۲۰۰	۱۲۰	۳۲۰	تخریب و تجدید بنا
۱۱۰	۱۰۰	۲۱۰	ذخیره واحدهای خالی
۲۳۱۰	۴۸۰	۲۷۹۰	جمع
۱۳۰۰	۲۰۰۰	۳۳۰۰	جبران کمبود کنونی
۳۶۱۰	۲۴۸۰	۶۰۹۰	جمع کل

۳- فعالیت خانه سازی

از آنجا که تهیه و اجرای هر برنامه باید با توجه به فعالیت گذشته و امکانات کشور انجام گیرد، لذا در این قسمت جمع فعالیت خانه سازی در سالهای گذشته منعکس میگردد. توضیح میدهم که در مورد خانه سازی در روستاها جز نتایج سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ آمار دیگری در دست نیست و در مورد خانه سازی دولتی نیز فقط ارقام مربوط به حجم سرمایه گذاری در دست است ولی در مورد فعالیت ساختمانی بخش خصوصی در مناطق شهری از هانزده سال قبل بانک مرکزی ایران آمارهای جامعی تهیه و منتشر کرده است که در این زمینه از آمارهای مذکور استفاده شده است.

فعالیت خانه‌سازی بخش خصوصی در سالهای آخر (واحد مسکونی)

سال	مناطق روستایی	مناطق شهری
۱۳۵۲	۸۰۶۲۰	۸۳۵۹۹
۱۳۵۳	۷۹۲۲۰	۸۰۲۵۵
۱۳۵۴	۶۹۲۸۰	۹۲۵۲۵
۱۳۵۵	۴۵۸۸۰ (آبانماه)	۱۰۱۶۸۶
۱۳۵۶		۱۱۹۱۷۲

آمار بالا از حیث مقایسه افزایش تعداد واحدهای مسکونی تکمیل شده در شهرها و سیر نزولی آن در مناطق روستایی جالب توجه است، خصوصاً که تعداد واحدهای مسکونی تکمیل شده در سال ۱۳۵۱ در روستاها بالغ بر ۱۲۳۲۸۰ واحد و در نیمساله ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ سالانه بطور بیش از ۱۱۸ هزار واحد بوده است. بدین ترتیب مشاهده میشود که کاهش سرمایه‌گذاری در کشاورزی به‌خانه‌سازی در روستاها سرایت کرده و تعداد واحدهای تکمیل شده در هر سال نسبت به سال قبل کاهش یافته است تا آنجا که ظرف پنج سال به نزدیک نصف رسیده است.

هر چند تعداد واحدهای مسکونی ساخته شده از طرف دولت مشخص نیست ولی با توجه به میزان سرمایه‌گذاری و متوسط بهای هر واحد مسکونی میتوان برآورد کرد که دولت در دوره برنامه پنجم عمرانی مجموعاً حدود صد هزار، یعنی سالانه بطور متوسط ۲۰ هزار واحد مسکونی ساخته است.

با اینوصف مشاهده میگردد که حداکثر فعالیت خانه‌سازی در گذشته اهم از دولتی و خصوصی سالانه ۲۰ هزار واحد مسکونی بوده است. بدین ترتیب جز با افزایش حجم فعالیت خانه‌سازی و کوشش در اتقاء باز دهی نمیتوان به حل مشکل مسکن امیدوار بود. در این زمینه خصوصاً جهات مؤثر در برنامه‌ریزی و عوامل مختلف خانه‌سازی را باید به دقت بررسی نمود که ذیلاً اهم آن تجزیه و تحلیل میگردد.

بطور کلی بررسی فعالیت خانه‌سازی و یا در مجموع فعالیت ساختمانی در گذشته نشان میدهد که این بخش، حساس‌ترین بخش اقتصاد کشور را تشکیل میداده است. طبق آمار بانک مرکزی ایران سرمایه‌گذاری در ساختمان از ۲۸۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۲ بسرعت افزایش یافته (خصوصاً تحت تأثیر افزایش درآمد نفت) و ظرف سه سال دوبرابر شده و به ۴۲۲/۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۵ رسیده است. از اواخر سال ۱۳۵۵ علائم رکود اقتصادی بعداً از ساختمان شروع شد و این رکود در سال ۱۳۵۶ شدت یافت تا آنجا که رشد سرمایه‌گذاری در ساختمان از ۲۲/۹ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۲/۷ درصد در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت.

از طرف دیگر طبق آمار سرشماری عمومی در سال ۱۳۴۵ از جمع حدود ۶/۸ میلیون نفر شاغلین در سطح کشور حدود ۷/۴ درصد یعنی ۵۰۹ هزار نفر در ساختمان اشتغال داشته‌اند ولی ده سال بعد یعنی در ۱۳۵۵ از جمع ۸/۸ میلیون نفر شاغلین کشور حدود ۱۳/۴ درصد یعنی نزدیک ۱/۲ میلیون نفر در بخش ساختمان مشغول کار بوده‌اند و با احتساب شاغلین در صنایع مصالح ساختمانی و سایر صنایع و حداثت وابسته می‌توان گفت که ساختمان حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد شاغلین را به کار گرفته است.

۴- برنامه ریزی تأمین مسکن

گفته شد که در ده سال آینده جهت جبران کمبود تأمین احتیاجات، ۶ میلیون واحد مسکونی مورد نیاز است و بنابراین باید سالانه بطور متوسط ۶۰۰ هزار واحد مسکونی ساخته شود. عبارت دیگر با توجه به حجم فعالیت در گذشته یعنی حداکثر سالانه ۲۰۰ هزار واحد، باید فعالیت خانه‌سازی سه برابر شود. رسیدن به این حد نصاب نه ممکن است و نه در صورت امکان مقرون به مصاحبت. چه ساختن سالانه ۶۰۰ هزار واحد مسکونی با توجه به متوسط جمعیت کشور در ده سال آینده به معنای ساختن ۱۶ واحد مسکونی برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت در هر سال است که این نسبت سهم عمده‌ای از امکانات کشور را بخود اختصاص داده و لاجرم به بخش‌های حیاتی دیگر مانند کشاورزی، صنعت و امور عمرانی لطمه وارد می‌کند.* از طرف دیگر با توجه باینکه متوسط قیمت تمام شده هر واحد مسکونی تکمیل شده توسط بخش خصوصی در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۳۱۰ هزار تومان بوده است، حتی اگر بتوان با حذف بهای زمین و کاهش متوسط مساحت هر واحد مسکونی و بالاخره هائین آوردن استاندارد جهانی، هزینه هر واحد مسکونی را به ۲۰۰ هزار تومان کاهش داد، ملاحظه می‌گردد که ساختن ۶۰۰ هزار واحد در هر سال به ۱۲۰ میلیارد تومان اعتبار نیاز دارد و لذا با توجه به جمع درآمد ملی که در سال ۱۳۵۶ به قیمت جاری ۴۹۱/۳ میلیارد تومان بوده است ناچار باید حدود ۲۵ درصد درآمد ملی صرف تأمین مسکن شود و مابقی است که اختصاص این سهم از درآمد ملی به مسکن ممکن نخواهد بود.

بدین ترتیب با عدم امکان تحقق چنین برنامه‌ای میبایست در چارچوب سیاست‌های دولت اولویت‌ها مشخص شده و نیز با شناخت دقیق مشکلات و امکانات سعی در رفع تنگناها و دشواریها و ارتقاء بازدهی فعالیت خانه‌سازی بعمل آید تا بتوان از جمع امکانات موجود حداکثر بهره‌برداری در جهت تأمین مسکن را میسر ساخت.

* - حداکثر فعالیت خانه‌سازی برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت در بعضی کشورها به سالانه ۱۰ تا ۱۲ واحد مسکونی رسیده است.

۵- برنامه ریزی و تشخیص اولویت‌ها

گفته شد که تحقق هدف کامل تأمین مسکن یعنی احداث سالانه ۶۰۰ هزار واحد مسکونی نه ممکن است و نه مقرون به مصلحت . . . بدین ترتیب در یک برنامه تأمین مسکن ناچار باید با شناخت و ارزیابی دقیق امکانات ترتیبی داد که با تأمین حداکثر بازدهی از امکانات فعالیت‌های خانه‌سازی در جهت اولویت‌ها بکار گرفته شود.

هرچند ارقام دقیقی از جمع سرمایه‌گذاری در مسکن در سالهای گذشته در دست نیست ولی از مجموع ارقام و اطلاعات موجود میتوان نتیجه گرفت که حداکثر سرمایه‌گذاری در سال ۱۳۵۶ حدود ۵۰۰ میلیارد ریال (۳۷۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در مناطق شهری، ۵۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری دولت و حدود ۸۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری در مناطق روستائی)*.

باتوجه به رقم بالا و با در نظر گرفتن اینکه جمع درآمد ناخالص ملی در سال مذکور بالغ بر ۵۳۴۷/۶ میلیارد ریال و حساب تشکیل سرمایه ۱۸۳۲ میلیارد ریال بوده است، اگر جمع سرمایه‌گذاری در مسکن را بالاترین حد نصاب قابل قبول کارشناسان اقتصادی یعنی حدود ده درصد درآمد ملی و ۲۵ درصد تشکیل سرمایه در نظر بگیریم ملاحظه میشود که حداکثر امکانات ملی برای سرمایه‌گذاری در مسکن همان میزان سال ۱۳۵۶ یعنی حدود ۵۰۰ میلیارد ریال به نرخ ثابت سال ۱۳۵۶ خواهد بود.

باتوجه به محدودیت امکانات سرمایه‌گذاری در برنامه مسکن باید ترتیبی داد که از راه کاهش قیمت تمام شده هر واحد مسکونی از سرمایه‌گذاری بازدهی بیشتری بدست آید. در زمینه کاهش قیمت تمام شده نکات زیر قابل بررسی است:

الف - متوسط قیمت تمام شده هر واحد مسکونی در سال ۱۳۵۶ حدود ۲/۵ میلیون ریال بوده (قیمت هر واحد مسکونی تکمیل شده در مناطق شهری توسط بخش خصوصی به ۳/۱ میلیون ریال بالغ میشد و قیمت تمام شده واحدهای روستائی و دولتی ارزان‌تر از آن بود).

ب - طبق آمار بانک مرکزی ایران از جمع قیمت تمام شده ساختمان در سال ۱۳۵۶ حدود ۴۷ درصد یعنی حدود ۱/۲ میلیون ریال مربوط به بهای زمین بوده است. در آینده با ملی کردن اراضی موات حدود نصف این مبلغ صرفه‌جویی میشود و نصف دیگر باید صرف تأمین هزینه تأسیسات زیربنائی و مشترک گردد.

ج - طبق آمار بانک مرکزی ایران متوسط مساحت هر واحد مسکونی در سال ۱۳۵۶ حدود ۱۴۱ متر مربع بوده است. در آینده با تأکید بیشتر برای ساختن خانه‌های ارزان قیمت

* - این برآورد با اطلاعات دیگر مثلاً جمع هزینه‌های مصرفی در سال مذکور و ضریب اهمیت هزینه مسکن نیز تا حدودی تطبیق میکند.

وجلوگیری از ساختمانهای لوکس این مساحت باید به حدود ۹۰ تا ۱۰۰ متر مربع کاهش یابد. بدین ترتیب حدود ۳۰ درصد از بهای هرواحد صرفه‌جویی میشود.

د- در سالهای گذشته گرایش زیادی برای احداث ساختمانهای لوکس وجود داشته است که باید در آینده به این گرایش پایان داد.

با اجرای این تدابیر پیش‌بینی میشود که متوسط قیمت تمام شده هرواحد مسکونی به قیمت سال ۱۳۵۶ به حدود ۱/۸ تا ۱ میلیون ریال کاهش* یافته و در نتیجه با ۵۰۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری بتوان ۲۵۰ تا ۲۸۰ هزار واحد مسکونی ساخت.

باتوجه به توضیحات بالا برنامه مسکن باید هدف خود را از ساختن حدود ۲۵۰ هزار واحد مسکونی شروع کرده و آنرا بتدریج تا سطح ۳۰۰ هزار واحد مسکونی در هر سال افزایش داده و بالاخره بعد از پنج‌سال این میزان را به ۳۵۰ هزار واحد افزایش دهد، تا آنجا که ظرف ده سال حدود ۳/۲ میلیون واحد مسکونی در شهرها و روستاها ساخته شود. یادآوری مینماید که حد نصاب بالا علاوه بر سرمایه‌گذاری با توجه به مجموع امکانات کشور از حیث تهیه مصالح و تأمین نیروی انسانی در سطوح مختلف مهارت پیش‌بینی شده است.

از آنجا که بر اساس برآوردهای بالا اجرای برنامه حداکثر ممکن نمیگردد، ناچار در آینده باید بعضی مشکلات مسکن مانند تراکم خانوار در واحدهای مسکونی و سکونت در ساختمانهای نامناسب را تحمل نمود. هم‌چنین باید مراقبت کرد که خانه‌سازی بر اساس برنامه منظم انجام گیرد، یعنی از نظر جغرافیائی با توجه به آمار سرشماری عمومی برای هر منطقه بر حسب اولویت و حدت‌احتیاجات طرحهای خانه‌سازی ویژه اجرا گردد. بعلاوه با توجه به متوسط وسعت خانوار و میزان احتیاجات، توزیع خانه‌ها بر حسب تعداد اتاق و مساحت را باید مشخص کرد و بالاخره دولت و یا شورای انقلاب باید موکداً به شهرداریها دستور دهند که از دادن پروانه برای واحدهای لوکس و وسیع خودداری کنند.

۶- برنامه‌ریزی مسکن در رابطه با سایر برنامه‌ها

بدیهی است که خانه‌سازی و تأمین مسکن تنها فعالیت و هدف جامعه را تشکیل نداده و در سایر بخش‌ها و رشته‌ها نیز که بسیاری از آنها نسبت به مسکن اولویت و تقدم دارند، لاجرم باید فعالیت انجام گیرد. بدین ترتیب مسئله خانه‌سازی را باید بعنوان جزئی از مجموعه اقتصاد ملی و در رابطه متقابل با سایر بخش‌ها بررسی نموده و برنامه مسکن را در چارچوب برنامه‌های کلی مملکتی و بالااقل هماهنگ با سیاست‌ها و ضوابط کلی تهیه و

• - باید در نظر داشت که متقابلاً بخاطر بالا بردن استاندارد و تسهیلات، متوسط قیمت تمام شده خانه‌های روستائی در آینده افزایش خواهد یافت.

اجرا نمود. در این برنامه ریزی میبایست توجه شود که اولاً از جمع امکانات ملی چه میزان به بخش ساختمان اختصاص می‌یابد و ثانیاً از مجموع بخش ساختمان شامل راه‌سازی، سدسازی، ساختمانهای اداری، تجاری و واحدهای تولید چه میزانی را میتوان در مسکن متمرکز کرد.

همچنین یادآوری می‌شود که مسئله تأمین مسکن دارای دو جنبه مختلف و گاه معارض یعنی جنبه اقتصادی و اجتماعی است، چه از یکطرف ضرورت‌های اجتماعی ایجاب میکند که هر خانواده فوراً دارای مسکن سالم و کافی باشد و از طرف دیگر ضرورت‌های اقتصادی اجازه نمیدهد که بخش‌های مهم دیگر مانند صنعت، کشاورزی، تأسیسات زیربنایی را کنار گذاشته همه امکانات را در مسکن متمرکز کرده بدین ترتیب برنامه‌ریزی باید این دو ضرورت را آگاهانه تلفیق کرده و برآیند مناسب آنرا مشخص کند. در مورد برنامه ریزی مسکن تعارض دیگر در برنامه‌های کوتاه مدت و بلند مدت مشاهده میگردد. چه در کوتاه مدت مسئله اساسی را وجود تعداد زیادی ساختمان نیمه تمام و خالی تشکیل میدهد. از نظر اقتصادی برای جلوگیری از حبس ثروت ملی در ساختمانهای نیمه تمام و برای ایجاد رونق اقتصادی و مبارزه با بیکاری بخصوص با توجه به حساسیت بخش ساختمان دولت باید بارفع کلیه موانع سازندگان را به تکمیل و واگذاری این واحدها تشویق کند، ولی متقابلاً، از نظر اجتماعی چون بیشتر ساختمانهای نیمه تمام از نوع لوکس یا بالایی متوسط هستند، لذا تخصیص کمکهای دولتی به این ساختمانها را سیاست‌های کلی انقلابی هماهنگ نموده و نیز وجود واحدهای خالی در مواجهه با کمبود و مشکل مسکن عوارض اجتماعی را پدیدار میکند.

بنظر میرسد که اختلاف کتونی بین بنیاد مسکن اسلامی و وزارت مسکن و شهرسازی نیز تجلی این دو جنبه معارض میباشد، یعنی وزارت مسکن از نظر اقتصادی سعی به جلب اطمینان و تشویق سازندگان دارد و بنیاد مسکن از نظر اجتماعی هدف خود را رفع مشکل مسکن گروهی از خانواده‌ها می‌بیند و میخواهد با خریداری و یا مصادره این ساختمانها لااقل در کوتاه مدت مسکن تعدادی از خانواده‌ها را تأمین کند. در حالیکه در بلند مدت با مصادره و یا الزام به فروش ساختمانها میتواند مورد نگرانی سازندگان خصوصی و ممانع فعالیت آنان در آینده گردد. بدین ترتیب تعارض بین تدابیر کوتاه مدت و برنامه‌های بلند مدت متجلی میگردد.

برای رفع این اشکالات و با تأکید بر اینکه برنامه‌های کوتاه مدت نباید در جهت هماهنگی با برنامه‌های بلند مدت طرح و اجرا گردد بنظر میرسد که دولت بهر حال باید با رفع مشکلات سازندگان خصوصی را به تکمیل ساختمانها تشویق کند ولی متقابلاً در جهت هدفهای بلند مدت باید تدابیر زیر را تحقق بخشد:

- چون تعداد زیادی از ساختمانهای نیمه تمام متعلق به درباریان، مقامات دولتی و ارتشی و بالاخره سرمایه‌داران وابسته میباشد همه این ساختمانها قطعاً مصادره و تکمیل

شود.

- کوشش شود که حتی المقدور با تعدیل مشخصات و لوازم ساختمان و احیانا تجدید نظر در نقشه‌ها بهای واحدها کاهش یابد.

- در موقع اعطاء وام و یا سایر تسهیلات به سازندگان خصوصی قراردادی منعقد شود که واحدها در حدود قیمت تعیین شده به داوطلبان خرید واگذار شود و برای اجرای این قراردادها و کلیه عملیات مربوط به رزرو امیوان و فروش واحدها در بانکها و یا بنیاد مسکن و یا در هر موسسه صلاحیت‌دار دیگر متمرکز گردد.

وام بلندمدت با شرایط مناسب برای خانواده‌های داوطلب خرید واحدها اختصاصی یابد.

۷- مسئله زمین

در گذشته گرانی بهای اراضی شهری یکی از مشکلات اساسی خانه سازی و از جهات دیگر یکی از مسائل اساسی اقتصادی و اجتماعی کشور را تشکیل میداد، چه بدنبال استقرار نظام سرمایه‌داری و افزایش جمعیت شهری و تکامل شهرنشینی درباریان و سایر مقامات دولتی و سرمایه‌داران بزرگ وابسته، برخی تشرها و گروه‌های دیگر وارد بازار معاملات زمین شده و با سفته بازی و سایر تمهیدات هنگفت از معاملات زمین بدست می‌آوردند، تا آنجا که ظرف ده سال گذشته قیمت زمین ده و در بعضی مناطق صد برابر شده است. ترقی بهای زمین نه تنها ساختمان‌سازی را دشوار می‌کند، بلکه سود باد آورده ناشی از این معامله سبب ایجاد فساد اجتماعی شد. و بالاخره در سایر بخش‌ها مانند صنعت و کشاورزی اثرات سوئی باقی می‌گذارد.

شورای انقلاب با تصویب قانون ملی کردن اراضی موات خصوصاً ماده واحده الحاقی به قانون و حذف مهلت، بسیاری از مشکلات را حل کرد است. ولی چون در این قانون قطعات کوچک زمین استثناء شده و نیز مقررات قانون شامل بسیاری از اراضی واقع در محدوده شهرها که بصورت باغ بوده و یا سابقاً در آن ساختمان وجود داشته است، نمی‌گردد و به کلیه مالکین اراضی شهری اجازه داده شده است که چنانچه اراضی خود را مشمول مقررات ملی کردن نیدانند به مقامات مسئول مراجعه و گواهی تحصیل نمایند، لذا از یکطرف ده‌ها هزار تقاضای بحق یا ناحق به این مقامات رسیده و مسلماً رسیدگی به آن دشواری و اشکالات زیادی بوجود خواهد آورد و از طرف دیگر تا پایان این رسیدگی دولت نمیتواند نسبت به مالکیت خود بر اراضی و واگذاری آن اطمینان داشته باشد.

در حالیکه با توجه به موازین شرعی و مقررات قانونی که مالکیت بر عین اراضی را منتفی داشته و لفظ برای آبادکننده اراضی نوعی مالکیت بر عین به اعتبار استیفاء منفعت را شناخته است و با توجه باینکه زمین باهر ماده خام طبیعی بدون ارزش بوده و

فقط در پروسه تولید یعنی آماده کردن زمین برای بهره برداری و تجهیز آن به تأسیسات شهری دارای ارزش میگردد و از آنجا که عمل تبدیل زمین با هر به زمین قابل ساختمان توسط مؤسسات دولتی و عمومی انجام میگیرد، لذا طبیعی است که مالکیت و ارزش زمین نیز باید متعلق به دولت باشد و لذا بهتر بود که قانون اصولاً عرضه کلیه اراضی را متعلق به عموم اعلام نموده و فقط برای کسانی که در اراضی دارای تأسیسات باشند در مدت عمر مفید این تأسیسات اجازه تصرف و استیفاء منفعت داده شود.

در مورد اراضی کوچک که اشخاص برای خانه سازی تهیه کرده اند نیز چون دولت میتواند همان زمین و یا زمین مناسب دیگر را برای ساختمان در اختیار اشخاص قرار دهد موضوع منتفی خواهد بود.

در مورد باغها و یا اراضی زراعتی واقع در محدوده شهرها نیز چون تصمیم به ادامه وضع گذشته در محدوده شهر باید از طرف دولت یا شهرداری اتخاذ گردد چه معقول و صلاح نیست که زمین واقع در شهر و مجهز به کلیه تأسیسات شهری صرف زراعت گردد لذا این اراضی نیز باید مصادره شده و دولت درباره تبدیل آن به فضای سبز و یا تخصیص به خانه سازی مستقلاً اقدام کند.

۸- مستقالات اجاری

سابقه نشان داده است که استقرار نظام بورژوازی در مورد خانه های اجاری نوعی تعارض بوجود می آورد، چه باسلطه این نظام افراد زیادی به شهرها هجوم می آورند که باید در واحدهای اجاری زندگی کنند ولی برخلاف نظام فئودالی که سرمایه گذاری در اموال غیر منقول و خصوصاً مستقالات اجاری مورد عمل شدید میباشد در نظام بورژوازی سرمایه داران معمولاً خرید سهام و اوراق بهادار را ترجیح میدهند و بدین ترتیب عرضه خانه های اجاری کاهش می یابد.

این روند در کشور ما در سالهای گذشته مشخصاً وجود داشت چه علیرغم افزایش تقاضای اجاره، عرضه خانه های اجاری جدید کاهش می یافت. طبق آمار بانک مرکزی ایران از جمع ساختمانهای تکمیل شده در سال ۱۳۵۶ در مناطق شهری فقط ۵/۸ درصد بمنظور اجاره ساخته شده بود.

با توجه باینکه در حال حاضر حدود ۲۷/۴ درصد خانوارهای شهری اجاره نشین بوده و در آینده نیز بهر حال تعدادی از خانواده ها ناچار به سکونت در خانه های اجاری خواهند بود، لذا باید در برنامه مسکن فصل مشخصی به توسعه عرضه ساختمانهای اجاری اختصاص یافته و خصوصاً برای ساختمان خانه های ارزان اجاره، تسهیلات و سیمی پیش بینی گردد.

از آنجا که بهر صورت بخش خصوصی حاضر به ساختمان خانه های ارزان اجاره نخواهد بود، باید مؤسسه یا مؤسسات معینی مأمور ساختمان این خانه ها شوند. در مورد تأسیس

و سرپرستی مؤسسات سازنده خانه‌های ارزان اجاره‌ای شوراهای منطقه‌ای مناسب‌ترین ارگان هستند چه این شوراها با بررسی احتیاجات هر منطقه می‌توانند حجم و نوع و مشخصات طرح ساختمانی را معین کرده و برای احداث ساختمان، مؤسسات لازم را بوجود آورند. بدیهی است که مؤسسات سازنده خانه‌های ارزان اجاره به اعتبارات وسیع و بلندمدت نیاز دارند و بهمین جهت لازم است که يك بانک و یا مؤسسه اعتباری تجهیز و اعطاء این اعتبارات را بعهده گرفته و این بانک و مؤسسه با استفاده از اعتبار اینکه در بودجه دولت منظور می‌گردد و یا سپرده هائیکه بانکهای تجاری بدستور بانک مرکزی در این مؤسسه تودیع می‌نمایند، اعتبارات مورد نیاز را به‌مراه کمکهای فنی در اختیار مؤسسات سازنده قرار دهند.

۹- خانه‌های سازمانی

سرمایه‌داران وابسته که در گذشته کارخانه‌های مختلف احداث کرده‌اند بعلت پایین بودن بازدهی تقریباً در هیچ مورد اقدام به احداث خانه‌های سازمانی نکرده‌اند تا آنجا که مثلاً شهر صنعتی البرز با وجود داشتن صدها کارخانه و دهها هزار کارگر، خانه مسکونی نداشته و کارگران ناچارند هر روز دهها کیلومتر راه را طی کرده و یا درزاعه‌ها زندگی کنند. این وضع تقریباً در تمام مراکز صنعتی مشاهده می‌شود بطوریکه کارگران همه‌روزه مقدار زیادی از وقت خود را در رفت و آمد از دست داده و نیز سهم زیادی از درآمد خود را صرف هزینه مسکن می‌کنند.

در آینده باید ترتیبی داد که در کنار هر واحد تولیدی اعم از صنعتی و کشاورزی به میزان کافی خانه‌های سازمانی ساخته شود. ولی برای اینکه واگذاری واحدها و یا الزام به تخلیه خانه‌ها در اختیار کارفرما نباشد تا از آن بعنوان وسیله‌ای جهت فشار بر کارگران، خصوصاً کارگران مبارز، و یا تشویق نفاق‌افکنی استفاده کند، باید در اصلاح قانون کار، مقررات جامع در این مورد پیش‌بینی شده و اصولاً واگذاری واحدها و تخلیه آنها در اختیار سندیکا یا شورای کارگران قرار گیرد.

۱۰- مصالح ساختمانی و نیروی انسانی

در گذشته فقدان و گرانی بعضی مصالح ساختمانی و کمبود کارگران ماهر، یکی از موانع اصلی تأثیر مسکن بود. برای رفع این مشکل، طبیعی است که باید احداث واحدهای تولید مصالح ساختمانی تشویق شده و نیز برنامه‌های آموزشی در سطح کلی بنحوی تأمین گردد که برای هر بخش اقتصادی نیروی انسانی ماهر به میزان کافی تربیت گردد. با وجود این خصوصاً در کوتاه مدت جهت جبران یا تعدیل کمبودها اقدامات زیر را می‌توان اجرا کرد:

- صنعتی کردن ساختمان و استفاده از تکنولوژی مدرن میتواند بازدهی فعالیت‌های ساختمانی را افزایش داده و نیز اتکاء به مصالح ساختمانی و مهارت‌های سنتی را تعدیل کند. ولی نباید اجازه داد که مانند گذشته واسطه‌های بین‌المللی سیستم‌های ساختمان‌سازی متروک و نامناسب را با استفاده از عوامل متنفذ خود به ما تحمیل کنند. در این زمینه دولت باید با بررسی همه جانبه از کلیه سیستم‌ها و انواع مصالح و لوازم ساختمانی جدید مناسب‌ترین آنها را انتخاب کرده و استفاده از آنها توصیه کند.

- با بررسی و پیش‌بینی کافی میتوان از طریق واردات بموقع و با مراقبت در توزیع و یا حذف بعضی پروژه‌ها نیز عرضه و تقاضای مصالح ساختمانی تعادل برقرار کرد. خصوصاً که در حال حاضر ظرفیت تولیدی کارخانه‌های تولید مصالح اصلی ساختمان مانند آجر و سیمان متناسب با تقاضا بوده و در مورد سایر مواد نیز ایجاد تعادل به سهولت ممکن میباشد.

- با ایجاد برنامه‌های آموزشی کوتاه مدت خصوصاً آموزش در حین کار میتوان مهارت‌های لازم را به کارگران آموخت.

۱۱- جهاد سازندگی و بنیاد مسکن اسلامی

به منظور تأمین حداکثر بازدهی از ارگان‌هایی که در اجرای قوانین رهبر انقلاب بوجود آمده‌اند، باید برنامه‌ریزی دقیق‌تری داد که از امکانات جهاد سازندگی و بنیاد مسکن اسلامی خصوصاً در راه تأمین مسکن روستاییان استفاده نمود. چه روستاهای کشور خصوصاً برای نوسازی خانه‌ها و تأمین آب و برق* وفاضلاب به کمک‌های بیشتری نیاز دارند.

جهت تأمین مسکن روستاها بهتر است کوشش شود که خانه سازی با همکاری و همیاری روستاییان و کمک ارگان‌های شهری اجرا گردد، در این زمینه میتوان نقشه‌های ماده خانه سازی متناسب با شرایط اقلیمی و موقعیت هر منطقه تهیه نموده و به روستاییان آموزش داد که این نقشه‌ها را اجرا کنند.

برای خانه‌سازی میتوان از خشت بعنوان يك ماده بسیار مفید و با دوام استفاده کرد. ولی برای مقاومت در مقابل زلزله باید با استفاده از ستون یا آرماتور استحکام دیوارهای خشتی را افزایش داد و همچنین کار برد مصالح ساده دیگر مانند بتون خاکی، بلوکهای سیمانی، مالچ‌های نفتی و غیره میتواند مفید باشد. بطور کلی برای خانه‌سازی باید از مصالح ساختمانی موجود هر محل حداکثر استفاده را کرد.

بنیاد مسکن اسلامی میتواند در سطح وسیع خدمات و تسهیلات لازم جهت اجرای

* علیرغم همه ادعاهای رژیم گذشته طبق آمار سرشماری عمومی دوسال ۱۳۵۵ نزدیک ۹۰ درصد خانه‌های روستایی فاقد لوله‌کشی آب و بیش از ۸۵ درصد بدون برق بوده‌اند.

این برنامه را در اختیار روستاییان قرارداد و کارشناسان و کارگران ماهر شهری در اجرای طرح جهاد سازندگی میتوانند آموزشها و مهارت‌های مورد نیاز را در خدمت روستاییان قرار دهند.

۱۳- سیستم اعتباری مسکن

هرچند در رژیم گذشته مؤسسات مختلفی برای اعطاء اعتبارات مسکن تشکیل شده و مقامات دولتی با هیاهو اعلام میکردند که این مؤسسات امکانات خود را در تأمین مسکن خانواده‌های کم و متوسط درآمد متمرکز میکنند و با وجود اینکه پرداخت وام‌های ساختمان سرعت افزایش یافت بطوریکه ظرف مدت اجرای برنامه پنجم عمرانی میزان وام‌های پرداخت شده، هفت برابر شده و از ۲/۱۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵/۶۴۱ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ رسید، ولی بررسی شرایط پرداخت وام روشن میکند که این وام‌ها عموماً در جهت کمک به اجرا و فروش طرح‌های ساختمانی متعلق به درباریان، مقامات دولتی و سرمایه‌داری وابسته پرداخت شده است.

بطور کلی بررسی فعالیت خانه‌سازی نشان میدهد که بموازات توسعه شهرها و تکامل شهرنشینی، ساختن خانه انفرادی برای افراد، خصوصاً در شهرهای بزرگ غیر ممکن و یا دشوار شده و خانواده‌ها ناچار به خرید خانه‌های ساخته شده میگردند، با استقرار و سلطه نظام سرمایه‌داری، بورژوازی بزرگ و وابسته متوجه و علاقمند به این رشته از فعالیت شده و بکمک و مشارکت مقامات متنفذ دولتی و درباری طرح‌های شهرک سازی و احداث مجتمع‌های مسکونی را شروع نمودند. شرکتهای خانه‌سازی، با استفاده از نفوذ و امکانات خود در بانکها و مؤسسات اعتباری توانستند وام‌های سنگین برای اجرای طرح دریات کرده و نیز ترتیبی دهند که وام‌های خریداران متوجه خرید واحدهای ساخته شده توسط آنان گردد و بدین ترتیب مجموعه سیستم اعتباری مسکن در خدمت اجرای این طرحها قرار گرفت.

اینکه که بانکها و مؤسسات اعتباری ملی شده‌اند، دولت باید امکانات این مؤسسات را صرف تأمین مسکن برای زحمتکشان نماید، یعنی شرایط اعطاء وام را بنحوی برقرار کند که منحصر آ خانواده‌های کم و متوسط درآمد بتوانند از اعتبارات بانک استفاده کنند. همچنین برای کاهش هزینه باید تا آنجا که ممکن است این مؤسسات در یکدیگر ادغام شده و تقسیم وظایف بین آنها بنحوی برقرار گردد که بتوانند هر یک در رشته خاص خود فعالیت داشته باشند.

۱۴- شرکتهای تعاونی مسکن

با تصویب قانون تشویق پسرانند از در سال ۱۳۳۶ و دعوت بانک رهنی ایران، ظرف مدت کوتاهی دهها هزار نفر در صدها شرکت تعاونی مسکن متشکل شده و امیدوار گردیدند

که از طریق این شرکتها و با استفاده از کمکهای دولت صاحب خانه شوند، ولی در عمل شرکتهای بزرگ خانه‌سازی با استفاده از نفوذ خود مانع کمک دولت به شرکتهای تعاونی مسکن گردیدند و چون اعضای شرکتهای تعاونی نیز فاقد هرگونه منابع و امکانات اجرایی بودند، جز در چند مورد هیچیک از شرکتهای تعاونی مسکن در کار خود موفق نشدند.

سابقه و تجربه در بسیاری از کشورها، مفید بودن شرکتهای تعاونی مسکن را ثابت کرده است و این شرکتها توانسته‌اند در سطح وسیع خانه‌سازی کرده و مسکن اعضای خود را تأمین کنند. باتکاء این سابقه و تجربه میتوان اطمینان داشت که در صورت تهیه و اجرای برنامه‌های صحیح شرکتهای تعاونی مسکن میتوانند سهم عمده‌ای در فعالیت خانه‌سازی و تأمین مسکن داشته باشند.

بهمین جهت در برنامه‌های آتی مسکن باید سهم مشخصی به شرکتهای تعاونی مسکن اختصاص یافته و دولت با واگذاری زمین و تأمین موجبات اعطاء وام ترتیبی بدهد که این شرکتها بتوانند طرحهای ساختمانی را اجرا و خانه‌های ساخته شده را در اختیار اعضای خود قرار دهند.

۱۴- قوانین و مقررات

هم‌اکنون قوانین و مقررات متعدد و غالباً معارض در زمینه‌های مختلف مربوط به مسکن وجود دارد. چه رژیم گذشته در مواجهه با هر مشکل و مسئله، ساده‌ترین و ارزان‌ترین «راه‌حل» یعنی وضع قانون و مقررات را انتخاب میکرد و بدین ترتیب توده‌ای از مقررات مزاحم و معارض را به‌ارث گذاشته است. مثلاً کافی است یادآوری شود که علیرغم همه ادعاهای رژیم گذشته در جهت تشویق ساختن خانه‌های ارزان و متوسط قیمت و با وجود پیش‌بینی معافیت مالیاتی برای سازندگان این خانه‌ها در عمل شرایط بنحوی تنظیم شد که ظرف ده سال حتی يك سازنده نتوانست از این معافیت استفاده کند. ولی متقابلاً سازندگان آپارتمانهای لوکس جملگی از معافیت مالیاتی برخوردار شدند. و بایمیتوان از مقررات پیش‌بینی شده در قانون تأمین اعتبارات مسکن مصوب ۱۳۵۱ در مورد انتشار اوراق قرضه مسکن، اعطاء کمک بهره و کمک ساختمان از طرف دولت که هرگز اجرا نشده است، نام برد.

بدین ترتیب لزوم تجدیدنظر در کلیه مقررات مربوط به ساختمان و مسکن ضرورت فوری داشته و بهتر است در چارچوب سیاست و برنامه مسکن کلیه مقررات مربوط به مسکن، در يك قانون متمرکز شده و به تصویب برسد.

درباره برخی مسائل استه‌تیک و هنر

احسان طبری

بخش اول - طبیعت روندهای استه‌تیک

در آغاز کار، آهنگ نگارنده این بررسی این بود که در زیر عنوان «برخی مسائل تکامل هنری در جامعه معاصر ایران»، داوریه‌های خویش را در این گستره عرضه دارد. ولی نخستین پی‌جویی‌ها، نگارنده را بیاد این قاعده ابتدائی منطقی انداخت که پیش از ورود در بحث‌های مشخص، اگر مایلیم بین ما و خواننده با شونده «بحث الفاظ» (لوگوماشی) درنگ‌پذیرد، ابتدا محتوی و مضمون مقولات و اصطلاحات عمده مورد استفاده در بحث را روشن کنیم و سپس به اصل بحث پردازیم. از هنرمندان فیلسوف، ولتر بویژه مراعات این قاعده را توصیه می‌کند.

لذا سودمند می‌شمریم که تحت عنوان: «درباره برخی مسائل استه‌تیک و هنر» شرحی اجمالی تدارک ببینیم و آنرا مدخلی بر گفتار محتمل بعدی قرار دهیم که اگر زمانه و فرصت امکان پدید آورد، در آن گفتار بمسائل معاصر تکامل هنری در کشورمان پردازیم.

بحث کلی درباره عمده‌ترین مقولات و اصطلاحات استه‌تیک و هنر از دیدگاه مارکسیستی از آنجا سودمند است که در دوران رژیم پهلوی، هنرمندان و اندیشه‌وران ما ناچار بیشتر با تئوریه‌های استه‌تیک متداول در غرب سروکار داشته‌اند و ظاهراً دید و برخورد مارکسیستی نسبت به این مسائل از قلمرو بررسی‌های آنها دور مانده است. بعلاوه با بیان این مباحث، نگارنده، پایه فلسفی و علمی خود را بهنگام نقد مشخص آثار ادبی معاصر روشن می‌سازد. پس از ادای این توضیح، به سخن خود آغاز و این بررسی را به سه بخش اساسی تقسیم می‌کنیم:

الف - طبیعت روندهای استه‌تیک؛

ب - هنر و روانشناسی هنری؛

ج - اسالیب هنری و نقش اجتماعی هنر.

اینک به بخش اول، یعنی «طبیعت روندهای استه‌تیک» می‌پردازیم.

ترجمه واژه استه‌تیک بفارسی متضمن برخی دشواریهاست: ترجمه آن به «زیباشناسی»

از آن جهت نارساست که مباحث این دانش تنها بررسی مسئله زیبا و زشت نیست و دامنه‌اش از آن به مراتب فراختر است. ترجمه به واژه غربی «ذوقیات» (نظیر «اخلاقیات» برای ایتیک) بی‌تناسب بنظر نمی‌رسد. بهرحال ما ترجیح دادیم از واژه مستداول بین‌المللی استهتیک استفاده کنیم که از ریشه یونانی «آئیس ته سیس» آمده و معنایش «ادراک حس» است و بدین مناسبت می‌توان استهتیک را یا تسامح «علم حیات لطیف» نیز ترجمه کرد.

استهتیک دانشی است درباره قوانینی که برون آن انسان جهان را از دیدگاه ذوقیات ادراک می‌کند. علاوه بر آن در این دانش درباره ماهیت آفرینش هنری و اشکال آن سخن می‌رود و از این جهت استهتیک را تاحدی «هنرشناسی» نیز می‌توان نامید. ولی همه این معادل‌ها، چنانکه خواننده پس از قرائت این بررسی درخواهد یافت، نارساست.

از جهت تاریخی زایش و پیدایش این دانش را میتوان به ۲۵۰۰ سال پیش، در جهان برده‌داری باستان، در مصر و بابل و هندوچین مربوط ساخت ولی گسترش نظرسنجی بویژه در یونان بود و از آنجمله در آثار افلاطون و ارسطو و دیگر فیلسوفان یونان باستان توجه بیشتر و ژرف‌تری به معانی و مقولات این دانش بعمل آمده است. در رم باستان فیثوف مادی‌گرای آن عصر بنام لوکرسیوس کار، مؤلف اثر «در طبیعت اشیا» و نیز شاعر معروف هوراس (یا هوراسیوس) و دیگران مابین دانش پرداختند.

در سده‌های میانه فلاسفه الهی مسیحی مانند قدیس اوگوستین و قدیس توماس (اهل آکوئن) برای ذوقیات و اخلاقیات هنری مبدا اسرار آمیزی مانند عطیه و موهبت آسمانی قائل بودند. در نزد مؤلفین قرون وسطایی ما نیز نیروی اسرار آمیز و جن مانند بنام «تابعه» در روح وجود داشته که گویا موجب قریحه هنری میشده است.

ولی بهنگام نوزائی (رنسانس) کسانی پیدا شدند که مسائل را به مبدا انسانی و طبیعی و واقعی آن بازگرداندند. مانند: فرانچسکو پترارک شاعر ایتالیایی، لئوناردو داوینچی نقاش و پیکره‌ساز ایتالیایی، دورر نقاش آلمانی، جیورداو برونو عالم و فیلسوف ایتالیایی، مونتیینی نویسنده فرانسوی و امثال آنان.

این جریان فکری، یعنی جستجوی انگیزه‌های آفرینش هنری و ریشه‌هایش در جامعه و انسان، که بوسیله نامبردگان در فوق پایه‌گذاری شد، بویژه در دوران انقلابات بورژوائی قرنهای هفدهم و نوزدهم در اروپا گسترشی فراوان یافت و کسانی مانند برک، هوگارت، دیده‌رو، ژان ژاک روسو، نیکل‌مان، لسننگ، هررد، شیلر، وگنه، بترتیب در انگلستان و فرانسه و آلمان، در این زمینه به بررسی‌های ژرف اندیشانه و بسیار با ارزش پرداختند.

فلسفه کلاسیک آلمان (که بویژه ایمانوئل کانت و فیخته، و شلینگ و هگل نمایندگان برجسته آن هستند) در بسط دانش استهتیک نقشی کلان ایفاء نمودند. مثلاً در آموزش هگل بویژه برخورد تاریخ‌گرایانه به مقولات، بینش‌ها، آثار و شخصیت‌های هنری و نیز تحلیل دیالکتیکی اشکال و مقولات آن و ادراک پیوندهای ماهوی هنر و زندگی جای برجسته‌ای یافت و گام

بزرگی در راه توضیح مقولات پیچیده استه‌تیک برداشته شد.

اگر بخواهیم نخرانه‌ها را در تاریخ پره‌ای وهی استه‌تیک بیابیم، باید بگوئیم که ازسوتی نبرد اجتماعی (نبرد طبقات) در فلسفه و ازسوی دیگر نبرد فلسفی، در مباحث استه‌تیک انعکاس می‌یافت. نبرد اجتماعی در فلسفه بدین شکل بازتاب می‌گرفت که نیروهای محافظه کار اجتماعی همیشه به دفاع از اشکال ایده‌آلیستی (تصور گرایانه) در فلسفه ذی‌علاقه بوده‌اند و نیروهای پیش‌تاز و انقلابی به دفاع از ماتریالیسم و اصلت جهان مادی و اینکه شعور و تصورات آدمی و اندیشه وی چیزی جز ثمرهٔ دیررس تکامل مادهٔ همیشه جنبان و بالنده نیست و نمی‌توان ماده بیجان را مخلوق شعور متکاملی دانست که خود باید از تکامل میلیاردها ساله ماده بیجان، آنهم در شرایط مساعد و احیاناً استثنائی، پدید آید.

این نبرد فلسفی در حل مسائل استه‌تیک اثرات ژرف خود را باقی می‌گذاشت و لذا روشن بود کسانی مانند کانت و شلینگ و هگل که فلاسفه ایده‌آلیست بوده‌اند، مقولات استه‌تیک را نیز در همین مقطع حل می‌کردند، یعنی می‌گفتند «روح» (اعم از روح انسانی که مقارن از وجود مادی اوست یا روح جهان) موجد قریحهٔ هنری است.

مثلاً فلاطون بر آن بود که «زیبا» یا «جمیل» چیزی نیست جز یک «تصور مافوق‌حس، که مطلق، جاویدان و بی‌تغییر» است، یعنی در آن تسیت و تحول تاریخی را راه نیست. یا فلاسفه مسیحی در قرون وسطی از ربط موهبت هنری به امور مادی و ناسوتی پرهیز داشتند و چنانکه گفتیم آنرا فیض آسمانی می‌شمردند. کانت نیز معتقد بود که احکام هنری مطلقاً از «تعلقات مادی» بری هستند. نقش کانت در این زمینه بویژه در پیدایش ینش‌های امروزی استه‌تیک نقش شایانی است. وی «زیبا» را در مقابل «مفید» می‌گذاشت (یعنی بین زیبایی و فایده تقابل قائل میشد) و ذوقیات را فارغ از اغراض میدانست و مضامین اجتماعی و مسلکی را از کمال در شکل هنری بکلی مجزا می‌ساخت و بر آن بود که یک اثر کامل ذوقی میتواند اعم از آنکه دارای چه مضمونی باشد، یک اثر کامل باشد طبیعی است که این نوع داوربهای فلسفی برای پیدایش شکل‌گرایی صرف در هنر و «هنر برای هنر» که در دوران ما در تمدن‌های بورژوائی متداول است، اساس فلسفی ایجاد کرده است.

برخلاف فلاسفه تصورگرا، فلاسفه‌ای که به تقدم وجودی ماده بیجان بر شعور معتقد بودند و بهمین سبب «ماده‌گرا» نام گرفته‌اند، هنر و قریحه خلایق هنری را ثمرهٔ یک فیض و موهبت اسرارآمیز نمی‌شمردند، بلکه قوانین عینی استه‌تیک و هنر را در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی هنرمند، جستجو می‌کردند و ضرورت بازتاب واقع‌گرایانه و حقیقی واقعیت زندگی را در آثار هنری و ضرورت شرکت فعال هنر را در نبرد عقاید و بازپروری انسان و جامعه مورد تصریح و تأکید قرار میدادند.

ولی در نزد این فلاسفهٔ ماده‌گرا - که پیش از پیدایش مارکسیسم دربارهٔ مسائل استه‌تیک سخن گفته‌اند - یک نقص جدی وجود داشت و آن اینکه مسائل را گاه با افق محدود و بشکل یکطرفه مطرح می‌کردند یعنی یک ینش از جهت پایه‌ای درست را عامیانه و مبتدل

عرضه می‌داشتند.

بعنوان مثال فیلسوف ماده‌گرای آلمانی فویرباخ را ذکر کنیم. فویرباخ سعی داشت ریشه‌های «زیبا» را بطور بلاواسطه درمختصات طبیعی و فیزیکی اشیاء و پدیده‌ها جستجو کند و احساس استه‌تیک و ذوقیات را مستقیماً به‌قوانین زیستی (سه لوزیک)، «طبیعت» انسانی بازگرداند و عامل اجتماعی را در این مقولات نبیند.

بین این فلاسفه ساده‌گرا و کلاسیک‌های فلسفه مارکسیستی، دمکراتهای انقلابی روس از قبیل بلینسکی، چرنی شوسکی، دابرابالی یو بووف، و امثال آنان قرار دارند که نفعه نوی درمباحث استه‌تیک و هنر میدهند و قوانین یک هنر واقع‌گرا و اصول مسلکیت (یا صاحب پیام بودن) و خلقیت را در هنر روشن ساختند. مادر باره این مقولات دیرتر سخن خواهیم گفت. ولی کاربرد اسلوب مارکسیستی (دیالکتیک، ماتریالیسم فلسفی، ماتریالیسم تاریخی) تحولی ژرف در مقولات و احکام استه‌تیک ایجاد کرد و نه فقط آنها را بدرستی روشن ساخت، بلکه افزادی برای داوری و تمیز صحیح از سفیم در این مسائل بدست داد. موافق این مکتب دریافت استه‌تیک جهان بوسیله انسان از سه جهت مختلف مرکب است که این جهات سه‌گانه انفکاک ناپذیرند:

۱) استه‌تیک در واقعیت عینی، در جهان خارج از ذهن ما؛

۲) استه‌تیک در جهان ذهنی و آنچه که ما آنرا «شعور یا آگاهی استه‌تیک» یا «ذوق و

سلیقه هنری» می‌نامیم؛

۳) هنر بمثابة نوعی وحدت عینی و ذهنی در زمینه استه‌تیک.

دانش استه‌تیک (که در آغاز این مقال از بهناوری مباحث آن سخن گفتیم) ماهیت، قوانین و جلوه‌های مشخص این سه جهت را در وحدت دیالکتیکی آنها (وحدت آنها در عین استقلال آنها، در عین تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر) بررسی می‌کند. لذا این استه‌تیک هم از استه‌تیک ایده‌آلیستی و هم از استه‌تیک ماتریالیستی عامیانه (یا مبتذل) فاصله می‌گیرد و پایه عینی دریافت استه‌تیک جهان بوسیله انسان را روشن می‌سازد. این پایه عینی عبارتست از فعالیت خلاق و هدفمند انسان که طی آن ماهیت اجتماعی و قوای ایجادگرش بخاطر دگرسازی (یا بهسازی) جامعه و طبیعت تجلی می‌یابد. لذا مطلب رانه باید در آنسوی طبیعت حل کرد و نه در آنسوی جامعه، بلکه در درون طبیعت و جامعه.

در بحث استه‌تیک بمعنای اخص این کلمه مقولاتی مانند «زیبا و زشت»، «الاول و فرمایه»، «دراماتیک»، «تراژیک (فاجعه‌آمیز)»، «کمیک (مضحک)» و «ایک (احماسی)» مطرح می‌گردد. همه این مقولات تجلیات خاص دریافت استه‌تیک و واقعیت بوسیله انسان در گستره‌های گونه‌گون زندگی اجتماعی هستند، مانند گستره کار مولد، گستره فعالیت و مبارزه سیاسی و اجتماعی، گستره آفرینش فرهنگی، گستره طبیعت، گستره زندگی روزانه انسانی و غیره و غیره. هدف مادر این جا نگارش رساله‌ای درباره دانش گسترده استه‌تیک نیست ولی بی‌فایده نمی‌دانیم برای مشخص شدن موضوع چند مقوله استه‌تیک عمومی را مورد بررسی اجمالی

قراردهیم یعنی: زیبا، والا، خنده آور و غم انگیز (فاجعه آمیز).

افلاطون، کانت و هگل «زیبا» را به نوعی خاصیت روح و امری درون ذاتی و ذهنی تعبیر می کنند، ولی برخی از مآده گرایان قرن نوزدهم (و نیز مآده گرایان پیش از آنها) خواستند برای زیبایی و زشتی عوامل و اسباب عینی برون ذاتی جستجو کنند مانند تناسب و هماهنگی. از آنجمله چرلی شوسکی زیبایی را ناشی از تجلی کامل نیروهای حیاتی میدانست، یعنی زیبایی و زندگی را بهم پیوند میداد. این تعاریف عینی مسلماً متضمن واقعباتی است، ولی فلسفه علمی بر آنست که صرف نظر از عامل عینی، عامل ذهنی و ذید انسان اجتماعی، به تناسب درجه معرفت وی به قوانین عینی نیز در ادراک زیبایی عنصر متشکله مهمی است: اگر انسان برجهان مشخص محسوس خود چیزی و حاکم باشد، و از کار خود بمشابه سازی نیروهای عقلی و طبیعی لذت برد، استعدادها و قریح خلاقه خود را در شرایط تاریخی معین بنحوی غنی تر، سرشار تر و وارسته تر بکار می اندازد، به احساس «زیبا بینی» و «زیبائی» دست می یابد. این نگرش خوش بینانه - عاطفی و همراه با اعتلاء و جهش روح در اشباه و پدیده های طبیعت و اجتماع دارای زبشه های بفریح در رابطه انسان و پیرامون است. ادراک زیبایی در آثار هنری تجلی کامل می یابد و مایه نشاط و لذت میشود و دارای قدرت بسیجنده و پرورنده است. لذا «زیبا» پیوند معینی است از عین و ذهن، طبیعت و تاریخ، انسان و پیرامون، که در صورت فقدان یک جهت، احساس زیبایی پدید نمی شود و بهمین جهت این مقوله دارای نسبت تاریخی و اجتماعی است.

اما «والا» که در نقطه مقابل فرومایه، پست و مبتذل قرار دارد پدیده ایست که در انسان احساس اوج گرفتن روح و برتری یابی او بر امور ناچیز و محقر و عادی ایجاد میکند و قدرت نبرد آزمائی را در وی تقویت می نماید. والا با زیبا پیوند دارد و هر دوی آنها محصولات مثبت «آرمان استه تیک» انسان در دوران معین تاریخ است. والا و زیبا در عین حال با فاجعه آمیز (یا تراژیک) می توانند در پیوند باشند ولی هرگز مضحك و خنده آور نیستند. چنانکه زشت و فرومایه و مضحك با یکدیگر خویشاوندی دارند، هر قدر هم که خود را در جامعه های مزین مستور سازند. در پیدایش احساس والا نیز پیوند عین و ذهن وجود دارد، یعنی هم عظمت طبیعی یا تاریخی و انسانی و هم برخورد انفرادی شخص و هیجانات مثبت روح او در قبال این عظمت.

اما فاجعه آمیز (تراژیک) حاکی از تقابل جبر و اختیار، شعبده ها و تناقضات رشد تاریخی با سرنوشت انسان و نبرد زیبا و زشت و والا و پست است. هنگامیکه شرایط پیروزی زیبا و والا علیه زشت و پست در لحظه معین فراهم نیست، یعنی هنگامیکه بین آنچه که از جهت سیر تکاملی باید انجام گیرد و آنچه از جهت شرایط مشخص تاریخی انجام پذیر است، تضادی آشکار پدید می شود، مسئله ای که باید حل شود، حل نمیشود.

خروج پیش از وقت و اجباری انسانها و نیروهای از صحنه اجتماع که هنوز دارای قدرت و استعداد زیست و عمل هستند نیز احساس تراژیک و فاجعه آمیز ایجاد میکند، اگر چه زوال پذیری

آنها امری مسلم باشد. همچنین سر نوشت آنها بی که پیوند خود را با امری روبه زوال میدانند ولی قادر نیستند این پیوندها را بگسلند و در جهت امر بالنده و رشد یا بنده قرار گیرند نیز سر نوشتی فاجعه آمیز است. مشاهده این وضع نه تنها رنج و ماتم، بلکه نوعی عاطفه و روان نگذشت استه تیک که آنرا در یونانی «کاتارسیس» می نامند ایجاد میکند. کاتارسیس (Katharsis) یعنی ترکیب نفس و اینکه تراژدی موجب چنین ترکیب است نکته ایست که ارسطو بدان توجه می دهد. این ترکیب از این جهت است که فاجعه احساس نفرت از زشت و پست، مهر به زیبا و والا را در روح بر میانگیزد و هیجان نبرد با نیروهای تاریک را بیدار و به پیدایش عواطف و داوری و جسارت کمک میکند و اراده را تقویت مینماید.

منشاء مقوله «مضحک» از جای دیگری است. عدم تناسب شخص یا گروهی از اشخاص و عمل و رفتار آنان با شرایط (و از آن جمله با شرایط تاریخی) و آداب و عادات و سخنان ناشی از این بی تناسبی، عدم تناسب با مقتضیات ترقی و آرمان استه تیک عصر (ذوق و سلیقه عصر) نو و کهنه، بین شکل و مضمون، بین هدف و وسیله، بین عمل و شرایط پیرامون، بین ماهیت واقعی شخص و ادعای او درباره خودش و غیره و غیره، همه و همه مضحک و خنده آور است. وقتی زشت و پست و زوال یا بنده بزور میکوشد خود را زیبا و والا و بالنده نشان دهد و از میدان جلوه فروشی نیز برخوردار است، احساس استهزائی را بوجود می آورد که گاه همراه خشم است و عاطفه طنز (ساتیر) را در روح برمی انگیزد. خنده، افزار مقتدر انتقاد انقلابی در نبرد علیه هر چیز میرنده و زوال یا بنده است.

پس از این بحث کوتاه درباره برخی مقولات مهم و پایه ای استه تیک، که چنانکه دیدیم، هر یک دارای منشاء و محمل ویژه ایست، بسر بحث خود باز میگردیم.

صحت از جهات عین و ذهن دریافت استه تیک انسان در میان بود. گفتیم که پایه عینی این دریافت فعالیت خلاق و هدفمند انسان است. اما جهت ذهنی دریافت استه تیک واقعیت بوسیله انسان موجد آن چیزی است که «احساس استه تیک» نام دارد مانند ذوق، نقد و ارزیابی، سلیقه یا هنر ستی و زیبا ستی، شورها و عواطفی که در شخص بر اثر برخورد با یک پدیده استه تیک پدید می شود، عقاید و تصورات ذوقی انسان، آرمانها و ایده آلهای شخص در مسائل هنری و ذوقی و غیره.

این حیات شکل ویژه انعکاس و تجسم روندها و مناسبات عینی حیاتی است. یا به بیان دیگر احساس هنری (یا حیات هنری) نوعی حالت عاطفی است برای دریافت واقعیت (اعم از طبیعت یا جامعه) یا آثار هنری.

۱- در آلمانی Erlebniss و متأسفانه معادل فارسی مناسب ندارد، و می توان آنرا «روان گذشت» یا «برسر آمد» یعنی آنچه که در روان شخص می گذرد یا آنچه که بر سرش می آید ترجمه کرد. امید است معادل یا بان وارد و با ذوق کمک کنند. چون واژه، واژه مهمی است.

نکته مهم در آنجاست که روابط استهتیک انسان تنها به حسابات استهتیک محدود نیست ولی بدون این حسابات نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. طبیعی است که حسابات استهتیک انسان امر جامد و لایتنغیر هم نیست و با تحول تاریخ و جامعه، تحول می‌پذیرد و خود نمره این تحول و تکامل است، یعنی سطح سلیقه هنری، سطح ذوقیات، سطح استهتیک جامعه را منعکس میکند. مارکس می‌گوید: «حسابات استهتیک آنچنان حساباتی است که برای انسان منشاء دریافت لذت می‌شود.» یعنی آثار هنری به صورت چهره‌های هنری تجسم می‌یابند و به‌افزار لبرومندی برای پرورش عاطفی و عقلی انسان بدل می‌گردند و منبع شادی و هیجان و الهام مردم قرار می‌گیرند.

همچنانکه در پیش نیز یاد کردیم، هنر و آفرینش هنری وارد مباحث دانش استهتیک میشوند. استهتیک با بررسی ماهیت هنر و قوانین آن با همه علوم خاص نظری و تاریخی و همه علوم می‌که به استهتیک مربوطند، پیوند نزدیک می‌یابد ولی خود «استهتیک» یکی از چند علم صرفاً فلسفی است که قوانین عام رابطه استهتیک انسان به واقعیت و از آنجمله هنر را مورد مذاقه قرار می‌دهد و بهمین جهت محدود کردن این دانش تنها به دانش شناخت هنرها سزا نیست، زیرا علوم مختلف هنرشناسی به‌هنرهای خاصی (مانند موسیقی، نقاشی، پیکرتراشی، معماری، ادبیات، سینما، تئاتر و غیره) می‌پردازند. پس استهتیک دانشی است فلسفی، یشی است کلی، و مسائل خاص خود را در مرحله اول قرار میدهد، مانند حل مسائل مربوط به رابطه استهتیک و هنری شعور انسانی از سویی و هستی اجتماعی و حیات انسانی از سویی دیگر؛ منشاء پدایش هنر؛ ماهیت هنر و رابطه‌اش با اشکال مختلف شعور اجتماعی (مانند علم، اخلاق، مذهب، فلسفه و غیره)؛ جانبدار و خلقی بودن هنر؛ قانونمندیهای تاریخی تکامل هنر؛ ویژگی‌های تصاویر هنری بطور عام؛ روابط متقابل شکل و مضمون در هنر؛ اسالیب هنری؛ سبک هنری؛ اصول عمده ره‌آلیسم در هنر؛ بررسی روندهای استهتیک در تاریخ و در جهان معاصر و غیره. چنانکه می‌بینیم هنرشناسی در خطوط عام و کلی خود وارد استهتیک می‌شود و نه در اشکال و تجلیات خاص و ویژه خویش که آن وظیفه هر رشته جداگانه هنری است، یا به بیان دیگر استهتیک هنرشناسی بمعنای عام کلمه فیزهست.

رابطه استهتیک با اتیک (با ذوقیات با اخلاقیات) از اهم مباحث است که ما نمیتوانیم آنرا در این جا نادیده گذاریم، از بیم آنکه بحث ما دچار نقص عضوی مهمی نشود. این رابطه، رابطه خاص و متقابل انسان و واقعیت است. اخلاقیات در مفاهیم خیر و شر، داد و پیداد، وظیفه و تعهد، فضیلت و شایستگی و امثال این مقولات بازتاب می‌یابند. رابطه اخلاقی مبتنی است بر ارزیابی رفتار و عمل یک فرد و یا جمعی از افراد. اما رابطه استهتیک، چنانکه در پیش نیز یاد کردیم، دریافت ذوقی و مشخص آن جهاتی از مناسبات عینی واقعیت است که به تکامل هماهنگ شخصیت انسان و فعالیت خلاق آزادانه‌اش در جهت ایجاد زیبایی و نیل به الاهی و قهرمانی یاری می‌رساند یا نمی‌رساند.

و نیز، چنانکه گفتیم، استهتیک دارای جهت ذهنی است مانند لذت بردن آدمی از تجلی

آزادانه نیروها و قریح خلاق و زیبایی محصول فعالیت آفرینگرش در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی و انفرادی (مانند تارمولد، زندگی روزمره، کوشش فرهنگی و غیره) چنانکه یاد شد. هنر کاملترین و تعمیم یافته‌ترین مظاهر استه‌تیک است که در روند تقسیم کار اجتماعی از گذشته فعالیت عملی و سودآور انسان جدا می‌شود و بیک عرصه نسبتاً مستقل و خاص بنام «آفرینش هنری یا بدیعی» مبدل می‌گردد.

وحدت اخلاقیات و ذوقیات يك قانون عینی است که هم در زندگی وهم در هنر نجلی می‌یابد. بلینسکی می‌گوید «زیبا» خواهر دلیند و تنی اخلاق است. اگر یک اثر اثر واقعاً هنری است، اثری است واقعاً اخلاقی. در برخی از تجربانات هنری معاصر بورژوازی روند استه‌تیک کردن (Esthetisation) مقولات ناهنجار و زشت انجام می‌گیرد. اخلاق ستیزی موعظه می‌شود و مسئله وحدت اخلاقیات و ذوقیات انکار می‌گردد.

چهره‌ها و تصاویر مثبت هنری، که فضیلت و جمال روحی انسانها را منعکس می‌کنند، در افراد احساس حرمت، محبت و تحسین صمیمانه را برمی‌انگیزد و مایه لذت و شادی هنری میشود. چهره‌ها و تصاویر منفی که ماهیت ضد اخلاقی اعمال و رفتارها را توصیف میکنند احساس تقیح و کراهت از زشتی را بوجود می‌آورد و بدین ترتیب وحدت ذوقیات و اخلاقیات به اهرم پرورش و ایجاد تحول عقلی و فکری انسان بدل میشود و نقش اجتماعی هنر را بالا میبرد.

پیش از پایان مقال و برای نوعی تنمیم فایده، سخنی چند از رابطه استه‌تیک با فن یا تکنیک، بیان آوریم، زیرا در جهان ما و جهان آینده این مسئله بیش از پیش کسب اهمیت میکند. رابطه این دو (استه‌تیک و تکنیک) را میتوان از چهار جهت مورد بررسی قرارداد:

۱) باصطلاح استه‌تیک تولیدی؟

۲) خلاقیت هنری و نمره آن که در انگلیسی «دی‌زاین» (Design) نام دارد؟

۳) استه‌تیک فنی؟

۴) رابطه متقابل مابین فن (تکنیک) و استه‌تیک.

هدف از «استه‌تیک تولیدی» سازماندهی تولید و کار بر پایه اصول زیبایی و هدفمندی است (یعنی ایجاد کاملترین شرایط که به حفظ تندرستی و نشاط کار و رشد بازده کمک کند). طراحی معماری بنگاههای صنعتی و افزار کار بنحوی که از جهت استه‌تیک جذاب و از جهت عمل تولیدی هدف‌دس باشد و ایجاد جامه راحت و زیبای کارگری و آرایش داخل بنگاهها و ایجاد مراکز استراحتی و غیره، مباحثی است که در «استه‌تیک تولیدی» از آن سخن بیان می‌آید. مراعات این امور فرهنگ ذوقی زحمتکشان را ارتقاء می‌بخشد و رشد و پرورش هماهنگ شخصیت تولیدی آنانرا موجب می‌شود و بر علاقمندی بکار می‌افزاید.

در روند تولید افزارهای تولیدی یا مصرفی کوشش میشود که نه تنها کمال آنها از جهت

شکل زیبا تأمین شود، بلکه دارای چهره و بیانگری هنری باشند.

بدین ترتیب استه‌تیک فنی عبارتست از تئوری ساخت و پرداخت هنری افزارها (دی-)

در این رشته آردانش خواستها و مطالبات تکنولوژیک و هنری نسبت به محصول صنعتی تعیین میشود، یعنی سعی میشود که هدفمندی محصول با زیبایی آن همراه گردد. استه‌تیک‌فنی از علوم مختلفیته‌ای بهره‌ می‌جوید که یکی از آنها «ارگونومی» نام دارد. این علمی است که فعالیت مولده را از لحاظ فنی و تکنولوژی و فیزیولوژی و روان‌شناسی و بهداشت و غیره مورد بررسی قرار میدهد و به افزایش سازهنر مندکمک میکند که از عهدۀ هماهنگ‌سازی مختصات فنی و ارزشهای استه‌تیک برآید.

یکی دیگر از جهات مهم ربط فن و هنر در این است که رشد فنی موجب بروزشته‌های نوین هنری است (مانند سینما و تلویزیون) و حتی در باستانی‌ترین اشکال هنر اثرات خود را باقی می‌گذارد، چنانکه در معماری تأثرها و ساختن سازهای موسیقی و دیگر وسایل هنری اثرات انقلابی دارد. به‌لاوه تکنیک (مثلاً رادیو، تلویزیون، وسایل مختلف الکترونیک ضبط‌صوت، وسایل طبع و نشر) نقش عظیمی در بسط و گسترش هنر ایفاء میکند. در بررسی کوتاه ما از پیوند فن و هنر، ضمناً این مطلب نیز ثابت میشود که این ارتباط امری و دیروزی نیست. منتها رشد طوفانی فن در دوران ما این ارتباط را برجسته نشان میدهد.

در مباحث بعدی، اگر نقص یا جاهای مبهمی در این گفتار بود روشن‌تر میشود، یعنی در واقع این سه مبحث در مجموع مکمل یکدیگرند و خواننده دقیق با بررسی و فراگیری آنها به زیر بنیاد فکری منطقی نیرومندی برای بالابردن سطح دریافت هنری خود و نقد آثار هنری مجهز میگردد.

بخش دوم - هنر و روانشناسی هنری

در بارۀ تعریف هنر سخنان فیلسوفانه یا شاعرانه بسیار گفته‌اند که برخی از آنها ژرف و یا زیاست یا هردو، ولی مقصد از دادن تعریف مقوله‌ای، بیان مشخصات اصلی و اساسی آن مقوله به‌مثابه کیفیت است و نه ذکر این یا آن جنبۀ آن، یعنی تعریف، باصطلاح قدماء ما، باید جامع و مانع باشد.

در جستجوی چنین تعریفی گوئیم هنر از اشکال خاص آگاهی و شعور اجتماعی (مانند علم، فلسفه، دین، حقوق و غیره) و از انواع فعالیت انسانی است که منجر به بازتاب واقعیت جهان خارج (اعم از طبیعت یا جامعه) در چهره‌های هنری (تصاویر هنری) میشود و بدینسان یکی از مهمترین شیوه‌های دریافت استه‌تیک جهان و جامعه است.

از آنجا که پدیده‌های هنر پدیده‌ایست بفرنج و خاص، یعنی در آن صرف نظر از عناصر معرفتی، نقش نوعی استعداد روحی نیز دیده میشود، لذا در سده‌های میانه در اروپا برای آن تعاریف اسرارآمیزی قائل میشدند و آنرا از تجلیات روح مطلق و مشیت کامله و نوعی کشف

و شهود و الهام مرموز و قیض و موهبت میسر شدند. دانشمندان بورژوازی نیز از این نوع تعاریف گامی فراتر رفتند و هنر را تجلی فعال روندهای ناخود آگاه روانی انسان دانستند و آنرا «تعالی» و «والایش» (Sublimation) غرایز مختلف بویژه غریزه جنسی شعر دند و بهر جهت برای آن خصصتی را مانند قائل شدند.

ولی در واقع سرچشمه بروز فعالیت هنری انسان، وقتی به صفحات زرد شده تاریخ کهن انسانی بنگریم، و نیز سرچشمه روندهای شکل گرفتن حسابات استهتیک (که از آن در بخش نخست این بررسی سخن گفتیم) که بر هنر تقدم وجودی دارد، کار انسانی است. نخستین زدهای هنر ابتدائی انسانی بدوران اخیر سنگ باستان یعنی از ۴۰ تا ۲۰ هزار سال پیش از میلاد مربوط میشود. در نزد اقوام و تیره‌های بدوی، رابطه هنر با کار رابطه ایست بلاواسطه ولی البته بعدها این بی‌واسطگی را به «هنر» و «کار» کمتر میشود و روابط «مع‌الواسطه» زیاد پدید می‌آید که درک جریان را بر نچتر و دشوارتر می‌سازد. در بنیاد تکامل و تحول هنری تغییراتی قرار دارد که در ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه رخ میدهد ولی هنر که شکلی از بازتاب هستی اجتماعی در ذهن انسانی است، به انحاء مختلف با دیگر پدیده‌های حیات روحی جامعه نیز مانند علم و فن و سیاست و مسالک اجتماعی و اخلاق و دین و غیره مربوط میشود و دارای مشخصات و تعیینات ویژه‌ای است که آنرا از دیگر اشکال شعور اجتماعی متمایز میگرداند.

این خصیصه متمایز عبارتست از برخورد و رابطه استهتیک و ذوقی انسان به واقعیت و وظیفه‌اش آنست که جهان را از طریق هنری درک کند و بشناسد و لذا در مرکز آثار هنری انسان و نگرشها و حسابات او، روابط اجتماعی و پیوندهای افراد با هم و زندگی و کار و کوشششان در شرایط معین و مشخص تاریخی قرار دارد. یعنی به سخن دیگر موضوع هنر زندگی است در تنوع کامل آن و هنرمند این زندگی را به شیوه‌ای خاص یعنی به هیئت چهره‌ها و تصاویر هنری درک می‌کند، ساخته و پرداخته می‌سازد و آنها را منعکس میگرداند.

موضوع و شکل بازتاب واقعیت و هنر باعث میشود که هنر عمل‌کرد ویژه‌ای یسابد و این عمل‌کرد ویژه عبارتست از ارضاء نیازمندیهای استهتیک و ذوقی افراد از طریق ایجاد آثار هنری که میتوانند مایه شادی و لذت انسان شوند و از جهت روحی او را غنی و سرشار سازند و حتی در وی نیروی آفرینش هنری برانگیزند، یعنی او را توانا سازند که در گستره معینی، موافق قوانین زیبایی هنری، تصاویری نو خلق کند.

خاصیت معرفت‌آموزی هنر نیز از این عمل‌کرد ویژه ناشی میشود و تأثیر تربیتی و فکری هنر از راه همین خاصیت معرفتی آن حاصل می‌گردد.

هنر طی تاریخ تکامل طولانی و بفرجه‌ای را میگذراند و در نتیجه انواع هنر (مانند ادبیات، نقاشی، پیکرتراشی، موسیقی، تئاتر، سینما و غیره) پدید می‌آید. تکامل هنر و انواع آن با تکامل جامعه و تحولاتی که در ساخت طبقاتی جامعه روی میدهد، پیوند ناگسستی دارد. گرچه مسیر عام زرفتر شدن بازتاب هنری واقعیت، مسیری است ناهموار و چنان نیست که در

هر مرحله بعدی زمانی، یا در هر دوران بعدی تکامل اجتماعی، ما حتماً با سطح عالی‌تر تکامل هنری، مواجه باشیم. مثلاً هنر در تمدن باستانی یونان و روم به چنان اوجی می‌رسد که اهمیت معیار و میزان کسب می‌کند. و با آنکه شیوه تولید سرمایه‌داری بشکل قیاس ناپذیری از سطح تکامل اجتماعی - تولیدی جامعه برده‌داری باستانی بالاتر است، به سخن مارکس، با هنرمانی چندانی ندارد و بویژه شعر را با مزاج سود و روزانه خویش سازگار نمی‌یابد. زیرا سرمایه‌داری که به نفع روزمره می‌اندیشد، از آرمان خوشش نمی‌آید و فضایل و آرزوهای روشن اجتماعی در نزدش خیال‌پروری عبث و کراهت‌انگیز است.

در سرمایه‌داری دوران روتق هنر یا مربوط است به دوران پیدایش و نضج اولیه سرمایه‌داری یعنی زمانی که هنوز بورژوازی طبقه‌مترقی بود، یا با فعالیت آن هنرمندانی که نسبت به این نظام روحیات انتقاد و اعتراض دارند. البته در این دو گستره آثار هنری بزرگی پدید شده است که در آن تکامل طولانی تاریخی هنر بازتابی شایسته یافته است. والا سرمایه‌داری بیشتر مایل است هنر را از محتوی و مضمون سیاسی‌اش تهی سازد، آنرا بجانب شکل‌گرایی محض و تجریدی بکشاند، با عناصر منحنی و رکیک را در آن تقویت کند و طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) را در شیوه‌های هنری تشویق نماید.

در مورد رابطه شکل و مضمون در هنر که یکی از مسائل مهم این مبحث است توضیح کوتاهی را خالی از فایده نمی‌شمریم. شکل و مضمون در اثر هنری دو طرفی هستند که در تعیین یکدیگر تأثیر عمیق دارند و در این میانه تقدم یا مضمون است. مضمون هنری یعنی بازتاب واقعیت متنوع طبیعت و زندگی و بویژه انسان و مناسبات میان آنها بشکل استه‌تیک در یک اثر هنری.

شکل هنری سازمان درونی و ساخت مشخص اثر هنری است که آنرا بکمک وسایل خاص تصویری و بیانی بمنظور تجلی و مجسم ساختن مضمون ایجاد می‌کنند. عناصر اساسی مضمون هنری عبارتست از مطالب یا موضوع (تم) و اندیشه (یا ایده). موضوع یک سلسله مسائل حیاتی را که در اثر هنری معینی منعکس می‌شود و بیان و تحلیل می‌گردد، مطرح می‌سازد. و اندیشه یا ایده، ماهیت پدیده‌های مطرح شده و تضادهایی را که در واقعیت وجود دارد و ارزیابی این پدیده‌ها بشکل تصویر بردارانه و عاطفه‌انگیز از نظرگاه یک آرمان (یا ایده‌آل) استه‌تیک بیان می‌کشد و شخص را به نتیجه‌گیریهای معین هنری، اجتماعی و اخلاقی می‌رساند. شکل هنری اثر هنری بسیار گونه‌گون است و دارای عناصر مرکب مختلف است. مهمترین عناصر مرکب شکل عبارتست از سوژه یا واقعه (بافت داستانی) شیوه تألیف (کومپوزیسیون)، زبان هنری، وسایل مادی تصویر و بیان مانند سخن، وزن، قافیه، هماهنگی صوتی، رنگ، فضا (کلوریت)، خط، رسم، سایه روشن، بعد، ساخت (تکتونیک)، جنبش رقص (PAB)، صحنه‌آرایی، مونتاز و غیره و غیره.

۱) مابین مطلب یا موضوع که دارای جنبه محتوایی است و سوژه یا بافت داستانی یا واقعه (رویداد) که شکل هنری بیان موضوع (تماتیک) است باید فرق گذاشت.

شکل‌گرایی (یا فورمالیسم) این وسایل شکلی را، از امور مضمونی جدا و مجرد می‌کند و بدان بهای مطلق و بی‌احتی تقدم می‌دهد. بنظر ما روش سالم قبول تقدم مضمون (یعنی تماتیک) وایده هنری بر شکل است، البته همراه با مراعات تناسب ضرور و پیوند ناگسستنی مضمون با شکل. یعنی هر مضمون معین حق دارد شکل رسای خود را پدید آورد و در اینجا دامنه اختراع و خلاقیت هنرمند وسیع است و آنرا ساحل و کرانه‌ای نیست.

این بحث کوتاه و اجمالی را با يك بررسی از روان‌شناسی هنری همراه کنیم زیرا با آنهمه سخن که گفته‌ایم مسئله استعداد و موهبت هنری در پرده ماند و ما با آنکه رازورانه بودن الهام هنری را رد کردیم، ولی آنرا بشکل اثباتی حل نمودیم و خواننده در این زمینه حق دارد طلبکار بماند. هنوز باید مقولاتی مانند آفرینش هنری، تخیل هنری، الهام هنری، قریحه هنری، نبوغ هنری روشن شود تا کنه کار مکتشف گردد.

ایجاد يك اثر هنری يك آفرینش، يك خلاقیت است. آفرینش روند فعالیت انسانی است که در نتیجه آن می‌تواند ارزشهای مادی و معنوی از حیثیت کیفی نود تا زده بوجود آورد. این استعداد انسانی است که در روند کار برایش حاصل شده و طبق این استعداد قادر است از مصالحی که واقعبت در دسترسش قرار می‌دهد، بر پایه معرفت به قوانین جهان عینی، واقعبت نویسی بیافریند و بوسیله آن واقعبت نوین برخی نیازمندیهای انسان و فرهنگش را بر طرف سازد. خلاقیت دارای انواع مختلف و به‌خصلت فعالیت انسانی مربوط است. مانند خلاقیت فنی مخترع، خلاقیت در سازمان‌دهی، خلاقیت علمی، خلاقیت هنری و غیره.

افلاطون چنانکه گفتیم آفرینش هنری را امری آسمانی می‌دانست و شلینگ بر آن بود که ما در اینجا با نوعی ترکیب بخش خود آگاه و بخش ناخود آگاه در نفسانیات انسانی سروکار داریم و هارتمان از آنهم بیشتر رفته و آنرا «نفس جان بخش ناخود آگاه» می‌داند و برگسون از «الهام رازورانه و میستیک» و فروید از اعتلاء غریزه جسی (و غریزه مرگ) دم می‌زند.

حل صحیح این مسئله بفرنج چیست؟ فلسفه علمی بر آنست که در جریان آفرینش هنری همه قوای نفسانی و از آن جمله قدرت تخیل شرکت دارند و مهارتی که شخص در اثر مهارت در کار و تحصیل کسب کرده شرط ضرور تحقق آفرینش است و امکان دست یافتن به این آفرینشگری نیز به شرایط تاریخی و اجتماعی وابستگی دارد.

وقتی به «تخیل» از میان مجموع نیروهای نفسانی، جای ویژه‌ای دادیم، سزااست که در این بررسی کوتاه روان‌شناسی هنری، به معنای این لفظ پی ببریم.

تخیل، استعداد ایجاد تصاویر نوین حسی یا فکری است در ضمیر، بر بنیاد تأثراتی که انسان از واقعبت کسب کرده و سپس در آن تغییر و تبدیل‌هایی پدید می‌آورد و با اصطلاح آنرا دستکاری می‌کند. تخیل در روند فعالیت و کار انسان پدید می‌شود، زیرا کار انسانی بدون داشتن قدرت تخیل نمی‌تواند هدفمند و ثمر بخش باشد. بدیگر سخن اگر درست است که انسان باید از طریق کار مفید به هدف‌هایی که در برابر دارد برسد، تا گزیر است به قدرت تخیل و بازسازی اشیاء و پدیده‌ها در ذهن دست یابد. قداما ما می‌گفتند: «اول الفکر آخر».

العمل». انسان پایان کار خود را نخست در اندیشه مجسم می‌کند و سپس بکار میپردازد. لذا پنداشتن نمره ضرور کوشیدن است.

روانشناسی معاصر تخیل را تقسیم‌بندی کرده است. از جهت قصدمی که مادر تخیل بخرج می‌دهیم میتوان آنرا به تخیل عملی و خودبخودی تقسیم کرد. از جهت درجه فعالیت تخیل آنرا به تخیل بازساز و تخیل آفرینگر و از درجه عامیت تصاویر آنرا به تخیل مشخص و مجرد و از جهت نوع فعالیت آنرا به تخیل علمی، هنری، مذهبی و غیره تقسیم میکنند. این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که ما با چه تنوع شگرفی از انواع تخیل که هر یک دارای قوانین خاص خود است، روبرو هستیم و به چه جهت کسانی که میخواهند مکانیسم آفرینش هنری را مورد تحلیل قرار دهند، در اثر عدم بررسی دقیق و همه‌جانبه و شتاب در حل مسئله بوسیله مقدمات نارسا، به نتایج یکطرفه‌ای میرسند.

لنین سخن نغزی در تخیل دارد که روشنگر است. وی میگوید: «در ساده‌ترین تعمیمات، در ابتدائی‌ترین مفهوم کلی (مانند «صندلی» بمعنای کلی این کلمه) بخش معینی فانتزی وجود دارد.» (کلیات آثار - جلد ۲۹ - صفحه ۳۳۰)

دانشمند با ایجاد «فرضیه‌ها»، «مدل‌ها»، «اندیشه‌هایی برای تجربه» کار معرفتی خود را تسهیل میکند. همه اینها نمره تخیل علمی است. در روتد هنری بویژه نقش تخیل زیاد است. در روند هنری تخیل تنها وسیله‌ای برای تعمیم و تبیین‌سازی نیست، بلکه قدرتی است که تصویر هنری را بوجود می‌آورد. نوعی تخیل نیز وجود دارد که «خیال‌پردازی» یا به سخن بلینسکی «فانتزی عبث» نام دارد و بشر را از واقعیت مشخص جهان و زندگی دور و «در عالم هپروت» سرگردان میکند. این تخیل، تخیل آفرینگر نیست. تخیل آفرینگر را لنین «قدرتی عظیم» می‌نامد که نه تنها به شناخت زندگی، بلکه به دگرگون‌سازی و بهسازی آن یاری میرساند. اینک پس از آشنائی با یک مفهوم بفرنج و «بازیگر» یعنی «تخیل» (یا به فارسی بنادار) که از اهم نیروهای نفسانی در آفرینش هنری است، آمادگی فکری بیشتری یافتیم که یادو مقوله مهم دیگر روانشناسی هنری یعنی «الهام» و «قریحه» آشنا شویم و پرده‌رازی را که اندیشه‌پردازان بورژوا بر روی آنها انداخته‌اند، بسود ادراک علمی این مقولات برداریم.

واژه الهام که در عربی با واژه «وحی» تقریباً هم معنی است، در زبانهای اروپائی معادل (intuition) است که خود آن از ریشه «این توفه‌ری» (intueri) می‌آید، یعنی خیره خیره نظر دوختن و درنگریستن. ولی روشن است که معنای لغوی این واژه چیزی بدست ما نمی‌دهد. از جهت علمی الهام یعنی استعداد درک بلاواسطه حقیقت بدون احتیاجات قبلی منطقی. پیش از تنظیم فلسفه علمی، الهام را یکی از اشکال خاص فعالیت معرفتی انسانی می‌شمردند. مثلاً رنه دکارت بر آن بود که شکل قیاسی برهان مبتنی بر اصول موضوعه (اکسیوم‌ها) است و اصول موضوعه خود نمره الهام است، زیرا نمی‌تواند مسبق به احتیاجات منطقی باشد والا اصل موضوعه نیست. دکارت بر آن بود که قیاس وقتی با استقراء (تجربه) در پیوندد، ملاک کل را برای حصول برونق و اطمینان منطقی درباره موضوع معین بدست میدهد. با روح سپنوزا «الهام» را پس از قیاس و استقراء «نوع سوم» معرفتی می‌شمرد و بر آن بود

که این نوع معرفت قادر است به سرشت و ماهیت اشیاء دست یابد. بیروان‌فلسفه «الهام گرایی» برگزین نیز الهام را نوعی استعداد رازآمیز (میتیک) برای حصول معرفت می‌شمرند که با منطق و عمل حیاتی سازگار نیست.

دانشمندان بورژوائی معاصر در زمینه اخلاقیات (اتیک) بر آنند که الهام به شخص امکان می‌دهد بدون نیاز توسل به تفکر منطقی، هم‌بطور بشکل «لذتی» از محتوی رفتارهای انسانی سردر آورد و آنرا ارزیابی کند.

از نظر نگاه فلسفه علمی، الهام، معرفت بلاواسطه و مشاهده‌زنده است در ربط دیا لکتیکی آن با معرفت یواسطه (یا منطقی) و یک استعداد معرفتی ماوراء عقلی و راز آمیز نیست و آنرا نمی‌توان یک انحراف اصولی از طرق عادی نیل به حقیقت شمرد، بلکه از اشکال قانونی تجلی این طرق و تفکر مع‌الواسطه منطقی و پراتیک حیاتی است.

توضیح بیشتری بدسیم: در پس استعداد حدس «ناگهانی» حقیقت، فی الواقع تجارب گردآمده‌ای قرار دارد که قبل از این حدس متراکم شده بود. انسان در جریان فعل و انفعال اطلاعاتی و علامتی با پیرامون خویش می‌تواند علاوه بر محصولات مستقیم آگاهانه معرفتی برخی محصولات غیرمستقیم و ناآگاهانه‌ای ایجاد کند که این آخری را ما «الهام» می‌نامیم و در شرایط معینی (بر حسب یک انگیزه معین) این امکان پدید می‌شود که شخص باین بخش از نتیجه فعالیت معرفتی خویش دست یابد و بعدها همین «معرفت الهامی» در طول مدت بشکل منطقی اثبات می‌شود و با از طریق عمل، صحت و سقم آن مورد واری قرار می‌گیرد. روان‌شناسی معاصر بویژه بر پایه سبورتیک و انفورماتیک در کار خود رسی بیشتر درباره مکانیسم الهام است و آنچه که گفته شد، نخستین نتایجی است که از این بررسیها حاصل شده و می‌تواند هنوز ناقص یا کلی باشد و نیاز بدان دارد که این مکانیسم در جزئیاتش روشن شود و چگونگی انتقال معرفت‌های ناخودآگاه به گستره خودآگاهی، بر ملاتر گردد.

پس از این مقدمات لازم، به قریحه هنری می‌رسیم. قریحه حالت روحی شخصی است که برای انواع مختلف آفرینش اعم از فنی، علمی، هنری و غیره آمادگی دارد. به قول الکساندر پوشکین شاعر شهیر غنائی، قریحه هم برای هندسه لازم است، هم برای شعر. قریحه تمرکز کامل همه نیروهای نفسانی بویژه تخیل انسانی است بر روی موضوع خلاقیت. قریحه نوعی علو و اوج عاطفی است که بصورت نشاط باهیجان خلاقیت درمی‌آید و کار بدی یا فکری را بشکل حیرت انگیزی ثمر بخش می‌سازد.

در سابق نیز از افلاطون، شلینگ، هارتمان، فروید و دیگران نمونه آوردیم که آنها قریحه را مانند الهام (که نگاه درونمایه قریحه است) امری ماوراء طبیعی و اسرار آمیز می‌شمرند نه یک خاصیت نفسانی بشری که انگیزه‌های مختلف اجتماعی یا انفرادی برای آفرینش و خود روند کار آنرا بوجود می‌آورد.

ماکسیم گورکی که علاوه بر قریحه بزرگ نویسندگی، از اندیشه‌وران ارزشمند در امور مربوط به استه‌تیک و هنرشناسی است، می‌گوید قریحه، در روند کار موفقیت آمیز، نتیجه حاصله از این کار و آن احساس لذت و رضایتی است که به انسان دست می‌دهد و او را به ادامه

آفرینشگری با تلاش و دقت بیشتر و بیشتری و امیدارد. بالاترین درجه موهبت و قریحه خلاقه انسان را نبوغ (Genius) می نامند و درجات عادی تر آنرا استعداد و استعداد خاص (تالانت) نام گذاری میکنند. جدا کردن این مقولات از هم، بر حسب شدت درجه است. نایفه کسی است که قادر باشد در روند آفرینش آثار اعم از مادی و معنوی که دارای نوآوری بکلی خاصی است، بکلی ویژه و خود جوش و خود بوده است و به اهمیت تاریخی خاصی در تکامل جامعه انسانی دسترسی می یابد و برای همیشه در گنجینه مدنی وی پایه دار می ماند، بوجود آورد. نایفه ابرمرد نیست، بلکه کسی است که استعداد های نفسانی خاص دارد و به تلاش بزرگ دست می یازد تا برخی نیازهای جامعه را بر آورده سازد و شرایط نیز به این کار کمک می کنند. اگر مساعدت شرایط و سازگاری بخت نباشد. ای چه بسا قدوسی ها که بی سواد می مانند و ای چه بسا حافظها که گنگ می میرند.

بررسی موجز ما از عمده ترین مقولات روانشناسی هنری، پایه ناسوتی پیچیده ترین و ظریف ترین نیروهای آفرینشگری هنری انسان را نشان داد و ما تصور می کنیم عقل سلیم از پی بردن به صحت آنها عاجز نیست و اگر مسائل پس از حل شدن، چنین آسان و زودرس بنظر رسد، تعجب نکنید. آنچه جستجوها و دربراهه افتادن ها لازم بود. تا سرانجام مقولات پدید شود، از هم جدا شود، تعریف شود، تعاریف دقیق تر و دقیق تر شود و معما حل گردد. معما چو حل گذت آسان شود.

بخش سوم - اسالیب هنری و نقش اجتماعی هنر

وقتی از اسالیب هنری مانند اسلوب واقع گرایانه (ره آلیسم)، اسلوب رمانتیک، اسلوب طبیعت گرایانه (ناتورالیسم)، اسلوب شکل گرایانه (فورمالیسم) سخن می گوئیم منظور ما شیوه های خاص بازناب هستی و واقعیت و بیان رابطه ذوقی و استهتیک انسان به جهان و شیوه ادراک و ارائه واقعیت بصورت تصاویر هنری است که طی تاریخ پدید شده و تبلور یافته است.

اسالیب هنری وسیله تجسم و تجلی ایده آل معین ذوقی و استهتیک است. خصلت و سمت این یا آن اسلوب هنری، درجه امکان و استعداد آن برای آنکه بتواند زندگی انسان و مناسبات اجتماعی را بصورت تصاویر هنری در آورد به شرایط اجتماعی و تاریخی و روحی تکامل انسان در هر لحظه معین تاریخی و نقش عینی طبقات جامعه بستگی دارد.

همه اسالیب هنری با جهان بینی هنرمند که میتواند در آفرینش هنری اثر مثبت یا منفی باقی گذارد، دارای پیوند نزدیکی است. ولی این مناسبات پهنج و از لحاظ دیالکتیکی متناقض است و هنرمند گاه به برکت برخورد واقع گرایانه خود میتواند تاحدی بر محدودیتها و تنگ نظرهای خود غالب آید و علی رغم جهان بینی و تعلق طبقاتی خویش، بازناب درستی

از واقعات بدهد. این مطلب را انگلس بویژه دربارهٔ هونوره دوبالزاک و آنارش یادآور شده است.

اسالیب هنری متنوعند و برای ما امکان بررسی همهٔ آنها نیست و لی چهار اسلوب مهم را که کماکان و امروز عمده‌ترین اسالیب مورد کاربرد هنرمندان است باختصار بررسی می‌کنیم یعنی رمانتسیم، ناتورالیسم، فورمالیسم و ده‌آلیسم.

واژه رمانتسیم از ریشهٔ Romanus می‌آید یعنی «رومی» یا «رومیات» که چیزی از مضمون واژه روشن نمی‌کند. رمانتسیم یک اسلوب هنری است که در آن رابطهٔ هنرمند به بدیده‌های توصیف شده بشکل چشمگیر و عیانی (سیاه و سفید) بیان می‌گردد و این امر به اثر هنری نوعی هرجان و اعتلاء و سمت‌گیری عاطفی شدید عطا می‌کند. در تاریخ هنر اروپا رمانتسیم بدنبال کلاسیسیسم (کلاسیک گرایی) آمده و آغاز پیدایش آن از سالهای بیستم و سی‌ام قرن نوزدهم میلادی است. اسلوب هنری کلاسیسیسم (از ریشهٔ لاتینی Classicus یعنی نمونه، سرمشق) برای هنر اروپا در دوران سلطنت‌های مطلقه، یعنی قرنهای ۱۷ و ۱۸ مرسوم و متداول بود و شاعر معروف درباری فرانسوی بوآلو در «هنر شعر» (۱۶۷۴) تئوری این اسلوب را بیان داشته است و آثار هنری باستانی یونانیان و رومیان سرمشق هنری است ولی البته به مقتضای زمانه مسائل روز و روحیات روز در آن بازتاب یافته است.

رمانتسیم دارای دو منبع پیدایش است: اول: جنبش‌های طلبانه مردم علیه استبداد و اشرافیت و فنودالیسم و ستم ملی؛ دوم: یأس توده‌های وسیع مردم از نتایج انقلاب قرن هجدهم فرانسه که نتوانست به خواسته‌های مردم پاسخ گوید. این امر باعث پیدایش دو جریان در رمانتسیم شد. یکی از این دو جریان متضمن یأس از نظام سرمایه‌داری و در عین حال ترس از جنبش‌ها و انقلابات نوین خلقی است و لذا انتقاد از سرمایه‌داری در این جریان یکسویه است و معایب تشریح می‌گردد ولی نقش مترقی آن بیان نمی‌شود. ناچار این تحلیل هنری غلط به پیدایش «آرمانهای پنداری» و بی‌برویا منجر گردید که گاه حاکی از ستایش گذشتهٔ دور و حیات قرون وسطائی است. این جریان در رمانتسیم اروپائی فرعی است و نمایندگان آن مانند نووالیس یا شله‌گل یا ژوکوسکی شاهراه ادب اروپا را ایجاد نمی‌کنند. ولی جریان دیگری در رمانتسیم وجود دارد که دارای سمت مترقی و انقلابی است و بیانگر برخاش مردم علیه اشرافیت فنودال و سرمایه‌داری نوکسبه و ارتجاع سیاسی است و هنرمندان کبیری مانند بایرون، پرسی بیس‌شلی، ویکتور هوگو، ژرژساند، آدام میتسکه و بیچ (در لهستان)، شاندر پنهفی (در مجارستان)، ریله‌یف (شاعر روس از دکابریست‌ها)، شوژن دولاکروآ (نقاش فرانسوی)، برواسوف (شاعر روس)، شوپن (آهنگساز فرانسوی - لهستانی)، برلیوز (آهنگساز فرانسوی)، لیست (آهنگساز مجاری - آلمانی) و غیره و غیره برخی از نمایندگان این جریان دوم مترقی در رمانتسیم هستند.

گرچه آرمانهای استه‌تیک این جریان نیز ای چه‌با خصلت پندار آمیز داشت و چهره‌هایی که این هنرمندان می‌پرداختند متضمن دوگانگی و قاجحه‌درونی بود، ولی به‌رحال آنها، ولو تا حدی، به تناقضات درونی نظام سرمایه‌داری پی برده بودند و به جنبش مردم علاقه

داشتند و سمت نگاهشان متوجه عقب نبود، متوجه جلو، متوجه آینده بود. سرخی عناصر اسلوب هنری رمانیسم (مانند تلاش در بازسازی واقعیت در پرتو نوعی آرمان هنرمند) در اسالیب دیگر هنری، از جمله در اسلوب واقع گرایی (ره آلیسم) نیز دیده میشود. اینکه هنرمند تحقق رؤیاها و آرزوهای خود را بیند «روش رمانتیک انقلابی» نام دارد و روش رمانتیک انقلابی عنصر ضروری در واقع گرایی انقلابی است (که آنرا واقع گرایی سوسیالیستی نیز مینامند).

اما ناتورالیسم نه تنها یک اسلوب بلکه سیستمی از نظریات استهتیک است که در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید شد و پایه فلسفی آن مکتب پوزیتیویسم اوگوست کنت و هربرت اسپنسر و هیولیت تن و دیگران بود.^۱

ناتورالیسم یا طبیعت گرایی رخنه در روندهای ماهوی و عمقی واقعیت را وظیفه خود نمی شناسد، بلکه کافی میدانند که خلاقیت هنری به کبی کردن اشیاء و پدیده های تصادفی و انفرادی واقعیت پردازد.

امیل زولا را معمولاً از برجسته ترین نمایندگان این اسلوب و مکتب یاد می کنند. این مطلب درست است ولی خلاقیت هنری زولا غالباً با نظریات تئوریک او در تضاد بود و این نمودار متناقض بودن بینش استهتیک طبیعت گرایان است. زولا نظریات تئوریک خود را در آثارش مانند «رمان تجربی» (۱۸۸۰) و «طبیعت گرایی در نمایش» (۱۸۸۱) بیان داشته است. خلاصه این تئوری آنست که پدیده های زیستی (بیولوژیک) و اجتماعی دارای یکسانی و اینهمانی است و هنر از سیاست و اخلاق مستقل است. ولی زولا چنانکه متذکر شدیم خود نتوانست در آثار برجسته ای که آفریده این تئوری را بکار بندد و نوعی واقع گرایی در فعالیت هنری او خود را با قوت نشان میدهد.

در عصر ما طبیعت گرایی در هنر بار دیگر قد علم ساخته و این بار حتی از سنن تئوریک طبیعت گرایان قرن نوزدهم قراتر رفته است. طبیعت گرایان امروزی معمولاً از ستاندگان نظام موجود بورژوازی هستند. خصلت نمونه وار مکتب و اسلوب آنها فیزبولوژیسم است یعنی گرایش به بیان صریح کلیه فعل و انفعالات جسمانی. جستجوی اشکال مبتدل تفریح آور، توجه افراطی به نمایشها و شاتوهای آمیخته باموسیقی (ملودرامیسم)، توجه به زیبایی ظاهری چشمگیر در ژانرهای مختلف آنچه که آنرا «هنر توده ها» (Popart) نامیده اند. این اسلوب خواه بشکل مستقیم و خواه بشکل غیر مستقیم روح انفعالی در جامعه، احتراز از نبرد اجتماعی، بی تفاوتی نسبت به غم و شادی دیگران و تمایل خاص به غرایز جانورانه را موعظه میکند و به اسلوب هنری شکل گرایی سخت نزدیک است.

لذا بجاست درباره شکل گرایی (نورالیسم) سخن گوئیم که یکی از دیگر اسالیب

۱. معمولاً ناتورالیسم را به معنای مراعات دقیق طبیعت، طبیعی نوشتن، طبیعی بازی کردن یعنی آنطور می فهمند که مطلب درباره اسلوب واقع گرایانه (ره آلیسم) صادق است. ما در اینجا مطلب را در مقطع علمی - تاریخی آن مطرح می سازیم و انحراف از درک مطلب درست تاریخی برای ما منوط اعتبار نیست.

هنری چهارگانه است که وعده دادیم بدان بپردازیم.

شکل‌گرایی (یا فورمالیسم) یک اسلوب هنری است که مطلق کردن شکل هنر و مطلق کردن جهت استهتیک در هنر بمثابة هدف بدانته مطرح است. مقوله شکل‌گرایی نقطه مقابل مقوله واقع‌گرایی است که از آن سخن خواهیم گفت. شکل‌گرایی بینش هنری مسلط در مدرنیسم معاصر بورژوازی است.

شکل‌گرایی در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم پدید شد و مکاتب و جریان‌های هنری گوناگونی را در جوامع سرمایه‌داری غرب در بر گرفت مانند فوتوریسم، کوبیسم، سورره‌آلیسم، فوویسم، ناشیسم، ایستر اکسپرسیونیسم، اکسپرسیونیسم و غیره. وجه مشترک همه این جریان‌ها گونه‌گون که نام بردیم، علی‌رغم وجود تفاوت‌هایی از جهت بینش و اسلوب هنری، آنست که هنرها در مقابل واقعیت جهان خارج قرار می‌دهند و شکل هنری را از مضمون فکری و ایده‌ئی آن جدا می‌کنند و بد استقلال و حق تقدم مسئله شکل در اثر هنری اعتقاد دارند. در این مکاتب این نقطه نظر همانند دیده میشود که آفرینش و فعالیت هنری عاری از اغراض عملی است و جریان آن تابع نظارت عقل بشری نیست و اینکه لذت هنری ربطی به موضوعیت اجتماعی و منافع حیاتی و آرمان‌های هنری و اجتماعی ندارد و لذا تنها بازی اشکال مجرد است و کار هنرمند جستجوگری و نوآوری بمعنای نوسازی دائمی موازین هنریست و ذهن هنرمند مجبور نیست از عین واقعیت تبعیت کند و اصولاً واقعیت جهان خارج قید و بندی برای هنر ایجاد نمی‌کند و ذهن هنرمند میتواند خود را از این ملاک معرفتی و سنجشی آزاد سازد. در این بینش ایده‌آلیستی (انگار گرایانه) غلوه‌های فراوانی میشود، زیرا درست است که ذهن هنرمند و حسیات هنری او نقش مؤثری در پرداخت هنری دارد ولی این نقش تا خود سری نمی‌تواند اوج گیرد و درست است که عین واقعیت بوسیله هنرمند کپی و عکاسی نمی‌شود بلکه تابع ساخت و پرداخت شخصیت هنری او قرار می‌گیرد ولی بهر جهت مناط و ملاک نهائی واقعیت است و درست است که نوآوری در شکل ممکن است ولی نوآوری در مضمون بر آن تقدم دارد و تلازم این دو نوآوری در مجموع و بطور کلی باید مراعات شود، حتی اگر در لحظاتی از تاریخ در این یا آن غلوی دیده شود و درست است که جستجوگری در شکل سودمند است ولی در صورتی است که تناسب خود را با تکامل اجزاء دیگر هنر بویژه مضمون حفظ کند و درست است که تجرید هنری نیز مانند تجرید علمی مجاز است ولی این امر نباید نقش تأثیر اجتماعی هنرها از میان ببرد. بدین ترتیب آنچه که در زیر علامت سؤال قرار می‌گیرد مسئله شکل نیست، مسئله شکل‌گرایی است.

با آنکه در برخی از آثار شکل‌گرایانه معاصر بورژوازی برخاش نسبت به زشتی‌های این نظام دیده می‌شود، با اینحال ارتباط عمده این اسلوب هنری با بینش اجتماعی بورژوازی و خرده بورژوازی یعنی فردگرایی (اندویده‌آلیسم) و انکار تعهد اجتماعی است. جدا ساختن شکل از مضمون و هنرا از تعهد اجتماعی که مسلماً از جلوه‌های بحران نظام سرمایه‌داری در گستره هنراست، نمی‌تواند موجب انحطاط هنری نشود. اینکار در گذشته نیز، بسویزه در

عرضه ادبیات بدیع، سابقه داشته، هنگامیکه نویسنده بجای اصالت بخشیدن موضوع در صنایع لفظی و معنوی يك نثر مصنوع و منرسلانه غوطه می خورده است و شیوه تاریخ و صواب فی المثل جای شیوه تاریخ بیعتی را میگرزفته است.

با اینحال مکاتب مدرنیستی هم اکنون چائی در تاریخ هنر گشوده و خواسته یا ناخواسته منشاء خدماتی به هنر و جامعه هستند لذا نگارنده بر آن نیست که «تکفیری» علیه آن صادر کند. با آنها را «قدغن» نماید. لکن تأکید می کند که «امر هنری» به هموار سازی مکابیکی شیوه ها و سلیقه ها تن در نمیدهد و در این گستره نمی توان مسائل را طبق «رای اکثریت» حل کرد و ناچار باید میدان وسیع تری به استعدادها و بر خوردهای فردی داد. باید گذاشت دعای مکاتب مدرنیستی شکل گزایش از پیش در دادگاه تاریخ عیار سنجی شود. در عین حال پیروان اسلوب واقع گرایانه در هنر وظیفه دارند که با تکمیل دائمی اسلوب خویش، از مبارزه هنری و علمی سنجیده علیه انحرافات، بدون کمترین توسل به شیوه های نامناسب، غفلت نورزند. اینک در پایان بحث ها راجع به اسالیب هنری سخنی چند در باره واقع گرایی در هنر بگوئیم. ره آلیسم از ریشه لاتینی Realis آمده است، از ماده Rerrum یعنی شیئی که آنرا میتوان واقعی و صاحب شئیت (چیز مندی) ترجمه کرد. یعنی هر چه که به شیئی و پدیده های واقعی مستقل از ذهن ما تکیه کند و آنرا ملایک قرار دهد.

این اسلوب هنری طبیعت عینی و معرفت آموز و از جهت استهتیک دگر ساز و اصلاح گر هنر را بیش از همه اسالیب پیش گفته متجلی می سازد. بازتاب حقیقی شخصیت بفرنج انسانی و مناسبات و روابط گوناگونش نسبت به واقعیت، ارائه اشخاص و حوادث نمونه وار (تی بیک) از طریق چهره پردازی سردی مسائل زندگی از مختصات ره آلیسم است. فریدریش انگلس می گوید: «ره آلیسم. . . علاوه بر توجه بواقعی و حقیقی بودن جزئیات و تفصیلات، باید به واقعی و حقیقی بودن ارائه خصائل نمونه وار انسانها در شرایط و حالات نمونه وار زندگی توجه کند.»

وقتی به تاریخ پیدایش و تکامل ره آلیسم بمعنای اسلوب هنری می نگریم، مشاهده می کنیم که عناصر مرکبه و گرایشهای فکری آن در ادوار ابتدائی تکامل هنر پدید شده بود. ولی اسلوب ره آلیسم بمعنای يك اسلوب خاص هنری در دوران نوزائی (رنسانس) مثلاً در آثار سروانسی و شکسپیر دیده میشود. این مکاتب در اواسط سده نوزدهم تکاملی شگرف می یابد و به ره آلیسم انتقادی ستنرال، بالزاک، دیکنس، هوگارت، دومیه، کوربه، منیه، گوگول، تورگتف، تولستوی و بسیاری دیگر میرسد. در آثار آنها معایب نظامات اشرافی فتودالی و سرمایه داری افشامی شود و در رهائی فکری و بیداری اجتماعی بشر و برای پیدایش و استقرار آرمانهای دمکراتیک در اندیشه افراد نقش مهمی ایفاء می کند.

اکنون نیز در آثار بسیاری هنرمندان مترقی جهان سرمایه داری اسلوب واقع گرایی نقادانه ادامه دارد و ارائه خلاق آن بصورت ره آلیسم انقلابی یا سوسیالیستی در آمده است. این اسلوب واقعیت پویا، مشخص و تاریخی را درست حرکت انقلابی آن در آثار هنری مجسم می کند و از آنجا که هنرمند در اینجا مجهز به آگاهی اجتماعی است، برخوردارش به-

بدیده‌های اجتماعی و تاریخی برخوردار است در اوج احساس مسؤولیت و تعهد و آگاهی و قهرمانان مثبت طراز نوبی را از میان خلق خلاق تاریخ بمیان می‌کشد. معمولاً ماکسیم گورکی را اندیشه‌پرداز این مکتب، و اثرش «مادر» را نخستین اثر هنری ناشی از این اسلوب می‌شمرند.

پس از این بحث موجز درباره اسالیب هنری، اینک فادریم با داشتن تجهیزات مقولانی‌رسانی به مسئله نقش اجتماعی هنر بپردازیم. در این بحث سه نکته را قابل طرح میدانیم:

۱- خلقیت هنر یا رابطه هنر با خلق؛

۲- جانبداری طبقاتی هنر؛

۳- مسئله «هنر برای هنر».

مقصود از «خلقیت هنر» یعنی مجموع پیوندهای متقابل بین هنر و مردم. منشاء این پیوندهای متقابل در آن است که هنر واقعی شکل مستقیم یا غیر مستقیم آرمانهای استه‌تیک مردم را منعکس کند. آرمان استه‌تیک یا هنری در ادوار مختلف تاریخی چه از نظر شکل، چه از نظر مضمون مختلف بوده است. بطور کلی قهرمانی که در او نیروی جسمی و فضایل روحی در تناسب با هم تجلی کند، هیجان مبارزه خلق در راه رهائی از نیروهای اهریمنی ظلم و زور و در راه دست‌یابی به بهروزی، چنین آرمانهایی در نزد مردم آرمانهایی است که يك اثر هنری را برایشان جذاب و مفهوم می‌سازد.

«خلقیت هنر» يك مفهوم تاریخی است و مضمون مشخص آن شرایط و ادوار مشخص تکامل جامعه، و مقام و نقش هنر در درون این جامعه است. آفرینش هنری خود از گستره‌های مهم فعالیت مردم است. آفرینش جمعی مردم پایه‌ایست در زرادخانه دائمی هنر حرفه‌ای. لذا بهترین هنرمندان موضوع، اندیشه، چهره‌های آثار خود را از منبع فیاض آفرینش هنری مردم می‌گیرند و بهمین جهت اسلوب ره‌آیستی در هنر خلقیت را به یکی از شاخص‌های خود مبدل می‌کند (برخلاف اسالیب شکل‌گرائی و طبیعت‌گرائی)، یعنی هنرمندی که می‌کوشد تاخرد خلقی و کار و بیکارش را در بافت هنری وارد سازد. هنرمندان بزرگ، هم از مردم بسیار گرفتند و هم خواه آگاهانه خواه ناآگاه، ب مردم بسیار چیز دادند. هنر واقعی باید بتواند در مردم رخنه کند، از طرف آنها مفهوم قرار گیرد (مفهوم بودن نه بمعنای سطحی این کلمه)، هنر باید به مردم متعلق باشد و مورد محبت و احترام آنها قرار گیرد و ب آنها باری رساند و آنها را پرورش دهد. وقتی خلقیت هنر، در دریافت و خودآگاهی هنرمند رخنه کند، طبیعی است که این امر در موضع‌گیری هنرمند در جامعه مؤثر واقع می‌شود و از اینجا مسه جانبداری طبقاتی هنر و هنرمند مطرح می‌گردد.

لذا جانبداری یا حزیت در هنر کاملترین تجلی سمت‌گیری فکری و مسلکی هنر و دفاع طبقه معین اجتماعی در اثر هنری است. برخی بر آنند که قبول «حزیت در هنر» با «آزادی آفرینش هنری» سازگار نیست. ولی همانطور که لنین تاکید می‌کند شعار «غیر حزبی بودن هنرها» چیزی نیست جز استار «حزیت بورژوائی» هنر. شعار «آزادی آفرینش هنری» در جوامع بول‌سالاری سرمایه‌داری به اشکال مختلف به تبعیت آشکار یا پوشیده اکثریت

هنرمندان به منافع طبقه و نظام سرمایه‌داری منجر می‌شود. آزادی واقعی آفرینش در این جوامع به آن گروه کوچکی از هنرمندان متعلق است که از این نظام می‌گسلند و هنر خود را در خدمت‌رسانی توده‌ها از بوع سرمایه قرار می‌دهند. «آزادی آفرینش» یا قبول «تعهد و مسئولیت اجتماعی» کوچکترین تضادی ندارد، اگر این قبول تعهد به بخشی از خود آگاهی هنرمند، به اعتقاد راسخ منطقی و ایمان و آرمان او بدل شود.

نقطه مقابل اندیشه مسالکیت، خلاقیت و جانبدار بودن یا حزبیت هنر، مکتب «هنر برای هنر» است. پایهٔ تئوریک این نظریه به کانت باز می‌گردد که می‌گفت «حکم استه‌تیک حکمی است مبری از آرایش اغراض». این مکتب به «خود ارزی» و «مطلقیت» هنر و غایت فی‌ذاته بودنش معتقد است و بر آنست که هدف هنر خدمت به لذات ناب هنری است نه بیش. لذا نقش معرفتی و نقش تربیتی هنر انکار می‌شود. اینکه هنر از نیازهای انسانی برخاسته و به نیازهای انسانی یاری می‌رساند انکار می‌شود. انکار مطلق مسئولیت هنر و هنرمند در مقابل جامعه حد اعلائی فردگرایی طبقه ممتاز است، حد اعلائی ذهن‌گرایی هنرمندیست که به این اصل معتقد است.

تئوری «هنر برای هنر» در اواسط سدهٔ ۱۹ در فرانسه پدید شد و سپس در روسیه بنام «هنر ناب» بمیان آمد و گروه‌های هنری مختلفی برای دفاع از آن تشکیل شد. در کشور ما این مکتب مرعوبانه چهره خود را نشان داد ولی میدانی نیافت و اصل تعهد و مسئولیت و خدمت‌گزار خلق بودن هنر اصلی است که با آن مقابله آشکاری عجاله بعمل نمی‌آید. خواننده‌ای که این نوشته را با دقت و با خاطر سپردن مقولات، تعاریف و استدلالات بررسی کرده باشد، آماده است که با توجه به ریشه‌های منسجم و هماهنگ فلسفی و استه‌تیک در این زمینه به بحثی که مطلوب است دربارهٔ تکامل هنر معاصر ایران انجام دهیم، توجه کند. اگر در این مقدمات اختلاف نباشد آنگاه می‌توان به بحث مشخص پرداخت. اگر در این مقدمات اختلاف هست، در همین جا باید ایستاد و اول این مسائل را حل کرد، زیرا مسائل بنیادی است.

بررسی جامعی از چگونگی بهداشت و درمان کشور

دکتر م. پیران

حزب توده ایران برخوردار از همه مردم را از محیط زیستی و اجتماعی مطلوب که تأمین کننده و ارتقاء دهنده سلامت آنان باشد از حقوق مسلم همه ساکنین کشور شناخته و شعار «تأمین بهداشت برای همه» را از ابتدای اعلام موجودیت خود در برنامه حزب ملحوظ داشته است.

ارتقاء سلامت جسمی و روانی متأثر از عوامل گوناگون اقتصادی و اجتماعی است و با اجرای برنامه هماهنگ و توسعه همه جانبه در یک نظام مترقی یا مناسبات و روابط منطقی و انسانی قابل وصول است.

در نظام عقب افتاده و سرمایه داری وابسته که هدف اصلی بهره کشی، استعمار و چپاول همه منابع طبیعی و انسانی جامعه است اساس برنامه ریزی های اجتماعی و اقتصادی بر ایجاد و تقویت وابستگی و تأمین هر چه بیشتر سود سرمایه گذاران خارجی و افزایش غارت نوکران و دلالان بومی آنهاست. در چنین نظامی انسان ها در خدمت تولید و مصرف هستند، تولیدی که قسمتی از حلقه زنجیر اقتصاد وابسته را برای سود کلان سرمایه داران داخلی و بین المللی تأمین کند و مصرفی که جاذب کالای بازار آنان باشد. برنامه ریزی بهداشتی مانند سایر برنامه های اجتماعی در محدوده تأمین نیروی کار ارزان است و کیفیت و سطح آن در حدی است که بهای تمام شده برای تأمین نیروی کار حتی الامکان از قیمت متوسط بازار جهانی تجاوز نماید و در صورت عدم امکان برخلاف همه ادعاهای دروغین خود در زمینه های ملی و میهنی، از استخدام نیروهای خارجی همزمان با وجود بیکاری آشکار و پنهان در کشور ابائی ندارد و با اجرای سیاست وقیحانه پشتیبانی از سرمایه خارجی تولید کشاورزی و صنایع ملی خود را قربانی مینمایند.

وضع بهداشت در ایران

در نظام متفورشاهنشاهی زمانیکه رشد اقتصادی کشور را بیش از چهل درصد در سال اعلام مینمودند و روزانه بیش از ۶۰ میلیون دلار از تاراج نفت بدست می آوردند و درآمد

سرانه کشور بیش از دوهزار دلار بوده و رسیدن به دورانه‌های «تمدن بزرگ» نوید داده می‌شود، وضع بهداشتی کشور بشرح زیر بوده است:

۱- میزان دسترسی مردم به آب لوله‌کشی شده در مناطق روستائی بیست درصد و در مناطق شهری هشتاد درصد در آمارهای رسمی کشور اعلام گردیده بود. میزان مزبور در کشورهای نسبتاً پیشرفته صد درصد است.

وجود لوله‌کشی آب در مناطق، مبین دسترسی مردم به آب سالم و بهداشتی نیست زیرا اغلب بعلت خرابی تجهیزات، آب ناسالم در لوله‌ها جاری است و در برخی موارد نیز بعلت سنگینی و مطبوع نبودن آب لوله، مردم از منابع دیگری که بهداشتی نیست استفاده می‌نمایند (اغلب شهرهای ساحلی شمال و تعدادی از شهرهای مرکزی مانند اردکان یزد). فراوانی بیماریهای ناشی از آلودگی آب در بین مراجعین به مرکز بهداشتی - درمانی (بیش از ۳۰ درصد مراجعین) مؤید این مسئله بهداشتی است.

در برنامه‌های عمرانی چهارم و پنجم بویژه در برنامه اخیر اولویت ویژه‌ای به تأمین آب سالم بخصوص در مناطق روستائی داده شد و با آنکه در برنامه پنجم به منظور رفع مشکلات اجرایی طرحهای آبرسانی روستائی در پروژه‌های عمران ناحیه‌ای منظور گردید ولیکن اجرای آن با موفقیت روبرو نگردید. در نظامی که هدف کسب سود هرچه بیشتر از سرمایه حاکم است، پیمانکاران علاقه‌ای به اجرای طرحهای کوچک و پراکنده نشان نمی‌دهند. مقررات و نظام اجرایی به نحوی سرهم گردیده است که پیمانکاران بزرگ که اغلب از شرکاء و نزدیکان چند خانواده غارتگر حاکم بودند با گرفتن پیمان‌های بزرگ به چندین برابر قیمت واقعی امکان داشتند که کار را با حجم‌های کوچکتر تقسیم و به پیمانکاران کوچک و متوسط بطور دست دوم، سوم و چهارم بسپارند. پیمانکاران بزرگ با بهره‌گیری از اعتبار اسمی و رسمی خود به‌عنوان واسطه بزرگترین سود را بدون زحمت بدست می‌آوردند. با وجود طرحهای فراوان و بزرگ، نظامی که میزان سوء استفاده در آن غالباً کلان بوده است، پیمانکاران کوچک نیز علاقه‌ای به اجرای طرحهای کوچک و پراکنده که از ویژگی طرحهای روستائی است، نداشتند. بهمین علت (عمدتاً) میزان جذب اعتبارات تأمین آب در روستاها طی سالهای برنامه عمرانی پنجم هیچگاه از ۱۵ الی ۲۰ درصد تجاوز ننمود و اغلب طرحهای شروع شده بطور ناقص رها گردید و سرمایه‌های هزینه شده بهدر رفت.

موضوع نگهداری تأسیسات عمرانی و رفاهی بویژه در مناطق روستائی حائز اهمیت ویژه‌ای است. نگهداری تأسیسات بدون جلب مشارکت و همکاری نزدیک مردم غیرممکن است. اجرای سیاست‌های ضد خلقی در مناطق روستائی برای ایجاد وابستگی بیشتر کشور به امپریالیسم و مربوط نمودن غذای روزانه مردم به واردات و بالاخره تأمین نیروی کار ارزان برای طرحهای مونتاز و وابسته شهری روستائیان را به اجراء نتایج طرحهای عمران روستائی بدین نمود. بعلت مختل شدن بنیان اقتصاد روستائی و آوارگی و مهاجرت اجباری

به شهرها، روستائیان هیچنوع علاقه‌ای برای مشارکت و نگهداری تأسیسات بهداشتی نشان ندادند و حتی برای نشان دادن خشم و نفرت خود به دولت اقدام به خرابکاری‌ها می‌نمودند. خلاصه آنکه در نظام‌های ضد خلقی، سرمایه‌گذاری‌های رفاهی که با هدف‌های تسکین انجام می‌پذیرد، نه آنکه از دشمنی مردم با نظام حاکم نمی‌کاهد، بلکه کینه و نفرت آنان را نسبت به دستگاه حاکمه بیشتر برمی‌انگیزد.

۲- سیستم دفع فاضلاب در تمام مناطق روستائی و در اغلب شهرهای ایران بشکل ابتدایی و بدوی است و اینک فقط در ۱۳ شهر کشور سیستم جمع آوری و یا جمع‌آوری و دفع فاضلاب بصورت بسیار ناقص وجود دارد که غالباً قسمتی از سطح شهر را میپوشاند. پیش‌بینی‌های برنامه پنجم در این زمینه بعلت سرمایه‌گذاری دولت در تأسیسات و صنایع نظامی که هدف آن آماده کردن ایران برای ایفای نقش ژاندارم منطقه و عامل اجرایی مقاصد نظامی امپریالیسم آمریکا بوده، نه آنکه تحقق نیافت، بلکه اقدامات در حد بررسی‌های مقدماتی متوقف ماند.

بمنظور حفظ منافع سرمایه‌داران صنعتی که عمدتاً از شرکای سرمایه‌داران خارجی و عوامل مستقیم آنان بوده‌اند برای بهداشتی کردن سیستم فاضلاب صنعتی موانع اجرایی‌ساز میگردد. بطوریکه اینک اغلب فاضلاب‌های کارخانجات در مناطق صنعتی آب، خاک و در مواردی هوا را بشدت آلوده مینماید. آلودگی‌های مکرر رودخانه‌های کشور و مرگ و میر فراوان ماهی‌ها که ندرتاً در روزنامه‌ها منعکس میگردد، مؤید خسران فراوانی است که بخاطر تقلیل هزینه‌های تمام شده کالاها و افزایش سود سرمایه‌داران به محیط زندگی مردم زده میشود.

۳- تراکم اتومبیل‌های تهران را با افزایش میزان اکسیدکربن به مرز خطرناک و غیرقابل زیستن نزدیک کرده است. بمنظور افزایش میزان فروش اتومبیل و کلان‌تر کردن سود صنایع موتناژ اتومبیل، توسعه و وسائط نقلیه عمومی شهری از حدود بررسی و ارائه طرح‌های گوناگون تجاوز نکرد. تبدیل موتورهای بنزینی به گاز سوز نیز از حد نمایش جلوتر نرفت. با وجود اخطار شدید کارشناسان و مقامات مسئول بهداشتی در مورد خطر و میزان عوامل آلوده‌کننده هوای تهران هیچگونه اقدام مؤثری در جهت رفع مشکل بعمل نیامده است.

۴- بررسی‌های نمونه‌ای تغذیه در بین گروه‌های روستائی و عشایری بهبود نسبی را طی دهه اخیر نشان میدهد. ولیکن فراوانی بیماری‌های ناشی از سوءتغذیه، در بین مراجعین به مراکز بهداشتی - درمانی (حدود ۸ تا ۱۰ درصد) مخصوصاً و فوراً کم‌خونی‌های ناشی از فقر آهن و... دلیل بارزی بر اهمیت فوق‌العاده مسئله کمبودهای غذایی است. در کمبودهای تغذیه‌ای عوامل گوناگونی مؤثرند که به سه گروه قابل تقسیم هستند و عبارتند از: ۱- عدم دسترسی به غذای کافی، ۲- اختلال در هضم و جذب غذا، ۳- کمبود آگاهی از چگونگی مصرف صحیح غذا ناشی از عادات و سنن.

عدم دسترسی به غذای کافی مهمترین عامل کمبود تغذیه در مناطق روستائی و بین گروههای کم درآمد شهری است و فراوانی عوامل گروههای اجتماعی مزبور مشاهده میگردد. اجرای سیاستهای ویژه کشاورزی، علاوه بر کاهش قابل ملاحظه تولید مواد غذایی روستائی موجب بهم ریختن نظام کشت گردید و روستائی را در مدار مبادله کالاهای مصرفی قرار داد و بهین علت خرید کالاهای غیر غذایی درصد بیشتری از هزینه مصرف خانوار روستائی را اشغال نمود. بعلت رواج مبادله کالا در بازارهای روستائی و ترویج کشت مواد اولیه مورد نیاز کارخانجات، روستائی اینک ناچار است مقدار قابل ملاحظه ای از غذای مورد نیاز خود را که قبلاً خود تولید مینمود، خریداری نماید. کاهش نسبی میزان درآمد خانوار روستائی (با مقایسه با متوسط درآمد خانوار کشور)، گرانی کالاهای عرضه شده در روستا بعلت کمبود انبارهای غذایی و محدودیت راههای روستائی و گرانی حمل و نقل و بالاخره چپاول واسطهها در سطوح مختلف از قدرت خرید خانوار روستائی کاسته و در نتیجه خانوار روستائی نسبت به گذشته عملاً به غذای کمتری دسترسی مینماید.

گروههای کم درآمد شهری و خیل حاشیه نشینان شهری که محصول دائم التزاید اصلاحات ارضی شاهنشاهی است، با توجه به نرخ غیر قابل تحمل تورم و گرانی شدید، وضعی بدتر از روستائیان کشور دارند. این گروهها با شرکت وسیع خود در تظاهرات چند میلیون نفری تهران نهایت نفرت و عصیان خود را به نظام حاکم به نمایش گذاردند. میزان متوسط کالری مصرفی روزانه برای هر نفر در ایران ۲۳۰۰ کالری برآورد گردیده است که توزیع آن بسیار نامتعادل و ضایعات نیز فراوان است. کارشناسان تغذیه، متوسط کالری مورد نیاز را با در نظر گرفتن پانزده درصد ضایعات ۲۷۰۰ کالری برآورد کرده اند که با توجه به وضع اپیدمیولوژی و امکانات تولید کشور میتوان ۲۰ درصد آن را از مواد چربی، ۱۳ درصد را از مواد پروتئینی، ۷ درصد را از مواد قندی و ۶ درصد را از مواد نشاسته ای غیر قندی تأمین نمود.

مصرف سرانه پروتئین در روز در سطح جهانی ۴/۸۶ گرم، در کشورهای صنعتی و پیشرفته ۶/۹۳ گرم در کشورهای در حال توسعه ۷/۵۷ گرم است و میزان مزبور در ایران ۶۰ گرم برآورد گردیده که دارای توزیع بسیار نامتعادل و ظالمانه است.

متوسط مقدار مصرف مواد غذایی روزانه برای هر نفر به گرم و میزان مطلوب مصرف با توجه به امکانهای تولید کشاورزی و آداب غذایی مردم توسط کارشناسان تغذیه ای کشور برآورد و در جدول زیر نشان داده شده است.

۵- بیماریهای انگلی و عفونی که مهمترین علل شیوع آن عقب ماندگی سطح بهداشت محیط و نارسائی هوش شبکه خدمت رسانی در کشور است هنوز در بین مراجعین به مراکز بهداشتی و درمانی دارای بزرگترین فراوانی است (حدود ۲۳ درصد).

بیماریهای واگیری که دارای واکنش مؤثر و نسبتاً مؤثر میباشد در دوده اخیر تاحدودی کنترل گردیده است، بطوریکه بیماری آبله اینک در ایران به عنوان مسئله بهداشتی تلقی نمیکردد.

جدول مصرف مواد غذایی روزانه

میزان مصرف مطلوب	متوسط مصرف کنونی	مواد غذایی
۱۵۰-۱۰۰ گرم	۳۰ گرم	گوشت
۵۰-۳۰	۹	تخم مرغ
۴۵-۴۰	۶۰	قند و شکر
۳۵۰-۳۰۰	۱۲۰	شیر
۳۵-۲۵	۲۰	حبوبات
۱۰۰-۵۰	۹	ریشه‌های نشاسته‌ای
۳۰۰-۱۵۰	۸۰	میوه‌جات و سبزیجات
۴۰۰-۳۰۰	۵۵۰	غلات
۳۵-۲۵	۱۰	چربی (روغن‌ها)

تعداد بیماران مبتلابه کزاز، سیاه‌سرفه و دیفتری بطور نسبی کاهش یافته است. با بیماری سرخک در چند سال اخیر بخصوص در مناطق روستائی مبارزه مؤثری انجام گرفته، ولی هنوز از نظر بهداشتی حائز اهمیت است.

عملیات مبارزه و سپس ریشه‌کنی مالاریا در سطح کشور، بابت بهره‌گیری از کلیه امکانات فنی و اجرائی، بطور وسیع و همه جانبه انجام گرفته است. نتایج عملیات در نیمه شمالی کشور موفقیت آمیز و در نیمه جنوبی بعلت وجود مشکلات فنی و اجرائی کاملاً رضایت بخش نبوده است. وجود بیماری در مناطقی از نیمه جنوبی کشور خطر برگشت بیماری به سایر مناطق را فراهم آورده و کانون‌های پراکنده، آلودگی را در نیمه شمالی موجب می‌گردد. میزان بروز مالاریا در نیمه شمالی ایران حدود ۱۵ در یکصد هزار و در مناطق جنوبی حدود ۳۳۰ در یکصد هزار نفر جمعیت برآورد شده و احتمالاً میزان‌های یاد شده در دو سال اخیر افزایش یافته است.

عدم توسعه هماهنگ شبکه‌های بهداشتی و درمانی کشور بابت پیشرفت برنامه‌های ریشه‌کنی مالاریا موجب تداوم بیش از حد این برنامه پرهزینه گردیده و هزینه‌های فوق‌العاده اجباری این عملیات مانعی برای تأمین سرمایه‌گذاری لازم برای توسعه شبکه از اعتبارات محدود و نارسای بهداشت و درمان کشور است.

بررسی‌های بهداشتی شیوع بیماری سل را در استان‌های ساحلی خزر هفت در هزار برآورد نموده است. برابر آمارهای موجود در هر سال بطور متوسط بیست هزار نفر مبتلا

جدید به سل شناخته میشود که ۳۵ درصد آنان نیازمند خدمات بستری میباشند. خدمات مبارزه با سل تاکنون عمدتاً محدود به اجرای واکسیناسیون «ب. ث. ژ.» بوده و فعالیت های بیماریابی و درمان موارد بعلت محدودیت امکانات بسیار نارسا بوده است.

بیماریهای عفونی روده ای و بطور عمده بیماری وبا (بویژه نوع التور) باتوجه به موقعیت اپیدمیولوژیک کشور یکی از مسائل مهم بهداشتی است که کنترل اساسی آن در گرو ارتقاء همه جانبه سطح بهداشت و وجود شبکه های بهداشتی و درمانی مؤثر و کارآ است.

تراخم و بیماریهای واگیر چشم باآنکه از نظر فنی به راحتی قابل کنترل میباشند، ولی بعلت نبودن شبکه مؤثر و گسترده بهداشتی در سطح کشور بحد وفور وجود دارد. بررسی های انستیتو تحقیقات بهداشتی میزان وفور کلی تراخم را ۳۷ درصد و نوع فعال آنرا ۱۶ درصد نشان داده است.

بیماریهای مشترک انسان و دام بویژه بیماری تب مالت به عنوان يك مسئله بهداشتی در کشور قابل ذکر است که هنوز اقدام مؤثری برای کنترل آن بعمل نیامده است و بررسی های بهداشتی محدود، میزان ابتلاء به بیماری تب مالت را ۱۷/۶ دریکصد هزار نفر بر آورد کرده است و میزان انتشار در اصفهان و تهران بیشتر است.

میزان ابتلاء به جذام در سطح کشور ۵/۹ در هزار نفر بر آورد شده است که در بعضی از شهرستان های آذربایجان شرقی به حدود ۲/۸ در هزار میرسد. تعداد بیماران جذامی در سطح کشور ۳۳ هزار نفر تخمین زده شده است.

بیماریهای روانی بویژه اعتیاد به مواد مخدر یکی از مسائلی است که اهمیت آن رو به افزایش است. مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر باتوجه به شرایط مساعد برای شیوع بیشتر و نفوذ سوداگران مرگ از حالت ظاهر سازی و ایجاد سازمان و تشکیلات فراتر نرفته است.

بیماریهای حرفه ای به سبب گسترش کارگاههای صنعتی روفزونی است و بررسی نسبتاً جامعی میزان کلی بیماری های ناشی از کار را ۷۲/۲ در هزار برآورد نموده که ۵۴/۸ در هزار آن ناشی از سوانح بوده است. اقدامات بهداشتی و حفاظت در محیط کار بسیار ابتدائی است.

میزان مرگ و میر کودکان (کمتر از یکسال) در ایران براساس آخرین بررسی بهداشتی بطور متوسط ۸۹ در هزار است که در جامعه شهری ۶۱/۶ و در جامعه روستا ۱۱۹/۸ در هزار برآورد شده است.

مرگ و میر کودکان یکی از معیارهای حساس بهداشتی است که پیگونگی و تغییرات ناشی از اقدامات بهداشتی را بخوبی منعکس مینماید. براساس یازدهمین گزارش کمیسیون بررسی نفوس سازمان ملل (اکتبر ۱۹۷۶) میزان مرگ و میر کودکان در کشورهای صنعتی

و توسعه یافته جهان ۱۲ تا ۲۰ در هزار است در کشورهای در حال توسعه بیش از ۴۰ در هزار نفر.

رو بهمرفته با توجه به نکات یاد شده وضع بهداشتی کشوری که در آستانه «تمدن بزرگ» بود و رژیم میخواست آن را زیر «رهبری شاهانه» در مدت ۱۰ سال در ردیف یکی از پنج کشور پیشرفته جهان قرار دهد، در سطح عقب مانده‌ترین کشورهای آفریقائی جای داشت. مهمترین عامل مرگ و میر کودکان بدی وضع بهداشت محیط، کمبودهای غذایی مادران، نا آگاهی از موازین بهداشتی و بالاخره کمبود یا دسترسی نداشتن به مرکز درمانی و بهداشتی است. کلیه عوامل مزبور بویژه در مناطق روستائی کشور حاکم بوده و تا کنون اقدام مؤثر و قابل توجهی برای رفع آن بعمل نیامده و اغلب طرحهای اجرائی روستائی نیز در مراحل ابتدائی اجرا متوقف گردیده است.

بررسی تنگناها و امکانات

سازمان و مدیریت: سازمان بهداشتی و درمانی کشور تا نیمه دهه ۳۰ بسیار محدود بود. خدمات بهداشتی که بیشتر در حد ارائه نمونه بود، توسط «اداره کل بهداشت»، وارث «اداره همکاری بهداشت» اجرا میگردد. مهمترین عملیات بهداشتی عبارت بودند از کنترل بیماری آبله، مبارزه با بیماریهای آمیزشی در مراکز شهری بزرگ، واکسیناسیون محدود دیفتری، کزاز و سیاه سرفه و تا حدودی تیفوئید و انجام سمپاشی با «د. د. ت» بمنظور مبارزه با بیماری مالاریا در مناطقی که سطح آلودگی زیاد بوده است. در زمینه بهداشت محیط، فعالیتها محدود به نصب سنگ مستراح بهداشتی بصورت نمونه در تعدادی از روستاها بود. فیلمهای آموزشی همراه با سخنرانی بهداشتی در مراکز محدودی به نمایش گذاشته میشد. خدمات یاد شده توسط مرکز بهداشت که در مراکز تعدادی از استانهای کشور مستقر بود، عرضه میگردد و قسمتی از خدمات نیز بوسیله تیمهای سیار اعزامی از مرکز ارائه میشد.

خدمات درمانی رایگان (دولتی) در مناطق شهری توسط درمانگاهها و بیمارستانهای محدود که از نظر سازمانی به دستگاههای مختلف دولتی و خیریه وابسته بودند و ارتباط عملی با یکدیگر نداشتند انجام میگرفت. در مناطق روستائی، خدمات درمانی در درمانگاههای روستائی تابع سازمان خدمات اجتماعی و وزارت بهداشتی که اغلب بدون پزشک بودند، عرضه میشد. ایجاد مراکز جدید تابع فشار و نفوذهای محلی بود و بهمین علت در حالیکه مناطق وسیعی فاقد هر نوع تسهیلات درمانی و بهداشتی بودند در بعضی از نقاط تأسیسات متعددی توسط سازمانهای گوناگون در مجاورت هم احداث میشد.

بدنبال بررسیهای مالاریومتریك انجام شده توسط انستیتو مالاریولوژی دانشگاه تهران عملیات مبارزه با مالاریا از سال ۱۳۳۶ تبدیل به خدمات ریشه کنی بیماری گردید و سازمان نسبتاً مستقلی برای اجرای آن بوجود آمد. سازمان مزبور بتدریج شبکه اجرائی

مورد نیاز خود را برای عملیات بیماریابی و سمپاشی در سطح کشور گسترش داد بطوریکه تا اوائل دهه ۴۰ واحدهای اجرایی این سازمان در کلیه مراکز استان، شهرستان و تا حدودی بخش مستقر گردید. عملیات بیماریابی سازمان در سراسر مناطق روستائی کشور گسترش یافت و تقریباً اولین سازمانی بود که خدماتش در سطح همه مناطق روستائی کشور عرضه میشد.

اداره کل بهداشت تدریجاً در سازمانهای وزارت بهداشتی ادغام گردید. واحدهای جدیدی تحت عنوان مراکز بهداشت (درجه ۱، ۲، ۳) و مراکز پیشگیری در مراکز شهرستان احداث گردید. تجهیز انسانی مراکز بهداشت بخصوص تأمین پزشک بهداشتی همواره بامشکل مواجه بود. زیرا با توجه به فشار فراوان تقاضای خدمات درمانی مسئولین سازمانهای ادغام شده درمان و بهداشت اجباراً نیروی انسانی بهداشتی را بطرف عرضه خدمات بهداشتی سوق میدادند. با آنکه در برنامههای تدوین شده دهه ۴۰ بر اولویت خدمات پیشگیری و بهداشتی تأکید فراوان شده بود، ولیکن مراکز بهداشت شهرستانها بعلت نداشتن نیروی انسانی لازم و کافی پس از چندی تبدیل به مراکز درمانی یا اداره بهداشتی گردید و حتی در سالهای اخیر مراکز مجهز بهداشت شهرهای بزرگ کشور تبدیل به پلی کلینیک گردید. مشکل عمده دیگر سازمان بهداشتی کشور در این دهه وقوع اپیدمی های بیماری التور بود که باقیمانده امکانات سازمان را برای مبارزه بی سرانجام با این بیماری جذب و اجرای برنامههای اساسی پیش بینی شده را متوقف نمود.

سپاه بهداشت در این دهه تشکیل و گسترش یافت و ارائه خدمات توأم بهداشتی و درمانی در روستاهای کشور به عنوان وظیفه اساسی سپاه تعیین گردید. خدمات سپاه بهداشت که بصورت نیجه سیار عرضه میگردد با توجه به خلاء نسبی مناطق روستائی از نظر امکانات عرضه خدمات بهداشتی و درمانی میتواندست ارزنده باشد، ولی بعلت موقتی بودن پرسنل و فشار تقاضای خدمات درمانی از ارائه خدمات بهداشتی فاصله گرفت. با افزایش نیاز ارتش تدریجاً سهمیه سپاه بهداشت از نیروی انسانی وظیفه کاهش یافت و تعداد قابل ملاحظه ای از درمانگاههای احداث شده روستائی فاقد پرسنل گردید.

سازمان مافیائی شیروخورشید سرخ در این دهه با صحنه سازیهای گوناگون توجه شاهانه را جلب و بیمارستانهای وزارت بهداشتی به امر ملوکانه به شیروخورشید واگذار گردید و در مراکزی که دانشکده پزشکی وجود داشت بیمارستانهای وزارت بهداشتی در اختیار این مؤسسه قرار گرفت. وزارت بهداشتی مسئول بهداشت و درمان کشور فقط تعدادی درمانگاه شهری و روستائی و مراکز بهداشت فاقد پرسنل (و یا پرسنل محدود) در اختیار داشت و فاقد امکان لازم برای ارائه خدمت بستری به مراجعین به درمانگاهها بود. مشکلات فراوان وزارت بهداشتی برای بستری کردن بیماران در زمان وقوع اپیدمی های وبا و آبله بویژه همزمان با برگزاری جشنهای شاعنشاهی در شیراز بسیار سنگین و گویای نابسامانی فوق العاده کشور بود.

پدیده‌های جدید دهه ۴۰ در پی ارائه شعار و گذاری کار مردم به مردم، تشکیل انجمن‌های بهداشتی و دادن وام کم بهره به گروه‌های پزشکی برای ایجاد بیمارستان‌های خصوصی بود که با سر نوشت‌های غم‌انگیزی روبرو گردیدند که شرح آن در این مختصر مقدور نیست. دهه ۵۰ سال‌های ۵۰ با تشدید بحران خدمات بهداشتی و درمان ناشی از افزایش میزان تقاضا و محدودیت امکانات عرضه خدمات و بالاخره درهم پاشیدگی بیشتر سازمانی باعث نبودن دستگاه مسئولی که دارای اختیار لازم باشد، آغاز گردید. درمانگاه‌های روستائی بعلت محدود شدن سهمیه سپاه بهداشت از پزشکان و وظیفه (به سبب افزایش بیشتر نیاز ارتش) بیش از پیش فاقد پزشک گردید. درمانگاه‌های شهری وزارت بهداشتی بعلت نداشتن ظرفیت بستری لازم، اعتراض بیشتر مراجعین را برانگیخت. بخش خصوصی هم‌آهنگ با افزایش نرخ تورم و با رقابت با درآمد مدیران بخش‌های تجاری، صنعتی و خدمات حق-الزحمه‌های خود را ارتقاء داد و کار بجایی رسید که درمان یک بیمار از قشرهای حقوق بگیر و یا متوسط در صورت نیاز به خدمت بستری یا نابودی اقتصاد و زندگی خانوار همراه بود. سازمان‌های مافیائی گوناگون درمانی کشور که با عناوین بنیادهای خیریه از بودجه عمومی تغذیه می‌شدند با پرداختن به ظواهر کار در رقابت با یکدیگر برای برقراری هر چه بیشتر مراسم و تشریفات افتتاح و... از کیفیت و کمیت خدمات اصلی خود کاستند. تداوم برنامه‌های بعلت عدم نظارت توسط سازمان‌های مسئول و وابستگی نزدیک مدیران بنیادها و سازمان‌های خیریه به دربار زایل گردید و سیاست‌ها و هدف‌های برنامه‌های بهداشتی و درمانی در نشریات برنامه با ارائه جملات زیبا و خوش آیند مجبوس شد.

پزشکان و سایر نیروی انسانی شاغل در خدمات بهداشتی و پیشگیری با کاهش نسبی دستمزد بعلت تورم شدید کناره‌گیری کردند و یا یک اعتصاب کامل اعلام نشده را آغاز نمودند.

افزایش فرمایشی سطح پوشش بیمه درمانی همراه با کاهش نسبی امکانات عرضه خدمات، جمعیت بیمه شده کشور را عاصی نمود. استقرار و شیوع ادواری بیماری و با نیز باقیمانده‌های برنامه‌های بهداشتی را که توسط گروه‌های محدود متعهد و دلسوز حمایت می‌گردید، درهم پاشید.

افزایش میزان تقاضای خدمات درمانی در مناطق شهری که دارای رشد جمعیتی بیش از ۵ درصد بودند و محدودیت فوق‌العاده امکانات، عصبانیت را تشدید نمود. گسترش پوشش وسائل ارتباط جمعی، افزایش تقاضای خدمات درمانی را در مناطق روستائی موجب گردید و خالی شدن مراکز درمانی روستایی از سپاهی بهداشتی وضع را در روستاهای کشور بدتر کرد. دولت بر اساس ماهیت خود راه‌حل‌های موقتی زبر را در پوشش شعارهای توخالی و فریبنده برگزید:

- با استخدام حدود دو هزار نفر پزشک خارجی از پاکستان، فیلیپین، هندوستان و... تعدادی از مراکز درمانی فاقد پزشک روستاها و شهرک‌ها را تجهیز نمود. در مناطق

روستائی و شهرهای کوچک بعلمت نبودن امکانات آزمایشگاهی و سایر تسهیلات پاراکلینیکی تنها وسیله تشخیص بیماری، ارتباط مستقیم پزشک و بیمار است که غالباً با مذاکره با بیمار و شناسائی اپیدمیولوژی محیط میسر میگردد. پزشکان خارجی فاقد امکانات یاد شده هستند. عدم آشنائی کامل پزشکان خارجی با زبان و محیط زندگی مردم و آداب و رسوم آنان نا رضائی مردم را پس از مدتی تشدید نمود و این اقدام ضمن برانگیختن بیشتر تقاضا بردارنده عصیان افزود.

- برای تأمین کمبود پزشک در مناطق شهری (و غالباً شهرهای بزرگ) و بهره گیری از زمان کار پزشک، سود طلبی نظام سرمایه داری را در روابط خدمات درمانی تشویق و تحکیم نمودند. روش پرداخت دستمزد به ازاء خدمت ارائه شده پزشک را تحت عنوان «فی فور سرویس» بدو در بخش خصوصی و سپس در بخش عمومی ترویج کردند. با آنکه در نظام سرمایه داری سود طلبی مهمترین انگیزه فعالیت های اقتصادی است، ولیکن ترویج این عامل در خدمات درمانی کلیه روابط سنتی پزشک و بیمار و سایر نیروی انسانی خدمات درمانی را بهم ریخت.

در جریان حاکمیت مناسبات سرمایه داری در خدمات درمانی، زیاده طلبی و سود گرایی گروهی از پزشکان در رقابت با سایر مشاغل پردرآمد بخش های تجاری و... تحریک گردید و غالب زایمان های طبیعی تبدیل به عمل سزارین گردید (مانند آمریکا کشور مطلوب سرمایه داری). آباندریس ها، لوزه ها و... به عنوان مختلف بیماری تحت عمل جراحی قرار گرفت. معده ها و کیسه صفراهای سالم با قابل درمان با دارو زیر تیغ جراحی گذاشته شد. میزان مصرف دارو بطور سرسام آوری افزایش یافت و بطور کلی هزینه پرداخت دولت برای گروه بیمه شده بدون اینکه نتیجه ای دهد، بیشترین امکانات مالی و انسانی بیمه را جذب نمود و به تنگناهای سایر بخش های درمانی که به اکثریت جمعیت خدمت میداد افزوده شد.

با افزایش فوق العاده درآمد پزشکان شاغل در این بخش پزشکان حقوق بگیر و استخدامی که غالباً در بخش های بهداشتی و درمانی انجام وظیفه مینمودند ناراضی شده و کناره گیری نمودند. سایر نیروهای انسانی شاغل در خدمات از قبیل پرستار، بهیار، تکنیسین و... با مشاهده تفاوت غیر منطقی درآمدها ناراضی تر شدند و از حجم خدمات خود کاستند، بطوریکه در بیمارستان های مجهزی که باروش «فی فور سرویس» پزشکان از درآمد کلانی برخوردار بودند، فاقد حداقل خدمات پرستاری و غیر پزشکی گردیدند و عدم رضایت بیماران افزایش بیشتری یافت.

راه حلهای ارائه شده نه آنکه از مشکلات نکاست، بلکه کلیه موازین مدیریت و روابط سازمانی لازم را ازهم پاشید و عدم رضایت مردم و نیروی انسانی بهداشتی و درمانی بیش از پیش تشدید شد، بطوریکه هیئت حاکمه برای تسلی و لطمه مردم خود بزرگترین منتقد نظام درمانی گردید و عیب جوئی و ایرادگیری از خدمات درمانی یکی از پروتق

ترین شیوه‌های بلند گوه‌های دولت شد.

ایجاد شبکه پیوسته خدمات بهداشت و درمان که یکی از راه‌های بسیار مفید و مؤثر حل مشکل بهداشتی کشور است در نظام حاکم یاد شده بصورت نمایش بی‌متخوایی درآمد که محصول آن ایجاد چندصد خانه بهداشت فاقد وونکسیون منطقی، احداث تعدادی مراکز درمانی بهداشتی روستائی و شهری و برپائی چند بیمارستان بود که بهره‌گیری از آنان در نظام در هم ریخته یاد شده یا کمترین بازده بوده است.

برای آگاهی از حدود امکانات درمانی کشور کافی است یاد آوری شود که در سال ۱۳۵۴ (و تاکنون تغییراتی در جهت تثبیت در آن پیدا نشده است) متوسط امکان مراجعه هر نفر روستائی به مراکز درمان سرپائی ۶/۰ بار در سال بوده که ۱۲ درصد نیاز متوسط میباشد و بعبارت دیگر خدمات درمان سرپائی و بهداشت انفرادی در مناطق روستائی دارای پوششی معادل ۱۲ درصد بوده است. میزان متوسط بهره‌گیری روستائی از خدمات بستری ۱۷/۰ تخت روز در سال بوده که ۱۷ درصد حداقل نیاز است. متوسط مراجعه هر نفر شهری برای درمان سرپائی ۴/۵ بار و امکان استفاده از خدمات بستری ۵۵/۰ تخت روز بوده که به ترتیب ۷۵ و ۵۵ درصد حداقل نیاز میباشد. باید یاد آوری شود که ارقام فوق فقط حدود امکانات را نشان میدهد و نماینده میزان بهره‌گیری اکثریت مردم از خدمات نیست، زیرا توزیع امکانات بسیار ظالمانه و نامتعادل است، چنانکه تهران بعلاوه تمرکز نسبی سرمایه در آن ۴۶ درصد پزشکان عمومی، ۸ درصد پزشکان متخصص و ۶ درصد ظرفیت بستری کشور را در خود جذب نموده است.

نیروی انسانی و آموزش: مسئله نیروی انسانی یکی از مشکلات عمده خدمات بهداشتی درمانی در جهان بویژه در کشورهاییست که دارای مراکز جمعیتی کوچک و پراکنده مانند ایران هستند. دامنه کار پزشکی در گذشته بسیار محدود و شامل شناسائی علائم بالینی بود و برای درمان نیز از فرآورده‌های گیاهی و شیمیائی بومی بهره می‌گرفتند. بعلاوه محدودیت دانش پزشکی، یک فرد قادر بود با آگاهی از کلیه یافته‌های این دانش، خدمات مورد نیاز را بطور انفرادی به جامعه نیازمند ارائه دهد و رابطه نزدیک با مراجعین و بیماران خود فراهم آورد. در چنین شرایطی امکان عرضه خدمات پزشکی در سطح مطلوب زمان در شهرهای کوچک و روستاها ممکن بود.

توسعه فتون پزشکی در قرن اخیر، مخصوصاً پیشرفت‌های فوق‌العاده در یافته‌های پزشکی در چند دهه نزدیک، پیدایش تخصص‌های گوناگون را ناگزیر ساخت. بطوریکه عرضه کامل خدمات بهداشتی و درمانی فقط با ارائه خدمات گروهی نیروی انسانی مختلف و با استفاده از تجهیزات و تسهیلات پیشرفته فنی و نسبتاً گران قیمت امکان پذیر است.

تقاضای خدمات پزشکی نیز بعلاوه گسترش وسائل ارتباط جمعی از نظر کیفی و کمی همگام با افزایش آگاهی مردم شهر و روستا وسیع‌تر شد. تضاد ناشی از ارتقاء کیفی و کمی

تقاضای خدمات درمانی و عدم امکان عرضه آن در مناطق کم جمعیت به طرق زیر تا حدودی قابل حل است:

- ۱- اجرای درمان از دور که نیازمند پیشرفت وسیع تکنولوژیک است که در کشور های در حال توسعه در آینده نزدیک قابل اجرا نیست؛
- ۲- وجود خطوط ارتباطی سریع از جمله استفاده از هلیکوپتر و هواپیما که در مناطق پراکنده و کم جمعیت استرالیا و شوروی از آن بهره برداری میشود؛
- ۳- ارائه خدمات در سطوح مختلف از طریق استقرار شبکه بهم پیوسته خدمات بهداشتی درمانی بنحوی که واحدهای مرکزی پشتیبان و ارائه دهنده خدمات فنی تر به بیماران اعزام شده از واحدهای محیطی گردند.

استفاده از روش اخیر در کشورهای مختلفی که دارای شرایط جغرافیائی «اکولوژیک» مشابه ایران هستند، مورد عمل قرار گرفته و به عنوان بهترین راه حل شناخته شده است. ارائه خدمت از طریق شبکه، نیازمند نیروی انسانی با آموزش در سطوح مختلف است که خدمات آنان پیوسته بهم و مکمل یکدیگر هستند. در جوامعی که قدر و منزلت افراد در ارتباط با میزان درآمد و درجه و مدرک تحصیلی ارزیابی میشود و کمیت و کیفیت خدمات صادقانه فرد به جامعه مورد توجه قرار نمی گیرد، تأمین نیروی انسانی شبکه با مشکل مواجه میگردد. زیرا تمایل به اخذ مدارک تحصیلی بالاتر و اشغال پست مهم تر نیروی شاغل در واحدهای محیطی شبکه را پس از مدتی کوتاه دلسرد و ناراضی مینماید. نیروی انسانی فنی شاغل در خدمات درمان و بهداشت کشور اینک حدود دوفنر برای هر یک هزار نفر جمعیت است و تعداد مزبور در کشورهای پیشرفته جهان ۸ تا ۱۰ نفر و در موارد محدود به ۲ نفر نیز میرسد. ۳۳/۸ درصد از نیروی انسانی شاغل در خدمات بهداشت و درمان ایران در گروه تحصیلی دکترا و فوق لیسانس، ۲۱/۴ درصد در سطح لیسانس، ۴۲/۹ درصد در سطوح دیپلم و فوق دیپلم (بهیار، تکنیسین، کمک تکنیسین، بهداشت یار و...) و ۱/۹ درصد با تحصیل پائین تر در کادر کمکی خدمت مینمایند. توزیع مطلوب گروه چهارگانه فوق در ایران بر اساس نظر و محاسبه کارشناسان به ترتیب ۱۵، ۲۵، ۵۰، و ۱۰ درصد در حجم کلی ۸ نفر برای یک هزار نفر جمعیت میباشد.

ظرفیت های موجود بهیچوجه قادر به جبران کمبودهای نیروی انسانی نیست و تناسب لازم نیز در ظرفیت های آموزشی برای تربیت گروه های مختلف مورد نیاز وجود ندارد. محتوای آموزشی نیز بعلت جدائی کامل مشمولین مربوطه از واحدهای خدماتی با نیازهای واقعی خدمات تطابق کافی ندارد. بمنظور بهره گیری آموزشی از واحدهای خدماتی شبکه درمانی و بهداشتی و استفاده از واحدهای آموزشی برای جبران کمبودهای تسهیلاتی و انسانی شبکه، ادغام و تلفیق شبکه خدمات و آموزش ضروری است. با اجرای سیاست یادشده علاوه بر تأمین نسبی کمبودها، نیروی انسانی در حین آموزش با کیفیت محیط کارآتی خود آشنا شده و اطلاع جامعی از ویژگیهای جامعه ای که خدمات خود را باید به آنها عرضه کند، به

دست می‌آورد. مسئولین آموزشی نیز با آگاهی بیشتر از واقعیت‌های عینی نیازها، محتوای آموزش را با آن تطبیق می‌دهند.

با تئوریک و انطباق شبکه‌های خدماتی و آموزشی خودکفائی مناطق تدریجاً حاصل می‌شود و توزیع نامتعادل و ظالمانه کنونی نیروی انسانی از بین می‌رود و تناسب ظرفیت‌های آموزشی برای تربیت گروهها در سطوح گوناگون برقرار می‌گردد.

اعتبارات و هزینه‌های بهداشت و درمان: جمع کل هزینه‌های جاری و سرمایه‌ای خدمات بهداشت و درمان طی سالهای برنامه پنجم عمرانی (۵۶ - ۱۳۵۱) مبلغ ۵۹۸/۲ میلیارد ریال یا ۳/۲ درصد تولید ناخالص ملی (۱۸۷۱۳/۱ میلیارد ریال) بود. نسبت مزبور در کشورهای پیشرفته جهان معادل ۸ تا ۶ درصد است و بیش‌بیش می‌شود که در سالهای ۹۰-۱۹۸۵ به حدود ۱۰ درصد برسد. اعتبارات خدمات بهداشت و درمان در بودجه دولت در برنامه پنجم عمرانی ۲۸۴ میلیارد ریال بود که برابر ۴/۲ درصد بودجه دولت است. این نسبت در انگلستان ۱۴/۲، بلژیک ۱۲/۹ و نروژ ۲۷/۱ درصد بوده است. مقایسه ارقام فوق بیانگر این واقعیت است که برنامه‌های بهداشت و درمان در برنامه‌های عمرانی کشور از اولویت لازم برخوردار نگردیده است.

حجم سرمایه‌گذاری در بهداشت و درمان طی برنامه پنجم عمرانی ۵۸ میلیارد ریال برآورد گردید. که عملاً قسمت مهمی از آن اجرا نشد و رقم مزبور ۱/۲۳ درصد کل سرمایه‌گذاری طی برنامه مزبور بود. حجم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی طی برنامه شش میلیارد ریال بیش‌بیشی گردیده بود که با عدم استقبال روبرو گردید و سرمایه‌گذاری محدود نیز توسط تعدادی از پزشکان برای ایجاد محیط و محل مناسب برای حرقه خود بصورت بیمارستان و کلینیک‌های محدود بود.

پرداخت مردم برای هزینه‌های جاری بهداشت و درمان براساس بررسی هزینه‌های خانوار طی برنامه پنجم عمرانی مبلغ ۳۰۸/۲ میلیارد ریال برآورد شده که ۵۷ درصد هزینه جاری بهداشت و درمان طی برنامه است.

هزینه سرانه سالانه بهداشت و درمان طی برنامه پنجم ۳۷۳۳ ریال بوده که ۴۵ درصد آن توسط دولت تأمین گردیده است. پائین بودن هزینه سرانه بهداشت و درمان در ایران بعلمت آن است که خدمات دارای پوشش محدودی است، بطوریکه پوشش مزبور در مناطق روستائی (نیمی از کشور) کمتر از ۱۵ درصد و در گروههای کم درآمد شهری اندکی بیشتر از آن است. در صورتیکه خدمات برای عرضه به گروههای کم درآمد شهری و مناطق روستائی گسترش یابد، هزینه‌های یاد شده به بیش از دو برابر افزایش یافته و سهم نسبی دولت بعلمت محدودیت درآمد گروههای اجتماعی مزبور در تأمین هزینه افزایش یافته و باید به ۷۵ درصد یا بیشتر ارتقاء یابد.

سیاست‌های کلی در برنامه بهداشت و درمان

در تجزیه و تحلیل امکانات و تکنهاها ضمن تشریح سیمای کلی مشکلات راه‌حلهای

نسبی ارائه گردید که جمع بندی آنها سیاست‌های عمده برنامه بهداشت و درمان کشور را تصویر می‌نماید:

۱- تامین اختیارات لازم برای سازمان مسئول بهداشت و درمان کشور. لیکن با آنکه وزارت بهداشتی مسئول قانونی تامین بهداشت و درمان کشور بود، لیکن امکانات محدود درمانی بطور پراکنده در اختیار سازمان‌های گوناگونی بود که هیچ نوع ارتباط عملی و سازمانی با وزارت بهداشتی نداشتند و ایجاد هماهنگی لازم برای حداکثر بهره‌گیری از امکانات مقدور نبود. خوشبختانه این نقیصه مهم با ادغام سازمانی کلیه دستگاههای دست اندر کار بهداشت و درمان در وزارت بهداشتی و تجهیزستی و تفویض اختیار کامل به وزیر بهداشتی برطرف گردید. اینک وزارت بهداشتی قادر است با استفاده از کلیه تسهیلات و امکانات درمانی و بهداشتی در جهت هماهنگ نمودن اقدامات برای تحقق برنامه‌ها گام بردارد.

۲- ایجاد و توسعه شبکه‌های هماهنگ خدمات بهداشت و درمان. همانطوریکه قبلاً تشریح شد در کشوری که بیش از نیمی از جمعیت آن در مناطق روستائی و شهرهای کوچک و پراکنده زندگی میکنند خدمت رسانی به مردم فقط از طریق شبکه هماهنگ بهداشتی و درمانی میسر است. در چنین شبکه‌ای خدمات بهداشتی و درمانی بصورت ادغام شده عرضه میگردد و واحدهای مرکزی خدمات واحدهای محیطی راپشتیبانی و تکمیل مینمایند. واحدهای محیطی نیز با ارائه خدمات ممکن از بار مراجعین واحدهای مرکزی کاسته و امکان عرضه خدمات تخصصی‌تر را برای آنان فراهم می‌آورند. بدیهی است برای تامین دسترسی بیشتر مردم در مناطق روستائی و پراکنده قسمتی از تسهیلات و نیروی انسانی واحدهای محیطی در واحدهای فرعی‌تری مستقر شده و ضمن ارائه خدمات اولیه بهداشتی و درمانی نیازمندان به خدمات مهم‌تر را به واحدهای بالاتر اعزام مینمایند.

۳- هماهنگی کیفی و کمی آموزش نیروی انسانی با نیاز شبکه خدمات. خط مشی اجرائی این سیاست تلفیق و انطباق کامل شبکه خدمات بهداشت و درمان و شبکه آموزش نیروی انسانی مورد نیاز است. با اجرای این سیاست ضمن اصلاح محتوای آموزش، ایجاد تناسب منطقی در ظرفیت‌های آموزش مورد نیاز، امکانات لازم در جهت خود کفائی مناطق و توزیع متعادل نیروی انسانی فراهم میشود.

۴- توجه به اولویت خدمات بهداشت و درمان در برنامه‌های عمرانی کشور. براساس محاسبات انجام شده و توجه به امکان رشد واحدهای شبکه و تجهیز آنها در پنج سال آینده، متوسط هزینه سرانه سالیانه بهداشت و درمان به قیمت جاری ۱۰۳۵۰ ریال و به قیمت سال ۱۳۵۶ معادل ۷۵۶۶ ریال است و کل هزینه بهداشت و درمان حدود ۴/۵ تا ۵/۵ درصد تولید ناخالص ملی خواهد بود و بارایگان شدن خدمات بهداشتی و درمانی کل این مبلغ باید در بودجه دولت منظور شود.

۵- تولید، واردات و توزیع دارو در انحصار دولت قرار گیرد و خرید و فروش آن ممنوع شود.

دربازار داروئی ایران اینک بیش از ۳۶۰۰ قلم دارو عرضه میشود، درحالیکه برابر نظر کارشناسان داروئی سازمان بهداشت جهانی تعداد اقلام داروئی مورد نیاز کمتر از ۳۰۰ قلم است. یکی از علل مهم عدم موفقیت بیمه درمانی افزایش سریع مصرف دارو بود که انگیزه آن بهره‌گیری گروهی از مراجعین به مطب‌ها از فروش مجدد دارو بوده است. برای کاهش هزینه دارو در کشور و پیشگیری از مصرف بی‌هوده آن و بالاخره جلوگیری از مراجعه بی‌هوده به مراکز درمانی و بهداشتی (که درآینده رایگان است) خرید و فروش دارو باید ممنوع اعلام گردد و دولت برای افزایش کیفیت و کاهش اقلام داروئی تولید، واردات و توزیع دارو را در انحصار خود درآورد.

۶- هماهنگی نظام درمانی - بهداشتی با نظام اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشور. همانطوریکه در طرح طب ملی وزارت بهداشتی و بهزیستی تأکید گردیده است «طب ملی با هدف‌های انقلاب اسلامی ایران که برقراری عدالت اجتماعی و برابری مردم در استفاده از خدمات است.» هماهنگی دارد.

آری، این نکته کاملاً مورد تأیید است که طب ملی با نظام سرمایه‌داری که در آن سود مہترین انگیزه حرکت‌های اقتصادی است هماهنگی ندارد. همانطوریکه در کشور انگلستان با مشکلاتی چون کاهش کیفیت خدمات، عدم گرایش پزشکان به خدمت در طب ملی و بالاخره کاهش تعداد پزشکان روبرو گردید و بتدریج بخش خصوصی درمان با جذب نیروی انسانی در کنار نظام طب ملی گسترش بیشتری می‌یابد.

در صورتیکه جمهوری اسلامی مسیر شعارهای انسانی قسط و عدالت اجتماعی را نیساید و در آن استثمار انسان ریشه کن نشود، نظام طب ملی با نظام حاکم اقتصادی و اجتماعی در تضاد قرار گرفته و منجر به شکست طرح و از هم پاشیدگی بیشتر میگردد. طرح طب ملی در صورتی موفق به حل مشکلات بهداشت و درمان و بهبود سلامت افراد جامعه میگردد که عدالت اجتماعی شامل برابری انسان‌ها در استفاده از فرصت‌ها و امکانات اجتماعی تأمین شود.

تأیید مالکیت صاحبان میلیون‌ها و میلیارد‌ها تومان ثروت و سرمایه و غصب ده‌ها و صدها هکتار زمین‌های مرغوب کشاورزی از جانب زمینداران بزرگ بهیچوجه در مسیر ریشه‌کن کردن استثمار انسان از انسان نیست.

واگذاری کارخانه‌ها و املاک مصادره شده از غارتگران مدبون به بیت‌المال به گروهی از بورژوازی بصورت سهام (با قیمت ارزان و مطلوب) مسیری در جهت استقرار سرمایه‌داری است که در آن استثمار شدید انسان‌ها با تقویت ارتش‌های ضد خلقی و سازمان‌های امنیتی باید تضمین گردد.

آقای وزیر بهداشتی اگر فکر می‌کنید دولتی که شما در آن عضویت دارید در جهت استقرار سرمایه‌داری گام بر نمی‌دارد و مطالب یاد شده شایعاتی است که واقعیت ندارد و این دولت در مسیر برقراری عدالت اجتماعی است، طرح طب ملی قادر به حل همه مشکلات درمان و بهداشت کشور است.

برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی

و دمکراتیک ایران در جبهه متحد خلق

حزب توده ایران راه حل مسالمت‌آمیز و مبتنی بر رفع ستم ملی از خلق کرد را یگانه راه حل مسئله کردستان میدانند و آماده است در این راه، با تمام نیرو و امکانات خود، به دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صادقانه یاری کند.

خمیره

هوشنگ اسدی

خورشید پاهایش را از توی کوچه جمع کرد . زنها بیرون آمدند و خط مورب آب خالک کوچه را نقش انداخت . بوی خالک خیس توی هوا منتشر شد . شب بی صدامی آمد . خاکستر غروب توی هوا رها بود . اینجا و آنجا ، زنها ، چادر بسر ، رها شده از هرم آفتاب توی قاب درها بودند .

صدای زمزمه کنکی در غروب جاری بود . گاه خنده ای بهت غروب را زخم میزد . کمرکش کوچه بچه ها «شاه و دزده» بازی میکردند . محمود مورچه شاه شده بود و حالا دستور میداد اکبر را سیل آتشی بکشند و رضا را شلاق بزنند . باخسرو چمباتمه زده بودیم کنار در و نگاهمان کوچه را ، آسمان تنگ غروب را و دهان بازخانه هارا میکاوید و بعد آنجا که دهان گشاد کوچه به خیابان باز میشد ، خیره میماند .

نگاهمان حیران و ترسیده باز میگشت و به «هرمز» میرسید که زیر درخت توت ول میگشت .

خسرو نگاه سبزش را برای بار هزارم گرداند ، توی نگاهم تلاب کرد و گفت :
- نیاد ... شاید آقا جون زدتش ... آخه از صبر رفته ...
خواستم بگویم . خواستم چیزی بگویم که صدای هرمز مثل پیامی توی کوچه ریخت ...

- او مدن ... او مدن ...
هرمز آمده بود و در لیمه ای که اشک در نگاه سبز خسرو نیش میزد ، میان چارچوب موربانه خورده در ایستاده بود . گفت و دوید . بلند شدیم و دویدیم . شوق تنهایمان را نیرو میداد و بجلو میکشاند .

مادر همراه سه نفر میامد . خمره سبز بزرگی که دو برابر قد مادر را داشت مثل تابوتی روی دستهایشان بود . زور میزدند و هن و هن میکردند .
مادر دسته خمره را گرفته بود ، مردی دسته دیگرش را و دو نفر هم دستها را زیر تنه رنگین خمره حمایت کرده بودند . نگاه مادر ایستاد و خندید . نگاه خسته اش گفت :
- کمک کنید .

نگاه سبز درخشانش گفت : آمدم .
هرمز چادر مادر را گرفت و ما گوشه های خمره را ، بی آنکه سهمی از آن سنگینی عظیم ، از آن فشرده گل و رنگ برشانه هایمان هموار شود ، از کوچه میگذشتیم . انگار جنازه میبردیم . بازی بچه ها رهشاد .
زنها بچه ها را وا گذاشتند و دنبالمان ربه شدند ، کند میگذشتیم . چهره مردها تیره بود .

خاکستر غروب از روی هوا چیده شده بود که از در بزرگ گذشتیم ، حوض بزرگ لجن گرفته را دور زدیم ، از کنار درخت توت تناور گذشتیم و هله هارا پائین رفتیم . مردها خمره را کنار در گذاشتند ، نگاهی به مادر کردند و به اشاره او خمره سبز را روی گلیم گذاشتند .

خمره را چرخاندند ، از اتاق رد کردند و توی صندوقچه کوچک ، کنار صندوق لباس ها جا دادند .

مادر گره چادرش را باز کرد ، پولی در دستشان گذاشت . مرد ها نگاهی خیره به مکه کردند ، نگاهی نازاکی به مادر ، زیر لبی غر زدند و رفتند . بعد همسایه ها آمدند . در نگاهشان هیچ نبود ، نه بارقه ای از ترحم ، نه خطی از حسادت و نه جرعه ای از سرشادی . نشستند و بعد رفتند .

مادر مدام میگفت :

- خیلی گشتم . تاسید ملك خاتون رفتم .

همسایه ها که رفتند ، مادر چراغ خورا کپزی را گوشه اتاق گیراند ، ظرف اشکنه را بار گذاشت و گفت :

- برو اوستا غلامو خبر کن . بگو به سرباد اینجا . از سر کوچه ام نون بگیر . بگو بنویسه .

از در که بیرون میرفتم ، دیدم خسرو و هرمز ، در آغوش گرم مادر کم شدند .

* * *

ایستاده بودم و نگاه میکردم . مادر میلها را سرعت گرد هم میچرخاند ، گامهای کلفت آجری رنگ را از میانشان میگذراند و مراقب بود .
اوستا غلام ، خمره را چسبانده بود به دیوار و دورش را گل میکردت . خمره يك سرو کردن بلندتر از اوستا غلام ، دژی بنظر میرسید فتح نشدنی .

کوچه‌ها خلوت بود. نسیم سردی به تن لرزه لذت بخش میداد. دیوارها از نور سفید میشد و پشت درختهای باغ شازده میشد روشنای خنک صبح را دید که سواردرشکه شدیم. هنوز هوا خنک بود که به میدان رسیدیم. انبوه آمده‌ها و درشکه‌ها درهم رها بودند. بویها و صداها در متن روشن صبح می‌چرخیدند. مادر دستم را میکشید و میبرد. جانی می‌ایستاد. به کسی سلام میکرد. بعد حرف میزدند. گاه صدایشان بلند میشد. مادر پول میداد. باز دستم را میکشید، از میان مردها رد میشدیم. جای دیگری می‌ایستاد. روز باد کرده بود و ما می‌دویدیم.

نورخورشید کوت هندوانه‌های حاشیه میدان را روشن کرده بود که راه افتادیم، بادرشکه که پر بود از خیار و پیاز و بادمجان و سیب زمینی و هویج و سبزی.

* * *

نان و چائی صبح را که خوردیم مادر رفت سراغ اولین کیسه. پیازها را آورد و ریخت گوشه ایوان.

کار بی‌وقفه شروع شد. پیازها را ریز و درشت میکردیم، بعد پوست می‌گرفتیم و کناری می‌ریختیم.

بعد سراغ بادمجان‌ها رفتیم. چوب سرشان را می‌گرفتیم و تنه درشترها را نصف می‌کردیم و توی سبد می‌انداختیم. بعد نوبت هویج‌ها شد و سیب زمینی و تلخون. عصر که شد حسین بقال آمد و شیشه‌ای بزرگ را آورد. به مادر سلام کرد و گفت:

- تازه‌اس . . .

بعد در شیشه را باز کرد و بوی تند سرکه حیاط را گرفت. مادر دماغش را کنار شیشه گرفت. نفس عمیقی کشیده بعد انگشت نشان‌اش را توی شیشه کرد و سرکه را چشید. وقتی چین پیشانی‌اش باز شد، گفت:

- خوبه . . .

مشد حسین شیشه را توی خمرة خالی کرد و رفت و شیشه دیگری آورد و دوبار و ده بار تا سرکه به گردن خمرة رسید. گردن خمرة آنقدر بزرگ بود که کمی از قد من نداشت.

مشد حسین پول را که میگرفت، گفت:

- دستکم به ماه باید صبر کنی تا جایفته . . .

* * *

عصردائی آمد. نگاهش تلخ بود. نشست و گفت:

- هنوز کار پیدا نکرده . . . ؟

پدرم را میگفت که ششماه بود صبح از خانه بیرون میرفت، مثل يك ماهه. شب ارمیگشت.

نگاه ساکنش از علامت شوالی که در نگاه ما نقش شده بود، می‌گریخت. میرفت

گوشه اتاق می نشست و سیگار می پیچید و بعد بی آنکه کسی حرفی زده باشد، میگفت:
- لشد .

مادر همانطور که تند و تند میل میزد ، میگفت :

- له . . . خدا بزرگه . . .

خدا گفتن عادتش بود. مثل میل زدن که از اول بیکاری پدر عادتش شده بود.

می دیدم از سپیده تا دیروقت میل میزد. برای این و آن ، بازهم میگفت :

- خدا . . .

دائی گفت :

- میدونی خواهر ، دست منم تنگه . . .

مادر گفت :

- میدونم . . . منکه توقمی ندارم . فعلاکم وزباده، لقمه نونی درمیاد. بعلم ترشی

عمل میاد و خوب شاید تا اونوقت محمودم کار پیدا کنه . . .

* * *

تابستان تمام شد و هائیز آمد. بادهای سرد ویرانگر هائیزی در کوچه ما وزیدند.

خیلی وقت بود که بادمجان و سیب زمینی و هوبج و تلخون را توی خمره ریخته

بودیم .

من و خسرو مدرسه میرفتیم . پدر هر روز حیران میرفت و پریشان می آمد . نگاه

روشنش را خاکستر یاس میگرفت. همسایه هایمان صدف و رمضان هم بیکار شده بودند.

حالا پدر باینها از خانه بیرون میرفت و شبها خیلی دیر ، وقتی همه خوابیده بودند ،

می آمد. آمدنش را در خواب حس میکردم.

مادر بیدار میشد. باهم پیچیده میکردند. بعد لامپا را خاموش میکردند و باحق حق

گریه مادر به خواب میرفتند.

* * *

هائیز تمام میشد. سوز سردی توی خیابانها ول میگشت. از مدرسه که بیرون آمدیم

باد تندی گرفت و برگهای پوسیده را توی هوا چرخاند ، بعد هوا خاکستری شد و خاک

در هوا پیچ خورد و باد زوزه کشید . دست خسرو را گرفتم و دویدیم . میدانستم مادر

خانه نیست و هرگز لاید کز کرده گوشه حیاط و نگاه سبزش را ، ستاره های اشک ، پرده

کشیده .

مادر از نیمه هائیز ، صبحها میرفت باغ شازده و شب می آمد. به همسایه ها میگفت

پرستار شده ام .

اما يك روز که مرا برد تا کنار استخر بزرگ باغ شازده که از ماهیهای سرخ و سیاه

لبریز بود ، بازی کنیم ، دیدم که کوت رختها را چنگک میزد .

تابه خانه برسیم روشنائی مرده بود و باد همچنان می توفید و همه چیز را درهم لوله

میکرد. توی چارچوب در داد زدم :

- هرمز . . . هرمز . . .

باد زوزه کشید. دوهدهم توی حیاط . چراغ اتاق خاموش بود.

خسرو داد زد :

- هرمز . . . داداش . . .

باد در برگهای توت می چرخید و صدای وحشتناکی میکرد . رفتیم توی اتاق .
لوله لامپا را ها کردم و تویش دستمال چرخاندم . خسرو کبریت زد . نور زرد چراغ
روی اثاثیه درهم اتاق ریخت . سفره خالی نان وسط اتاق بود . ترس مثل شولائی در
خود پوشاندم ، هرمز کجارتنه بود؟ مادر برده بودش ؟

اما نه . شازده بار اول که هرمز با مادر رفته بود ، سرش داد کشیده بود :

- به دغه فامیلاتم بیار اینجا . . . انگارخونه من یتیم خونعاس . . .

هرمز درخانه میماند و مادر میرفت .

گفتم :

- خسرو تو برو سراغ مادر . . . بگو بیاد . . . منم همه جارو میگردم .

خسرو رفت . دویدم توی حیاط . توکته زغالی سرکشیدم ، به اتاق همسایه ها سر

زدم . آمدم بیرون . رفتم خانه های بغلی . باد می وزید و شب تیره بود . ترس بزرگ

شد و اشک توی چشمهایم دوید . نگاه سبز هره زم مثل گوهری تابناک پیش چشمم می درخشید .

سرکوجه مادرم را دیدم که می دوید . تا رسید گفتم :

- دیدیش ؟

گفتم :

- نه . . .

گفتم :

- تو برو چارراه و قلعه ارمنیا را ببین . . . شاید با بچه ها رفته باشن بازی . منم

میرم کلانتری .

دویدم . سرچارراه کسی نبود . توی آن باد لعنتی جایی را نمیشد دید . از کوجه

فریدونی به دوگذشتم . توی دلم میگفتم :

- هرمز پیدا شو . . .

- هرمز . . . داداش . . .

دلم میگرفت . درمیان شب و باد و باران که تازه گرفته بود ، کم میشدم . کوجه

تمام شد . قلعه ارمنیا ترسناک ، بدبوازهای بلندش در دل شب محکم ایستاده بود . گاه

با بچه ها می آمدم و توی آشغالهای هشت دیوار را می کاویدیم . گفتم شاید هرمز اینجا

باشه ، اما نبود . فریاد زدم :

- هرمز . . . داداش . . .

صدا رفت . بازگشت . پادهم جواب نداد . باران میریخت . طول دیوار قدیمی قلعه را دویدم و برگشتم . هرگز نبود . باد او را برده بود .
گفتم : شاید برگشته خونم . دلم گرم شد و زیر باران دویدم . به خانه که رسیدم مادر توی ایوان گریه میکرد . باز دویدم طرف خیابان هفت چنار . تاهل امامزاده معصوم دویدم و برگشتم . هرگز نبود .

* * *

برف سنگین زمستانی از صبح ریخت و شب که شد حیاط و حوض زیر برف گم بود . مادر گاه میرفت کلانتری و سراغ هرگز را میگرفت . بعد بادستهای خالی بر میگشت . چارقد سیاهش را جابجا میکرد .

روزها میرفت خانه شازده ، شبها میل میزد . پدر هنوز بیکار بود . شب نشسته بودم و مشق می نوشتم که لعلی خانم آمد . آرایشگاه داشت و توی حیاط ما از همه وضعیت بهتر بود . کاسه ای توی دست داشت . نشست . خندید و به مادر گفت :

- میخوام اول از همه ترشیتو من مزه کنم .
خمیره دیرگاهی بود از یاد رفته بود . گوشه صندوقخانه مثل یکی از اثاثیه اتاق شده بود . مادر بلند شد و گفت :

- حالا باید جا افتاده باشه . . .

لامپا را برداشتم و دنبالش رفتم . مادر از نردبان کوچک بالا رفت . بوی سرکه توی هوا ول بود .

مادر دست کرد توی خمیره و گفت :

- از بوش معلومه که رسیده ، چراغوبده بمن . . .

- چراغ را بالا دادم . نور چراغ سربزرگ خمیره را روشن میکرد . سرما در پیدا نبود . خم شده بود توی خمیره . ناگهان جیغی کشید و چراغ را رها کرد . چراغ به زمین خورد . نردبان لغزید و مادر به زمین افتاد . شب و زمین روشنائی چراغ را بلعیدند . مادر بلند شد ، توی سرش زد و گفت :

- نه . . . نه . . . هر مزه . . . هر مزه . . .

دویدم و رفتم اتاق مولود خانم . چراغ گرفتم و برگشتم . فخری خانم جیغ زد و همسایه ها ریختند توی اتاق . نردبان را گذاشتم و بالا رفتم . دست و پایم لرز داشت . چراغ را بالا گرفتم . زیر گلوی خمیره درمیانه تاختونهای شناور و سرکه تیره ، شبحی از باهای انسانی دیده میشد ، آلود بود . داشت هم رنگ سرکه میشد . فهمیدم و گریه ام را خوردم . پائین آمدم و روی زمین نشستم . مادر سرم را روی سینه اش گذاشت و صدای گریه اش شب را لرزاند .

صبح ، جنازه توی ایوان بود . پاسبان با مردم قدبلندی آمدند . تن کوچک هرگز سیاه

سیاه بود. موهای بورش زنگار بسته بود. روی لبهای کوچکش برگهای تلخون و تراشه های نازک هویج چسبیده بود. دست راستش مشت بود. دکتر به زحمت مشت را باز کرد. گلت :

- ظاهر آ چیزی رو محکم توی چنگ داشته . . .

رفتم توی حیاط و به درخت توت تکیه زدم. دکتر راست میگفت . هرگز رفته بود برای نان خالی توی مشتش خورشی فراهم کند . مبدانستم . حالا که او نبود، میدانستم چرا نیست .

از مجموعه آتسه ریر چاپ : نان

برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضدامپریالیستی و دمکراتیک ایران در جبهه متحد خلق

حزب توده ایران راه حل مسالمت آمیز و مبتنی بر رفع ستم ملی از خلق کرد را یگانه راه حل مسئله کردستان میدانند و آماده است در این راه ، باتمام نیرو و امکانات خود، به دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صادقانه یاری کند .

مارکسیسم - لنینیسم و آموزش آن

ع. شهباز

۱- پیدایش و نضج مارکسیسم - لنینیسم

بنیان‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم، آموزگاران پرولتاریا، کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸)، فریدریش انگلس (۱۸۹۵-۱۸۲۰) و ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۹۲۴-۱۸۷۱) هستند.

شکل‌گیری مارکسیسم به سال‌های چهل‌قرن ۱۹ بازمی‌گردد. در سال ۱۸۴۱ کارل مارکس، یک جوان ۲۵ ساله و دکتر فلسفه آغاز به همکاری با نشریه «روزنامه دن» را گذاشت و بزودی سردبیر آن شد. کمی بعد وی این نشریه را به ارگان اپوزیسیون پیشرو آلمان بدل کرد. فعالیت‌های ژورنالیستی افق جهان‌بینی وی را گسترده‌تر ساخت و به توجه بیشتر به مسائل اجتماعی و اقتصادی ترغیب کرد. در پایان اوت ۱۸۴۴ در پاریس با فریدریش انگلس آشنا شد و این آشنائی مطلقه دوران طولانی همکاری‌ای گردید که منجر به پیدایش «سوسیالیسم علمی» شد. با انقلاب‌های بورژوازی و سقوط نشودالیسم در اروپا، نیروی اجتماعی‌نویسی در صحنه سیاسی پدیدار شده بود که توجه همگان را بخود جلب می‌کرد؛ پرولتاریا، مارکس و انگلس بزودی به توجه بدان پرداختند و تاریخ چنین مقدر داشت که خود به پرداخت گران ایدئولوژی این طبقه مبدل شوند.

مارکس با شناخت این نیروی اجتماعی‌نویس، در مقاله‌ای تحت عنوان «مقدمه‌ای بر نقد فلسفه حقیق‌نگار» در «سالنامه آلمانی - فرانسی» علیه نظم موجود یعنی نظام سرمایه‌داری جنگ بی‌امانی را اعلام و پرولتاریا را به‌مشابه آن نیروی اجتماعی که قادر به انجام انقلاب سوسیالیستی است، معرفی کرد.

مارکس در کتاب «خانواده مقدس» که علیه «برونوبانور و شرکاء» نگاشت، تفسیر ماتریالیستی پیگیری از برخی از مهم‌ترین مسائل فلسفی ارائه داد و جمله رزمجویانه‌ای بر سخنان فلسفی جهان‌بینی‌نویسی که خود ارائه میداد، نمود.

از سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۵ به همراهی انگلس بر روی کتاب «ایدئولوژی آلمانی» بکار پرداخت. در این اثر آنان برای نخستین بار بطور جامعی اصول اساسی نگرش ماتریالیستی تاریخ را وصف کرده و تزه‌های عمده ماتریالیسم دیالکتیک و کمونیسم علمی را تکمیل بخشیدند. سیر وقایع و نضج طبقه کارگر به‌شابه یک نیروی فعال سیاسی، تشکیل آن در یک سازمان سیاسی را به وظیفه‌ای مبرم بدل ساخته بود. در سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس به «مجمع کمون-

Rheinische Zeitung für Politik, Handel und Gewerbe

تیسر ها» پیوستند و نخستین سازمان سیاسی پرولتاریا را بنیان نهادند و بتقاضای «جمع» و «مانیفست حزب کمونیست» را بمشابه برنامه کمونیست ها مدون کردند.

«مانیفست» اوج کوشش خلاق بنیانگذاران مارکسیسم قبل از انقلاب ۱۸۴۸ است و دارای اهمیت عظیم تاریخی است. این برنامه به طبقه کارگر همه کشورها راه رهایی از قید و وابستگی به سرمایه را نشان میدهد.

در ۲۴ - ۲۲ فوریه ۱۸۴۸، مردم فرانسه سلطنت «لویی فیلیپ» را سرنگون و جمهوری اعلام کردند. قیام به شهرهای وین (بایتخت اطریش) و برلین (بایتخت پروس) سرایت کرد. تفاوت اساسی انقلاب ۱۸۴۸ با انقلاب های کلاسیک بورژوائی در این بود که طبقه تروین، پرولتاریا، در آن نقش برجسته ای ایفاء کرد. نقش انقلابی آن بویژه بنحو چشمگیری در فرانسه آشکار شد، آنجا که کارگران سلاح بدست استقرار «جمهوری اجتماعی» را اعلام داشتند.

انقلاب ۱۸۴۸ اروپا صحت پیش بینی های مارکس و انگلس را به ثبوت رسانید. مارکس و انگلس جدا از غیر مبارزه نبودند و تمامی دانش و نیروی خود را وقف آن کردند. شرکت در نبرد انقلابی اندیشه آنان را بارورتر ساخت. در کتاب «جنگ طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸» مارکس انقلاب را بمشابه «لکوموتیو تاریخ»، نیروی محرکه و تسریع کننده روند تکامل اجتماعی توصیف کرد. در این اثر مارکس به بررسی ویژگی های انقلاب، سوسیالیستی پرداخت و راه تغییر انقلابی را طرح ریزی کرد. در اینجا است که وی برای نخستین بار مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» را بکار برد.

مارکس گام بگام با سیر جریانات به کشف مضمون پر راز تاریخ نائل می شد. کودتای «لویی بناپارت» و وقایع فرانسه منجر به آفرینش اثر «۱۸ برومر لویی بناپارت» گردید. معاصرین بورژوا و خرده بورژوائی مارکس قادر به تبیین ریشه های اجتماعی آنچه که در فرانسه رخ داد، نبودند. کلید مارکس در گشایش پیچیدگی روندها، نگرش مادی وی به تاریخ و تئوری مبارزه طبقاتی وی بود. جانبداری طبقاتی بتفص پرولتاریا اساس تحلیل تاریخی وی را تشکیل می داد.

مارکس در جستجو و کنکاش پرداخت چنان سلاحی که پرولتاریا را قادر به مبارزه بی امان علیه نظام سرمایه داری سازد، به خلق کتاب «کاپیتال»، عمده ترین اثرش دست زد. «کاپیتال» بزودی به سلاح رزم و نبرد پرولتاریا و رزمندگان راه رهایی طبقه کارگر بدل شد. بقول «یوهان فیلیپ بکر» دوست مارکس و انقلابی بزرگ: «کاپیتال شمشیر و سپر، سلاح تهاجم و دفاع ما است». کاپیتال یک دستاورد بزرگ اندیشه بشری است. این اثر بطور علمی اعتقاد به جاودانگی نظام سرمایه داری را درهم ریخت و به جنبش جهانی کارگری ته تنها هدفی روشن ارائه داد بلکه نسبت به دورنمای مبارزه پیروزمندش علیه نظام استثمارگر سرمایه اعتماد پدید آورد. کاپیتال دارای اهمیتی قرائت از یک اثر اقتصادی است، در عین حال اثری است که در غنای دیگر بخش های مارکسیسم: فلسفه و کمونیسم علمی، سهم ارزنده ای ایفا کرده است.

در سال های ۱۸۶۰ رشد جنبش طبقه کارگر به آرزوی دیرینه مارکس تحقق بخشید: در شب ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، صدها کارگر از کشورهای مختلف اروپا در سالن «سن مارتین» لندن اجتماع کردند و «جمعیت رفاقت بین المللی کارگران» را پایه نهادند که بنام «انترناسیونال اول» وارد تاریخ شد. در انترناسیونال مارکس و انگلس به مبارزه ای قاطع علیه آفاشیسم و پرچمدار برجسته آن «میخائیل باکونین» دست زدند. باکونین فقر را ملاک انقلابی بودن می دانست و پرولتاریای کشورهای پیشرفته را «فاسد» می شمرد و مارکس و انگلس را بدلیل آنکه مرکز توجه

خود را به این پرولتاریا معطوف داشته بودند، غیر انقلابی می‌خواند. وی شرط عضویت در انتر-ناسیونال را خدانشناسی و دشمنی با مذهب و پذیرش ماتریالیسم می‌دانست. انگلس در این مورد می‌گوید: «اگر ما همه این چیزها را در برنامه خود وارد می‌کردیم بدین معنا بود که... بجای آنکه پرولتاریا را متحد کنیم آنرا دچار تفرقه سازیم*». با کونین بر آن بود تا با حاکم کردن مشی سکتاریستی و فرقه‌گرایانه خود با اصطلاح انقلاب را به پیش تازاند. حال آن‌که در واقع: در برابر جامعه‌ای قرار گرفته است که در پشت نقاب آنارشیسم انفرادی ضربات خود را به دولت‌های موجود وارد نمی‌کند، بلکه آن انقلابیونی را می‌گوید که احکام جزمی و رهبری وی را نپذیرند**

برخورد مارکس و انگلس با کمون پاریس، نخستین انقلاب پرولتاری، یکی از درس‌های ارزنده جنبش کارگری است. مارکس و انگلس قیام پرولتاریای فرانسه را بيموقع می‌دانستند. «در پیام مشهور انترناسیونال مورخ ۹ سپتامبر ۱۸۷۰، مارکس به پرولتاریای فرانسه علیه قیام بيموقع هشدار می‌داد، اما زمانی که قیام بهر صورت فرارسید (۱۸۷۱) او به ایتکار انقلابی شده‌هایی که «به‌ستارگان یورش می‌بردند» باوجد و شغف تهنیت گفت (نامه مارکس به کوگلمان). در چنین شرایطی و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم - دیالکتیک مارکس، در سیر عمومی و فرجام نهائی نبرد پرولتاری، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرمگتری است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده و تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را مر-شکند و توان پیکار را از او سلب می‌کند.***»

در ۳۰ ماه مه، دو روز پس از سقوط آخرین باریکاد پاریس، مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» را نگاشت که در آن اهمیت تاریخی و مضمون طبقاتی کمون پاریس را ارزیابی کرده بنظر وی یکی از درس‌های عمده کمون پاریس چنین بود: طبقه کارگر برای اینکه پیروز شود و قدرت را حفظ کند باید در اتحاد نزدیک با دیگر قشرهای رنجبر جامعه و قبل از همه دهقانان باشد. مارکس هم چنین بر ضرورت حزب انقلابی مسلح به یک برنامه عمل علمی تاکید می‌کند. بنظر وی بدون چنین حزبی طبقه کارگر قادر نیست به آزادی از استثمار و متم دست یابد. انگلس در تدوین آن مجموعه نظریاتی که مارکسیسم نامیده شد، نقش عظیمی ایفاء کرد. خود وی در این زمینه در کتاب «لودویک فویرباخ» چنین می‌گوید: «نمی‌توانم منکر آن شوم که من چه قبل و چه طی دوران کار مشترک چهل ساله خود با مارکس، شرکت مستقل معینی خواهم در پایه‌گذاری، خواهم بویژه در تنظیم تئوری مورد بحث داشته‌ام. ولی قسمت اعظم اندیشه‌های اساسی و رهنمون، بخصوص در زمینه اقتصادی و تاریخی و از آنهم بیشتر فرمول‌بندی نهائی اوقطعی آنها به مارکس تعلق دارد. آنچه که من آورده‌ام مارکس می‌توانست به استثناء شاید دو سه مبحث خاص، بدون شرکت من هم به آسانی انجام دهد. و اما آنچه که مارکس انجام داده است من هرگز نمی‌توانستم انجام دهم. مارکس از همه ما بالاتر بود. دورتر از همه ما می‌دید و بیشتر و سریعتر از همه ما امعان نظر می‌کرد. مارکس نابغه بود و ما حداکثر صاحب قریحه‌ایم. بدون او تئوری ما به هیچوجه آن چیزی نبود که اکنون هست. لذا این تئوری بحق بنام وی موسوم است****».

* کلیات آثار مارکس و انگلس - چاپ روسی - ج ۳۳ - ص ۲۰

** همان - جلد ۱۸ - ص ۳۲۹

*** لنین، «کارل مارکس، زلدگینامه و فشرده‌ای از مارکسیسم»، ترجمه ف.م. جوانشیر، ص ۲۲

**** انگلس، «لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان»، ص ۵۵ - ۵۴

پس از مرگ مارکس تا سال ۱۸۹۵، انگلس پرچمدار و غنابخش «سوسیالیسم علمی» بود. پس از مرگ انگلس آموزش مارکسیسم در چارچوب آثار آنان محدود نماتد. این آموزش در دوران سرمایه‌داری ماقبل انحصاری و در اوائل قرن بیستم توسط اندیشمندان بنامی چون «پل لافارگ» در فرانسه، «فرانس مرینگ» در آلمان و «پلخانف» در روسیه تکامل یافت. اندیشمندان و نظریه‌پردازان و رهبران جنبش کارگری نظیر «ژوزف دتیسگن»، «اوگوست بیل»، «کارل شورلر»، «کارل لیبکنشت»، «روزا لوکزامبورگ» و برای مدتی «کارل کائوتسکی» در آلمان، «آنتونیو لابرینولا» در ایتالیا، «اولیگنگ‌ها» در انگلستان، «پلاگوف» در بلغارستان و... اندیشه‌های مارکسیستی را نشر دادند و در سطوح مختلف نظریات خدما مارکسیستی را که بدون جنبش کارگری راه یافته بود، تنقید کردند.

با پیدایش مرحله امپریالیستی در تکامل سرمایه‌داری، وظایف و مسائل نسبتاً جدیدی در مقابل جنبش جهانی کارگری و کمونیستی قرار گرفت.

در این دوران (اواخر قرن ۱۹) مرکز جنبش انقلابی جهانی و بویژه جنبش طبقه کارگر به روسیه منتقل شد. سرمایه‌داری در روسیه سریعاً رشد می‌یافت و طبقه کارگر و در مرکز آن پرولتاریای صنعتی شکل می‌گرفت. استعمار بیرحمانه کارگران در شهرها، ستم خاتمان بر انداز زمینداران و فقر دهقانان در روستاها، فقدان حقوق سیاسی و وضع اسفبار اقلیت‌های ملی، بقایای سواژ و نظام پدرسالاری و وابستگی به سرمایه‌داری جهانی، روسیه را به انباشت‌گاه تضادهای نظام سرمایه‌داری و ضعیف‌ترین حلقه آن بدل ساخته بود. در چنین شرایطی بود که «لنینیسم» پدید آمد و مارکسیسم را در شرایط نوین تاریخی غنا بخشید. تکامل مارکسیسم با نام «لنین» پیشوای بزرگ پرولتاریای روسیه و جهان و همه زحمتکشان در پیوند است.

لنین در عرصه‌های گوناگون فلسفه، اقتصاد سیاسی و کمونیسم علمی، مارکسیسم را برابری ساخت و سهم ارزنده‌ای در تدوین تئوری ساختمان سوسیالیسم ایفاء کرد.

دوران نوین تاریخی در برابر طبقه کارگر و حزب وی وظیفه بازسازی انقلابی جامعه، تخریب نظام سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم را قرار داده بود و لنین انرژی فوق‌العاده‌ای را وقت تحلیل قوانین تکامل اجتماعی و بویژه مضمون امپریالیسم و تضادهای درونی آن کرد و شیوه‌ها و راه‌های حل آن توسط نیروهای انقلابی برهبری پرولتاریا را مطرح ساخت.

لنین به مبارزه علیه اپورتونیسم در جنبش کارگری پرداخت، نظریات «فرومایگان انترناسیونال دوم»، کائوتسکی‌ها و برنشتین‌ها را که در پی آشتی با نظام سرمایه‌داری بودند و جنبش کارگری را با لجن سازشکاری آلوده بودند، افشاء کرد. در دوران جنبش انقلابی روسیه، لنین به مبارزه علیه اکونومیست‌ها، انحلال‌طلبان، منشویک‌ها و غیره دست زد. لنین با نظریات چپ‌روانه آنانی که از انقلابی بودن فقط تظاهر و خودنمایی را آموخته بودند، به جدال برخاست؛ آنزویست‌ها**، کمونیست‌های «چپ»، تروتسکیست‌ها و غیره.

اصطلاح «لنینیسم» مرحله لنینی در تکامل مارکسیسم، نه تنها گذشته، بلکه حال و آینده

* Liquidators: سوسیال دمکرات‌های منشویک که پس از شکست انقلاب ۷-۱۹۰۵ خواهان انحلال حزب طبقه کارگر بودند.

** otzovism: جریانی در بلشویک‌ها؛ بوگدانف، لونا چارسکی، بوشوف و دیگران که خواهان فراخواندن نمایندگان بلشویک از دوما سوم بودند و اصرار داشتند که کار در سازمان‌های علمی و قانونی متوقف شود.

مارکسیسم، پیشرفت آن به سمت پیروزی نهائی کمونیسم را نیز دربر می گیرد. لنینیسم زائیده مارکسیسم و ادامه منطقی آن در شرایط نوین تاریخی است. لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابهای پرولتری، مارکسیسم دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، مارکسیسم دوران فروریختن نظام مستعمراتی امپریالیسم و انقلاب های رهائی بخش ملی، مارکسیسم دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در سراسر جهان است. پس از لنین، اندیشمندان و رهبران جنبش کارگری چون «کالینین»، «آنانتولی لونا چارسکی»، «د. مانوویلسکی»، «و. نوسکی»، «م. الینسکی»، «ژوزف استالین»، «م. فرونز»، «ی. پاروسلاوسکی» در اتحاد شوروی در اشاعه آن کوشیدند و در ایضاح جوانب گوناگون آن آثاری نگاشتند. در سطح جهانی رهبران برجسته ای چون: «آنتونیو گرامشی»، «پالمیرو تولیاتی»، «کشورگ دیمیتروف»، «موریس توروز»، «ویلهلم پیک»، «کلمنت گوتوالد» نقش با ارزشی در این زمینه ایفاء کردند. امروزه وظیفه انطباق خلاق مارکسیسم با شرایط نوین، انطباق خلاق آن با شرایط ویژه هر کشور، بعهده احزاب کمونیست و کارگری است که با همکاری برادرانه خود، این اندیشه را رشد داده و غنی تر و پربارتر می سازند حزب کمونیست اتحاد شوروی در این عرصه نقش بسیار برجسته ای دارد.

۲- سه منبع و سه جزء مارکسیسم

آموزش مارکسیسم بمشابه جهان بینی پرولتاریا از سه جزء تشکیل یافته. لنین می گوید: «مارکس ادامه گر و به پایان برنده نایب سه جریان فکری عمده قرن ۱۹ است که به پیشرفته ترین سه کشور بشریت تعلق داشتند: فلسفه کلاسیک آلمان، اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلستان و سوسیالیسم فرانسه در پیوند با کلیه آموزشهای انقلابی فرانسه».*

بواقع همانگونه که لنین تأکید می ورزد، مارکسیسم شریعتی جامد که بدور از شاهرآء تمدن بشری پدید آمده باشد نیست و اندیشه بشری قبل از مارکس همیزان زیادی رشد کرده بود و مارکسیسم بمشابه تداوم منطقی این اندیشه در رابطه با شرایط جدید تاریخی و اوج جنبش کارگری، در پراتیک تنگاتنگ با نبرد انقلابی پرولتاریا پدید آمده، بدره نمودن عمل تبدیل شده و در عمل آزموده و پربارتر گردید.

سه جزء متشکله مارکسیسم - لنینیسم عبارتند از: فلسفه - اقتصاد سیاسی - کمونیسم علمی. آنچه باید در مد نظر داشت اینست که اجزاء مارکسیسم - لنینیسم جدا و از هم گسته نیست و بلکه کل پیوسته ای را تشکیل می دهد که بدون درک يك جزء آن، شناخت اجزاء دیگر غیرممکن خواهد بود.

فلسفه - فلسفه مارکسیستی، از دو بخش ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی تشکیل شده. فلسفه مارکسیستی ادامه دستاوردهای بشری در رشته فلسفه است که قبل از مارکس در فلسفه کلاسیک آلمان به اوج خود رسیده بود و دو نماینده برجسته آن «لودویگ فویرباخ» (۷۲ - ۱۸۰۴) و «هگل» (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) بودند.

نخستین مراحل شکل گیری این فلسفه در آثار اولیه مارکس نفایر «ایدئولوژی آلمانی» و «خانواده مقدس» بوده ماتریالیسم قبل از مارکس مکانیکی بود. مارکس به درک نقائص آن نائل آمد و با یکارگیری اسلوب دیالکتیکی دستگاه فلسفی جدیدی پدید آورد. فلسفه مارکسیستی بمشابه اوج و قله تکامل اندیشه فلسفی به مسائل اساسی که در گذشته مطرح شده بود پاسخ داد و

* لنین، «کارل مارکس، زندگی نامه و...» ص ۶

کتابخانه مرکزی و اسنادخانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران

خود به سرآغاز حرکت نوینی در جهت شناخت هستی بدل گردید.
فلسفه مارکسیستی در جستجوی شناخت جهان بمنظور تغییر آن است. بقول مارکس:
فلسفه تاکنون به انحاء گوناگون جهان را تفسیر کرده‌اند، حال آن که سخن برسر تغییر آن
است.^۹

ماتریالیسم دیالکتیک بمشابه علم عام‌ترین قوانین حاکم بر حرکت هستی، بر آنست که
برای تغییر جهان نخست باید آن را شناخت. شناختی ته بر مبنای سیستم‌های از پیش ساخته ذهنی،
بلکه باید اوهم و پیش فرض‌ها را بدور ریخت و جهان را آنچنان که هست، در حرکت و تغییر
دائمی، در کنش متقابل همه اجزایش دید و تبیین کرد.

فلسفه مارکسیستی می‌آموزد که جهان را در حرکت ببینیم. هیچ چیز را ثابت، مطلق
و تغییرناپذیر نیتکاریم، در شناخت به علت‌ها توجه کنیم و معلول‌ها را عمده نپنداریم.

انطباق ماتریالیسم دیالکتیک بر عرصه اجتماع «ماتریالیسم تاریخی» نام دارد. ماتریالیسم
تاریخی علم عام‌ترین قوانین حاکم بر تکامل جامعه است. مارکس و انگلس با کشف قوانین
حاکم بر تکامل جامعه به سئوالاتی که قرن‌ها ذهن دانشمندان را بخود مشغول کرده بود پاسخ
دادند. آنان با استفاده از اسلوب دیالکتیکی و بر مبنای بینش مادی به تاریخ، قانونمندی‌های
عام تکامل جامعه را کشف کردند و بمشابه راهنمای عمل به طبقه کارگر و کوشندگان راه طبقه کارگر
ارائه داشتند.

اقتصاد سیاسی - یکی دیگر از اجزاء متشکله مارکسیسم - لنینیسم اقتصاد سیاسی
است. اقتصاد سیاسی علمی است که مناسبات اقتصادی را که در روند تولید، توزیع و مبادله
عواصت‌های مادی در مراحل گوناگون تکامل جامعه بشری میان انسانها برقرار می‌شود و همچنین
قوانین اقتصادی تکامل این مناسبات را بررسی می‌کند.

قبل از مارکس، اندیشمندان برجسته بسیار کوشیده بودند تا در این زمینه به حل معضلات
پردازند و به دستاوردهای عظیمی نیز نائل آمده بودند. اوج اقتصاد سیاسی قبل از مارکس، اقتصاد
سیاسی کلاسیک انگلستان و نمایندگان برجسته آن «آدام اسمیت» و «داوید ریکاردو» بودند.
آنان نخستین کسانی بودند که اقتصادی سیاسی را بمشابه علمی که قوانین عینی مستقل از
اراده بشری ولی قابل درک برای فهم انسان را بررسی می‌کنند، را تکامل بخشیدند. ولی در
کوشش برای شناخت مضمون تولید در جامعه سرمایه‌داری، درک مسئله استثمار انسان از انسان
آنها نتوانستند تضادهای ژرف نظام سرمایه‌داری را بشناسند، گرچه در این راه نخستین گام‌ها را
برداشتند. اینکار توسط مارکس و انگلس انجام گرفت. پیش زمینه این شناخت، همانا انقلابی
بود که در فلسفه و تبیین روند تاریخی با پیدایش ماتریالیسم - دیالکتیک پدید آمده بود.
کاربرد متد دیالکتیک، رسوخ در ماهیت پدیده و آشکار ساختن وحدت و مبارزه اضداد بمشابه
منشاء خودجیبی و تکامل و نگرش تاریخی در تحلیل پدیده، کشف قوانین اقتصادی را ممکن
ساخت. لنین می‌گوید: «علم اقتصاد کلاسیک قبل از مارکس در انگلستان یعنی رشد یافته‌ترین
کشور سرمایه‌داری بوجود آمد. آدام اسمیت و داوید ریکاردو ضمن تحقیق در رژیم اقتصادی،
شالوده تئوری ارزش مبتنی بر کار را ریختند. مارکس کار آنها را ادامه داد. او این تئوری
را بطرز دقیقی مستدل ساخت و به شکل پیگیری بسط داد. او نشان داد که ارزش هر کالائی از
روی مقدار زمان کار اجتماعاً لازمی که صرف تولید این کالا گردیده است، تعیین می‌گردد»^۹.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لنینیستی یکی از مهم‌ترین بنیان‌های علمی طبقه

^۹ «سه منبع و سه جزء مارکسیسم»، لنین.

کارگر در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری است. بویژه پس از آنکه طبقه کارگر بقدرت برسد نقش علم اقتصاد سیاسی اهمیت بیشتری می‌یابد و کاربرد مستقیم روزمره و عملی در ساختمان جامعه نوین پیدا می‌کند.

کمونیسم علمی - کمونیسم علمی، علم شیوه‌ها و اسالیب سرنگونی سرمایه‌داری، راهها و قوانین ساختمان جامعه نوین، جامعه کمونیستی، علم ایجاد شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تکامل همه جانبه انسان، علم کنترل هدفمند و بخردانه روندهای اجتماعی بشع انسان می‌باشد. کمونیسم علمی نیز از درون خلاء بوجود نیامد بلکه ثمره و تداوم اندیشه‌های گذشته بشری در باره ساختمان یک جامعه نوین میثنی بر عدالت اجتماعی بود که قبل از مارکس در فرانسه و روسیه به اوج خود رسیده بود. در فرانسه نمایندگان برجسته آن «سن سیمون» (۱۸۲۵-۱۷۶۰)، «فوریه» (۱۸۲۷-۱۷۷۲) و در انگلیس «رابرت آون» (۱۸۵۸-۱۷۷۱) بودند. در روسیه «آلکساندر گرتسن» (۱۸۷۵-۱۸۱۲) نویسنده و فیلسوف بزرگ که در آثار خود نظام سرمایه‌داری را به سختی محکوم می‌نمود و به پیروزی سوسیالیسم در روسیه ایمان داشت و «نیکلای چرنیشفسکی» (۱۸۸۹-۱۸۲۸) پرچمداران برجسته آن بودند.

ولی سوسیالیسم قبل از مارکس عمده تحلیلی بود. آنان هنوز قادر به درک و رؤیت نقش انقلابی - تاریخی طبقه کارگر نبودند یا می‌کوشیدند با موعظه و پند و اندرز جامعه رویانی خویش را تحقق بخشند و به مصلحتین و کارخانه‌داران و رجال امید بسته بودند و یا سرنگونی نظام سرمایه‌داری را کار شخصیت‌ها و افراد می‌دانستند.

مارکس و انگلس با تدوین سیستم اندیشه‌ای خود، با نشان دادن قوانین عام انقلاب سوسیالیستی، ساختمان جامعه سوسیالیستی و نقش طبقه کارگر به مثابه «گورکن سرمایه‌داری»، انقلابی در این عرصه ایجاد کردند. «مطلب عمده در آموزش مارکس توضیح چگونگی نقش جهانی - تاریخی پرولتاریا به مثابه ایجادکننده جامعه سوسیالیستی است که برای اولین بار مارکس در ۱۸۴۴ آنرا مطرح ساخت. «مانیفست کمونیست» مارکس و انگلس که در سال ۱۸۴۸ منتشر شد بیان جامع و منظمی از این آموزش است که تاکنون بهتر از آن نیامده است...»*

در آغاز آموزش مارکس بر اندیشه سوسیالیستی رایج حاکم نبود و تنها یکی از شاخه‌ها یا جریانات فوق‌العاده کثیر سوسیالیسم را تشکیل می‌داد. ویژگی جریانات حاکم در آن زمان چنین بود: «پی‌نبردن به پایه‌مادی جریان تاریخ، ناتوانی در مشخص ساختن نقش و اهمیت هر طبقه از جامعه سرمایه‌داری، اشتراک‌سازیت بورژوازی، اصلاحات دمکراتیک با انواع عبارات سوسیالیست مآبانه درباره «مردم»، «عدالت»، «حق» و غیره...»*

مارکس و درستی می‌گفت که مردم بدون یک دکترین مثبت قادر به انجام هیچ کاری نیستند و تاکنون بجز براه انداختن سروصدا، که موجب طغیان‌های زیان‌بخش و فتنای امری که آنها در پی‌اش بودند، گردیده است، هیچ کاری انجام نداده‌اند. و خود چنین دکترینی را پدید آورد. تئوری انقلاب، دیکتاتورهای پرولتاریا، ضرورت و نقش حزب طبقه کارگر و قوانین اقتصاد جسمانی سوسیالیستی در مجموعه کمونیسم علمی نقش برجسته‌ای را ایفاء می‌کنند.

۳- پیشینه رسوخ و گسترش مارکسیسم در ایران

نخستین بار روزنامه «ایران» در شماره ۱۸ مارس ۱۸۸۰ به درج مقاله‌ای درباره سوسیالیسم که در روزنامه «اختر» چاپ اسلامبول نشر یافته بود، دست می‌زند. روزنامه «ایران نو» ارگان «لنین»، «سرنوشت تاریخی آموزش کارل مارکس».

حزب دمکرات (تاسیس ۱۹۱۰) ظاهراً نخستین نشریه‌ای است که برخی مباحث مارکسیستی را مطرح ساخته است.

در سال ۱۹۰۴ مهاجرین ایرانی مقیم قفقاز حزب «همت» و پس از آن حزب «اجتماعیون عامیون» به رهبری «نریمان نریمانوف» را بوجود آوردند. در سال ۱۹۱۶ در قفقاز حزب «عدالت» به رهبری «اسدالله غفارزاده»، از مهاجرین سیاسی مشروطیت بوجود آمد و همین حزب در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) موفق شد نخستین کنگره «حزب کمونیست ایران» را تشکیل دهد. حزب کمونیست ایران با ارگانهای غنی مطبوعاتی خود به اشاعه اندیشه‌های مارکسیستی در ایران دست زد. مطبوعات روزانه چون «حقیقت»، «کار»، «پیکان»، «مجله شوریک» «جرقه» هفته نامه شوریک «خلق»، روزنامه «اقتصاد ایران» و در خارج کشور نشریاتی چون «ستاره سرخ» (ارگان شوریک حزب کمونیست ایران که بین سالهای ۳۱-۱۹۲۹ در وین چاپ می‌شد) «پیکار» و «نهضت» در توضیح و ترویج نسبتاً منظم و پیگیر اجزاء سه‌گانه مارکسیسم یعنی کمونیسم علمی، اقتصاد سیاسی و فلسفه، نقش برجسته‌ای ایفا کردند.

بدون شک نمیتوان از پیشینه گسترش مارکسیسم در ایران سخن گفت و به مبارزه قهرمانانه دکتر ارانی در این راه نپرداخت. ارانی را بعق می‌توان بزرگترین مروج مارکسیسم-لنینیسم در ایران دانست. ارانی طی اقامت در اروپا یکی از نویسندگان و اداره‌کنندگان روزنامه‌های «پیکار» و «بیرق انقلاب» بود. پس از مراجعت به ایران موفق شد در آغاز سال ۱۳۱۱ با همکاری عده‌ای دیگر از همزمانش نخستین شماره «مجله دنیا» را منتشر کند. انتشار «دنیا» در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران اهمیت و مقام خاصی را داراست. در مطبوعات ایران «مجله دنیا» در نوع خود بیسابقه و بیمانند بود. «مجله دنیا» بمنزله نخستین سنگ بنای تربیت نسل جدید مارکسیست‌های ایرانی بشمار می‌رود. انتشار «مجله دنیا» تا تابستان سال ۱۳۱۴ ادامه داشت و مجموعاً ۱۲ شماره آن منتشر گردید و سپس توقیف شد. دکتر ارانی در دوران کوتاه فعالیت علمی خود در ایران که جمعاً کمتر از شش سال بود آثار فلسفی فراوان و متنوعی تدوین کرد و تا آنجا که شرایط مانسور اجازه می‌داد منتشر ساخت، نظیر: «عرفان و اصول مادی»، «ماتریالیسم دیالکتیک»، «انسان از نظر مارکسیسم» و...

با سقوط دیکتاتوری رضاخان در سال ۱۳۲۰ و بوجود آمدن شرایط دمکراتیک نسبی در ایران، توسعه جنبش دمکراتیک توده‌ها و تأسیس حزب توده ایران، پروژه انتشار افکار مارکسیستی بمرحله نوین و عالیتری گام نهاد. از مشخصات این دوره تبلیغ اندیشه مارکسیستی-لنینیستی در مطبوعات عمیق‌تری از گذشته است. نشریاتی چون «مردم»، «مردم برای روشنفکران»، «مردم آدینه»، «ظفر»، «مسائل حزبی» و غیره در سالهای ۱۹۴۰ نقش برجسته‌ای ایفا کردند. آثار کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم، آثار مارکسیست‌های بنام دیگر کشورهای جهان بفارسی ترجمه و چاپ شد. مثلاً «مانیفست حزب کمونیست» که بخش‌هایی از آن در سالهای ۱۳۰۳-۱۳۰۰ ترجمه و در روزنامه «توفان» - که نشر آنرا «فرخ‌بزدی» بعهده داشت- بچاپ رسیده بود، در سال ۱۳۲۲ توسط رفیق فقید «عبدالحسین نوشین» ترجمه و چاپ گردید.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ نیز نتوانست و قفهای در این جریان بالنده ایجاد کند. نشریاتی چون «مردم» و «مسائل حزبی» انتشار یافتند و به ایفاء نقش ارزنده خود ادامه دادند. در سال ۱۳۳۹ نخستین شماره از دوره دوم «دنیا» بعنوان «ارگان شوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران» نشر یافت و منادی مرحله‌نویسی در انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط ویژه ایران گردید. دوره دوم «دنیا» تا سال ۱۳۵۳ ادامه داشت. «مجله دنیا» طی

۱۴ سال انتشار خود و نظایفی را که در برابر او بود به شایستگی انجام داد و نقش مهمی در ترویج مارکسیسم-لنینیسم، طرح و تحلیل مسائل حاد جامعه ایران و جنبش انقلابی کشور، تدوین و تنظیم تاریخ جنبش کارگری در ایران، بررسی مسائل و مباحث مختلف مربوط به تاریخ و فرهنگ کشور، توضیح مشی حزب در عرصه‌های مختلف و دفاع از آن ایفاء کرد و به همین سبب حیثیت و اعتبار بزرگی در نزد نیروهای انقلابی و شرقی کشور ما کسب کرده است. (از نامه هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران به هیئت تحریریه مجله «دنیا» از سال ۱۳۵۳ دوره سوم مجله «دنیا» بمشابه «ارگان سیاسی و نشریاتی کمیته مرکزی حزب توده ایران» نشر یافت. در این دوره نیز «دنیا» بحق نقش شایسته خود را حفظ کرد و بازنده نگاهداشتن سخنرانی کبیر، مشعلدار مبارزه در راه دفاع از اصول مارکسیسم-لنینیسم در قبال هرگونه پیرایه انحرافی گردید.

دوره دوم مجله «پیکار» نیز در ترویج ایده نولوزی طبقه کارگر در میان جوانان و دانشجویان نقش ماندنی‌ای ایفا کرد. اولین شماره «پیکار» در خرداد - تیر ۱۳۵۰ بمشابه نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان منتشر شد و تا پایان سال ۱۳۵۲ ادامه یافت. از جمله اقدامات ارزنده «پیکار» معرفی آثار کلاسیک‌های مارکسیستی-لنینیستی بزبان ساده برای جوانان و نوآموزان مارکسیسم-لنینیسم بود. از جمله «پیکار» به معرفی آثار ارزنده‌ای چون «مانیفست حزب کمونیست»، «ایدئولوژی آلمانی» و ... دست زد. در اوج ترور و اختناق، آثار مارکسیستی به شکل‌های گوناگون بدست علاقمندان و مشتاقان آن می‌رسید. رادیوی پیک ایران در این زمینه دست به ابتکار جالب و ارزنده‌ای زد و با پخش آثاری چون «مانیفست حزب کمونیست»، «بیماری کودکی، چپگرانی در کمونیسم»، مندرجات مجله «دنیا» و نیز دروس منظم فلسفه، اقتصاد سیاسی و تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی توانست نقش ماندگار در ترویج مارکسیسم-لنینیسم ایفا کند.

۳- چگونه مارکسیسم-لنینیسم را بیاموزیم

با انقلاب شکوهمند مردم ایران و سرنگونی حکومت ضد ملی و ضد دمکراتیک پهلوی امکاناتی برای آموزش مارکسیسم-لنینیسم در میهن ما پدید آمده است. در گذشته‌ای نزدیک «ساواک» قسمت عظیمی از نیرو و توان خود را در جهت جلوگیری از پخش این ایده نولوزی بکار گرفته بود. هر گونه کتاب و اثر مارکسیستی ممنوع و خواندن یا داشتن آن متضمن مجازات‌های سنگین بود. چه بسا افرادی بخاطر خواندن «مانیفست» در زیر شکنجه شهید شدند و چه فراوانند کسانی که بخاطر یک جزوه سالها در زندان‌های اهریمنان رژیم آریامه‌ری بسر بردند.

با خیزش نوین جنبش توده‌ای، نشر آثار مارکسیستی بالا گرفت و دستگاه تزییفی قدرت آن را تداوم که از پخش اندیشه‌ها ممانعت بعمل آورد.

امروزه بادرهم شکسته شدن سد استبداد تعداد مشتاقان آموزش مارکسیسم بسیار است، و جای تأسف است که کسانی دست به ترجمه و نشر ناقص و مغسوط ارزشمندترین برگه‌های مارکسیستی-لنینیستی می‌زنند. و بدینسان آثاری بنام مارکسیسم منتشر می‌شود که تنها در جهت ایجاد تشتت فکری و گمراهی علاقمندان است. به علاوه آثار انواع بازبین گرابان (رویزو-لیست‌ها) و منحرفین، بنام مارکسیسم اصیل نشر می‌یابد و نوشته‌های کسانی چون «بتلهایم» بنام آخرین کلام در زمینه اقتصاد سیاسی و یا آثار کسانی چون «تروتسکی» بمشابه ادامه دهنده

«راستین» راه مارکس و لنین به خوانندگان جوان عرضه میشود. ترجمه‌های غلط و آثار گمراه کننده فراوان و انگیزه نشر دهندگان آن نیز متفاوت است و گاه متضاد: کسانی آگاهانه به تحریف آثار مارکسیستی دست می‌زنند. هدف آنان خدشه‌دار کردن و ناقص نمایاندن مارکسیسم است، می‌خواهند مارکسیسمی سرودم بریده‌ببازند و آن‌گاه با حمله به این ساخته ذهن خود، مارکسیسم راستین و اصیل را بکوبند. یا بشام مارکسیسم و با سوء استفاده از جاذبه آن علاقمندان را به انحراف کشانند.

برخی آثار مارکسیستی توسط عناصر صادق ولی «عجول» بفارسی برگردانیده شده و در این راه کوشش‌هایی نیز می‌شود. این دوستان که شوق و علاقه پشتکارشان متودنی است باید توجه کنند که انبوهی کتب مارکسیستی بزیبان فارسی، به تنهایی کمکی در اشاعت آن نیست. این کمیت باید با کیفیتی در خور این آثار همراه باشد. والا بجز آشفته‌فکری نتیجه دیگری نخواهد داشت. نمونه‌ای از این کوشش، ترجمه اثر دوران‌ساز انگلس «آنتی-دورینگ» است. این اثر که بحق دقیق‌ترین ترجمه را می‌طلبد و برگردان آن کار ظریف و در عین حال دشواری است متأسفانه با ترجمه مغلوط و ثقیل، که خواننده را دچار سردرگمی و بالطبع دل‌زدگی از مطالعه مارکسیسم می‌کند، نشر یافته است.

*

مارکسیسم - لنینیسم چراغ راهنمایی است که بدون آن پیچیدن راه به‌روزی زحمتکشان نامیسر است و بی‌رهنمونی آن مبارز انقلابی نمیتواند در راه پر پیچ و خم نبرد انقلابی گام مطمئن و استواری بردارد. مارکسیسم - لنینیسم بمایاری می‌رساند تا پدیده‌ها و رویدادها را در پرتو قوانین عام تحلیل کنیم، مسیر حرکت جامعه را بدرستی تشخیص دهیم، و به یک ارزیابی صحیح و واقع بینانه از روند تکامل جامعه دست یابیم، نیروهای انقلابی را از ضدانقلاب تمیز دهیم و در چاه و ویل انحرافات «چپ» و راست در نغلطیم.

به مارکسیسم - لنینیسم نباید بشابه مجموعه‌ای از افکار جامد، احکام جزمی و قالبی نگریست. لنین تأکید می‌ورزد که: «مارکس و انگلس همواره می‌گفتند که آموزش ما دگم نیست بلکه رهنمون عمل است و من تصور می‌کنم این آن چیزی است که ما باید همواره بیاد داشته باشیم.»

از اینرو آموزش منظم و پیگیر مارکسیسم - لنینیسم در همه ابعاد و اجزاء آن اهمیت حیاتی دارد.

منابع آموزش مارکسیسم - لنینیسم را بدو بخش عمده می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- آثار کلاسیک‌های مارکسیسم - لنینیسم: کلاسیک‌های مارکسیسم عبارتند از مارکس، انگلس، لنین.
 - ۲- درنامه‌های مارکسیسم - لنینیسم.
- ۱) آموزگاران کبیر پرولتاریا، در جریان نبردهای طبقاتی، در بحبوحه مبارزه علیه انواع جریان‌ها و گرایش‌های انحرافی به آفرینش آثاری دست یازیدند که گنجینه‌ی تشویریک مارکسیسم را تشکیل میدهد. مطالعه آثار کلاسیک‌ها ضرور است ولی برای تو آموز غوطه‌ور شدن در این دریای ژرف دانش کاری است دشوار. کلاسیک‌های مارکسیسم - لنینیسم آثار خود را در پیوند با شرایط زمانی و مکانی نگاشته‌اند و طبعاً برای خواندن آن، باید قبلاً به مطالعه و شناخت تاریخ نضج آن دست زد، شرایط مشخص را شناخت تا توانست هام را از درون خاص بیرون کشید و به برخورد‌های «ملائع‌نقلی» مبتلا نشد.

بسیار دیده می‌شود که نوآموزان مارکسیسم مطالعه خود را مثلاً از «کاپیتال» آغاز می‌کنند. سخن بر سر آن نیست که باید «کاپیتال» را خواند یا نه. سخن بر سر آغاز این راه است، آغازی که باید منظم و پیگیر ادامه یابد و هرگونه برخورد عجولانه جز یأس و سرخوردگی نصیبی ندارد. با آموختن پایه‌های این علم است که می‌توان و باید برای عمیق‌تر فهمیدن آن به این کتاب مراجعه کرد. آری، خواندن آثار کلاسیک ضرور است ولی مقدمات منطقی را می‌طلبد.

یکی از برخوردهای گمراه کننده که در بین آموزندگان مارکسیسم دیده می‌شود، شیوه غلط و نادرست استفاده از نقل قول‌ها است. بدین شکل که يك نقل قول را از درون يك متن معین و مشخص بیرون کشیده و از آن برای تائید مطلبی یاری گرفته می‌شود.

آثار مارکس، انگلس و لنین عموماً در مجادله با نظریات مختلف و در رابطه با مسائل خاص نگاشته شده. مثلاً ۱۸۵ بروملوئی بناپارت» در پیوند با شرایط اجتماعی فرانسه در اواخر دهه چهل قرن ۱۹ نگاشته شده، «ایده تئولوژی آلمانی» در نبرد فکری با «برونو بانور» و هگلی‌های جوان، «فقر فلسفه» در پاسخ به «فلسفه فقر» پرودون، «آئنی دورینگ» در رد نظریات «دورینگ» فیلسوف آلمانی، «دوستان مردم کیانند و...» در نبرد با نظریات میخائیل نیوفوسکی نارودنیک، «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» در پیوند با وقایع و تجارب انقلاب ۷-۱۹۰۵ روسیه و در نظریات منشی «با در زمینه تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک و...» نگاشته شده‌اند. برای استفاده از این آثار باید بروح مطلب پی برد، شرایط و نقطه نظرات را شناخت، عام را از خاص، عمده را از غیر عمده تشخیص داد و آنگاه در رابطه با وضع مشخص، اگر نقل قول صحیح بود، بکار گرفت.

برای مثال مارکس، انگلس و لنین در برخی از آثار خود از خرده بورژوازی بعنوان يك نیروی ارتجاعی نام می‌برند. آیا استفاده از این نقل قول‌ها در هر وضعیتی صحیح است؟ مسلماً خیر. مارکس، انگلس و لنین در مقطع کلی به مسئله می‌پردازند و در چارچوب کلی روند اجتماعی نقش اجتماعی - تاریخی خرده بورژوازی را ارزیابی می‌کنند، ولی کیست که نداند که آنان همواره بر اتحاد با تمامی نیروهای بینابینی تأکید کرده‌اند و پرولتاریا را به وسیع‌ترین اتحاد ممکن یا همه اقشار زحمتکش غیر پرولتاری فرا خوانده‌اند. روح این آموزش اینست که باید دشمن عمده را شناخت و با تمامی نیروهائی که در زیر ستم این دشمن عمده هستند برای ریشه کن کردن آن متحد شد. تحلیل مشخص از وضع مشخص به بیان لنین جوهر شناخت مارکسیستی است.

برخی از آثار کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم بفارسی برگردانیده شده و در دسترس عموم قرار گرفته‌اند ولی در این زمینه نیز متأسفانه کاستی‌های فراوان وجود دارد که باید به همت مترجمان ذیصلاحیت رفع شود. بدون تردید در میان آثار موجوده آلمانی که توسط حزب توده ایران نشر یافته‌اند، از نظر رعایت امانت، صحت، دقت و زیبایی ترجمه در زمره بهترین محسوب می‌شوند.

۱۶) برای آموزش عیتماتیک مارکسیسم در برنامه‌هایی نگاشته شده. نخستین کسی که به جمع آوری و تنظیم مارکسیسم همت گماشت انگلس بود. پس از وی کسانی چون «پل لافارگ» و «فرانتس مرینگ» در این راه کوشیدند. لنین نقش بزرگی در تنظیم مارکسیسم ایفاء کرد و از برخی آثار وی چون: «سه منبع و سه جزء مارکسیسم»، «کارل مارکس، زندگینامه بافشرده‌ای از مارکسیسم»، «فریدریش انگلس»، «مقدمات تاریخی آموزش کارل مارکس» و... می‌توان بعنوان در برنامه استفاده کرد.

پس از لنین بسیار کسان در این راه، موفق یا ناموفق، کوشیدند. امروزه احزاب

کمونیست و کارگری جهان در تمامی کشورها به تدوین چنین درسنامه‌هایی برای آموزندگان مارکسیسم در سطوح مختلف دست می‌زنند. حزب کمونیست اتحاد شوروی در این زمینه نیز نقش ارزنده‌ای ایفاء کرده و با بهره‌گیری از جدیدترین دستاوردهای علوم طبیعی و اجتماعی به‌نگارش درسنامه‌ها همت می‌گمارد. از جمله جدیدترین درسنامه‌ها، «میانی مارکسیسم - لنینیسم» است که توسط جمعی از اندیشمندان اتحاد شوروی نگاشته شده و در زمینه کمونیسم علمی از جمله کتاب «میانی کمونیسم علمی» نوشته «ویکتور آفانسیف» است.

برای نخستین آشنائی با مارکسیسم جزوه کم حجم ولی پر مضمون «الفبای مبارزه» و نیز «آنچه يك کارگر باید بداند» ضرور است. پس از آن از آثار چون «بنیاد آموزش انقلابی»، «اصول فلسفه مارکسیسم» ... می‌توان استفاده کرد. کتاب «زندگی و آموزش لنین» نیز می‌تواند آغاز خوبی باشد. و آنگاه باید به مطالعه دیگر اجزای مارکسیسم پرداخت. مثلاً در حوزه اقتصاد سیاسی می‌توان از کتاب ساده «اصول علم اقتصاد» رفیق فقید «عبدالحمین» نوشتن شروع کرد و سپس به مطالعه «میانی علم اقتصاد» نیکی‌آئین و آنگاه کتاب «اقتصاد سیاسی» نوشته رفیق جوانشیر پرداخت. اگر مطالعه این کتب با دقت توأم باشد می‌توان با اطمینان گفت که مطالعه «کاپیتال» آسان و جذاب خواهد بود.

برای آسان کردن کار آموزندگان مارکسیسم - لنینیسم در ایران فهرست کوتاهی از درسنامه‌ها و آثار کلاسیک مارکسیستی را در زیر می‌آوریم، با تصریح این نکته که این فهرست را میتوان با کتب دیگری تکمیل کرد:

۱) درسنامه‌ها

الف- کتب مقدماتی:

۱. آنچه يك کارگر باید بداند - ا. گویا
۲. الفبای مبارزه - احسان طبری

ب- کتب راهنما:

۱. واژه‌نامه سیاسی و اجتماعی - امیر نیک‌آئین

ج- فلسفه:

۱. ماتریالیسم دیالکتیک - امیر نیک‌آئین
۲. اصول فلسفه مارکسیسم - آفانسیف
۳. بنیاد آموزش انقلابی - احسان طبری
۴. ماتریالیسم تاریخی - امیر نیک‌آئین
۵. زمینه تاریخ فلسفه - غلیبا بیچ
۶. یادداشت‌های فلسفی و اجتماعی - احسان طبری

د- اقتصاد سياسي:

۱. اصول علم اقتصاد- عبدالحميد نوشين
۲. مباني علم اقتصاد- نيكي نين
۳. اقتصاد سياسي- ف. م. جوانشير

ه- تاريخ جنبش جهاني كمونيستي و كلارمري:

۱. نگاهي به تاريخ جنبش جهاني كمونيستي و كلارمري- ف. م. جوانشير
۲. زندگي و آموزش لنين- بهرام دانش
۳. تاريخ حزب كمونيست اتحاد شوروي (جزء اول)، سال ۱۳۵۶.

ب) آثار كلاسيك هاي ماركسيسم- لنينيسم

۱. سه مشيخ و سه جزء ماركسيسم- لنين
۲. كارل ماركس، زندگيشنامه با فشرده اي از ماركسيسم- لنين
۳. مقدرات تاريخي آموزش كارل ماركس- لنين
۴. اصول كمونيسم- انگلس
۵. مانيفست حزب كمونيست- ماركس و انگلس
۶. وظائف سوسيال دمكرات هاي روسيه- لنين
۷. دولت و انقلاب- لنين
۸. بيماري كودكي چپ گراني در كمونيسم- لنين
۹. چه بايد كرد؟- لنين
۱۰. يك گام به پيش، دو گام به پس- لنين
۱۱. دو تاكتيك سوسيال دمكراسي در انقلاب دمكراتيك- لنين
۱۲. انقلاب پرولتري و كائوتسكي مرتد- لنين
۱۳. دوستان مردم كيانند و چگونه عليه سوسيال دمكراتها مي جنگند- لنين
۱۴. در باره حزب پرولتري طراز نوين- لنين
۱۵. در باره همزيستي مساومت آميز- لنين
۱۶. بيداري آسيا- لنين
۱۷. در مقابله با ترسكيسم- لنين
۱۸. لودويك فوير باخ و پايان فلسفه كلاسيك آلمان- انگلس
۱۹. آتشي دورينگك- انگلس
۲۰. هجدهم برومر لويي بناپارت- ماركس
۲۱. كاپيتال- ماركس
۲۲. امپرياليسم بشابه بالاترين مرحله سرمايه داري- لنين

کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا

۱. بهرامی

کنفرانس کشورهای غیر متعهد که در میان کارزار تبلیغاتی خصمانه امپریالیسم در هاوانا برگزار شد باردیگر گرایش کلی «جنبش» و همبستگی کشورهای غیر متعهد را در مقابل امپریالیسم مورد تأکید قرارداد. مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استعماری جنبش عدم تعهد در کنفرانس هاوانا به سطح عالیتیری ارتقاء یافت و برغم هیاهوی محافل حاکمه آمریکا و کارشکنی های مائوئیست های پکن این جنبه از مبارزه کشورهای غیر متعهد - صرف نظر از سنگ اندازی های پادوهای امپریالیسم در داخل جنبش - بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت. شرکت ایران و نیکاراگوئه در کنفرانس هاوانا، در پی پیروزی انقلاب های خلق های دو کشور رنگ و جلالتی خاص به کنفرانس داده بود.

تصمیمات اتخاذ شده در هاوانا در آینده جنبش عدم تعهد بسیار مؤثر خواهد بود. این تصمیمات نشان میدهد که با تغییر تناسب نیروها در جهان امپریالیسم دیگر نمی تواند اراده خود را بر خلق هایی که بپاخاسته اند تحمیل کند. پیش از بررسی نتایج کنفرانس هاوانا بی مناسبت نخواهد بود تحولات جنبش عدم تعهد بطور مختصر مورد بررسی قرار گیرد، چراکه این بررسی می تواند جمع بندی نتایج کنفرانس هاوانا را آسانتر کرده و ماهیت غوغای تبلیغاتی امپریالیسم را انشاء کند.

نظری به گذشته جنبش شالوده جنبش عدم تعهد در آوریل ۱۹۵۵ در باندونگ ریخته شد. کنفرانس باندونگ که با شرکت کشورهای آسیائی و آفریقائی - که بیشترشان تازه به استقلال رسیده بودند - برگزار شد، نشان دهنده فروپاشی نظام استعماری قدیمی و سر بلند کردن کشورهای شرق بود. کنفرانس باندونگ درستی این پیش بینی داهیانه لنین را نشان داد که «زمانی فرا میرسد که خاق های آسیا و آفریقا دیگر آلت دست سیاست های امپریالیستی نخواهند بود و خود به فعالان سیاست بین المللی تبدیل میشوند». در باندونگ بعد از بحث های فراوان «بیانیه پیشبرد صحیح و همکاری جهانی را بتصویب رسید که در آن اصول احترام به حق حاکمیت کشورها، شناسائی برابری حقوق همه ملت ها و نژادها، معکوم کردن هر نوع مداخله در امور داخلی کشورها، احترام به حق هر کشور برای

دفاع از خود برطبق اصول منشور ملل متحد، خودداری از بکاربردن زور یا تهدید به استفاده از زور و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات مورد تاکید قرار گرفت. هرچند باره ای از اصول فوق مبهم بود اما تصمیمات اتخاذ شده نقشی بس مهم در پیشبرد مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی و تحکیم صلح جهانی ایفاء کرد. با این همه در میان شرکت کنندگان اختلافات شدیدی مشاهده شد و امپریالیسم و سرسپردگان آن که در کنفرانس رخنه کرده بودند بر این اختلافات دامن زدند. اما با این همه کنفرانس باندونگ بطور کلی از خلق سلاح، منع آزمایشهای هسته ای و برچیده شدن پایگاههای خارجی حمایت کرد و سیاست بلوک بندی نظامی امپریالیستی را بیاد حمله گرفت بعضی از سرسپردگان امپریالیسم آمریکا در باندونگ برای منحرف کردن مسیر ضد امپریالیستی و ضد استعماری کنفرانس به اصطلاح «خطر شوری» را پیش کشیدند و هدف آن بود ماهیت واقعی امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا پنهان شود، اما این تلاشها بجائی نرسید و کنفرانس باندونگ اصول همزیستی مسالمت آمیز را مورد تأیید قرارداد. این کنفرانس از اهمیتی بسیار برخوردار بود، و توانست در تثبیت سیاست بیطرفی مثبت و نعال که سستگیری ضد امپریالیستی دارد کمک کند. این بیطرفی که با مبارزه پیگیر و قاطعانه علیه سیاست استعماری و نو استعماری امپریالیسم همراه است بخودی خود همکاری میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای غیر متعهد را تضمین می نماید.

امپریالیسم که در باندونگ در موقعیت دشواری قرار گرفته بود بکمک عوامل خود به تلاشی وسیع دست زد تا با اصول بیطرفی مثبت و عدم تعهد مقابله کرده و سد راه مبارزات کشورهای آسیائی و آفریقائی شود. زمامداران غرب و بویژه زمامداران آمریکا اصول بیانیه باندونگ را بیاد انتقاد گرفتند و حتی جان فوستر دالس کار را بجائی رساند که ادعا کرد بیطرفی «اصلی غیر اخلاقی» است! این توطئهها نتوانست مبارزه ضد امپریالیستی کشورهای آسیائی و آفریقائی را متوقف کند و مخالفان همکاری کشورهای «بیطرف» با کشورهای سوسیالیستی نتوانستند جریان تاریخ را به عقب برگردانند.

موفقیت کنفرانس باندونگ باعث شد تا فکر تشکیل جنبش عدم تعهد بطور جدی مطرح شود و پس از یک رشته تماس های مقدماتی، در ژوئن ۱۹۶۱ نمایندگان ۲۲ کشور در قاهره گرد آمده و پس از یک رشته بحث و بررسی عدم تعهد را چنین تعریف کردند: «سیاست کشور عضو باید مستقل و بر اساس اصول همزیستی مسالمت آمیز و عدم تعهد باشد و کشور عضو باید از جنبش های آزادی بخش حمایت کرده، در هیچ پیمان نظامی عضویت نداشته و اتحاد نظامی دوجانبه نیز با هیچ قدرتی منعقد نکند و به هیچ قدرت خارجی اجازه تأسیس پایگاه در خاک خود ندهد».

در سپتامبر ۱۹۶۱ رهبران ۲۵ کشور غیر متعهد در کنفرانس بلگراد شرکت کردند. چند رهبر سرسپرده امپریالیسم در بلگراد نیز مانند باندونگ مسئله تشکیل یک «بلوک سوم» را بعنوان «مقابله» با کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری مطرح ساختند. این

توطئه با مقاومت سرسختانه اکثریت شرکت کنندگان روبرو شد و بدین ترتیب امید سیاستمداران غرب که نتوانستند جنبش عدم تمهد را از همان آغاز از مسر ضد امپریالیستی منحرف سازند، نقش بر آب گردید. تصمیمات کنفرانس بلگراد از جمله اعلامیه نهائی آن در مورد «تهدید به جنگ و تلاش برای صلح» قدرتهای غربی را نگران کرد.

چین نیز در مقابله با جنبش با امپریالیسم همراه شد. در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ تحریکات در آسیا و آفریقا افزایش یافت. مداخله و تجاوز آمریکا در هندوچین گسترش یافت و چین نیز به هند حمله کرد. اما این توطئه‌ها و تحریکات نتوانست در جنبش خللی وارد سازد و در دومین کنفرانس کشورهای غیر متعهد که در اکتبر سال ۱۹۶۴ در قاهره برگزار شد ۴۷ کشور، از جمله ۹ کشور از آمریکای لاتین شرکت کردند. جمال عبدالناصر در نطق خود نقش کشور های غیر متعهد را در مبارزه خلق‌ها علیه استعمار، استعمار نو و برای صلح و تشنج‌زدائی مورد تأکید قرارداد. بسیاری از سخنرانان تجاوزچین به هند را محکوم کردند. در اعلامیه نهائی کنفرانس اتحاد نیروهای طرفدار صلح علیه امپریالیسم طلب گردید.

سومین کنفرانس کشورهای غیر متعهد که قرار بود در سال ۱۹۶۷ تشکیل شود بخاطر مسائل بسیار از جمله تجاوز اسرائیل به کشورهای عربی تشکیل نشد و کنفرانس سوم در سپتامبر ۱۹۷۰ در لوزاکا برگزار گردید.

در فاصله کنفرانس دوم و سوم، تجاوز وحشیانه آمریکا در هندوچین ابعاد گسترده‌ای یافت و روزانه هزاران تن بسبب بر روی مردم قهرمان ویتنام فروریزخته شد. صهیونیست‌های تل‌آویو نیز در نقش پاسدار منافع امپریالیسم آمریکا، کشورهای عرب را مورد حمله قرار دادند. در اعلامیه کنفرانس لوزاکا حمایت قاطع از جنبش‌های آزادی بخش و کاهش شکاف میان کشورها که ناشی از سیاست‌های استعماری و نو استعماری است، مورد توجه قرار گرفت. اشغال سرزمین‌های اعراب بوسیله اسرائیل محکوم شد و مبارزه خلق فلسطین مورد پشتیبانی قرار گرفت. تجاوز آمریکا به هندوچین نیز محکوم شد. همچنین اعلامیه‌ای در مورد اعطای استقلال به نامی بیا وزیجا بوه (رودزبا) تصویب شد. در سالهای میان ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ - سال تشکیل چهارمین کنفرانس - فضای حاکم بر روابط بین‌المللی تغییری روی داد. کشور بنگلادش مستقل گردیده و مشکلات هند و پاکستان تا حدودی حل شد. در لائوس نیز آتش بس برقرار گردیده و خلع ویتنام در مبارزه با متجاوزان آمریکائی به پیروزی‌های بزرگی دست یافته بود. چهارمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد در سپتامبر ۱۹۷۳ در الجزیره تشکیل شد. فیدل کاسترو در سخنرانی خود هیاهوی عوامل امپریالیسم و مانوئیست‌ها را در مورد به اصطلاح «توطئه دو ابر قدرت» محکوم و افشاء کرد و خواستار همکاری نزدیک کشورهای غیر متعهد با کشورهای سوسیالیستی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی شد. بعد از این که امرانس بود که اسرائیل بار دیگر به کشورهای عرب حمله کرد. بسیاری از کشورهای آفریقائی در پی این حمله

روابط خود را با اسرائیل قطع کردند و این کشور در سازمان های جهانی منزوی شد و این واقعیت نشان می دهد که کنفرانس الجزیره بطور کلی در کار خود موفق بوده است. پنجمین کنفرانس در حالی در کلمبو تشکیل شد که خاق ویتنام متجاوزان آمریکائی را بیرون کرده و در لائوس و کامبوج نیز توطئه امپریالیسم آمریکا عقیم مانده بود. در اتیوپی رژیم هوسیده هاپله سلاسی سرنگون گردید و کشورهای تولید کننده نفت بهای عادلانه ای برای این ثروت حیاتی خود طلب کردند و کنفرانس هلسینکی تشنج را در اروپا کاهش داد. کنفرانس کلمبو در بیانیه نهائی خود قاطعانه از مبارزات آزادیبخش خلق های جهان و بویژه خلق فلسطین و خلق های جنوب آفریقا حمایت کرد و بار دیگر خواستار خروج اسرائیل از سرزمین های اشغالی گردید. کشورهای غیر متعهد همچنین برقراری یک نظام نوین را در روابط اقتصادی بین المللی را طلب کردند، نظامی که سیاست های استعماری و تو استعماری در آن جانی نداشته باشد.

کنفرانس هاوانا در فاصله زمانی سه ساله میان پنجمین و ششمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد، صحنه سیاسی جهان تغییرات باز هم بیشتری را شاهد بود. از یکسو مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استعماری خلق های جهان به کامیابی های بزرگی دست یافت و از سوی دیگر توطئه های رنگارنگ امپریالیسم جهانی و رهبران پکن بی وقفه ادامه یافت. انقلابات ضد امپریالیستی و ضد استبدادی خلق های ایران و نیکاراگوئه تیره ای نیرومند به امپریالیسم وارد کرد. امضای معاهده «سالت ۲» در کاهش تشنجات جهانی مؤثر بود. در جنوب آفریقا، جنبش های آزادی بخش ملی مبارزات خود را گسترش دادند و در کامپوچیا دارودسته جنایتکار «پول پوت - پنگ ساری» به زباله دان تاریخ سپرده شد. در آمریکای لاتین نیز رژیم های نظامی سرسپرده آمریکا در تنگنا قرار گرفته اند.

از سوی دیگر محافل حاکمه غرب و بویژه آمریکا با سرسختی در مقابل خواسته های برحق خلق ها مقاومت می کنند، در خاورمیانه توطئه امپریالیسم در قرارداد «کمپ دیوید» تجلی یافته است. امپریالیسم آمریکا همچنین کشورهای نفت خیز را مورد تهدید قرار داده و از تشکیل سپاه عکس العمل سریع سخن می گوید. در جنوب شرقی آسیا، زمامداران پکن توطئه علیه خلق های هند و چین را افزایش داده و بارها به ویتنام حمله کرده و در کامپوچیا عوامل جنایتکار را تقویت می کنند.

در آستانه کنفرانس هاوانا، شوغای تبلیغاتی علیه جنبش عدم تعهد بالا گرفت و بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی و مانوئیستی بویژه سرسخت ترین مبارزان ضد امپریالیستی و ضد استعماری در داخل جنبش یعنی کوبا و ویتنام را بیاد حمله گرفته و ادعا کردند کوبا این دو کشور می خواهند جنبش را از مسیر خود منحرف کنند. هدف جنبش از همان آغاز مبارزه با امپریالیسم و استعمار بوده است و حال چگونه این دو کشور با مبارزات ضد امپریالیستی درخشان خود می خواهند جنبش را منحرف سازند، مسئله ای است که باید بلندگوهای غربی و چین به آن پاسخ گویند. در واقع هدف های ضد استعماری و ضد

امپریالیستی جنبش عدم تعهد است که مورد حمله زمامداران غرب قرار گرفته است. محافل حاکمه آمریکا در آستانه کنفرانس هاوانا اکاذیبی در مورد حضور سربازان شوروی در کوبا منتشر کردند. هدف روشن بود: زمامداران واشنگتن میخواستند وانمود سازند که گویا کوبا «غیر متعهد نیست» و بدین ترتیب سیاست ضد امپریالیستی کوبا را خدشه دار سازند. اما این تبلیغات نیز مانند گذشته افشاء و بی اثر شد. آمریکا در حالی تبلیغات در مورد باصطلاح حضور نظامی شوروی را در کوبا براه می اندازد که خود بطور غیر قانونی و برخلاف اراده خلق کوبا قسمتی از خاک این کشور را در اشغال دارد. سربازان آمریکائی برخلاف اصول منشور ملل متحد در پایگاه «گوآتناموه» در کوبا مستقر هستند و امپریالیسم آمریکا تمام اعتراضات کوبا و ملل صلح دوست را در این مورد نادیده گرفته است. کشورهای غیر متعهد در هاوانا با توجه به این واقعیت ماهیت ریاکارانه سیاست امپریالیستهای آمریکائی را افشاء کردند.

آمریکایه کمک عوامل خود در داخل جنبش عدم تعهد نیز به تلاش وسیع دست زد. این عوامل در مورد قطعنامه های ضد استعماری به کارشکنی های فراوان دست زدند اما بطور کلی نتوانستند به نیابت خود دست یابند.

فیدل کاسترو در سخنرانی خود به جنبه ضد امپریالیستی جنبش بویژه تأکید کرد و اعلام داشت نمی توان در برابر مبارزه خلق ها علیه امپریالیسم و استعمار نو بی تفاوت بود. کاسترو رهبران مائوئیست چین را بخاطر همصدائی با امپریالیسم آمریکا محکوم کرد و کسانی را که در داخل جنبش باستگیری سریع ضد امپریالیستی جنبش غیر متعهدها مخالفت همکاران امپریالیسم نمایند.

سرشت ضد امپریالیستی جنبش کشورهای غیر متعهد در اظهارات آقای دکتر یزدی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران بنحوی بارز تجلی یافت. آقای دکتر یزدی گفت: «به نظر ما کنفرانس جنبش کشورهای غیر متعهد میتواند متحد کننده نیروهای ضد امپریالیستی در جهان سوم باشد. وی گفت پیروزی انقلاب ایران نه تنها به دیکتاتوری محمدرضا شاه پایان داد بلکه سلطه امپریالیسم را در کشورها به پایان رسانید. انقلاب ایران انقلابی است که شاه را ساقط کرد و با شکست رژیم او و سقوط شاه امپریالیسم آمریکا را شکست داد. نماینده ایران طی سخنرانی خود در کنفرانس هاوانا مسئله مبارزه با سلطه فرهنگی امپریالیسم را در کنار سلطه سیاسی و اقتصادی آن مطرح نمود.

دکتر یزدی گفت وقتی ما از امپریالیسم صحبت میکنیم يك بعد آن سلطه سیاسی است و يك بعد دیگر سلطه اقتصادی و بعد سوم آن سلطه فرهنگی امپریالیسم است. تا بحال در کنفرانس غیر متعهدها بیشتر بعد سیاسی آن مورد نظر بوده است و در سنوات اخیر بیشتر سلطه اقتصادی امپریالیسم به کشورهای غیر متعهد مورد بحث قرار گرفته است، ما در هاوانا بعد جدیدی را به کنفرانس کشورهای غیر متعهد ارائه میدهیم. آقای دکتر یزدی گفت شرکت فعال ایران در این کنفرانس علاوه بر جنبه های متعددی که دارد،

خودش يك نوع مبارزه مؤثر علیه صهیونیسم در سطح جهانی است. وزیر امور خارجه ایران در پایان سخنرانی خود اظهار داشت انقلاب ایران به پیروزی نهائی نائل نمیآید مگر اینکه در صنف و سنگر کشورهای ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم دوش بدوش آنها مبارزه کند، تجارب خود را بآنان منتقل کند و از تجارب آنان برخوردار شود. (روزنامه کیهان ۱۰ شهریور ۱۳۵۸)

کنفرانس هاوانا با مسائل مهمی مانند قرارداد جداگانه مصر و اسرائیل، شکاف میان کشورهای به اصطلاح غنی و فقیر و حمایت از جنبش های آزادی بخش روبرو بود. در قطعنامه نهائی کنفرانس هاوانا، قرارداد کمپ دیوید شدیداً محکوم شد و آرمان خلق فلسطین مورد حمایت قرار گرفت. کنفرانس هاوانا حمایت قاطع خود را از مبارزات ضد امپریالیستی خلق ها اعلام کرد. کنفرانس هاوانا بویژه به مسائل اقتصادی توجه کرد و خواستار اقدامات جدی برای رهائی کشورهای عضو از وابستگی اقتصادی جهان غرب شد. ایجاد نظام تازه اقتصادی جهانی مستلزم قطع این وابستگی و آنچنان رشد اقتصادی است که منافع اساسی کشورهای در حال توسعه را تضمین نماید. رهائی از اقتصاد تک محصولی مورد توجه کنفرانس هاوانا قرار گرفت.

بطور کلی تصمیم های کنفرانس هاوانا و شمار شرکت کنندگان در کنفرانس یکبار دیگر نشان داد جنبش عدم تعهد علیرغم توطئه های امپریالیسم و مائونیست های چین، به عاملی بس مهم در صحنه جهانی تبدیل شده است. یکپارچگی جنبش بویژه می تواند در حصول به هدف های ضد امپریالیستی و ضد استعماری خلق هائی که برای آزادی خود مبارزه می کنند بسیار مؤثر باشد، بویژه آنکه اکنون امپریالیسم دیگر در صحنه جهانی فعال مایشاه نیست و توان جامعه کشورهای سوسیالیستی می تواند کمکی ارزنده به مبارزات کشورهای غیر متعهد باشد.

قرارداد دوجانبه نظامی ایران و آمریکا باید بی درنگ لغو شود

سرگذشت غم انگیز سینمای ایران

علی نجفی

«شورای مشترک سندیکای هنرمندان و کارکنان سینما» در گزارش اخیر خود به «وزارت فرهنگ و هنر» اعلام داشته است که: «هیچگاه هیچ زمینه هنری در ایران چنین سرآوشت شوم و غم انگیزی نداشته است». این سخن از همه نظر پذیرفتنی است؛ سرگذشت غمبار سینمای ایران آکنده از نومییدی، ناکامی و شکست است.

«سینما» را هنری «اشراف منش» خوانده‌اند، زیرا در جامعه سرمایه‌داری بیش از هر هنر دیگری برپایه مالی استوار است. همه بلاها نیز از همین رهگذر است که بر سر این «هنر» معصوم و بی‌آزار می‌آید و هویت اصیل آن را بر باد می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری سودجویی و نفع‌پرستی سینما را به یک «کالا»ی صرف تبدیل کرده است. در چنین نظامی تنها خلاق‌ترین و هوشمندترین هنرمندان هستند که تا حدی نسبی از اسارت قوانین عرضه و تقاضا و زد و بندهای تجارتی رهائی می‌یابند. اقتصاد ایران به عنوان کشوری وابسته به امپریالیسم، خواه ناخواه وارد سیستم جهانی تقسیم کار شد. در این نظام، کشور وابسته علاوه بر منبع مواد خام ارزان، به بازار مصرفی کالاهای تولیدی انحصارهای امپریالیستی بدل می‌گردد. در این رابطه با سینما معامله‌ای بهتر از «کالا»های دیگر نمی‌شود. توزیع جهانی فیلم درآمدی سرمایه‌داری بر بنیاد «تقاضای» به انحراف کشیده‌ی تماشاگران است، نه بر پایه‌ی «تپاز»های راستین آنان.

از اینجا می‌توان به ماهیت ضد انسانی این داد و ستد پی برد: این صادرکننده‌ی «متروبول» است که تصمیم می‌گیرد تماشاگران در هر منطقه چه فیلم‌هایی را ببینند و چه فیلم‌هایی را نبینند. از این گذشته، همین آثار وارداتی که با امکانات تولیدی خیلی بالاتری تهیه می‌شوند، عرصه را بر تولیدات داخلی تنگ می‌کنند و بیشترین تأثیر مخرب را بر رشد سینمای ملی می‌گذارند.

بنابراین در کنار تباهی و فساد اقتصاد وابسته‌ی ما، سینمای ایران به شکستی دوگانه دچار آمد. به عبارت دیگر سینمای ایران دوبار شکست خورد: بار اول، به منزله‌ی «هنر» به قربانگاه سرمایه‌های داخلی رفت و بار دوم، به عنوان «صنعت» مغلوب انحصارهای

خارجی شد.

سینمای ایران دوبار نیز پی‌ریزی شد. این بنای سست بار اول بیش از چند سال دوام نیاورد. اولین فیلم ایرانی را یک مهاجر روسیه سودپرست و ماجراجو به نام اوانس اوگمانیانس (معروف به اوهانیان) در سال ۱۳۰۹ تهیه کرد. این فیلم صامت که «آبی رابی» نام داشت از روی یک فیلم کم‌دی مبتذل دانمارکی ساخته شده بود. برعکس، سینمای ملی ایران را عبدالحسین سینتا در سال ۱۳۱۲ در «استودیو امپریال هندوستان» پایه گذاشت! سینتا اشراف‌زاده‌ی روشنفکری بود که در فیلم «دختر لر» در شیپور مفاخر ملی دمید، در حالی که میهنش در زیرچکمه‌ی «رضاخان» ضجه می‌کشید. به کنار از این دو جریان، ابراهیم مرادی فیلم واقعاً ایرانی «بوالهوس» را در سال ۱۳۱۳ در ایران تهیه کرد. در این دوران هیچ شناختی از سینمای واقعی در ایران وجود نداشت. سینماهای انگشت‌شمار تهران عرصه تاخت مبتذلترین سریالهای سینمایی گشته بود. سینماگران نوپای ایران با ابتدائی‌ترین ابزار کار به جنگ رقیبانی رفتند که به همه گونه سلاح، از جمله زبان، مجهز بودند، و ناگزیر به زودی میدان را خالی کردند. سینتا، به گفته خودش، در سراسر دوران فیلمسازی بانمایندگان کمپانیهای آمریکائی درگیر بوده است. سینمای خردسال ایران به مرگی زودرس درگذشت.

مدتها بعد، یعنی در سال ۱۳۲۶ یک دکترای «اقتصاد» به نام دکتر اسماعیل کوشان نفس مسیحایی «سرمایه» را به کالبد بی جان سینمای ایران دمید. فیلم «توفان زندگی» را باید نخستین فیلم تجارتمندی و حرفه‌ای ایران دانست. برغم عدم موفقیت این فیلم، کوشان در سینما ماندگار شد. داستان اولین فیلم‌های فارسی از پاورقیهای رنگین‌نامه‌های آن زمان گرفته شده است. این آثار انباشته از مضامین غیرواقعی است:

تقدیر و سرنوشت، عشقهای پرسوز و گداز، فداکاریهای ساختگی و... گفتارها به همان شیوه‌ی ادبی و مجله‌ای بیان می‌شود. تکنیک فیلمبرداری و صداگذاری هنوز بسیار ضعیف و ابتدائی است.

سینمای ایران از همان نخستین گام به راه عوامفریبی و تخدیر افتاد. این مصیبت است که در نظام سرمایه‌داری طبیعی و ناگزیر به نظر می‌رسد - ناشی از تضاد سهمگینی است که در ماهیت خود «مدیوم» نهفته است. سینما از یک سو بر سرمایه‌ی خصوصی تهیه‌کننده استوار است و از سوی دیگر بر «گیشه»، که از مساهمت مالی عامه تماشاگران قوام می‌یابد، برای ادامه تولید ارتباط متقابل این دو ضروری است. بیشترین اعتماد «گیشه» بر جیب فقیر لایه‌های محروم جامعه است. پسند خریدار به دو شیوه شکل می‌گیرد: یکی بر اساس نیازهای راستین و انسانی، و دیگری بر پایدی «تقاضا»ی دروغین بازار. در نظام سرمایه‌داری شیوه‌ی نخست، به رغم طبیعی بودن، مردود است، زیرا نفی خود نظام را دربر دارد. پس فعالیت سینماگر در واقع عبارتست از تحریف دائمی «تقاضا» و قالب کردن آن به جای «نیاز». «سرمایه» می‌کوشد از راه دامن زدن به نادانی، واقع‌گریزی، عوامفریبی و سر

درگمی تأثیر کارکرد دوم را افزایش دهد. این همان راهی است که تهیه‌کننده‌ی ایرانی در طول سالیان برای حفظ سرمایه پیموده است. همراه با رشد نیروهای مادی جامعه و برهم خوردن تعادل تضادها، پیدایش بحرانهای ادواری که هر چند یک بار ارکان سینما را می‌لرزاند، امری طبیعی و ناگزیر است. درمان: یافتن شیوه‌های تازه‌تر تخدیر است که با «تقاضای» دگرگون شده سازگار افتد. چنین است ماهیت واقعی «تحول»هایی که گشگاه در سینمای تجارتمندی پدید می‌آید.

از نیمه اول دهه ۱۳۳۰ دو کارگردان عمده برسینمای تجارتمندی ایران تسلط می‌یابند و تا یک دهه «پولساز» می‌مانند. مجید محسنی و ساموئل خاچیکیان با روشهای به‌ظاهر متضاد به کار می‌پردازند: اولی در فضای ایسرانی و با تکنیک ابتدائی و ساده و دیگری در فضای فرنگی و با تکنیکی بالاتر و پیچیده‌تر. محسنی قبل از سینما به تئاتر کمیک می‌پرداخت. تأثیر این شاخه در کار سینمایی او نیز به چشم می‌خورد: انتخاب سوژه‌های کمیک با فرم تئاتری. دوربین در فیلمهای او کار تماشاگر تئاتر را می‌کند. فیلمهای روستائی محسنی در واقع نشانه‌های یک سینمای فئودالی است. مضامون غالب آثار او نگرانی روستائیان از دشمن هولناکی است که در شهر پیوسته پیش می‌رود و حیات روستا را تهدید می‌کند. در فیلمهای او مانند «پرستوها به لانه برمی‌گردند»، «آفتک روستائی» و «بلبل مزرعه» روستا محیط پاک و سالمی است که در برابر فضای کثیف و آلوده‌ی شهر قرار می‌گیرد. روستائی معمولاً آدم بی درد و با شرفی است که توسط شیریان آزمند و ناانجیب گول می‌خورد. موضوع دلخواه او داستان فتودال‌زاده‌ی با تریبی است که معمولاً عزیز دردانه‌ی رعیت‌های «باباجان» است و به این نتیجه‌ی اخلاقی می‌رسد که برای «خدمت» باید در ده باقی ماند.

معمولاً گفته می‌شود که «تکنیک» را خاچیکیان به سینمای ایران آورد. اما شیوه‌ی کار او چیزی جز تقلید ناشیانه از پیش پا افتاده‌ترین فرمهای کلیشه‌ای سینمای پلیسی هالیوود نبود. استفاده‌ی نابجا و بیمورد از نمای درشت، نورپردازی اغراق‌آمیز، شوک‌های صوتی و فیلمبرداری غیرعادی رانمی‌توان به داشتن «استیل» سینمائی تعبیر نمود. سوژه‌های جنائی کتابهای «یکی اسپلین» و فیلمهای «هیچکاک» درونمایه‌ی اصلی آثار خاچیکیان است. به موهبت طبع فرنگی‌پسند خاچیکیان بود که سکس و خشونت‌دو رکن اساسی هالیوود - به سینمای ایران راه یافت. خاچیکیان این «انتخاب» را دارد که در سال ۱۳۳۴ با فیلم «چهارراه حوادث» نخستین بوسه و جنایت سینمای ایران را بروی پرده آورد.

در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ تحت تأثیر سینمای هند و مصر بازار ملودرامهای «اخلاقی» و کمدیهای نیمه موزیکال رونق گرفت. سمت تصمیم‌گیری در سینمای ایران همواره در اختیار «هنرمندان» مفت‌خوار و بی‌درد لایه‌های بالا بوده است. زندگی خلاق و فعالیت سودمند اجتماعی بگانه خاستگاه

هنر راستین است. در برخورد جوشان کار و پیکار سازنده‌ی توده‌هاست که هنر جرعه می‌زند. همواره حتی از اندوه‌زاترین مایه‌های هنر عوام، عطر شاداب آینده‌نگری و امیدواری می‌تراود. از دیرباز، با کورتاه شدن دست لایه‌های فرادست از گنجینه‌ی الهام بخش زندگی اجتماعی، سرزندگی و طراوت از «هنر خواص» رخت بریست. هنر خواص چنان شیفته‌ی ایده‌آل موجود است که با هر گونه پویایی و جنبش دشمنی می‌ورزد. مرثیه‌خوانی را به جای آفرینش هنری می‌نشاند، ارزشهای معمول ضد اجتماعی خود را به عنوان اخلاقیات جامعه عرضه می‌کند. بدین سان هنر فرادستان آینه گردان تن‌پروری، بردباری، نومییدی، واقع‌گریزی و گذشته‌نگری می‌گردد.

در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ سیامک یاسمی و بازیگر دلخواش فریدین با تازه‌ترین شیوه‌های تحمیتی و تحذیر وارد میدان شدند. یاسمی موازین سینمایی خود را بر پایه‌ی احساسات و عواطف تماشاگر محروم و ناآگاه لایه‌های زحمتکش قرارداد دروغ، دروغ‌گویی عربان و قیجانه، بنیاد این سینماست. یاسمی در «آقای قرن بیستم» تیب «قهرمان» دلخواه خود را کشف کرد: لات هیچ‌کاره یا «لعین» انکل هفتی که به قضای روزگار دل می‌سپارد و کام می‌گیرد، و در برابر بدترین نامالایمات زیر آواز می‌زند! او این تیب را در سال ۱۳۴۴ با فیلمهای «قهرمان قهرمانان» و «گنج قارون» به کمال رساند. که فیلم اخیر را به حق بایستی بنیادگذار ارتجاعی‌ترین و زهرآگین‌ترین مکتب سینمای ایران دانست. راز مقبولیت این آثار در ایجاد «عسمان پنداری» تماشاگر محروم با قهرمان کامروا است. این فیلمها در حالیکه می‌کوشند با نادیده گرفتن مرزبندیهای طبقاتی بر برخورد و حتی وجود طبقات سرپوش بگذارند، خود عمیقاً طبقاتی هستند. آش زهر آلودی است که اغنیا دقیقاً و منحصر آ برای فقرا پخته‌اند. نخست آنکه بر نادانیها و محرومیت‌های لایه‌های پائین انگشت می‌گذارند، هر گونه کار و تلاش انسانی را برای کسب زندگی بهتر و مرفه‌تر خوار می‌شمارند و در عوض موعظه مدارا، بردباری، تحمل و قناعت سر می‌دهند. خیالیاتی، رؤیا پروری و واقع‌گریز را برجای واقعیت‌های هستی‌سوز می‌نشانند. فقر بنیان‌کن محرومان در پرتو «صفا» و پاکی سرشت کمرنگ می‌شود. در اندرون خالی رنجبران «نور معرفت» می‌تابانند! رفاه مادی را به انتقاد می‌گیرند و وانمود می‌کنند که چنانچه بی‌چیزان حاضر باشند از «شرافت» بگذرند، «ثروت» همه جا در اختیار آنهاست. جنبه‌ی طبقاتی دیگر این آثار همین جاست: مکتب «گنج قارون» تحریک‌عمودی طبقات را نه تنها ممکن بلکه بی‌اهمیت جلوه می‌دهد.

تا سال ۱۳۴۸ از هیچ «جریان» ارجمند و زنده‌ای در سینمای ایران نمی‌توان سخن گفت. مگر چند تلاش پراکنده‌ی تک افتاده که از ارزشی نسبی برخوردار بود: «جنوب شور» (۱۳۳۷) و «شب قوزی» (۱۳۴۲) از فرخ غفاری، و «خشت و آینه» (۱۳۴۴) از ابراهیم گلستان. از يك فیلم کوتاه ارزشمند و تکان دهنده نیز باید نام برد: «خانه سیاه است» از فروغ فرخزاد.

تحول نیروهای مادی جامعه در نیمه دوم دهه ۱۳۴۵، از يك سو آگاهی اجتماعی

و شناخت فرهنگی را تکامل بخشید و از سوی دیگر دست اندرکاران سینما را با سینمای غرب آشنا تر ساخت. بنابراین دیگر فریفتن تماشاگر با حقه‌های بچگانه‌ی پیشین امکان پذیر نبود. سینماگران نیز که تاکنون نقش «واسطه» را میان تهیه کننده (فروشنده) و تماشاگر (خریدار) ایفا می‌کردند، از ابتدای رسمی سابق روی گردانده بودند. سینما به سوی ورشکستگی می‌رفت. سرمایه‌گذارهای کلان بر باد رفته بود. حتی سرمایه‌گذارهای عظیم مشترك با هند و ترکیه هم چاره‌ساز نبود. انگیزه‌ی این وضع را بایستی در قانونمندی و لایه‌بندی نوین جامعه‌ی ایرانی جست. انتشار متوسط با علایق، گرایشها و نگرشهای خود به صحنه می‌آمدند. خرده‌بورژوازی به تنگ آمده و بورژوازی سنتی ناراضی در سینما کترین نشانی از نگرانیها و دل‌بستگی‌های خود نمی‌یافتند. و از همه مهمتر، سینمای خود را می‌خواستند. بدین‌سان اولین نمایندگان آنان، مسعود کیمیائی و داریوش مهرجویی به سینما ره یافتند.

بانمایش فیلم «قیصر» در اوایل سال ۱۳۴۸ و چندماه پس از آن فیلم «گاو»، سینمای «دموکرات» ایران پی‌ریزی شد. «قیصر» کیمیائی با تمام نارسائیهایش سینمای را کد و ایستای ایران را به تحرك واداشت و دریچه‌ی تازه‌ای به روی قسلسینماگران جوان گشود. کیمیائی خود عملاً پی‌گیرترین و استوارترین سینماگر این جنبه باقی ماند. سینماگران «دموکرات» خلال کمتر از ده سال، به‌رغم موانع سیاسی و مالی بسیار، چنان طیف وسیع و رنگارنگی از آثار سینمایی آفریدند که رده‌بندی را ناممکن می‌گرداند، و به ناکزیر بررسی بکلیک سینماگران را ضروری می‌سازد.

واقع‌گرای مسعود کیمیائی را می‌توان در رده‌ی «رئالیسم انتقادی» گنجاند. فیلمهای کیمیائی را می‌توان به‌عنوان واریاسیون‌هایی بر روی تم «انتقام فردی» برشمرد. قهرمان او «جاهل» پاک‌باخته و قانون‌شکنی است که از مکافات اخروی و نیز بر مجازات دنیوی چشم امید می‌بندد و شخصاً احقاق حق می‌کند. بدین‌سان در آثار کیمیائی رگه‌هایی علیه تشریت مذهبی و نظام حقوقی حاکم می‌توان یافت. این سینما به‌رغم دیدگاه تنگ فردگرای، از آنجا که گریز قهرمانانده‌ی فرد را از جبر نظام حاکم به تصویر می‌کشد، رنگی حماسی و غرورآمیز دارد. اما همین نگرش، فیلمساز را از تحلیل تنشها و برخوردهای حاد اجتماعی باز می‌دارد. کیمیائی در پهنه‌ی فعالیت سیاسی به‌چیزی جز مبارزه‌ی فردی نمی‌توانست بگراید، چنین نیز شد؛ او در سال ۱۳۵۵ فیلم «گوزنها» را ساخت که تجلیلی از نبرد يك چريك شهری بود. کیمیائی متأثر از سینمای «وسترن» و به ویژه فیلمهای بادبوته‌چر است. امیر نادری کارگردان با استعدادی که در آغاز تحت تأثیر کیمیائی بود سرانجام به ورطه «ناتورالیسم» منحط غلطید. کامران شیردل در نخستین و تنها فیلم بلندش «صبح روز چهارم» بی‌هدف و سرگردان است. ناصر آقوالی در سومین و آخرین فیلمش «نفرین» به قصه‌گویی درونی و سمبل‌سازی پی‌پایه رسید.

بافتن فضائی یگانه در فیلمهای داریوش مهرجویی دشوار است. نگرش فلسفی او

«پوزیتیویستی» و برخوردش با محیط ایستا و مکانیکی است. در «گاو» فقر سیاه دهقانان را مجسم می‌کند، بی آنکه کسی را محکوم کرده باشد. هنرمند مسئول ناگزیر است ریشه‌ها را بیابد و با دشمنی مشخص درآویزد. کلی بافی و پیچیده‌گویی خیانت به تماشاگر است. «پستیچی» آکنده از سمبل‌های انتزاعی فستیوال پسند است. «دایره مینا» آخرین فیلم مهرجویی همان معایب دومین اثرش «گاو» را دارد. بهمن فرمان‌آرا و پرویز کیمیایی از نظر دنباله‌روی از معیارهای رایج فستیوالی به راه مهرجویی می‌روند. سینمای سیاسی این دو کارگردان، سطحی و بی‌پایه است و تنها به‌دل روشن‌فکران بورژوا راه می‌برد.

سینمای بهرام بیضالی نمونه‌ی کاملی از هنر انتزاعی و غیر مردمی است. دوربین او دیدگاه روشنفکر متفرعن است که انبوه کرم‌وار مردم را با ترحم، وحشی تحقیر، می‌نگرد. بیضالی می‌کوشد تماشاگر علاقمند، اما ناآگاه را در سبلهای انتزاعی، پر گونیهای «فلسفی» و تصاویر پیچیده‌ی خود به دام اندازد.

علی حائمی شیفته‌ی افسانه‌پردازان و داستان‌گوئیهای شیرین کهن است. او همچنان بر سر لاشه‌ی متعفن اشرافیت زنجورده می‌کشد.

«طبیعت بی‌جان» سهراب شهید ثالث، برخلاف دیگر آثار این کارگردان، از هوشمندی و خلاقیت کم‌تظیری برخوردار بود. این فیلم به تحلیل مناسبات نابرابر و غیرانسانی نظام با فرد می‌پردازد. «گزارش» ساخته‌ی عباس کیارستمی یکی از برجسته‌ترین فیلمهای سینمای نوین ایران است. کیارستمی فیلمسازی را با فیلمهای کوتاه شروع کرد که به ویژه يك فیلم او به نام «مسافر» اهمیتی بسزا دارد. تنها فیلم کیارستمی، گزارش مصور دقیقی است از زندگی پرهیاهو اما بی‌محتوای يك کارمند و خانواده‌ی کوچکش. فیلم «گزارش» رئالیسم انتقادی را در سینمای ایران به اوج رساند.

سینمای دموکرات ایران با وجود آنکه تنها راه درمان سینمای به‌بن‌بست رسیده‌ی ایران تشخیص داده شده بود، بزودی از راه خلاقیت و پیشرفت باز ماند. این سینما در آغاز راهیابی دشوار خود جهت‌آزمودن شیوه‌ها و روشها، برای بالابردن قدرت «ریسک» به يك منبع مالی معتبر نیازمند بود. این تنها از يك دولت ملی برمی‌آمد. عنوانی که با حاکمیت ضدخلفی رژیم پهلوی به‌چوچه سازگار نبود. رژیم فاسد پهلوی نه تنها این تلاشهای خرد را تحمل نتوانست، بلکه سرسختانه در برابرشان ایستاد. بارها و بارها آثار سینماگران پیشرو را، در مراحل مختلف از زیر بازبینی و سانسور گستاخ و وقیحانه گذراند و با این برخورد عملاً سینماگران را از پرداختن به مسائل اجتماعی بازداشت. چه بسا فیلمها که پس از گذشتن از اداره «نظارت» رژیم به صورت آثاری رنگ پریده و معنا باخته درآمدند. رژیم پهلوی عمداً راه را بر آثار مترقی بست تا میدان را برای فیلمهای مبتذل خارجی باز کرده باشد.

همگام با سینمای دموکرات ایران، سینمای «جاعلی» مبتذل و ضد مردمی شکل گرفت، که نسب این يك نیز به فیلم «قیصر» می‌رسد. در واقع این سینما ادامه‌ی مکتب «گنج‌قارون»

است که تحت تأثیر «قیصر» تغییر مسیر داده است. تیپ دلپسند این مکتب همان لات جوانمرد و هاک باخته است که این بار به هیئت «ضدقهرمان» درآمده. سوزهای غیرانسانی مهوع و کثیف این فیلمها را انباشته است. این سینما زندگی جاهلها، با اندازها، باج‌بگیرها و فواحش را با آب و تاب نقل می‌کند. همین جریان مسلط بود که در انقلاب عظیم ایران بزرگترین ضربه را خورد، با پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ایران، تنها از این پس است که می‌توان و باید نشان از سینمای زحمتکشان و «مستضعفین» گرفت. هنوز باید چشم براه سینمای پرولتری ایران بود.



و ترقی همه جانبه میهن ما فراهم میسازد. قبول برنامه حزب ما برای يك توده‌ای بمعنای قبول تمام اجزاء بینش مارکسیستی و از آنجمله « ماتریالیسم » نیست و تازه ماتریالیسم (یعنی اعتقاد به آنکه ابتدا ماده بیجان وجود داشته و در اثر تکامل آن تدریجاً ماده جاندار و آنگاه شعور بوجود آمده و نه به عکس) بمعنای دست‌زدن به مخالفت با مذهب که دارای ریشه‌های عمیق و دیرینه در معتقدات توده‌های مردم است، نیست و نباید باشد. بویژه هنگامیکه مذهب، مانند ایده‌ئولوژی کنونی مترقی اسلامی، خود شعارهای اساسی اصلاح اجتماعی را و جهت همت قرار دهد و بخواهد جامعه را در جاده عدالت و برترتد استعمار و استعمارو استعمار سیر دهد.

لذا کودکانه است اگر گفته شود گویا مارکسیسم برای انسان و معنویات و نفسانیات و عواطف او نقشی قائل نمی‌شود. اگر چنین بود که باید بگوئیم مارکسیسم منکر بدهیات شده است!

هم‌چنین عامیانه است اگر ما زیربنای مادی جامعه را بمعنای «مادیات» (هول و اثاث و اموال) تلقی کنیم! این نفهمیدن

● یکی از خوانندگان «دنیاء» در نامه‌ای که به مجله ارسال داشته، مینویسد: «من يك دانشجوی مسلمان هستم... با اینکه من میدانم که حزب توده ایران اعتقادات مذهبی را يك امر شخصی تلقی میکند و بآن احترام میگذارد، این سؤال برایم مطرح میشود که حزبی که دارای ایدئولوژی مارکسیستی است چگونه میتواند پشتیبان واقعی نظامی باشد که بر پایه ایدئولوژی اسلامی (یا بطور کلی هر دین و مذهب دیگر) بوجود آمده است. آیا همانطور که بعضی از دوستان من فکر میکنند، این پشتیبانی حزب توده از جمهوری اسلامی يك عمل حساب شده تاکتیکی نیست؟». همچنانکه بکرات در مطبوعات حزب توده ایران توضیح دادیم، این حزب يك جریان مذهبی یا لامذهبی نیست، بلکه يك جریان اجتماعی و سیاسی متکی به طبقات زحمتکش و در پیشاپیش آنها طبقه کارگر است که می‌خواهد ایران را بدو آزره تحول بنیادی باسعت-گیری سوسیالیستی در آینده بسوی نظام سوسیالیستی هدایت کند، زیرا بر آنست که سوسیالیسم کلیه شرایط و عمل‌های مادی و معنوی لازم را برای تأمین عدالت اجتماعی

تعریف شما از مارکسیسم خودش يك بعدی و سراپا نادرست است و متأسفانه این تعبیر نادرست از مارکسیسم ، در اثر تبلیغات مخالفین آن ، شهرت یافته است . مارکسیسم برای جامعه دو نوع حیات باهستی قائل است : هستی مادی و هستی معنوی . آنچه که برای مارکسیسم در زمینه فلسفه اجتماعی ، شاخص است ، آنست که حیات باهستی معنوی جامعه (علوم ، ایده‌ئولوژیها ، هنر ، روحیات اجتماعی ، سنن ، سیاست و غیره) در آخرین تحلیل از جهت شکل و محتوی و آهنگ تکامل ، بوسیله حیات مادی جامعه (مانند نیروهای مولده ، مناسبات تولید ، ساخت طبقاتی جامعه) تعیین و مشروط می‌گردد ، نه برعکس . یعنی زیر بنای مادی اجتماع (تلاش انسان برای تأمین نیازمندیهای مادی ، بقا ، خویش) قبل از رو بنای معنوی (فلسفه ، هنر ، مذهب ، سیاست و غیره) وجود داشته است و در پیدایش این دومی مؤثر بوده است .

تازه مارکسیسم ابدآ و اصلاً معتقد نیست که رو بنای معنوی جامعه يك جریان نسبتاً مستقل است ، بلکه بر آنست که در این جریان ، بنوبه خود توارث و خود زائی و خود جوشی وجود دارد . مارکسیسم معتقد نیست که رو بنای معنوی جامعه فقط از زیر بنا تأثیر می‌پذیرد بلکه بر آنست که پس از آنکه دین و سیاست و فلسفه و هنر و غیره پدید شدند ، خودشان بنوبه خود به عوامل فعال و مؤثر در حیات مادی جامعه بدل میگرددند و مابین زیر بنای مادی و رو بنای معنوی (که بخشی است از حیات

مطلق مارکسیسم است . زیر بنای مادی جامعه یعنی تولید و وسایل تولید و نیرو های مولده (و از آنجمله انسانها) و استخوان بندی طبقاتی و صحبت پول و مال و منال در میان نیست .

و اما اینکه معنویات دارای چه منشائی است ، مارکسیسم بر آنست که همه اجزاء معنویات طی تاریخ از همین زمینه حیات مادی جامعه روئیده و بالیده و دارای منشاء ماوراء طبیعی نیست و میتوان آنرا بوسیله علوم طبیعی و اجتماعی توضیح داد و شناخت و لذا اختلاف «منشاء» بین حیات مادی و معنوی جامعه نیست .

تضاد بین معنویات و مادیات که نظام سودا گری سرمایه داری بوجود می‌آورد و جامعه را از کسب فضایل اخلاقی دور میسازد علتش اتفاقاً درست در همین ساخت مادی سود ورزانه و گنج اندوزانه و خود خواهانه سرمایه داری است . ابلیس در همین جهان است . و با استقرار يك نظام عاری از استثمار فرد از فرد و استقرار عدالت یا توسط اجتماعی میتوان با اصطلاح مسلمانان مترقی «انسان خداگونه» یعنی انسان آگاه و آفریننده و پشاهنگ را طی زمان بوجود آورد .

● همین خواننده در جای دیگر مینویسد : « مارکسیسم بر پایه مادیکری بوجود آمده و برای همه چیز پایه اقتصادی قائل است . این طرز تفکر يك بعدی چگونه میتواند احساسات و عواطف انسانی را توضیح دهد . اصلاً این مادیکری چه ارتباطی میتواند با معنویات که منشاء روحانی و الهی دارد ، داشته باشد ؟ »

معنوی یا شعور اجتماعی (تأثیر متقابل حکمرواست .

لذا ابدأ تعجیبی نیست اگر حزب توده ایران که اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی مارکس و انگلس و لنین را بعنوان اندیشه‌های علمی اسلوب تحلیل خود قرار میدهد در برخورد با ایده‌ولوژی مترقی اسلامی که از طرف پاران صدیق امام خمینی ارائه شده و میشود، نظر پشتیبانی داشته باشد. اینکار از طرف حزب توده ایران يك «عمل حساب شده تاکتیکی» يك «فیرتک و مانور» نیست، بلکه يك «موضع-گیری صدیقانه و ناگزیر است. آیا حزب توده ایران حق دارد با توده‌های مردم که بدنبال امام خمینی با امپریالیسم و بهره‌کشی سرمایه‌داری، بر ضد سلطه مستکبرین داخلی و خارجی وارد عمل انقلابی شده‌اند، وارد مخالفت شود؟ از آن پشتیبانی نکند؟ تحت این عنوان مضحک که در فلان یا فلان مسئله فلسفی نظر من و نظر تو عین هم نیست. حزب توده ایران از خود بی‌پیرسد: عمده چیست؟ مبارزه بر ضد جهانخواران

غار تکر غرب و سرمایه‌داران تاراجگر داخلی و سلطه استبداد طاغوتی با بحث درباره طبیعت و ماوراء طبیعت؟ در خود حزب توده ایران اعضاء فراوانی از میان مردم هستند که مذهبی می‌اندیشند و حزب ابدأ مانعی نمی‌بیند که آنها در صفوف حزب باشند و آنها ابدأ مانعی نمی‌بیند که در صفوف حزب بمانند.

این حقه‌بازی عمال امپریالیستی است که می‌خواهند میان توده‌ای‌ها و مسلمانان مبارز ضد امپریالیست باین بهانه‌ها تفرقه بیافکنند. آنچه که بما توده‌ایها مربوط است، هرگز آلت دست قرار نخواهیم گرفت و اگر کسی بنام ما و از میان ما بخواهد کمترین بی‌احترامی را به معتقدات مذهبی روا دارد چنین کسی را مورد اخطار جدی قرار خواهیم داد و اگر نخواهد روش خود را اصلاح کند ما او را از صفوف حزب طرد خواهیم کرد.

امید است مسلمانان مبارز نیز از همین روش که مایه وحدت نیروهای انقلابی و مترقی است پیروی کنند.

برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی

و دمکراتیک ایران در جبهه متحد خلق



هنر تحریف یا تحریف هنری

به دنبال افشای ماهیت محفول و گاذب فیلمهای ضد کمونیستی دهه پنجاه، اینک تنها آثار عوامفریبانه ای نظیر فیلمهای گاوراس است که میتوان نند برینقا بهای فریبکارانه ای مانند "آزادی" و "حقوق بشر" به میدان آیند. اما به رغم این اشک تمساح ریختن های مرورانه و با تمام ژستها و داعیه های نترنا سیونا لیستی چهره کریه این " هنرمند" فدخلقی پوشیدنی نیست، گاوراس عینا "مانند میلخین جهان خوار" دنیای آزاد"، پیوسته از حقوق خلقهای جهان سخن میراند، در حالیکه از درک ماهیت فدا میربالیستی مباررات حق طلبانه خلقها ناتوان است و با خواستهای اصل آنها کمترین پیوندی ندارد، و از این رویه وضوح دیدگاهی مخالف و دربرای آنها اتخا ذمیکند، گاوراس در هیچ یک از فیلمهایش موضعی قاطع در برابر امپریالیسم

مطبوعات شورزواسی غرب در سالهای اخیر از کوستا گاوراس پیوسته به عنوان مهم ترین چهره سینمای جهان نام می برد و سالی نیست که محافل تبلیغاتی سینمای آمریکا - که گاوراس مدعی مبارزه با آنهاست - جایزه ای برایش کنار نگذارند. نشریات امپریالیستی وانمود می کنند که این مبارزه جوئی صریح و بی گریگاوراس است که آنها را جذب کرده است. در واقع هم این فیلم ساز آثارش را زیر سرپوش خوش ظاهروسی آزار " لیبرالیسم" عرضه میکند. اما گذشته از این تعارفات، این محتوای عمیقاً ارتجاعی و ضد مردمی فیلمهای گاوراس است که پشتیبانی این محافل را برانگیخته است. امپریالیسم در فیلمهای خوش ساخت و ظاهر فریب گاوراس زهریسه مراتب موثرتر و کاری تری از فیلمهای تبلیغاتی صریح یافته است.

نگرفته، برعکس همواره کوشیده است که دشمنان ملی خلقهای ستمزده را از زیر ضربه خارج کند.

از سوی دیگر گاوراس چنان در دایره تنگ آزادیهای بورژوازی به دام افتاده است که حقوق دموکراتیک توده‌ها را یکسره از یاد می‌برد، او بی‌توجهی دموکراسی را با پیشرفت سوسیالیسم در نمی‌یابد و از این روسته مخره‌ترین تناقضی کوشیها و دروغ بافیها دچار میشود. نمیشود از حقوق خلقها سخن گفت و در عین حال استوارترین فرزندان خلق را به باد تهمت و افترا گرفت، تنها یک راه می‌ماند: حقه‌سازی و فریبکاری. گاوراس در فیلم "زد" سرنقش امپریالیسم آمریکا در پسا گرفتن فاسم در یونان سرپوش می‌گذارد، در "گروه ضربت" و "بخش ویژه" نقش اساسی حزب کمونیست فرانسه را در سازماندهی "تظاهرات مقاومت" به قراموشی می‌سپارد، و در "اعتراف" آشکارا به ورطه کشی‌ترین تبلیغات ضد کمونیستی می‌غلظد.

فیلمسازی که با افراطی‌ترین شعارهای روشنفکرانه از محیطه فیلمهای "پلنی" پایه عرصه ستمای سیاسی گذاشت، به علت موضع طبقاتی‌ناستوار و انحرافات ایدئولوژیک، سراز استیسن امپریالیسم بیرون آورد. برای هنرمندی که از هرگونه پایگاهی

در میان توده‌ها محروم است، و از این روهنرش به رکود و بی‌مایگی دچار شده، جزا ما نبرمه‌ها را با بان پناهاگی وجود ندارد.

گفتنی است که رمان "اعتراف" در سالهای اخیر - احتمالاً به سفارش مستشاران "سیا" - به صورت باورقی در یکی از نشریات درباری چاپ می‌شد. فیلم "اعتراف" برگردان سینمایی همین رمان "واقعی" است، گاوراس به همین سادگی به یلندگویی اراحت محافل امپریالیستی تبدیل شده است.

بدین سان او با اشتباه گرفتن "عمدی" حبه‌سپرد، در تقویت نیروهای ضد خلقی‌گام بر میدارد.

اگرچه هم‌گوشیم که رژیم شاه در ماه‌های آخربیش از انقلاب تصدیق‌کنشی این فیلم را از تلویزیون داشت.

در حالیکه تنها سند فیلم اظهارات سرابا دروغ یک حکم فراری است، برای بالابردن تاثیر روانی و هجان فیلم، در آغاز آن تاکید میشود که تمام حوادث فیلم حقیقی و دقیقاً همان چیزی است که در چکسلواکی رخ داده گاوراس به چه اعتباری به چنین قطعیتی دست یافته؟ "آرتور لندن" معاون وزارت خارجه چکسلواکی در سال ۱۹۵۴ بدستور حزب کمونیست از کار برکنار شد و به زندان افتاد. چندسال بعد پس از رهائی از زندان در سپار غرب "مومود"

گشت. در سال ۱۹۶۸ او با لاکرفتن موج تبلیغات علیه کشورها یوسیا لیستی، "لندن" به فکر انتشا رخا طراتش افتاد و ما نندهها مها جرضد کمونیست دیگر آترا در اختیار مطبوعات بورژوازی قرار داد. او برای بالا بردن قیمت "خاطرات" ملاط آترا چرب تر کرد. حق امتیا رگراف کتاب و تبلیغاتی که بر سر آن راه افتاد باعث معروفیت اش شد. نوشته ای که از آغاز تا پایان با بول و کاسکاری آلوده شده، منای فیلم "صددر" عدحقیقی" گا وراس قرار گرفته است. کارگردان در تحقیق بخشیدن به اهداف تبلیغی تریبونهای غربی حداکثروفاداری را نشان می دهد. نیم سشتری از فیلم به سرنوشت دردناک "لندن" (ایومونتان) در زندان می گذرد. با این وجود در تکرار صحنه های شکنجه کلیشه ای و تما و بر مستذل - که کیی آثار ضدنازی است - باقی می ماند. برخورد های خشونت آفرین تا حد مسخره ای که قلبی و ساختگی بنظر می رسند. رفتار فیلمساز با شخصیت "لندن" حکایت "شترسواری دولا" دولا" است. از یک سومی گوشت از او سمای یک کمونیست آگاه و انقلابی سازد و از سوی دیگر او را به عنوان برده ای رام و ست عنصر بشناساند. این از شگردهای شناخته شده امیربالیم است که مزورانه بر کمونیستها دل می سوزاند تا کمونیم را مورد حمله قرار دهد. تمام گذشته

"لندن" درد و عکس خلاصه میشود، و فیلمساز به زعم خود خواسته است با دو عکس میا رزات پراختخارا و را یادآوری کند.

شخصیت همسر (سیمون سینبوره) در کلاف سردرگم تناقض گوئیهای گا وراس گره خورده است. سیر منطقی شخصیت زن به عنوان یک میا رز مسئول در نتیجه گیریهای سوزناک عاطفی متلاشی میشود. گا وراس در این جا همه شعاری را کتی و کلی گوئی پناه می برد.

کارگردان بی هیچ نیاز و انگیزه حقیقی حوادث ژوئیه ۱۹۶۸ را کجکواکی راه آخرین فصل فیلم تحمیل میکند. رنگا رشا رهای بی محتوای آشنا با ریدن می گیرد. صدای آزار دهنده بنگاهای تبلیغاتی غرب در سوار صوتی فیلم به خوبی قابل تشخیص است. کارگردان این بخش را جا به جا با تما ویرسیاه و سفید قطع می کند تا سندیت فیلم را نامین کند. حقه ای که خیلی بیشترها روشده است و دیگر حناش رنگی ندارد. بخش پایانی فیلم چنان ناشیانه و زورکی سرهم بندی شده است که کمترین همدردی در تما شاگر بر نمی انگیزد.

"اعتراف" نسبت به ما پیر فیلمهای گا وراس علاوه بر ورشکستگی ایدئولوژیک نشان دهنده رجعت کا ملی در فرم و بیان هنری است. در زندان کارگردان میکوشد با توسل به حرکت های بی هدف دور بین قضای

کننده می‌نماید. با اینهمه منافع مالی آقای گاوراس و نیز بودجه فیلم بعدی او به حساب کمپانیهای غربی تضمین شده است.

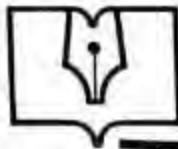
ع. ن

زندانی را مجسم کند، اما در القای ابتدائی‌ترین تاثیرات بصری ناتوان است. با وجود درآمد محدود نسبی ساعت از فیلم در نمایش کنونی، فیلم همچنان کشتار روخته

مرد درد

درد را، مردوار، بار دهد
منزل اولش، سردار است
برتو این پیرهن دراز بود
هم در آن سردبان اول، مُرد
تا مگر بر مراد خویش رسی
گرونان، به دست تو، جان است
دم مزن، جزمیانه آتش
درگذرزو، که مرد در دست نیست
وارها ندرت رازهای وهوی
سنایی غزنوی

مرد باید که تن به کار دهد
در ره صدق، کار بسیار است
همره صدق، اگر نیاز بود
اندرین راه هر که گام شمرد
چهدکن تا به جهد، بیش رسی
سبب زندگی اگر نمان است
چون دم دم گداز آهن کسش
هر که در راه، همنبرد تو نیست
تا حقیقت ترا نماید روی



نقد و معرفی کتاب

زنی از نسل ژان کریستف ، شاید آن زنی که ژان کریستف یکبار او را از پنجره قطار دید و تا آخر عمر مهر خاطره چهره او بر دلش ماندگار شد . «آنت ریوی بر» با همان جوشش درونی و فضیلت های روحی ، نوع مؤث ژان کریستف است . اگر ژان کریستف در پایان زندگی غنی و پرتوان و سرشار خویش ، بهنگام دست و پنجه نرم کردن با امواج رودخانه طغیانی که به دریاها می پیوست - «نیای عواطف و احساسها ، و شور سودائی اش به هنگام مرگ - برشاند خود ، کودکی داشت ، «آنت ریوی بر» کودکی حقیقی به دنیا می آورد . مولود اوج ایثار و عشق . اینک «مارک ریوی بر» ! نسل نو جامعه پرتلاطم فرانسه پیش از جنگ اول ، سالهای شکل پذیرفتن و تحقق ایده آلهای بزرگ ، سالهای هرتب و تاب ظهور و ریامیران مدرن . سالهای امید گرامی به نطقه ای که در زهدان تاریخ نضح می گرفت : ریشه دار شدن و گستردگی مبارزات پرولتاری و تولد دولت کارگری شوروی . اینک طنین گامهای پیروزمند پرولتاریای روسیه بر آستانه جهان پر آشوب سالهای ۱۹۱۷ م

جان شیفته

اثر رومن رولان

ترجمه : م . ا . م . به آذین

در چهار جلد

پیشتر ، با «ژان کریستف» ، اثر شیوای نویسنده بزرگ فرانسوی ، رومن رولان آشنا گشتیم . «ژان کریستف» در دوران اختناق پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، بار و همدم مشنقان ادبیات راستین گردید . نسل جوان آن دوره ، با رشادتهای اخلاقی و و شور انقلابی ژان کریستف کرافت تجربه ذهنی سرشاری کسب کرد ، و در شور و گرمای هستی جوشان و پرستیز کریستف جوان روحیه ای سرشار از اعتماد بنفس در وی ایجاد می شد . سخن کوتاه ، نسل جوان از ژان کریستف تجارب عاطفی و اخلاقی و انسانی بسیار آموخت . پس از آن جان و روحمان با اثر بزرگ دبگری از رومن رولان روشنایی گرفت . «جان شیفته» رود سرشار از شور و عواطف سودائی ، زنی را در برابرمان قرار می دهد که بحق می تواند زن طراز نوین لقب گیرد ، بی هیچ ویژگی که وی را از دیگر زنان ممتاز سازد .

تمامی اعضای بیکر بورژوازی جهانی لرزه میافکند. «مارک» در معرکه جوشان فرانسه: آنارشیزم و تروریسم، آنار جنگ جهانی اول بر جوانان، طوفان اجتماعی و اخلاقی نسل نو اروپا، با اعتماد بنفسی از نوع ژان کریستف در دیک سوزان بهران فرانسه به چرخش می آید. «آنت روی بر»، این چشم بیدار و خردمند، پرستار و دلواپس تحولات عاطفی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مارک است. مارک می داند که در انتهای هر راهی، بالاخره، آنت باتسم و نگاه دلواپس، بی کلمه ای از سر تحمیل عقیده و با رأی، منتظر است تا او را در نتیجه گیریهای تازه اش باری دهد. «آنت»، این رودخانه ای که هر کس از کرانه و بستر آن می تواند عطش خویش را فرو نشاند، آنت، انسانی در ارتباط کامل با «انسان»؛ چگونه موجودی است این موجود که در سر هر گام خویش بذر اندیشه و عواطف انسانی می باشد و از طریق این رابطه عاطفی و روحی حتی بر نطفه ای که در زهدان زن معشوق بسته می شود، مهر و نشان خویش را می کوبد. این چگونه زنی است که در کنار موجودات زائیده مناسبات پیچیده بورژوازی، همچون «تیمون»، صاحب یکی از بانفوذترین روزنامه های فرانسوی، تصور حمایت از دولت کارگری و لوپنیا دشوروی را می کرد.

کونی قامت آنت بر فراز جامعه خویش برافراشته است و طیف اندیشه های انسانی خود را می گشرد، و بازگفتی مطابق قانون بقای انرژی اثرات عواطف و احساسهای

انسانی وی، بی بیان آن در جامعه کلام، در روح انسانها نشان خود را به جامی نهد. مارک، زاده آنت، از راهی دیگر گوید. و نه تنها او بلکه «ژولین داوی» محقق، «کت کبیرانتز» ی عارف مسلک، «ژرژ» دختر ژولین و در ابتدا «آسیا» همسر مارک که بعدها مستقیماً وارد فعالیت کمونیستی بنفع کارگران جهان می گردد و از چهره های برجسته کتاب است و در واقع یک آنت دیگر است به همان نقطه ای می رسد که رزمنده راه پرولتاریا از طریق مبارزه طبقاتی می رسد: هواداری از صلح به نفع سوسیالیسم و ترقی و رشد انسان. و در این راه نیز بشهادت می رسد.

«جان شیفته» سرشار از تصاویر و عبارات و طرحهای داستانی درخشان است. بی شک طی یک معرفی مختصر نمی توان به توضیح آن پرداخت. بررسی «جان شیفته» کتابها مطلب لازم دارد. ترجمه درخشان به آذین خود مقوله جداگانه ای در بررسی این اثر است و می توان از آن بعنوان اوج زبان ترجمه در ادبیات فارسی نام برد.

لنین در مخفیگاه (دفترچه آبی)

اثر ایما لول کازاکه ویچ
ترجمه: ناصر مؤذن

پس از سرنگونی رژیم استبدادی تزار نیکلای دوم در فوریه ۱۹۱۷ و روی کار آمدن دولت موقت کرنسکی، تعقیب و آزار بلشویکها از سر گرفته شد. در وقایع سوم و چهارم ژوئیه همان سال به دفتر تحریریه روزنامه «پراودا»، ارگان حزب

بلشویک حمله شد و روزنامه‌های بلشویکی تماماً تعطیل گردید. حکم اعدام لنین که در زمان تزار تصویب شده بود، تجدید گردید و وی از طرف دولت موقت کونسکی به دادگاه احضار شد. مطابق تصمیم کمیته مرکزی حزب بلشویک، لنین پنهان گردید. در پی مخفی شدن لنین مطبوعات بورژوائی و وابسته به رژیم تزار و امپریالیستهای غربی، مطبوعات بازمانده دوران خفقان تزاری، که همچنان بدون مانع و رادع و آزادانه به نشر خود ادامه می دادند، شایعات فراوانی علیه بلشویکها و بویژه شخص لنین براه انداختند. لنین و بارانش و حزبش را جاسوس و عامل بیگانه معرفی کردند. شایع کردند که لنین بایک زیردریایی با یک هواپیمای اروپا گریخته است. داستانهای درباره عیاشیهای وی در عشرتکده‌های اروپا بر سر زبانها انداختند. مطبوعات مزدور تزار، مخلوع، مطبوعات وابسته به امپریالیسم انگلیس و فرانسه، مطبوعات وابسته به افراطیون چپ و چپ-نما، با تائید ضمنی دولت موقت، بشیوه مرسوم و آلوده خویش، بر کوره افترا و تهمت بیش از پیش دمیدند. این سیل تبایغات مسموم حتی بر برخی عناصر صادق اما ناآگاه توانست تاثیر ببخشد. در این هنگام لنین در خانه کارگر بلشویک بنام بمیلیانف که در استگاه رازلیف، نزدیک دریاچه فنلاند قرار داشت، در کلبه‌ای از شاخ درختان، میان یک جنگل نمور، مخفی بود. وی از آنجا، باتماس مخفی بادیگر رهبران بلشویک تدارک قیام مسلحانه علیه حکومت ضدکارگری و ضد دهقانی کونسکی

را می دید.

کتاب ایمانوئل کازاکه ویچ به زندگی لنین در این کلبه می پردازد. مناسبات و رفتار وی با همسر و فرزندان متعدد بمیلیانف با زیبایی و لطف تمام شرح داده شده. لنین در این مخفیگاه، هر روزه، روزنامه‌های مختلف را مطالعه می کرد و از خلال آنها و گزارشات رهبران بلشویک اوضاع انقلاب روسیه را بررسی می کرد و تصمیمات خویش را اتخاذ می نمود. باختگی ناپذیری بر روی اثر مشهور خویش «دولت و انقلاب» کار می کرد. کازاکه ویچ با هنرمندی بسیار احساسها، اندیشه‌ها و عواطف لنین را در لحظات تنهایی و گاهی در یاس آمیزترین و خطرناکترین لحظه‌ها، تصویر می کند. ویژگی دیگر این اثر آشنایی خواننده با اصول اندیشه‌های لنین است. یعنی در واقع خواننده بوسیله داستان‌های جالب و پرکشش و زیبایی غیر تئوریک بالنیسیم آشنا می گردد. این اثر باسخی به گنجگاوای جوانان در مورد رفتارها و کردارهای فردی لنین نیز هست. محبت و علاقه لنین به کودکان در این اثر بخوبی توصیف شده است.

کتاب «دفترچه آبی» یکی از آثار برجسته ای است که بطرز هنرمندانه و دقیق چهره لنین را ترسیم می کند. این کتاب به اکثر زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و مورد استقبال فراوان قرار گرفته و میلیونها نسخه از آن به چاپ رسیده است. مطالعه این کتاب جالب را به خوانندگان عزیز توصیه می کنیم.

ماتریالیسم دیالکتیک

نوشته: امیر نیک آلاین

۳۷۶ صفحه

«انتشارات حزب توده ایران» جلد اول از درسنامه «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی» را منتشر ساخته است. همانطور که در شماره قبلی «دنیا» نوشته بودیم این کتاب، جلد اول درسنامه فوق‌الذکر است که جلد دوم آن، «ماتریالیسم تاریخی» قبلاً چاپ و پخش شده است. «ماتریالیسم دیالکتیک» با ۳۷۶ صفحه خود درست همان حجمی را دارد که «ماتریالیسم تاریخی» دارا بود. بعلاوه مختلف‌فنی و نیازهای سیاسی روز، نخست کتاب دوم بچاپ رسیده بود و اینک «انتشارات حزب توده ایران» کتاب اول را با چاپ خوب و تقریباً بدون اشتباه چاپی بعلاقه‌مندان فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک تقدیم میکند.

کتاب اول شامل چهار گفتار یا چهل درس است که درشش فصل تدوین شده و مسائل مربوط به ماتریالیسم فلسفی و اصول و قواین و مقولات دیالکتیک و همچنین تئوری شناخت مارکسیستی را به تفصیل توضیح میدهد. درحالیکه برخی مسائل مربوط به منطق و همچنین مسائلی که مورد بحث کنونی فلاسفه است نیز در آن مطرح شده است.

نویسنده اساس تهیه درسنامه را بریک رشته از کتب و درسنامه‌های معتبر مارکسیستی که فهرست آنها در آخر کتاب ذکر شده قرار داده و درعین حال کوشیده است از نتایج پژوهش‌کنندگان ایرانی بهره

گیری کند و با ذکر نمونه‌ها و مثالهایی از تفکر فلسفی ایرانی مطالب را روشن‌تر و قابل فهم‌تر عرضه نماید؛ در فصل بندی و تعیین بخشها و زبر عنوانها در جهت تسهیل کار خواننده از نظر آموزشی کوششهایی بعمل آورد و تا حد امکان از پیچیدگی در طرز بیان و دشوار نویسی احتراز کند.

در این کتاب از اندیشه‌های متفکرین و فلاسفه ایرانی و اشعار فارسی در رابطه با هر موضوع استفاده‌های پراکنده‌ای بعمل آمده که هدف از آن جلب توجه خواننده به برخی برداشتها و سنن طرح مسائل فلسفی در کشور ما و گنجینه غنی فرهنگ فلسفی ما و همچنین نزدیک کردن فراگیرنده مطلب با موضوع است. ولی در ضمن خواننده میتواند نخستین و اجمالی‌ترین آشنائی را با برخی مکاتب فلسفی و نامهای فلاسفه ایرانی پیدا کند و به مطالعه بعدی تشویق شود. نویسنده به پیوند دائمی مطالب و مباحث تئوریک با مسائل علمی و پراتیک انقلابی توجه داشته و کوشیده است با ذکر مثالها، رابطه آموزش فلسفه مارکسیستی را با مبارزه انقلابی و اهمیت این رابطه را در فعالیت عملی نشان دهد. در ستاره بویژه برای خود آموزی یا آموزش گروهی تهیه شده و نحوه تعیین بخشهای هر درس و شماره‌گذاری آنها چنان انجام شده که فهرست عناوین هر فصل در واقع پرسشنامه‌ایست شامل چند سؤال برای هر درس و وسیله‌ایست برای ارزیابی آنچه آموخته شده. این کتاب بعلاوه ویژگیهای نامبرده و از

آنجا که نخستین کوشش برای عرضهٔ يك درسنامهٔ فلسفی مارکسیستی با این مختصات است طبیعتاً از کاستی‌ها و نارسائیه‌ها در امان نیست و به همین جهت هم نویسنده در مقدمه، دریافت نظریات و انتقادات و راهنمائیه‌ها را کمک مؤثر و مفیدی برای بهبود مضمون و بهبود شیوهٔ تنظیم کتاب دانسته است. در این مقدمه بطور خلاصه طرز استفاده از کتاب برای خودآموزی با آموزش گروهی توضیح داده شده است. با انتشار این درسنامه دو جلدی، علاقه‌مندان به مارکسیسم و هویندگان راه سوسیالیسم علمی برای اولین بار مجموعه کامل و مطمئنی از فلسفه مارکسیستی در اختیار خواهند داشت.

بیا خیز ایران من!

مجموعه شعر از برزین آذر مهر

شاعری خوش نفس از راه رسیده است که در انباشت جوانی و امیدراتو امان بارمغان آورده است:

همه جا را گرفته روح بهار
گرم رقص است لالهٔ تبار
ای گل من تو هم شکوفه بر آرز
آمده، آمده، دوباره بهار

نخستین چاپ کتاب تاریخ ۱۳۵۵ را دارد و مینماید که آغاز بانگ و خروش او رهش در سالهای پیش از این تاریخ دارد، سالهای خفقان و خاموشی و شکنجه، داغ و درد آن سالها نیز همه جا اثرش را بر پیکر این شعرها گذاشته است

فواره می‌کشد ز تن شهر
قلب سرخ

یا:

عجیبی نیست اگر گمشده مرغی امشب
همچو من بادکند، تلخ ز باغ و وطنش
اما بیش از سوز و گدازهای تلخ او با
توصیف‌های ساده و روشنی روبروئیم:

از ذهن هر طراوت شب می‌گذشت، ماه
ماقندهٔ غزل
هر بود از خیال
ابر سپید بال
در چشمهٔ زلال

بادر جای دیگر:

واشده بر سردریا، گل ابر
لالای نفس دریایی
ماه را برده بخواب
در سراپردهٔ گهوارهٔ آب

و این وصف همینکه چشم از طبیعت
بر میدارد و بآدمی میرسد چیره دستی‌اش
فزون می‌گیرد و ما را با طرخی ساده و
چابک به احساسی عمیق فرو می‌برد:

کنار کوچه، در نزدیکی من، زبرهای چپ
ورق‌های کتابی می‌خورد بر هم
تمام حرف‌هایش غم
تمام ماجراهایش غصه و ماتم
دو کودک در میان کوچه تنها بال در بال کبود هم

تو چنان کوه برافراشته قد
جامه ابر به تن
تاج مهتاب بسر
گرم درکار سحر ساختنی!

کتاب بویژه برای جوانان خوشایند و
گیرا است، امید آنکه شاعر با عرضه بیشتر
آثار تازه اش فرصت نقدی درخور را برای
ما فراهم آمد.

پناه آورده بر کز کرده سنگ کوچک بن بست

نشسته بر حصیر کهنه پندار تلخ من...
شاعری با گامهای کند اما سنجیده میآید

که روز به روز بالنده تر میشود و هر چه
به توده نزدیکتر میشود خود را بیشتر می باید

بگذار بازبان خودش باو بگوئیم:

قانون اساسی ایران باید بازتاب انقلاب ضد

امپریالیستی و دموکراتیک مردم

ایران باشد



رویدادهای ایران

آیندگان که توسط جبهه دمکراتیک ملی به راهپیمائی اعتراضی دعوت شده بودند و کسانی که موافق تعطیل روزنامه آیندگان بودند درگیری خونینی روی داد که طی آن دهها نفر مجروح شدند.

۲۲ مرداد

● صدها هزار نفر از مردم تهران بدعوت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با یک راهپیمائی وسیع در تهران تعطیل روزنامه آیندگان را تأیید کردند.

● آیت الله طالقانی اعلام کرد: صهیونیسم و ساواک مسئول درگیری خونین ۲۱ مرداد بوده اند.

● گروههای وسیعی بعد از اینکه به کتاب فروشی های مقابل دانشگاه یورش بردند و نشریات و کتابهای چپی را به آتش کشیدند، ابتدا به دانشگاه رفتند و ساختمان متعلق به سازمان پیکار را تسخیر کردند، آنگاه به ستاد چریکهای فدائی خلق رفتند و این محل را که صبح همان روز توسط فدائیان خلق تخلیه شده بود، تصرف کردند.

در همین روز گروهی ساختمان جنبش ملی مجاهدین را محاصره کردند، اما بعد از چند ساعت تیراندازی و تشنج مواتی به تصرف

۱۶ مرداد

● روزنامه آیندگان تعطیل شد و گروهی از نویسندگان آن دستگیر شدند. چاپخانه این روزنامه مهر و موم شد و دادستان انقلاب اعلام کرد: روزنامه آیندگان بعلت اینکه اموال آن متعلق به داریوش همایون از سردمداران رژیم پهلوی بوده و این روزنامه بعد از انقلاب با تحریف اخبار به ضد انقلاب کمک میکرده است، تعطیل شده است.

۲۰ مرداد

● سخنگوی دولت اعلام کرد قرارداد تسلیحاتی ۹ میلیارد دلاری ایران با آمریکا، که شامل خرید جنگنده های اف - ۱۴، آواکس و لاوشکنهای جنگی بود، لغو شد. سخنگوی دولت گفت: قراردادهای منتهی شده ایران با مستشاران نظامی آمریکا و شرکت های بل هلیکوپتر نیز لغو شده است.

۲۱ مرداد

● متن کامل قانون جدید مطبوعات منتشر شد.

● مردم تبریز علیه گرانفروشی دست به راهپیمائی وسیعی زدند.

● این راهپیمایان مخالف تعطیل روزنامه

این محل نشدند.

● مهاجمین در این روز چند بار به دفتر روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران یورش بردند، اما این محل را هم نتوانستند تسخیر کنند.

● دادستان انقلاب اسلامی تهران دستور جلب متین دفتری و رضا مرزبان را صادر کرد. دادستان شکایات مجروحان حادثه ۲۱ مرداد را علیه متین دفتری و چاپ مطالب نفاق افکنانه ضد انقلابی را توسط مرزبان بعنوان دلیل جلب آنها ذکر کرده بود.

۲۵ مرداد

● بهران پاوه آغاز شد. در جریان برخورد عای این شهر عده‌ای کشته و مجروح شدند.

۲۶ مرداد

● روز قدس بدعوت امام خمینی در جمعه آخر ماه رمضان با شرکت میلیونها نفر در سراسر ایران برگزار شد.

۲۷ مرداد

● فرمان امام برای دخالت ارتش و پاسداران در وقایع پاوه صادر شد.

● وزیر مسکن و شهرسازی اعلام کرد: مالکیت اراضی بزرگ لغو شد.

● امام طی پیامی به دولت، ارتش و پاسداران شدیداً اخطار کرد و گفت: دولت انقلاب، ارتش انقلاب، و پاسداران انقلاب، انقلابی نبودند و انقلابی عمل نکردند. امام از دادستان انقلاب خواست تمام مطبوعاتی را که بر ضد مسير ملت است و توطئه گراست، توقیف و نویسندگان آنها را محاکمه کنند.

۲۸ مرداد

● ارتش و پاسداران در کردستان وارد عمل شدند. یازده نفر به اتهام اینکه عامل قایع پاوه هستند اعدام شدند. دو نفر از این ۱۱ نفر اعضای حزب توده ایران بودند که بدون هیچگونه رابطه با وقایع پاوه به جوخه اعدام سپرده شدند.

● بدستور دادستان انقلاب اسلامی تهران ۲۲ روزنامه و مجله از جمله روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران توقیف شدند. دبیرخانه حزب توده ایران و دفتر روزنامه مردم هم توسط پاسداران تعطیل شد.

● مجلس خبرگان کار خود را با پیام امام آغاز کرد.

۲۹ مرداد

● خلع سلاح احزاب و گروهها آغاز شد.

۳۰ مرداد

● حزب دمکرات کردستان غیر قانونی اعلام شد و دستور دستگیری رهبران آن صادر شد.

● وزارت ارشاد ملی تعطیل ۴۱ روزنامه را درخواست کرد. این روزنامه‌ها و مجلات غیر از ۲۲ روزنامه‌ای بودند که توسط دادستان انقلاب توقیف شده بود.

۳۱ مرداد

● درگیریهای غرب کشور به اوج خود رسید و دهها نفر از طرفین درگیریها کشته شدند.

اول شهریور

● بعد از چند روز درگیری و کشمکش

کرد و گفت: حساب کسانی که دارند لکه ننگ بر پیشانی کردستان میگذارند، بامردم کردستان جداست.

● مهندس مهدی بازرگان طی سخنانی از مخالفان و معترضان دولت انتقاد کرد.

۱۱ شهر یور

● بحران کردستان به پیرانشهر رسید و این شهر از سکنه خالی شد.

● خوش کیش، رئیس کل سابق بانک مرکزی به حبس ابد محکوم و اموال او مصادره شد.

۱۲ شهر یور

● پیشروی ارتش بسوی مهاباد آغاز شد. توپخانه سنگین، نیروی هوایی و هوانیروز در عملیات پیشروی بسوی مهاباد شرکت داشتند. سرپرست فرمانداری مهاباد اعلام کرد: مرکز تجمع دموکراتها در مهاباد بمباران شد.

۱۳ شهر یور

● ارتش و پاسداران وارد مهاباد شدند.
● داریوش فروهر، وزیر کار و امور-اجتماعی اعلام کرد: در مورد کردستان به امام و دولت اطلاعات دروغ داده اند.

۱۴ شهر یور

● ارتش مناطق سوق الجیشی کردستان را تصرف کرد.
● داتر خبرگزاری آسوشیتدپرس در ایران تعطیل شد.

۱۷ شهر یور

● میایونها تهرانی با گل از شهدای ۱۷ شهر یور تجلیل کردند.

بر انجام ستاد جنبش ملی مجاهدین تخلیه شد. این در حالی بود که آیت الله طالقانی ۱۶م کرد: به امر امام خلع سلاح گروهها ضروری است، اما کسی نباید مانع فعالیت سیاسی مجاهدین خلق شود.

۳ شهر یور

● درگیریهای غرب کشور به سقز رسید و پس از ساعتها نبرد شهر سقز به تصرف ارتش جمهوری اسلامی درآمد.

۴ شهر یور

● حاج مهدی عراقی، مسئول امور مالی و حسین مهدیان، مدیر روزنامه کیهان هنگامیکه از خانه خود خارج میشدند، ترور شدند. در این ترور که گروه فرقان مسئول آنرا بعهدہ گرفت عراقی و پسرش کشته شدند.

● ۱۰ نفر در سقز سنج و مریوان تیرباران شدند. ۹ نفر از تیرباران شدگان افسر و درجه دار ارتش و ژاندارمری بودند.

● محاکمه ۱۲ شکنجه گر در تهران آغاز شد.

۷ شهر یور

● امام خمینی طی سخنانی خواست مطبوعاتی که توپخانه گر و مخالف مسیرات نباشند آزاد شوند و اعلام کرد مردم بهیچوجه حق ندارند به کتاب فروشیها حمله کنند.

● زندانیان عادی تبریز شورش کردند. تعداد سربازان کوب شورش ۱۴ نفر از زندانیان که ۲ نفر آنها زن بودند تیرباران شدند.

۱۰ شهر یور

● آسائه طالقانی از تضعیف دولت انتقاد

● آیت‌الله طالقانی خواستار تشکیل شوراهای شد.

● ارتش سردشت را تصرف کرد.

● سالروز شهادت مهدی رضائی با شرکت هزاران نفر برگزار شد.

۱۹ شهریور

مجاهد کبیر، آیت‌الله طالقانی، مبارزی که سالهای طولانی بارژیم ددمنش شاه مبارزه کرده و تنها انقلاب شکوهمند مردم ایران او را از زندان شاه آزاد کرد، در این روز خاموش شد. مجاهد کبیر که بعد از مرگ لقب پر معنای «پدر طالقانی» گرفت، وصیت کرد: مراد بهشت زهرا و بین شهدای انقلاب بخاک بسپارید. درگذشت پدر طالقانی تمام رویدادهای ایران را تحت الشعاع قرار داد. نخست‌وزیر در سراسر کشور عزای عمومی اعلام کرد و مردم طی چند روز عظیم‌ترین سوگواری در تاریخ ایران را برگزار کردند.

۲۰ شهریور

● در حالیکه یک میلیون نفر از جنازه پدر طالقانی پاسداری کرده بودند و سیل تلگرام-های تسلیت از سراسر ایران و جهان به سوی دفتر امام سرازیر بود و میلیونها ایرانی به سوگ نشسته بودند، جنازه مجاهد کبیر به خاک سپرده شد. امام در پیامی به مناسبت درگذشت پدر طالقانی گفت: طالقانی برای اسلام به منزله ابوذر بود.

۲۱ شهریور

● دادستان کل انقلاب طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: دادگاه‌های انقلاب، کمیته‌ها و پاسداران حق دخالت در کارهای دولت را ندارند.

● بازوگان در مراسم یادبود طالقانی در دانشگاه گفت: طالقانی نگران قانون اساسی بود.

۲۲ شهریور

● امام روحانیون و دانشکاهیان را به اتحاد و اتذاق دعوت کرد.

● مخفیگاه و انبار مهمات گروه فرقان کشف شد.

۲۵ شهریور

● میلیونها نفر در مراسم هفت پدر طالقانی شرکت کردند.

● کلیه تهمان و محکومان جزائی دادگستری عفو شدند.

● امام طی سخنانی گفت: اسلام با هنر مخالفتی ندارد.

۲۵ شهریور

● سفیر ایران در شوروی ماجراهای هشت پرده کردستان را فاش کرد و گفت: عوامل امپریالیسم و صهیونیسم می‌خواهند حوادث کردستان را در همه ایران بسط دهند. او ادعای دخالت شوروی را در این حوادث رد کرد.

● امام طی سخنانی گفت: خانم‌ها حق دارند در سیاست دخالت کنند.

۲۸ شهریور

● تیسار رهایی وزیر دفاع ملی استعفا کرد.

۲۹ شهریور

● امام خواستار تسریع کار مجلس خبرگان شد و از مردم خواست از ولایت فقیه

پشتیانی کنند.

۳۱ شهریور

● دفتر طرح‌های انقلاب گزارش مقدماتی درباره سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران را تصویب کرد. در این گزارش برنامه سه مرحله‌ای اقتصاد کشور اعلام شد. در این طرح اقتصاد کشور به بخش آزاد، مختلط و دولتی تقسیم شده است.

اول مهر

● میلیون‌ها دانش‌آموز و دانشجوی ایرانی برای اولین بار در تاریخ ایران به کلاس‌های بدون شاه رفتند و سال تحصیلی آغاز شد.

● امام در دیدار با خانم‌های انجمن اسلامی تربت حیدریه گفت: خانم‌ها باید در مسائل روز مداخله کنند.

۲ مهر

● ۳ ستاتور رژیم شاه تیرباران شدند. محسن خواجه توری، جمشید اعلم و سرلشکر مطبوعی در دادگاه انقلاب اسلامی محکوم شناخته و به جوشه اعدام سپرده شدند.

● امام در بازدید از دبستان فیض قم گفت: اسلام تمام آزادی‌ها و استقلال‌ها را بیه می‌کند.

۳ مهر

● سفیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی طرح ارتباط ایران با آب‌های آزاد را از طریق رود ولگا اعلام کرد و گفت: بنظر من شوروی کشوری استعمارگر و سون‌جو نیست.

بحث و گفت‌وگو درباره برکناری یا ابقای حسن‌نزیه در شرکت نفت آغاز شد. مهندس بازرگان در سخنان خود در آبادان از قول امام گفت: نزیه مورد اعتماد امام است. حجت‌الاسلام اشراقی اعلام داشت: نزیه مورد اعتماد امام نیست و سیاست او در صنعت نفت موجب ناراحتی شده است. حسن‌نزیه هم گفت: تاروشن شدن واقعیات در شرکت نفت می‌مانم و تقاضای مناظره تلویزیونی با حجت‌الاسلام اشراقی کرد.

۵ مهر

● سازماندهی کمیته‌های انقلاب تهران تغییر کرد، ۱۴۰۰ کمیته فرعی منحل شدند و اعلام شد ۱۴ کمیته اصلی تهران فشرده میشوند.

● وزیر کشور دامنه اختیارات شوراها و انجمن‌ها را اعلام کرد.

۷ مهر

● حسن‌نزیه به دادستانی انقلاب احضار شد. علت احضار نزیه از سوی دادستانی برای پاسخ به شکایات رسیده اعلام شده است.

۸ مهر

● شورای انقلاب سومین تغییر کابینه بازرگان را پس از تغییراتی تأیید کرد.

● امام طی پیامی به زائران بیت‌الله‌الحرام اعلام کرد: جهان اسلام بدست آمریکا گرفتار است.

۱۰ مهر

● از مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران راجع توقیف شد و مردم در این روز که

مصادف با سی و هشتمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران است، منتشر شد.

● بمناسبت سالروز مهاجرت امام خمینی مراسم ویژه‌ای برگزار شد.

۱۱ مهر

● دولت اعلام کرد از راه پیمائی و تظاهرات بدون اجازه به شدت جلوگیری می‌کند.
● مقررات ازدواج و طلاق تغییر کرد.
● امام، عزالدین حسینی و کلیه اعضای حزب دمکرات، بغیر از قاسملو را عفو کرد.

۱۲ مهر

● قطار خرمشهر - تهران بوسیله بمب منفجر شد. ۱۷ نفر کشته و دهها نفر زخمی شدند. یکی از شهدا رفیق آژیر عضو حزب توده ایران بود.

● ۸ نفر در آبادان به اتهام اقدام علیه امنیت کشور تیرباران شدند.

● سالروز هجرت امام از نجف به پاریس برگزار شد.

● رفیق علی امیرخیزی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و یکی از پیشکسوتان جنبش کارگری ایران، در سن ۸۶ سالگی، پس از سی سال مهاجرت، در مسکو زندگی را بدرود گفت.

● ۳ سال از شهادت رفیق تورج حیدری بیکوند بدست دژخیمان ساواک گذشت.

● کمیته مرکزی حزب توده ایران طی نامه سرگشاده‌ای به شورای انقلاب، دولت موقت و دادستان کل انقلاب علیه عاملان قتل رفقای شهید آذرنوش مهدویان و حستین

شمانی اعلام جرم کرد.

۱۳ مهر

● بهانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره وضع کنونی کشور منتشر شد.
● انفجار بمب در بازار سیف‌خرم شهر یک نفر را کشت و ۳۹ نفر را مجروح کرد.

● زندانیان قصر شورش کردند. در سر-کوبی این شورش یک نفر کشته و ۲ نفر مجروح شدند.

● نخست‌وزیر دستور تشکیل شوراهای اداری و کارگری را صادر کرد.

● وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد: تبلیغات سیاسی در مدارس ممنوع است.

● ۳ رهبر ساواک آذربایجان شرقی تیرباران شدند.

۱۵ مهر

● یک لوله نفت و گاز در ۱۵ کیلومتری راه اهواز - اندیمشک منفجر شد.

● حافظ‌اسد پشתיانی خود را از انقلاب ایران اعلام کرد.

۱۶ مهر

● کمیته مرکزی حزب توده ایران طی اعلامیه‌ای جنایت‌های ضد انقلاب را در خوزستان محکوم کرد.

● تلاش وسیع برای عادی کردن روابط ایران با بحرین و کویت آغاز شد.

● مدنی، استاندار خوزستان شدیداً به خرابکاران خوزستان اخطار کرد.

● آیت‌الله خسروشاهی، رئیس هیئت امنای بنیاد مسکن اعلام کرد: خانه‌های خالی باید طرح انقلابی به مردم واگذار می‌شود

در مصاحبه‌ای مسائل حاد مملکت را تشریح کرد و از انحصار طلبان انقاد، او گفت: رهبری را می‌خواهند کانالیزه کنند، آنهم یک کانال.

۲۳ مهر

● حجت الاسلام حاج عیداحمد خمینی پیرامون مسائل مختلف مملکت نقطه نظرهای خود را اعلام کرد. او گفت: امروز امام تنهای تنها است.

● اسرار رشوه گیری ۶ میلیون تومانی کارمند دادسرای انقلاب فاش شد.

۲۴ مهر

● مدور نفت ایران به لیبین قطع شد.
● بندرانزلی دچار ناآرامی شد و در تظاهرات و آتش سوزی این شهر ۱۳ نفر کشته شدند.

۲۵ مهر

● گزارش تکان دهنده نماینده امام درباره حوادث کردستان منتشر شد. در این گزارش از جمله آمده بود که دکتر چمران و تیمسار ظهیر نژاد فتودالها را در کردستان مسلح کرده‌اند.

● وهبر گروه فرقان شناخته شد و دادستان انقلاب برای دستگیری او کمک خواست.

● دومین دور مذاکرات لروهر با عزالدین حسینی آغاز شد.

● هزاران روزه‌دار سیاسی پشتیبانی خود را از خلقی للسلطن اعلام کردند. و در گرد هم آئی این جمعیت عظیم پرچم‌های آمریکا و اسرائیل آتش زده شد.

۲۶ مهر

● مراسم چهلمین روز درگذشت مجاهد

۱۷ مهر

رفیق نورالدین کیانوری دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد. رفیق کیانوری در این مصاحبه که در جراید انعکاس وسیعی یافت درباره توطئه‌های امپریالیسم و سیهوئیسم هشدار داد.

● در کردستان ۵۲ پاسدار کشته شدند.

۱۹ مهر

● با سرعرات تونده سیا در ایران رافاش کرد.

● مراسم باشکوه تشییع جنازه ۵۲ پاسدار برگزار شد.

● هالکساز و تبدیل کمیته‌ها به ستاد آغاز شد.

۲۱ مهر

● امام درباره مجازات‌های شرعی و هرج و مرج قضائی هشدار داد.

● سینار دادستانها و قضات شرع برگزار شد. قطعنامه سینار اعلام کرد: بدون اجازه کتبی دادستان هیچکس حق دستگیری افراد و بازرسی منازل را ندارد.

۲۲ مهر

● رفیق نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران به دکتر یزدی وزیر امور خارجه درباره قرارداد دوجانبه پاسخ داد.

● دادستان تهرانی برای جلوگیری از هرج و مرج قضائی از امام استمداد کرد.

● فرقان، مدیر آلمانی را ترور کرد.
● حاج سید حسین خمینی، نوه امام،

در این مراسم باشکوه رفیق تقی کی منشی، عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران و چند تن از خانواده های شهدا سخن گفتند .

۲۹ مهر

● ارتش مهاباد را محاصره کرد . زد و خورد های شدید در بانه ، مهاباد ، سنندج بوکان آغاز شد .

● دولت خواستار حل بحران کردستان از راه تفاهم شد .

۳۰ مهر

● برنامه دولت درباره مسکن ، بیکاری و آموزش اعلام شد .

● نماینده امام اعلام کرد : وضع منطقه غرب وخیم است .

● با انفجار بمب در قطار خوزستان ۱۱ واگن از خط خارج شد . این حادثه تلفات جانی نداشت .

کبیر پدر طالقانی ، با شرکت صدها هزار نفر برگزار شد . نامه تسلیت کمیته مرکزی حزب توده ایران در این روز تسلیم خانواده مجاهد فقید شد و هزاران توده ای در مراسم چهلم پدر طالقانی شرکت کردند .

● به فرمان امام خمینی : اعدام ها در تهران متوقف شد .

۲۷ مهر

● مراسم بیست و پنجمین سالروز شهادت افسران سازمان نظامی حزب توده ایران با شرکت دهها هزار نفر در زمین چمن دانشگاه صنعتی برگزار شد .

در این مراسم رفیق نورالدین کیانوری شرکت کرد . هنگام حضور کیانوری جمعیت انبوه چند دقیقه باشعار و کف زدن از دیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران استقبال کرد . رفیق کیانوری به تفصیل در باره وضع کنونی کشور سخن گفت .

حزب توده ایران راه حل مسالمت آمیز و مبتنی بر رفع ستم ملی از خلق کرد را یگانه راه حل مسئله کردستان میدانند و آماده است در این راه ، با تمام نیرو و امکانات خود ، به دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صادقانه یاری کند .



رویدادهای دنیا

آمریکا و رهبران پکن علیه جنبش عدم تعهد بی وقفه ادامه داشت. فیدل کاسترو در سخنرانی خود ضمن محکوم کردن توطئه‌های رنگارنگ خواستار یکپارچگی جنبش در مبارزه برای دستیابی به هدفهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری جنبش شد. کنفرانس هاوانا در قطعنامه‌های خود قرارداد جداگانه رژیم‌سادات و اسرائیل را محکوم کرد و از مبارزه خاق فلسطین و دیگر مبارزات رهائی بخش در جهان قاطعانه حمایت نمود. کنفرانس هاوانا در عین حال خواستار نظام اقتصادی تازه در جهان شد. تصمیمات کنفرانس هاوانا یکبار دیگر تأکید کنندهٔ خصلت ضد امپریالیستی و ضد استعماری جنبش عدم تعهد است.

ب- مجمع عمومی سازمان ملل

متحد

□ سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در سومین به‌شنبه سپتامبر کار خود را در نیویورک آغاز کرد. مجمع عمومی در اجلاس جاری خود مانند گذشته با مسائل مهمی مانند حفظ صلح، خلع سلاح، منع استفاده از زور در روابط میان

هائپتور که در نخستین شماره دوره جدید «دنیا» ملاحظه شد در بررسی «رویدادهای جهان» تلاش میشود وقایع مهمی که در فاصله زمانی انتشار شماره‌های «دنیا» روی میدهد بدون در نظر گرفتن ترتیب زمانی و بر حسب محل وقوع آنها شرح داده شود.

آمریکا

الف- کنفرانس هاوانا

● بحث را از قاره آمریکا آغاز می‌کنیم، از کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا که مهم‌ترین رویداد در ماه گذشته در جهان بوده است.

در کنفرانس هاوانا برای اولین بار حدود نود کشور شرکت داشتند. ایران و نیکاراگوئه نیز برای نخستین بار، در پی انقلاب‌های پیروزمند خود سیاست عدم تعهد را تضمین‌کنندهٔ منافع خالق‌های خود تشخیص داده در کنفرانس هاوانا شرکت کردند. کنفرانس در حالی برگزار شد که تبلیغات امپریالیسم جهانی بر سرکردگی امپریالیسم

سادات از اسرائیل و ادامه بمباران وحشیانه جنوب لبنان بوسیله هواپیماهای اسرائیلی بود.

سادات، در چهارچوب توافق خاستنانه کمپ دیوید مذاکرات مفصلی با رهبران تل اوویو انجام داد. در رابطه با مذاکرات سادات در اسرائیل، استراوس سرستاده ویژه کارتر از پایتخت‌های مصر و اسرائیل دیدن کرد. مثلث واشنگتن-تل اوویو-قااهره تلاش دارد و انمود سازد گویا در پی یافتن راه حلی برای بحران خاورمیانه و بویژه مسئله فلسطین است.

اما مسئله اصلی یعنی استیفای حقوق خاق فلسطین از جمله حق فلسطینی‌ها برای ایجاد يك کشور فلسطینی نادیده گرفته شده است. روشن است بدون شرکت همه طرف‌های درگیر در مسئله خاورمیانه و از جمله خلق فلسطین و نماینده برحق آن، سازمان آزادی بخش فلسطین صلح واقعی و پایدار در خاورمیانه برقرار نمی‌شود. در حالیکه سادات از اسرائیل دیدن می‌کرد و استراوس در قااهره مذاکراتی انجام میداد حملات وحشیانه اسرائیل به اردو-گام‌های آوارگان فلسطین در لبنان بی‌وقفه ادامه یافت و نیروهای اسرائیلی با سلاح‌های مدرن آمریکائی، فلسطینی‌ها را زیر آتش گرفتند. مقام‌های آمریکائی ادعا می‌کنند که حملات اسرائیل به جنوب لبنان را تأیید نمی‌کنند، اما مذاکرات وزیر جنگ اسرائیل در آمریکا و موافقت آمریکا برای تحویل سلاح‌های بازهم مدرن تر به ارتش اسرائیل به روشنی به‌وج بودن ادعای محافل حاکمه واشنگتن را نشان داد.

کشور‌ها، مسئله خاورمیانه، حمایت از مبارزات آزادی بخش ملی، مبارزه با آپارتاید، نژاد پرستی، استعمار زدائی روبرو است. خلق‌های جهان از سازمان ملل انتظار دارند گام‌های قاطعی در جهت تحکیم و تضمین صلح جهانی بردارد. تأخیر در مسائل مهمی مانند خلع سلاح نمی‌تواند قابل توجیه باشد. تحکیم صلح و توسعه روابط میان کشورها اساساً به حل و فصل مسائل پیچیده‌ای که جهان با آن روبرو است بستگی دارد. منع استفاده از زور در روابط بین‌المللی می‌تواند کمک شایانی به ایجاد محیط تفاهم باشد. مجمع عمومی از این گذشته باید بیش از پیش از مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌ها بویژه از مبارزات خلق فلسطین و خلق‌های سیاهپوست جنوب آفریقا حمایت کند.

در نخستین روزهای کار مجمع تحریکات امپریالیسم و چین بخوبی نمایان بود. آمریکا و چین - رخنه‌خانه ادعا می‌کنند که دارو دسته سرنگون شده «هول پوت-ینگ ساری» با اصطلاح نماینده مردم کامپوچیا هستند. اکنون همه خساق‌های جهان از جنایات این دارو دسته در کامپوچیا آگاه هستند. اخیراً يك دادگاه انقلابی در پنوم پن، هول پوت وینگ-ساری را بخاطر قتل عام سه میایون کن از مردم کامپوچیا و نابودی اقتصاد کشور غیاباً محکوم به مرگ کرد.

آسیا

الف - خاورمیانه

● مهمترین رویداد در خاورمیانه دیدار

اروپا

الف - کنفرانس قانون اساسی زیمبابوه

● رویداد مهم دومه گذشته اروپا، برگزاری کنفرانس تازه قانون اساسی زیمبابوه (رودزیا) در لندن است. تشکیل این کنفرانس از یک سو نشان دهنده شدت گرفتن مبارزات خلق زیمبابوه است و از سوی دیگر حکایت از آن دارد که طرح باصطلاح «راه حل داخلی» مسئله زیمبابوه باشکست کامل روبرو شده است. دولتهای آمریکا و انگلستان با این همه حاضر نیستند به تمام خواستههای مشروع خلق زیمبابوه تسلیم شوند. جوش و آنگو و رابرت موگابه، رهبران جنبه میهن-پرستان اعلام کرده اند نمی توانند با اختیارات فوق العاده برای نژادپرستان سفید پوست موافقت کنند. در حالی که مقدمات کنفرانس لندن فراهم میشد، رژیم پوشالی اسقف-موزوروا، به اردوگاههای آوارگان سیاه در موزامبیک حمله کرد. حملات نظامیان رژیم سالیسبوری به موزامبیک یک بار دیگر باطل بودن ادعای زمامداران سالیسبوری و آمریکا و انگلستان را در این مورد که در حل و فصل مسئله زیمبابوه جدی هستند نشان داد.

ب - مبارزات کارگری

● مبارزات کارگران اروپای غربی در دو ماه گذشته با توجه به بحران اقتصادی در دنیای سرمایه داری همچنان ادامه داشت.

● واکنش کشورهای نفت خیز خاورمیانه در برابر تهدید نظامی آمریکا نیز از رویداد های مهم منطقه بود. این کشورها ضمن محکوم کردن تهدید آمریکا در مورد اشغال مناطق نفتی خلیج فارس اعلام کردند در مقابل تجاوز آمریکا ساکت نمی نشینند. تلاش رژیم های دست نشانده عمان و عربستان سعودی در مورد تنظیم ترتیبات نظامی تازه برای حفظ منافع امپریالیسم - که پس از سرنگونی رژیم شاه مخلوع برای امپریالیسم آمریکا بویژه دارای اهمیت است - با واکنش خصمانه خاق ها و دولتهای منطقه روبرو شد.

ب - آسیای جنوب شرقی

● در آسیای جنوب شرقی تحریکات چین علیه جمهوری سوسیالیستی ویتنام همچنان ادامه دارد. در یک مورد دهها هواپیمای نظامی چین به حریم هوایی ویتنام تجاوز کردند و سربازان چینی بارها به خاک ویتنام تجاوز نمودند. گزارشهای روزهای اخیر حکایت از آن دارد که چین دهها لشکر در مرز ویتنام مستقر کرده است. رهبران چین در عین حال همچنان از عوامل فراری دارو دسته پول پوت - ینگ ساری حمایت می کنند. این عوامل از خاک تایلند به کامبوجیا حمله برده و دست به خرابکاری می زنند.

● در داخل چین نیز در دو ماه گذشته ناآرامی هایی مشاهده شد. در چند مورد صدها ژنده پوش در خیابانهای پکن برای انقاده و خواستار شغل و نان شدند.

در هلند، ایتالیا و انگلستان صدها هزار کارگر بخاطر تورم لجام گسیخته دست به اعتصاب زدند و خواستار اضافه دستمزد شدند. دولتهای بورژوازی در مقابل خواستههای برحق زحمتکشان همچنان به دادن وعده و وعید مشغولاند. از سوی دیگر گزارش صندوق بین المللی پول حکایت از آن دارد که تورم و کسادى در سال جاری در اروپای غربی و آمریکا همچنان ادامه خواهد یافت.

● انتخابات سوئد نیز از رویدادهای مهم قاره اروپا بود. احزاب سوسیالیست و کمونیست در این انتخابات توانستند بسیاری از کرسیهای احزاب وابسته به بورژوازی را بدست آورند، بطوریکه احزاب ائتلافی بورژوائی تنها با اکثریت يك کرسی پیروز شدهاند.

● بازگشت فضا نوردان شوروی پس از بجا گذاشتن رکورد ۱۷۶ روز اقامت در فضا از جمله رویدادهای دیگر این قاره بود.

آفریقا

الف - سفر کاسیگین

■ دیدار آلکسی کاسیگین رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی از اتیوپی، از مهمترین رویدادهای آفریقا بود. نخست وزیر شوروی در اتیوپی ضمن شرکت در مراسم

پنجمین سالگرد انقلاب اتیوپی، مذاکره تی بامنگیستوها با ماریام انجام داد. دو کشور ضمن محکوم کردن تجاوز اسرائیل به لبنان و قرارداد کمپ دیوید، حمایت قاطع خود را از جنبش خاقی قلسطین اعلام کردند و اتحاد شوروی و اتیوپی همچنین حمایت خود را از جنبشهای آزادی بخش جنوب آفریقا اعلام داشتند. پیشرفت هائی که اتیوپی در پنج سال گذشته بدست آورده است مورد توجه قرار گرفت. نخست وزیر شوروی از جمهوری دموکراتیک خاقی یمن نیز دیدن کرد.

ب - آنگولا

● در گذشت آگوستینو نتو، رهبر آنگولا از جمله خبرهای مهم قاره آفریقا بود. نتو که ۵۵ سال داشت بر اثر ابتلاء به بیماری سرطان درگذشت. خلق آنگولا هنگام تشییع جنازه نتو نشان داد تا چه حد برای رهبر مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی خود احترام قائل است.

مردم آنگولا اکنون برای تحقق آرمانهای نتو، زیر رهبری حزب کارگر متحد شده و مصمم اند جامعه نوین سوسیالیستی را ایجاد کنند.

● قاره سیاه همچنین در روزهای اخیر شاهد يك رویداد مهم دیگر بود. رژیم بوکاسا، امپراطور آفریقای مرکزی در جریان يك کودتا سرنگون شد.



دیجیتال کننده نشریه : نینا پویان